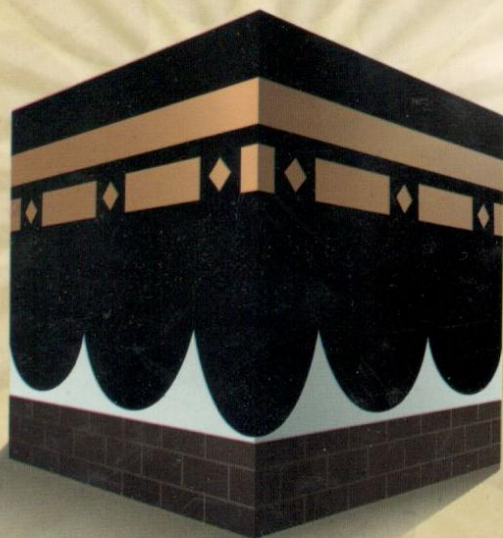


چرا؟ چرا؟

بیان الحق

-جلد اول-



پرسش و پاسخ در مکه مکرمه و مدینه منوره
چرا ما شیعیان... چرا اهل تسنن...؟

علی عطائی اصفهانی



چرا؟ چرا؟

بیان الحق

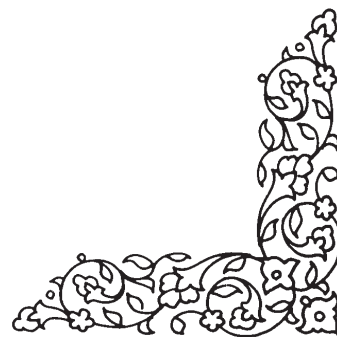
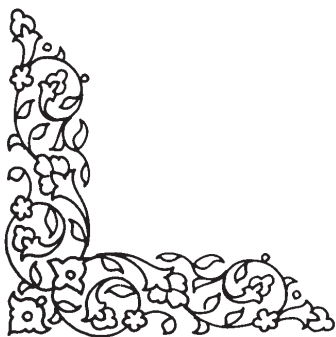
جلد اول

در ضمن

پرسش و پاسخ

در مکه مکرمه و مدینه منوره

چرا ما شیعیان... چرا اهل تسنن...؟



علی عطائی اصفهانی

سرشناسه: عطائی اصفهانی، علی، ۱۳۱۷ -
عنوان و نام پدیدآور: چرا؟ چرا؟: بیان الحق/ علی عطایی اصفهانی.
مشخصات نشر: قم: آیین دانش، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری: ۲ ج.
شابک: دوره: ۵-۳۲-۸۰۵۹-۶۰۰-۹۷۸؛ ج. ۱: ۲-۲۳-۸۰۵۹-۶۰۰-۹۷۸؛ ج. ۲: ۹-۳۴-۸۰۵۹-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه.
عنوان دیگر: بیان الحق.
موضوع: اسلام -- عقاید -- پرسش‌ها و پاسخ‌ها
موضوع: Islam -- Doctrines -- Questions and answers
موضوع: حج -- پرسش‌ها و پاسخ‌ها
موضوع: Hajj -- Questions and answers*
رده بندی کنگره: BP۱۲
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۰۷۶
شماره کتابشناسی ملی: ۵۸۹۶۲۵۹

چرا؟ چرا؟ (جلد اول) پرسش و پاسخ در مدینه و مکه

مؤلف: علی عطائی اصفهانی

ناشر: انتشارات آیین دانش

حروفچینی: سجاد، ۰۶۲۰ ۱۵۱ ۰۹۱۲

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۸

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

چاپخانه: دانش

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان

شابک جلد یکم: ۲-۲۳-۸۰۵۹-۶۰۰-۹۷۸ شابک دوره: ۵-۳۲-۸۰۵۹-۶۰۰-۹۷۸

مرکز پخش:

قم، بولوار شهید دل‌آذر، کوچه شماره ۲، پلاک ۱۴

تلفن: ۷-۲۶ ۶۱ ۶۱ ۳۶ (۰۲۵) و ۶۱ ۶۱ ۲۲ ۳۷ (۰۲۵)

* کلیه حقوق برای مؤلف محفوظ است *

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَالَ اللَّهُ تَبَتُّ لَكُمْ أَنْ يَكُونَ لَكُمْ مَلَكُوتٌ عَلَىٰ آلِ أَبِي سَلَمَةَ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال الله تبارك وتعالى:

وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ
صَالِحًا وَقَالَ إِنَّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ.

* * *

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ
صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ
فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا
وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا
وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا

این کتاب از سال ۱۳۸۳ به بعد بارها تجدید چاپ شد
و در محرم الحرام ۱۴۴۱، شهریور ۱۳۹۸ به تقاضای
یک نفر از خیرین حفظه الله، پس از مختصر اصلاحاتی
مجدداً به چاپ رسید. والحمد لله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَوَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

قال الله تبارك و تعالی :

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾^۱

جز این نیست که خدا می خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت برطرف نماید و شما را چنان که شایسته است پاک و پاکیزه نگه دارد.

﴿ فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَبْطَابِ ﴾^۲

پس به بندگانم بشارت ده، آنان که سخن را می شنوند و از بهترینش پیروی می کنند، اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و یقیناً خردمندند.

قال رسول الله ﷺ:

أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَعِشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي
فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي وَعَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ
يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ^۳.

۲. الزّمر / ۱۸.

۱. الاحزاب / ۳۳.

۳. جامع احاديث الشيعة، مرحوم آية الله العظمى حاج آقا حسين بروجردي رحمته الله، ج ۱، المقدمة،

چاپ اول، ص ۳۲.

پیامبر ﷺ فرمود: ای مردم، من دو چیز گران قیمت در میان شما می‌گذارم یکی کتاب خدا و دیگر عترتم، اهل بیتم، پس به آن دو چنگ زنید تا هرگز گمراه نشوید، خداوند لطیف خبیر به من خبر داد و با من عهد کرد که این دو هرگز از هم جدا نشوند تا کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند.

و قال رسول الله ﷺ:

إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.^۱
همچنین فرمود: مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است، هر کس آن را سوار شد نجات یافت و هر کس از آن تخلف نمود (همراه نشد) هلاک گردید.

شیعیان در سفر حج و عمره، برخی اعمال سؤال برانگیز را از برادران اهل سنت مشاهده می‌کنند و مایل هستند منشأ و وجه اختلاف آنها را با عقاید شیعیان و مذهب تشیع بدانند و نوعاً از روحانیون محترم سؤال می‌کنند.

در موسم عمره مفرد سال ۱۳۸۲ هـ. ش مدتی که در مدینه منوره مسؤول پاسخگویی به مسائل شرعی بودم، بعضی از روحانیون از اینجانب خواستند مسائل محلّ خلاف را که چشم‌گیر و مورد توجه عموم است، بررسی و با توضیح کوتاهی در اختیار روحانیون گرامی و زوّار محترم قرار دهم. که در حد امکان درخواست آنها را اجابت نمودم.

یادآور می‌شوم که اصل این کتاب را در همان مدت که آنجا بودم، در فرصت‌های مناسب نوشتم و از صحاح و مسانید اهل تسنن، تنها صحیح بخاری،^۲ و

۱. جامع احادیث الشیعه، ص ۲۸.

۲. چاپ: مکتبه دار السلام: الرياض: ذوالحجّة ۱۴۱۹، الطبعة الثانية.

توجه: روایاتی را که از صحیح بخاری با تعیین صفحه و شماره روایت، نقل کرده‌ام، تماماً از این نسخه است.

مسلم^۱ (که آنها این دو کتاب را صحیح‌ترین و معتبرترین کتاب‌های خود می‌دانند) نزد این جانب بود و گاهی هم از کتابخانه مسجد النبی و نوشته‌های بن باز (مفتی پیشین اهل تسنن حجاز) استفاده می‌کردم.^۲

چرا تبعیت از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام لازم است؟ در بیان آیه الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی رحمته الله

مرحوم آیه الله العظمی بروجردی رضوان الله تعالی علیه در کتاب با عظمت «جامع احادیث الشیعة» فرموده‌اند:

... سزاوار نیست احدی از مسلمانان، شبهه یا شک کند در وجوب پیروی و لزوم تبعیت از عترت طاهره در امور دینی و تکالیف الهی، از فروع عملیه و اصول اعتقادیه، و تقدیم فتاوا و روایات آنها بر گفته‌ها و روایات دیگران، - هرچند معتقد به ولایت و خلافت و جانشینی آنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله در امور سیاسی و امور دنیوی نباشد - زیرا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله این امر را در حدیث ثقلین بیان کرد و روشن ساخت و آن را محکم و استوار نمود و بر آن تأکید فرمود، حدیث ثقلین که شیعه و سنی بر آن اجماع و اتفاق دارند و بزرگان علمای اسلام به آن تصریح نموده‌اند [تا آنکه فرموده است] چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله معارف الهیه و واجبات دینیه و سنن نبویه و تمام آنچه را مردم به آن

۱. چاپ: دار احیاء التراث العربی: بیروت، لبنان: ۱۴۲۰ هـ، الطبعة الاولى.

توجه: روایاتی را که از صحیح مسلم با تعیین صفحه و شماره روایت، نقل کرده‌ام، تماماً از این نسخه است.

۲. مطالبی نیز از «صلاة المؤمن» نقل کرده‌ام، این کتاب، تألیف سعید بن علی بن وهف القحطانی است. وی از شاگردان بن باز بوده و در این کتاب اکثراً حرف‌های او را بازگو نموده است و ظاهراً مورد قبول اهل تسنن حجاز است.

توجه: آنچه از این کتاب نقل کرده‌ام از چاپ دوم سال ۱۴۲۴ هـ چاپ ریاض، مؤسسه الجریسی است.

نیاز دارند به عترت سپرد و نزد آنها ودیعه و امانت گذاشت و به همین جهت عترت را عدل (هم سنگ) قرآن مجید قرار داد و در موارد متعدد و جاهای بسیار سفارش به پیروی آثار آنها فرمود، توصیه به تمسک و اعتصام و اهدا به هدایت آنها نمود، توصیه به اخذ از علوم و دانش آنها نمود، مردم را از ردّ بر آنها و از تخلف نمودن از آنها نهی فرمود، همان گونه که این مطلب از احادیث متعدده متواتره ظاهر می شود.

یکی از آن احادیث، حدیث معروف به حدیث ثقلین است که شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند. چرا که سی و چهار نفر از اصحاب رسول خدا ﷺ این حدیث را از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده اند و علاوه بر علما و محدثین امامیه بیش از یکصد و هشتاد نفر از بزرگان و مشاهیر علما و محدثین آنها در کتاب های صحیح و معتبر خود با سندهای صحیح - نزد خودشان - آن را روایت و ثبت کرده اند.^۱

مرحوم آیه الله بروجردی رحمته الله علیه، پس از این مقدمه - که آن را تلخیص و ترجمه نمودم - حدیث شریف ثقلین را از کتاب های معروف و مورد قبول اهل تسنن نقل کرده است، پس از آن به طور مفصل، معنا و مطالبی که از آن استفاده می شود بررسی و توضیح داده^۲ و در پایان فرموده است.

حاصل آنچه ذکر کردیم این شد که پیامبر اکرم ﷺ بر همه امت واجب فرمود، در امور شرعی و تکالیف الهیه به عترت طیبیه متمسک شوند و وجوب تمسک به اهل بیت علیهم السلام را مؤکد و مشدد و محکم فرمود و با کلمات عدیده و الفاظ گوناگون این امر را محکم و استوار نمود، به گونه ای که انکار آن ممکن نیست و تأویل آن جایز نمی باشد.^۳

۱. جامع احادیث الشیعه: ج ۱، المقدمة، چاپ اول، ص ۲۹.

۲. طالبین بیانات پر محتوای آن عالم عظیم الشأن - اعلی الله مقامه - به کتاب پر ارزش جامع احادیث

الشیعه مراجعه کنند. ۳. همان، ص ۵۲.

مؤلف: حدیث مبارک ثقلین را خاصه و عامه از رسول خدا ﷺ روایت نموده‌اند و این حدیث شریف، امامت و خلافت و مرجعیت ائمه معصومین علیهم‌السلام را ثابت و قطعی فرموده و برای شخص عاقل و با انصاف جای هیچ گونه شک و تردیدی باقی نگذاشته است.

گذشته از حدیث ثقلین، احادیث فراوان دیگری وجود دارد که آنها را نیز شیعه و سنی به طور متواتر نقل کرده‌اند و همه آنها حاکی از این است که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله هدایت و سعادت و نجات مسلمانان را منوط به پیروی از اهل بیت و اطاعت از آنان دانسته‌اند، مانند حدیث سفینه، که اباذر نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ.^۱ [و در روایت دیگر به جای «هلک» «غرق» آمده است].

مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است، هر کس آن را سوار شد نجات یافت و هر کس از آن تخلف نمود (همراه نشد) هلاک گردید.

حضرت آیه الله العظمی بروجردی رحمته الله فرموده است:

متجاوز از صد نفر از بزرگان علمای عامه در جوامع و مصنفاتشان این حدیث را روایت کرده‌اند.^۲

کمال نهایی در پرتو وحدت است

مؤلف: لازم به یادآوری است که از اهم امور و اوجب واجبات، بر همه مسلمانان اتحاد و حفظ وحدت و همدلی و در کنار یکدیگر بودن و پرهیز از

۱. جامع احادیث الشیعة، ج ۱، المقدمة، چاپ اول، ص ۲۸

۲. همان، ص ۲۸.

تفرقه و جدایی است. خداوند متعال فرموده است:

﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾^۱

و همگی به ریسمان خدا [قرآن و پیامبر و اهل بیت علیهم السلام] چنگ زنید و پراکنده و گروه گروه نشوید، و نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آن گاه که با یکدیگر دشمن بودید، پس میان دلهای شما پیوند و الفت برقرار کرد، در نتیجه به رحمت و لطف او با هم برادر شدید و بر لب گودالی از آتش بودید، شما را از آن نجات داد، خدا این گونه، نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌سازد تا هدایت شوید.

به مقتضای این آیه شریفه، هر مسلمانى گذشته از آن که موظف است به قرآن و عترت - که بهترین حبل و دستاویز انسان‌هاست - تمسک جوید، باید همراه مسلمانان و در کنار آنان باشد و هماهنگ و با هم به ریسمان الهی اعتصام جویند و هرگز از اتحاد و اتفاق و همدلی که نعمت ویژه الهی و منشأ رسیدن به کمال نهایی است غفلت نکنند.

جان‌گراگان و سگان از هم جداست متحد جانهای شیران خداست
باید از خطر اختلاف و دشمنی با همدیگر که همانند حرکت در لبه پرتگاه و گودال آتش است، غافل نشوند و توجه داشته باشند که نزاع و کشمکش موجب سست شدن و از بین رفتن قدرت و شوکت است و خداوند سبحان مسلمانان را از آن برحذر داشته است.

﴿وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ﴾^۱

و با یکدیگر نزاع و اختلاف نکنید، که سست می‌شوید و قدرت و شوکتتان از میان می‌رود.

همچنین بر همهٔ مسلمانان است که در پرتو وحی الهی، زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشند و از اختلاف و تفرقه و تشّت که پیروی از گام‌های شیطان است پرهیز نمایند، زیرا او دشمن آشکار انسان‌ها است و بارزترین مظهر عداوت او، ایجاد اختلاف و تفرقه و آشوب است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾^۲

ای اهل ایمان همگی در عرصهٔ تسلیم و اطاعت [از خدا] درآیید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید، که او نسبت به شما دشمنی آشکار است.

امام اول ما «شیعیان» حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خطاب به همهٔ مسلمانان فرموده است:

إِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللَّهِ مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا خُبْتُ السَّرَائِرِ وَ سُوءُ الضَّمَائِرِ.^۳

شما مسلمانان برادران دینی هم هستید و آنچه که شما را به تفرقه و اختلاف می‌کشد و بین شما جدایی می‌اندازد، همانا پلیدی باطنها و سوء نیتها می‌باشد.

از سویی اهل بیت علیهم السلام علاقهٔ شدید خود را به عظمت اسلام و سربلندی مسلمانان نشان داده و در گفتار و رفتار، مسلمانان را به وحدت و اتحاد و برادری

۲. سورهٔ بقره / ۲۰۸.

۱. سورهٔ انفال / ۴۶.

۳. نهج البلاغه، ترجمهٔ محمد دشتی، ذیل خطبه ۱۱۲.

و همزیستی سفارش کردند، از هرگونه دشمنی و کینه توزی و اذیت و آزار نسبت به یکدیگر نهی و ممانعت فرمودند.

رفتار امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفایی که قبل از او بر مسند خلافت تکیه زدند فراموش شدنی نیست. و با اینکه خلافت حق مسلم آن بزرگوار بود و حضرت آنان را غاصب می‌شناخت^۱، در عین حال با آنها مماشات نمود و به منظور حفظ وحدت اسلامی و اقتدار مسلمانان بطور شایسته و با کمال بردباری و صبر و حلم و سعه صدر با آن افراد مدارا و مسامحه کرد.

آن بزرگوار، آنچه را در مورد مصالح عالیة اسلام و منافع مسلمانان بود، بدون سهل‌انگاری به خلفا تذکر داد. همان گونه که در یکی از سخنانش به عصر پیش از حکومتش اشاره کرده و فرموده است:

۱. امیرالمؤمنین علیه السلام (در ضمن خطبه شقشقیه) فرموده است: «فَيَا عَجَبًا! بَيْنَا هُوَ يَسْتَقْبِلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِأَخْرَجَ بَعْدَ وَفَاتِهِ»؛ شگفتا! ابوبکر که در حیات خود از مردم می‌خواست او را رها کنند و عذرش را از خلافت بپذیرند، چگونه در هنگام مرگ، خلافت را به عقد عمر درآورد؟
در منهاج البراعة، شرح نهج البلاغه (ج ۳، ص ۵۷) در شرح این جمله فرموده است:
روایت اقاله را جمهور (علمای اهل سنت) نقل کرده‌اند، که ابوبکر گفت: «أَقْبِلُونِي أَقْبِلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ عَلَيَّ فِيكُمْ»؛ (رها کنید مرا، رها کنید مرا، من بهترین شما نیستم و حال اینکه علی علیه السلام میان شما است).

این روایت را مجلسی در بحار از طبری در تاریخش و بلاذری در انساب الأشراف و سماعی در فضائل و ابو عبیده در برخی کتابهایش نقل کرده‌اند، و فخر رازی در صحت این روایت خدشه نکرده است، هر چند پاسخهای ضعیفی از آن داده است، و در صحت این روایت همین بس که فخر رازی در آن شبهه نکرده است.

همچنین: روایت «اقبلونی...» را خواجه نصیرالدین طوسی در تجرید العقائد، مبحث امامت و قوشچی (دانشمند اهل تسنن) در شرح تجرید العقائد، والامامة والسياسة ابن قتیبه، ج ۱، ص ۳۱ و دیگران نقل کرده‌اند.

فَخَشِيْتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَىٰ فِيهِ تَلْمَازًا أَوْ هَدْمًا.^۱

ترسیدم که اگر اسلام و طرفدارانش را یاری نکنم رخنه‌ای در آن ببینم یا شاهد نابودی آن باشم.

بنابراین، عقیده شیعه به پیروی از آیه شریفه ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾^۲ و به پیروی از ائمه معصومین علیهم‌السلام خصوصاً امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام این است که مسلمانان باید نسبت به همدیگر مهربان باشند و همبستگی و وحدت خود را در برابر کفار حفظ کنند، باید در نظر داشته باشند که اقتدار و اتحاد اسلامی بر هر امری مقدم و حفظ آن بر همه و در هر زمان و مکان لازم است.

صد هزاران خیطِ یکتا را نباشد قوتی چون بهم برتافتی اسفندبارش نگسلد و چنانچه این امر محقق شود، بیشتر تهمت زدن‌ها و زشت‌گویی‌ها از بین می‌رود، و هر مسلمانی به مقتضای آیه مبارکه ﴿قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ﴾ (سوره اسراء / ۸۴) و آیه مبارکه ﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ﴾ (سوره کافرون / ۵) آزادانه طبق مذهب خود عمل می‌کنند و تقیه برداشته می‌شود.

خلاصه بر مسلمانان است که در پرتو وحی الهی و سفارشات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، زندگی آرام و برادرانه‌ای داشته باشند و از تفرقه و اختلاف که پیروی از شیطان است، پرهیز نمایند. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ (سوره بقره / ۲۰۸)

۲. سوره فتح / آیه ۲۹.

۱. نهج البلاغه دشتی، ذیل نامه ۶۲.

منشأ اتحاد یا اختلاف دانشمندان

از سویی روشن است که توده مردم، تابع دانشمندان و مبلغان و گویندگانند، اگر آنان همراه و همسو باشند و حقایق را به دور از تعصب و لجاج و عناد و صرفاً به منظور ارشاد و هدایت بازگو کرده و بنویسند، هرگز شکاف و بدبینی در جوامع پدید نمی آید، اما چنانچه آنان - خدای ناخواسته - از روی تعصب و عناد سخن گویند و افرادی کینه توز و تشتت طلب باشند، امیدی به اتفاق و اتحاد و اصلاح و رشد جامعه مسلمانان نخواهد بود و امت اسلامی هرگز طعم گوارای وحدت را نخواهند چشید، هرگز هم دلی و صفا و وفا به مشام آنها نخواهد رسید، هرگز به کمال مطلوب و خداپسند دست نخواهند یافت.

از این رو قرآن کریم علما و دانشمندان را قبل از دیگران و بیش از سایرین، سفارش به اتحاد می کند و خطر اختلاف را به آنها هشدار می دهد و از عذاب روزی می ترساند که در آن روز برخی چهره ها دگرگون می گردد.

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾^۱

و شما [مسلمانان] مانند کسانی نباشید که پس از آنکه دلایل روشن برای آنان آمد، پراکنده و گروه گروه شدند و اختلاف پیدا کردند، و آنان را عذابی بزرگ است * در روزی که چهره هایی سپید و چهره هایی سیاه شود، اما آنان که چهره هایشان سیاه شده [به آنها گویند] آیا پس از ایمان آوردن کافر شدید؟ پس به کیفر آنکه کفر می ورزیدید، این عذاب را بچشید.

البته قرآن مجید ارائه حق و اقامه برهان و جدال احسن و گفتار نیکو را می ستاید و به آن امر می کند:

﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ﴾^۱؛ «بگو: اگر راستگویید دلیل خود را بیاورید».
 ﴿وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۲؛ «و با آنان به بهترین شیوه به بحث [و مجادله] پرداز».

﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾^۳؛ «و خوش گفتار تر از کسی که به سوی خدا دعوت کند و کار شایسته انجام دهد کیست؟ و بگوید: من از تسلیم شدگانم».

ولی اختلاف بعد از علم و روشن شدن واقع را که غرضی جز نیل به هدف پلید نفسانی در آن نیست، زیانبار دانسته و دانشمندان را مسؤول آن اعلام نموده و منشأ تفرقه بعد از علم و آگاهی به حق را ظلم و بغی و تجاوز دانسته است.

﴿وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ﴾^۴
 در آن اختلاف نکردند مگر کسانی که به آنان کتاب داده شده، [این اختلاف] بعد از دلایل روشنی بود که برای آنان آمد، و به خاطر برتری جویی در میان خودشان بود.

﴿وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ﴾^۵
 گروه گروه نشدند مگر پس از آنکه آگاهی به سویشان آمد [این پراکندگی] به خاطر دشمنی میان خودشان بود.

۲. سوره نحل / ۱۲۵.

۱. سوره بقره / ۱۱۱.

۴. سوره بقره / ۱۹.

۳. سوره فصلت: آیه ۳۲.

۵. سوره شوری / ۱۴.

و بر همگان روشن است که ظلم و تجاوز و تعدی، هرگز موجب سعادت نخواهد بود، و سخنان زشت و توهین آمیز سودی نداشته، مشکلی را حل نمی‌کند، و تنها در پرتو اخلاق و سخن پسندیده است که می‌توان نتیجه گرفت. از خوش سخنی لب کسی ریش نشد با خوش سخنان کسی بداندیش نشد چیزی است کلام خوش که گوینده آن هر چند کرم نمود درویش نشد بر این اساس لازم است دانشمندان و صاحب نظران برای ایجاد وحدت و استواری پایه‌های اتحاد و اتفاق و الفت و هماهنگی در بین مسلمانان کوشش نمایند و در عین ارشاد و هدایت و برطرف نمودن شُبُهات و پاسخ سؤالات و راهنمایی و ارشاد آنها، از آنچه موجب تفرقه و عناد و بدبینی می‌شود پرهیز کنند. البته این مطلب نباید به معنای اجتناب از گفتن سخن حق و روشن ساختن واقعیت و تبیین حقیقت تلقی شود، زیرا چنانچه حق و حقیقت مخفی بماند و بیان نشود موجب از بین رفتن حق بلکه ظلم به حق و سبب گمراهی مردم می‌شود، لذا بر علما و دانشمندان است که بدور از جو سازی و تهمت و افترا حق را بیان کنند و مردم را از گمراهی نجات دهند.

با توجه به مطالب مزبور، در این کتاب سعی شده از الفاظ و عباراتی که موجب تفرقه است دوری شود و در حدّ ارائه واقع و بیان حق و اقامه دلیل و برهان و نهایتاً از باب ﴿وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ از کتاب‌های مقبول نزد خودشان مطالب را بازگو و حق را تبیین کرده و پاسخ سؤالات داده شده و چنانچه خلافی رخ داده سهو قلم است ﴿وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾^۱. «و باید عفو کنند و از مجازات درگذرند، آیا دوست نمی‌دارید خدا شما را ببامرزد؟».

و ما توفیقی الا بالله. وَالسَّلَامُ عَلٰی عِبَادِ اللّٰهِ الصّٰلِحِيْنَ.

چرا چراها؟ در ضمن پرسش و پاسخ

شیعه توسط پیامبر ﷺ معرفی شد

پرسش ۱: چرا شیعه از سایر مسلمانان جدا شده و اصلاً چه زمانی پیدا و بوجود آمده و بنیان‌گذار آن چه کسی بوده است؟

پاسخ: از روایات بسیاری آشکار می‌شود که واژه «شیعه» از عصر رسول خدا ﷺ و به وسیله آن حضرت در میان مسلمانان شایع شد. علاوه بر روایات موجود در منابع روایی شیعه، روایات فراوانی از طرق اهل سنت آمده که آیه شریفه ﴿أَوْلَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾^۱؛ «آنها بهترین مخلوقات خدا هستند». توسط پیامبر اکرم ﷺ، به امیرالمؤمنین علی عليه السلام و شیعیان آن حضرت تفسیر شده است.

«حاکم حسکانی نیشابوری» که از دانشمندان معروف اهل سنت در قرن پنجم هجری است این روایات را در کتاب معروفش «شواهد التنزیل» با اسناد مختلف نقل کرده است و تعداد آن بیش از بیست روایت است که بعنوان نمونه چند روایت را از نظر می‌گذرانیم:

۱. سوره بینه / آیه ۷. (تذکر: خیرالبریه، ای هم خیرالخلق، من برأ الله الخلق ای خلقهم، فترکت همزتها. (مجمع البحرین، برأ)

۱- «ابن عباس» می‌گوید: هنگامی که آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ نازل شد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عَلِيٌّ فرمود:
 هُوَ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ، تَأْتِي أَنْتَ وَشِيعَتُكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَاضِينَ رَاضِينَ، وَ
 يَأْتِي عُدُوكَ غَضَبَانًا مُتَمَحِّينَ.^۱

منظور از این آیه تو و شیعیانت هستی که در روز قیامت وارد عرصه محشر می‌شوید در حالی که هم شما از خدا راضی و هم خدا از شما راضی است و دشمنت خشمگین وارد محشر می‌شود و با قهر به جهنم می‌رود.

۲- در حدیث دیگری از «ابوبرزه» آمده است که وقتی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این آیه را قرائت کرد، فرمود:

هُمُ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ يَا عَلِيُّ، وَمِيعَادُ مَا بَيْنِي وَبَيْنِكَ الْحَوْضُ.^۲

آنها تو و شیعیانت هستی، ای علی، و وعده من و شما کنار حوض کوثر است.

۳- در حدیث دیگری از «جابر بن عبدالله انصاری» آمده است که ما خدمت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کنارخانه خدا نشستیم بودیم علی عَلِيٌّ به سوی ما آمد، هنگامی که چشم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به او افتاد فرمود: «قَدْ أَتَاكُمْ أَخِي؛ برادرم به سراغ شما می‌آید.» سپس رو به کعبه کرد و فرمود:

وَرَبِّ هَذِهِ الْبُنْيَةِ، إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ...^۳

به خدای این کعبه قسم که این مرد و شیعیانش در قیامت رستگارانند...^۴

۱. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۵۷، ح ۱۱۲۶. ۲. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۵۹، ح ۱۱۳۰.

۳. همان، ص ۳۶۲، ح ۱۱۳۹.

۴. «ابن حجر» در کتاب «الصواعق المحرقة»، ص ۹۶ و «محمد شبلینجی» در کتاب «نور الابصار» ص ۷۰ و ۱۰۱ این حدیث را آورده‌اند.

۴- در کتاب «الدر المنتور» از «ابن عباس» نیز نقل کرده است که وقتی آیه، ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ نازل شد پیامبر اکرم ﷺ به علی عليه السلام فرمود:

هُوَ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَاضِينَ مَرْضِيَّينَ.^۱

آن تو و شیعیان تو در قیامت می باشید که شما از خدا خوشنود هستید و خدا هم از شما خوشنود است.

۵- نامبرده در حدیث دیگری از «ابن مردویه» از حضرت علی عليه السلام نقل می کند که پیامبر اکرم ﷺ به من فرمود:

أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ اللَّهِ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾؟ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ وَ مَوْعِدِي وَ مَوْعِدُكُمْ الْحَوْضُ، إِذَا جِئْتُ الْأَمَمَ لِلْحِسَابِ، تُدْعَوْنَ غُرّاً مُحَجَّلِينَ.^۲

آیا این سخن خدا را نشنیده‌ای که می فرماید: کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند بهترین مخلوقاتند؟ این تو و شیعیان تو هستید، و وعده گاه من و شما کنار حوض کوثر است، هنگامی که من برای حساب امتها می آیم، شما دعوت می شوید در حالی که پیشانی سفید و شناخته شده اید.

بسیاری دیگر از دانشمندان اهل سنت نیز همین مضمون را در کتب خود نقل کرده اند از جمله: «خطیب خوارزمی» در «مناقب» و «ابونعیم اصفهانی» در «کفایة الخصام» و «علامه طبری» در «تفسیر معروفش» و «ابن صباغ مالکی» در «فصول المهمة» و «علامه شوکانی» در «فتح الغدیر» و «شیخ سلیمان قندوزی» در «ینابیع

→ نیز حدیث مزبور را «جلال الدین سیوطی» در کتاب «الدر المنتور»، ج ۶، ص ۳۷۹ از ابن عساکر از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است.

۱. الدر المنتور، ج ۶، صفحه ۳۷۹. ۲. همان.

المودة» و «ألوسی» در «روح المعانی» ذیل آیات مورد بحث و جمعی دیگر. کوتاه سخن اینکه حدیث فوق از احادیث بسیار معروف و مشهور است که از سوی غالب دانشمندان و علمای اسلام پذیرفته شده، و این فضیلتی است بزرگ و بی نظیر برای امیر مؤمنان علی علیه السلام و شیعیان آن حضرت.^۱

مذاهب چهارگانه چه زمانی به وجود آمده؟

پرسش ۲: مذاهب چهارگانه چه زمانی به وجود آمده و چرا شیعیان به مذاهب چهارگانه اعتماد نمی‌کنند؟

پاسخ: همه دانشمندان می‌دانند که مذاهب چهارگانه اهل تسنن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وجود نداشته و اسم و رسمی از آنها مطرح نبوده است؛ و از قرن سوم هجری به بعد به وجود آمده‌اند. و حال آنکه مذهب شیعه و امامان شیعیان در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از آن وجود داشته و دارند و معنا ندارد که مذهب یقینی و تأیید شده از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله را رها کرده و پیرو مذهب جدیدی شوند که هیچ دلیلی بر اعتبار و حجیت آن وجود ندارد.^۲

خلاصه، تردیدی نیست که مذاهب چهارگانه اهل تسنن (حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی) تا قرن سوم وجود نداشته و پیرو نداشته‌اند، زیرا بطوری که نقل شده است.

ابوحنیفه، نعمان بن ثابت، امام حنفیها، در سال ۸۰ هـ. ق بدنیا آمد و در سال ۱۵۰ هـ. ق وفات کرد.

مالک ابن انس اصبحی مدنی، صاحب الموطأ، امام مالکیها، در سال ۹۵ هـ. ق

۱. نقل و تلخیص از تفسیر المیزان، ذیل همین آیه.

۲. تفصیل پاسخ این پرسش را در «روزهای مدینه»، ص ۱۳۸ آورده‌ام.

بدنیا آمده و سال ۱۷۹ هـ. ق وفات کرد.

شافعی، محمد بن ادریس، امام شافعیها، در سال ۱۵۰ هـ. ق بدنیا آمده و در سال ۲۰۴ هـ. ق از دنیا رفت.

احمد ابن حنبل، امام حنبلیها در سال ۱۶۴ هـ. ق بدنیا آمد و در سال ۲۴۱ هـ. ق از دنیا رفت.^۱

بر این اساس جای این پرسش‌ها وجود دارد که:

۱- مسلمانان غیر شیعه، قبل از بدنیا آمدن این چهار نفر، پیرو چه مذهب و امامی بوده‌اند؟ اصول و فروع دین خود را از چه کسی اخذ می‌کرده‌اند؟

۲- چرا و چه شد که مسلمانان غیر شیعه به اهل بیت رجوع نکرده و پیرو آنان نگشتند؟

۳- چرا و چه شد، مذهب یا مذاهب قبل از این چهار نفر را کنار گذاشته و پیرو این چهار نفر شدند؟

۴- چرا و به چه دلیل و به استناد کدام آیه و روایت مذهب و گفته‌های این چهار نفر حجت شرعی شد و اینها مرجع دینی و امام مسلمانان شدند؟

۵- چرا و چه شد که اهل بیت پیامبر ﷺ را رها کرده، پیرو اینها شدند؟

۶- چرا و چه شد عدل و هموزنهای قرآن کریم را کنار زده و از این افراد پیروی کردند؟

۷- چرا و چه شد از امام باقر و امام صادق علیهما السلام که هم عصر اینها بودند، روگردانده، از آنان اخذ عقاید و اصول و فروع دین و اخلاق نکردند و به ابوحنیفه و مالک و شافعی و ابن حنبل رو آورده و از آنها اصول و فروع دین خود را گرفتند؟

۱. المراجعات، المراجعة ۴ و سفینة البحار، ماده ملک، شفع، حنف، حنبل و معجم فقه السلف: جزء ۹.

دیدگاه اهل تسنن نسبت به فقه شیعه

پرسش ۳: چرا اهل تسنن به فقه شیعه بی‌اعتنا و بی‌توجهند و حاضر نیستند اسمی از آن ببرند و گویا مدرک و دلیلی بر حجیت و اعتبار فقه شیعه وجود ندارد؟

پاسخ: چنین نیست و نظر بر اینکه در این کتاب بنا بر اختصار است، لذا در این باره تنها به گفتار استاد جامعه ام‌القری، مکة معظمه - که در سالهای اخیر در مکة چاپ و منتشر شده^۱ - اکتفا می‌کنم، و آن چنین است:

اعتراف استاد «جامعه ام‌القری» مکة معظمه

به ارزش فقه عترت و حدیث ثقلین

در موسم حج ۱۴۲۵ هجری قمری، برابر ۱۳۸۳ هجری شمسی در مکة معظمه به یک دوره کتاب نه جزئی در شش جلد دست یافتم به نام «مُعْجَمُ فِقْهِ السَّلَفِ عِتْرَةً وَ صَحَابَةً وَ تَابِعِينَ» تألیف: محمد المنتصر الکتانی، استاد جامعه ام‌القری، مرکز جهانی تعلیم اسلامی مکة مکرمه، که در سال ۱۴۱۰ هجری قمری، در «جامعه ام‌القری» المرکز العالمی للتعلیم الاسلامی - مکة المکرمة چاپ شده است.

ابتدای هر نه جزء و روی تمام مجلدات آن «فقه عترت» مقدم بر «فقه صحابه و تابعین» نوشته شده است.

در مقدمه جلد اول آن (ص ۴) نیز ابتدا به تعریف «فقه عترت» و امتیاز آن از فقه صحابه و تابعین پرداخته و نوشته است:

۱. لازم به ذکر است، پس از اینکه این مطالب را از این کتاب نقل کردم، بلافاصله آن را جمع کردند.

فقه عترت

فقه عترت، غیر از فقه صحابه و تابعین است و فقه عترت ممتاز است به فقه مادر و پدر و حمل و ولادت و شیر دادن و از شیر گرفتن و دوران سرپرستی و تربیت اطفال، چه پسر یا دختر و تعلیم آنها تا بزرگ و صالح شدن و هم خود صالح باشند و هم جامعه را به صلاح آورند.

در فقه عترت، فقه فاطمه دختر رسول الله [ﷺ] می باشد و قضایای آن انگشت شمار است. (روایات آن حضرت بسیار کم است).

فقه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب [ؑ] است و فقه آن حضرت ممکن است در یک کتاب بزرگ جمع آوری شود، و فقه امیرالمؤمنین الحسن بن علی و امام حسین بن علی [ؑ] و محمد بن حنفیه فرزند علی بن ابیطالب [ؑ] و عبدالله نوّه حسن بن علی [ؑ] و امام زین العابدین فرزند حسین بن علی و امام محمد باقر فرزند زین العابدین و امام جعفر صادق فرزند محمد باقر [ؑ] و عبدالله فرزند محمد بن حنفیه و حسن فرزند محمد حنفیه، رضی الله عنهم اجمعین.

صاحب کتاب مزبور نام سایر ائمه [ؑ] را نیاورده است و سپس نوشته است:

دست یابی به فقه عترت، دست یابی به علم و هدایت است.

دست یابی به فقه عترت، در امان ماندن از ضلالت و گمراهی است.

دست یابی به فقه عترت، دست یابی به کتاب خدا همراه با هدایت و امان است تا داخل شدن در بهشت.

وَالظَّفَرُ بِفِيهِ الْعِتْرَةُ ظَفَرٌ بِالْعِلْمِ وَالْهُدَى، وَالْأَمَانُ مِنَ الضَّلَالِ، وَكِتَابِ
اللَّهِ مُقْتَرِنًا بِالْهُدَايَةِ وَالْأَمَانِ حَتَّى دُخُولِ الْجَنَّةِ.

سپس نویسنده آن کتاب برای اثبات مطلب خود به حدیث ثقلین استدلال کرده

۱. از نظر شیعیان لقب «امیرالمؤمنین» مخصوص حضرت علی [ؑ] است.

و نوشته است:

وَقَدْ خَطَبَ بِذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ حَجَّةِ الْوُدَاعِ بِعَرَفَةَ - فِي مِائَةِ أَلْفٍ مِنَ الصَّحَابَةِ أَوْ يَزِيدُونَ - قَالَ جَابِرٌ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ يَوْمَ عَرَفَةَ وَهُوَ عَلَى نَاقَتِهِ الْقُصْوَاءِ يَخْطُبُ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي آلِ بَيْتِي، وَقَالَ ابْنُ أَرْقَمٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، أَحَدَهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخِرِ، وَهُوَ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ، وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَنَنْظُرُ وَكَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم^۱ در حجة الوداع، در صحرای عرفات در جمع صد و بیست هزار نفر از صحابه یا بیشتر، دربارهٔ مطلب مزبور خطابه ایراد کرد (خطبه خواند).

جابر بن عبدالله گفت: دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، در حجة الوداع، در حالی که بر شتر قصوا سوار بود، خطبه خواند، شنیدم که فرمود: من در میان شما بجای می‌گذارم آنچه را که اگر به آن تمسک کنید، هرگز گمراه نشوید، [و آن] کتاب خدا و عترتم می‌باشد.

زید بن ارقم نیز گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در میان شما بجای می‌گذارم آنچه را که اگر به آن تمسک جویند، هرگز بعد از من گمراه نشوید، یکی از آنها اعظم از دیگری است و او کتاب خدا است، و آن ریسمانی است کشیده شده از آسمان تا زمین و عترتم، اهل بیتم، که هرگز این دو از هم جدا نشوند تا نزد حوض بر من وارد شوند، پس ببینید بعد از من با آنها چگونه رفتار می‌کنید.

۱. مؤلف آن کتاب در عبارات این قسمت، صلوات را صحیح و کامل و بدون زیاده نوشته است.

سپس مؤلف آن کتاب نوشته است:

این روایت را جمعی از صحابه بازگو کرده‌اند [مانند] علی بن ابیطالب علیه السلام زید بن ثابت، زید بن ارقم، جابر بن عبدالله، ابوهریره، ابو سعید خدری و حذیفه بن الیمان.

این روایت را ترمذی و احمد و بزاز و طبرانی، در کتابهایشان آورده‌اند.

مؤلف آن کتاب، پس از تعریف فقه عترت^۱ و دلیل و ارزش و اهمیت آن به تعریف «فقه صحابه» و «فقه تابعین» پرداخته است ولی هیچ دلیلی بر اعتبار و حجیت فقه آنها از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله ارائه نکرده و هیچ امتیاز و خصوصیتی برای آنها نیاورده است، چون نه دلیلی از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود دارد، نه امتیازی برای فقه غیر عترت سراغ دارند. تنها دلیلی که آورده این است که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به لغت و زبان صحابه سخن گفته و صحابه مطالب آن حضرت را می‌فهمیدند و یاد گرفتند و به تابعین [نسل بعد] آموختند.^۲

۱. ضمناً اینکه مؤلف «معجم فقه السلف» فقه عترت را شامل روایات محمد حنفیه، فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام و برخی از فرزندان امام حسن علیه السلام دانسته است، اگر مقصود او روایاتی باشد که اینها از امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نقل کرده‌اند صحیح است و الا «عترت» که اهل بیت و معصوم و مورد نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و در احادیث به ویژه حدیث ثقلین، آنان را معرفی فرموده است شامل محمد حنفیه و فرزندان امام حسن علیه السلام نمی‌شود.

۲. از مجموع آنچه که بطور خلاصه از کتاب «معجم فقه السلف» نقل شد نکات ذیل به دست می‌آید:

۱- فقه عترت بر فقه غیر عترت مقدم است.

۲- فقه عترت دارای امتیاز و موجب هدایت و سبب در امان ماندن از گمراهی و همراه قرآن تا دخول در بهشت است.

۳- فقه عترت به دلیل حدیث ثقلین ثابت و حجت است.

۴- مقصود از عترت در حدیث ثقلین فاطمه، علی و فرزندان آن دو بزرگوار علیهم السلام می‌باشند.

مؤلف: اکنون ای برادر مسلمان! ای سنی معتقد به سنت! این سنت است که استاد مرکز جهانی تعلیم اسلامی مکه مکرمه بررسی و تبیین کرده است، آیا در این عصر و زمان برای شما حجت و دلیلی بهتر و گویاتر از این می‌شود؟ پس بیا و در مسائل اعتقادی، عملی و عبادی، و اخلاقی متمسک شو به کتاب خدا و عترت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مطمئن باش با پیروی از آنها سعادت دنیا و آخرت را به دست می‌آوری و از مهالک نجات خواهی یافت. ان شاء الله تعالی.

﴿ خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ ﴾^۱

نظر اهل تسنن نسبت به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام

پرسش ۴: چرا اهل تسنن نسبت به مقام و منزلت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام بی توجهند و چه بسا دیگران را بر آن حضرت مقدم می‌دارند؟

پاسخ: این امر کلیت ندارد، و تنها افراد متعصب و یا ناآگاه چنین هستند. و برخی روایات معتبر آنان را که در مقام و منزلت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام است در کتاب «بهترین انسان بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» نقل کرده‌ام، و در اینجا به آنچه استاد جامعه

→ ۵- پذیرفته و نقل کرده‌اند که حدیث ثقلین «کتاب الله و عترتی اهل بیتی» است نه «سنتی».

۶- سرانجام، افراد دانشمند و با انصاف پیدا می‌شوند و در «مرکز فقه جهانی ام القری» حق را می‌گویند و تدریس می‌کنند و می‌نویسند و با صراحت اعتراف می‌نمایند که دست یابی به فقه عترت، دست‌یابی به علم و هدایت است و موجب در امان ماندن از ضلالت و گمراهی است و فقه عترت همراهی با کتاب خدا و پایان آن بهشت است.

یادآور می‌شوم که جلد اول این کتابها با روایات مربوط به طهارت شروع شده و جلد ششم - جزء هشتم - به روایات مربوط به حدود و تعزیرات پایان یافته است و در جزء نهم به معرفی و بیان شخصیت و خصوصیات عترت و صحابه و تابعین که راوی روایات هستند پرداخته است.

امّ القرى^۱ گفته و نوشته، اکتفا می‌کنم. و تو خود نامه مفصل بخوان از این مجمل، و آن به قرار ذیل است:

شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام

در نگاه استاد جامعه ام القرى مکه مکرمه

این استاد جامعه امّ القرى در جزء نهم «فقه السلف» حضرت امیر علیه السلام را این گونه معرفی کرده است:

علی بن ابی طالب : ابوالحسن الهاشمی، قاضی امت و فارس اسلام و داماد پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و چهارمین خلیفه از خلفای راشدین و شهید، پدر شهید و جدّ عترت نبوی...

طبق گفته گروهی از صحابه و تابعین، علی بن ابی طالب، اول کسی است که بعد از خدیجه اسلام آورد. در حالی که سیزده سال داشت و برخی گفته‌اند پانزده سال داشت و برخی گفته‌اند هیجده ساله بود...

ابن عبدالبر گفته است: اجماع است که علی علیه السلام اول کسی است که به دو قبله نماز خواند و اول کسی است که هجرت کرد و در جنگ بدر و احد و سایر جنگ‌ها شرکت داشت. اجماع و اتفاق است که در جنگ بدر و احد و خندق و خیبر به آزمونی عظیم آزمایش شد و پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله در جاهای بسیاری در دست او بود و در تمام جنگ‌ها حضور داشت جز در جنگ تبوک که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را جانشین خود در مدینه قرار داد و به او فرمود:

أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.

تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی جز این که پیامبری بعد از من نخواهد بود.

۱. مشخصات او را در پرسش قبل یاد آور شدم.

و دخترش فاطمه علیها السلام را به همسری او در آورد و به دخترش فرمود:

زَوْجُكَ سَيِّدٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

تو را به کسی شوهر دادم که در دنیا و آخرت سید است.

و به آن حضرت فرمود: دوست نمی‌دارد تو را مگر مؤمن و دشمن نمی‌دارد تو را مگر منافق.

در سال ۳۵ هجری خلافت را عهده‌دار و سال چهلیم هجری در ماه رمضان به شهادت رسید.

اهل شام و خوارج از فرمان او تمرد و سرپیچی کردند و در جنگ با آنان عمار بن یاسر شهید شد.

به طور تواتر بیش از سی نفر از صحابه روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

وَيْحَ عَمَّارَ تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ؛ افسوس بر عمار، گروه ستمگر او را می‌کشند.

و او پس قرنی سید تابعین با جمعی از صحابه و تابعین با عمار به شهادت رسیدند.

همچنین به تواتر از هشتاد و هشت نفر از صحابه نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ.

کسی که من مولای او هستم، علی مولای اوست.

امام ابن جریر طبری، یک کتاب بزرگ درباره این حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ

مَوْلَاهُ» نوشته است.

و ابن عقده طرق این حدیث را جمع آوری و از هفتاد نفر یا بیشتر آن را استخراج

کرده است.

نیز متواتر است و بیست و چند نفر از صحابه نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله به

علی علیه السلام فرمود:

آیا خوشنود نیستی که نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی، جز این

که پیامبری بعد از من نیست؟

و ابن عساکر اسناد این روایت را در یک کتاب جمع آوری کرده است.

و بخاری و مسلم از سهل بن سعد نقل کرده‌اند که در جنگ خیبر رسول خدا ﷺ فرمود: فردا پرچم را به مردی خواهم داد که خدا به دست او فتح و پیروزی نصیب می‌کند، او خدا و رسول را دوست می‌دارد، خدا و رسول خدا نیز او را دوست می‌دارند. مردم شب را به سر بردند در حالی که با هم بگو و مگو می‌کردند که پرچم را به چه کسی خواهد داد؟

رسول خدا ﷺ فرمود: علی بن ابی طالب کجاست؟ گفته شد: چشمان او درد می‌کند، فرمود: او را بیاورید، علی را آوردند، رسول خدا ﷺ آب دهان در چشمان علی ریخت و برای او دعا کرد، پس چشمان او خوب شد به طوری که گویا اصلاً درد نمی‌کرد. پس از آن پرچم را به او عطا کرد.

این حدیث را به همین کیفیت طبرانی از ابن عمر و علی و عمران بن حصین استخراج کرده و بزاز آن را از حدیث ابن عباس استخراج کرده است. و از احمد بن حنبل است که گفت: به قدری که فضائل برای علی ع نقل شده برای احدی از صحابه نقل نشده است. نسائی و غیر او از پیشوایان نیز همین مطلب را گفته‌اند.^۱

کیفیت وضو و تفاوت ما با آنها

پرسش ۵: چرا ما «شیعیان» در وضو - پس از شستن صورت - دستها را از بالا به پایین می‌شوئیم و با آب وضو که در کف دست مانده است جلوی سر را مسح می‌کنیم و روی پا را نیز با آب وضو که در دست مانده است مسح می‌کنیم ولی اهل تسنن مانند ما وضو نمی‌گیرند و عده‌ای از آنها تمام سر را با گوشها مسح می‌کنند و پاهایشان را بجای مسح می‌شویند؟

پاسخ: به طور قطع و یقین، وضوی پیامبر ص مطابق وضوی اهل تسنن

۱. جزء نهم معجم فقه السلف، ص ۹۰.

نبوده است، و اگر چنین بود، عترت پیامبر ﷺ که اهل بیت و نزدیک ترین افراد به آن حضرت بودند، آن را بیان می کردند، بلکه عترت پیامبر ﷺ کیفیت وضوی پیامبر ﷺ را بر خلاف وضوی اهل تسنن بیان کرده اند،^۱ و بر حسب حدیث «ثقلین»^۲، پس از کتاب خدا باید سنت و عمل عترت پیامبر ﷺ، الگوی مسلمانان باشد، و لازم است واجبات و شرایط و کیفیت انجام همه عبادات را از طریق روایات اهل بیت علیهم السلام به دست آورد، و مسائل فقهی و فقه را از قول و فعل عترت اخذ و عمل نمود. و وضو از عبادات است و شرایط و چگونگی انجام آن را، عترت پیامبر ﷺ بیان فرموده اند^۳ و شیعه دوازده امامی طبق روایات عترت، وضوی خود را مثل وضوی پیامبر ﷺ می گیرد، و بر این اساس، وضو در فقه شیعه با وضو در مذهب اهل تسنن، از جهاتی متفاوت است.

۱- در فقه شیعه واجب است صورت را از بالا به پایین بشویند^۴، ولی اهل تسنن گفته اند: از بالا به پایین شستن مستحب است.^۵

۲- در فقه شیعه، شستن دستها از بالا به پایین واجب است^۶ ولی اهل تسنن به اتفاق گفته اند: شخص مخیر است دستها را از پایین به بالا یا به عکس بشوید و

۱. وسائل الشیعه، باب ۱۵، ابواب الوضوء، حدیث ۲ و ۳ و... العروة الوثقی، کیفیت الوضوء.
۲. جامع احادیث الشیعه، مرحوم آیه الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی رحمته الله، ج ۱، المقدمة، چاپ اول، ص ۳۲.
۳. وسائل الشیعه، باب ۱۵، ابواب الوضوء، ح ۱ و ۳ و ۱۱ و...
۴. وسائل الشیعه، ابواب الوضوء، باب ۱۵ (کیفیه الوضوء)، ح ۱۰ و ۲۲ و... العروة الوثقی، فصل فی ابواب الوضوء (و يجب الابتداء بالاعلی والغسل من الاعلی الی الاسفل).
۵. الفقه علی المذاهب الخمسه، ص ۳۵: الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، فرائض الوضوء، ص ۵۴، صلاة المؤمن، القحطانی، ج ۱، ص ۴۱ و ص ۴۲.
۶. وسائل، باب ۱۵، ابواب الوضوء، ح ۲، و ۱۰ و... العروة الوثقی، فصل فی افعال الوضوء، مسأله ۱۰، الثاني غسل الیدین من المرفقین الی اطراف الاصابع.

اتفاق نموده‌اند بر اینکه از پایین (از سر انگشتها) به بالا شستن مستحب است.^۱
 ۳- در فقه شیعه مسح کردن جلوی سر واجب است^۲ ولی اهل تسنن در مسح سر اختلاف دارند.

مالکی‌ها گفته‌اند: مسح تمام سر واجب است.

حنبلی‌ها گفته‌اند: مسح تمام سر با گوشها واجب است. - گوشها را از سر و جزء آن دانسته و روایتی نیز بر این مطلب نقل کرده‌اند.^۳
 حنفی‌ها گفته‌اند: مسح یک چهارم سر واجب است.

شافعی‌ها گفته‌اند: مسح بعضی از سر - هر مقدار که باشد - واجب است.^۴
 و برخی از آنها هم گفته‌اند: اگر بجای مسح، سر را بشویند یا به آن آب بپاشند کفایت می‌کند.^۵

۴- در فقه شیعه، مسح روی پا واجب است^۶، ولی اهل تسنن با هم اختلاف دارند، ائمه چهار مذهب گفته‌اند: باید پاها را شست^۷ و سایر علمای آنان طور

۱. الفقه علی المذاهب الخمسة، ص ۳۵؛ الفقه علی المذاهب الاربعة، ج ۱، ص ۶۵. مبحث بیان عدد السنن و غیرها...؛ صلاة المؤمن القحطانی، ج ۱، ص ۴۱-۴۲.

۲. وسائل، باب ۲۴، ابواب الوضوء، ح ۱، ۳ و ۷ و... العروة الوثقی، افعال الوضوء، مسأله ۲۳...، الثالث مسح الرأس... علی الربیع المقدم من الرأس.

۳. صلاة المؤمن: علی بن وهف القحطانی: ج ۱، ص ۴۵.

۴. الفقه علی المذاهب الخمسة، ص ۳۶-۳۷؛ الفقه علی المذاهب الاربعة، ج ۱، فرائض الوضوء، ص ۵۳؛ صلاة المؤمن القحطانی، ج ۱، ص ۴۲ و ۴۶.

۵. الفقه علی المذاهب الخمسة، ص ۳۶-۳۷؛ الفقه علی المذاهب الاربعة، ج ۱، فرائض الوضوء، ص ۵۳؛ صلاة المؤمن القحطانی، ج ۱، ص ۴۲ و ۴۶.

۶. وسائل، باب ۲۴، ح ۴ و باب ۲۳، ح ۱ و ۴ و ۹ و العروة الوثقی، مسأله ۲۴... الرابع مسح الرجلین من رؤوس الأصابع...

۷. الفقه علی المذاهب الخمسة، ص ۳۶-۳۷؛ الفقه علی المذاهب الاربعة، ج ۱، مبحث بیان عدد السنن و غیرها...، ص ۶۵؛ و صلاة المؤمن القحطانی، ج ۱، ص ۴۲ و ۴۶.

دیگر گفته‌اند که در عبارت ذیل آمده است.

عبارت «عمدة القاری» در بارهٔ مسح پا

در کتاب «عمدة القاری فی شرح صحیح بخاری» (ج ۱، ص ۶۵۷) چنین آمده است: در وظیفهٔ مسح یا شستن پاها، چهار مذهب وجود دارد، اول: مذهب ائمهٔ چهارگانهٔ اهل سنت که گفته‌اند: وظیفه شستن است، دوم: مذهب شیعهٔ امامیه که گفته‌اند وظیفه مسح است، سوم: مذهب حسن بصری و محمد بن جریر طبری و ابوعلی جبائی که گفته‌اند: وظیفه تخییر بین شستن و مسح است، چهارم: مذهب اهل ظاهر که گفته‌اند: وظیفه جمع بین شستن و مسح است.

در عمدة القاری، بعد از این، روایاتی نقل کرده است مبنی بر اینکه پیامبر ﷺ پاها را می‌شست، و روایاتی نیز نقل کرده است مبنی بر اینکه آن حضرت پاها را مسح می‌کرد.

مثل روایت جابر بن انصاری و عمر و اوس بن اوس و ابن عباس و عثمان، [سپس از رفاعه بن رافع] روایت کرده است که: «غَسَلَ النَّبِيُّ ﷺ وَجْهَهُ وَ يَدَيْهِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ وَ مَسَحَ بِرَأْسِهِ وَ رِجْلَيْهِ إِلَى الْكَعْبَيْنِ»؛ پیامبر ﷺ صورت و دستهایش را تا آرنج شست و سر و پاهایش را مسح کرد.

[بعد از نقل این روایت گفته است:] ابوعلی طوسی و ترمذی و ابوبکر بزاز این روایت را نیکو شمرده‌اند و حافظ بن حبان و ابن حزم آن را صحیح دانسته‌اند.^۱

همچنین ابن جریر طبری در تفسیرش (ج ۱، ص ۵۹) گفته است:

«الصَّوَابُ عِنْدَنَا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَ بِعُمُومِ مَسْحِ الرَّجُلَيْنِ بِالْمَاءِ فِي الْأَوْضَاءِ كَمَا أَمَرَ بِعُمُومِ مَسْحِ أَلْوَجْهِ بِالتُّرَابِ فِي التَّيَمُّمِ».

۱. الحدائق الناضرة، ج ۲، ص ۲۸۸. ضمناً توضیح کامل در جلد دوم چرا چرا، آمده است.

صحیح در نزد ما این است که خدا امر کرده است پاها را در وضو مسح کنند همانگونه که امر کرده است در تیمم صورت را با خاک مسح کنند.^۱

نماز در سه وقت یا پنج وقت؟

پرسش ۶: چرا ما شیعیان نمازهای یومیه را در سه وقت می خوانیم ولی اهل تسنن در پنج وقت می خوانند؟

پاسخ: در فقه اهل بیت علیهم السلام برای نمازهای واجب یومیه، پنج وقت فضیلت وجود دارد و در عین حال برای درک فضیلت اوقات نماز لازم نیست بین نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشاء فاصله انداخت، بلکه هر چه به اول وقت نزدیکتر خوانده شود بهتر و ثواب بیشتری دارد، و خلاصه مشهور و مستفاد از روایات اهل بیت علیهم السلام این است که وقتی ظهر شد وقت فضیلت نماز ظهر و عصر (وقت فضیلت هر دو) داخل می شود، منتهی وقت فضیلت نماز ظهر ممتد است تا موقعی که سایه شاخص به اندازه خود شاخص شود و وقت فضیلت نماز عصر ممتد است تا سایه شاخص به اندازه دو برابر شاخص شود، همچنین، وقتی که مغرب شود، وقت فضیلت نماز مغرب و عشاء داخل می شود، وقت فضیلت نماز مغرب تا موقعی است که سرخی طرف مغرب تمام شود، وقت فضیلت نماز عشاء ممتد است تا یک سوم از شب.

وقت فضیلت نماز صبح از اول صبح صادق است تا موقعی که هوا روشن شود. بنابراین چنانچه نماز ظهر را اول وقت بخوانیم و بلافاصله نماز عصر را بخوانیم (همان گونه که در نماز جماعت شیعیان مرسوم است) هر دو نماز در وقت فضیلت واقع شده و هر چه به اول وقت نزدیکتر خوانده شود ثواب

بیشتری دارد، همچنین در صورتی که بعد از نماز مغرب، بلافاصله نماز عشاء خوانده شود، در وقت فضیلت خوانده شده و ثواب بیشتری دارد، البته اگر نافله‌ها خوانده شود و پس از آن نماز عصر و عشا را بخوانیم بهتر است.^۱

ولی اکثر اهل تسنن گفته‌اند: کسی که مسافر نیست واجب است نمازها را در پنج وقت بخواند و حکم به وجوب فاصله انداختن نموده‌اند، و حال اینکه پیامبر اکرم ﷺ در مواردی نماز ظهر و عصر را با هم و نماز مغرب و عشاء را نیز با هم و پشت سر هم خوانده‌اند و [علاوه بر روایات شیعه] طبق روایاتی که در صحیح مسلم^۲ و بخاری^۳ آمده و مفتی پیشین عربستان نیز به آنها اشاره کرده است^۴، به گفته ابن عباس منظور رسول الله ﷺ از با هم خواندن نمازها این بوده که مسلمانان در زحمت و مضیقه و مشقت قرار نگیرند.

در صحیح مسلم یک باب تحت عنوان «باب: الجمع بین الصلاتین فی الحضر» مطرح است، و مسلم در این باب شش روایت، مربوط به جمع بین نمازها در حضر نقل کرده است، یکی از آن روایات این است:

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ جَمَعَ فِي الْمَدِينَةِ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَبَيْنَ الْمَغْرِبِ

۱. «العروة الوثقى» (فصل: فی اوقات الیومیة و نوافلها) و (اوقات الیومیة، م ۸ و ۹) و (اوقات الرواتب، م ۱۳، الحادی عشر) مراجعه شود.

ضمناً، فضیلت نماز اول وقت و اهمیت آن را در کتاب «آداب الأعمال» نوشته‌ام و مؤمنان سعی کنند فضیلت نماز اول وقت را از دست ندهند.

۲. باب الجمع بین الصلواتین، ح ۷۰۵، ص ۳۱۴.

۳. صحیح بخاری، کتاب المواقیت، باب تأخیر الظهر الی العصر، ح ۵۴۳ و باب الوقت المغرب، ح ۵۶۲ و ابواب التطوع باب ۳۰، ح ۱۱۷۴.

۴. تحفة الاخوان بأجوبة مهمة تتعلق بأركان الاسلام، تألیف عبدالعزیز بن عبدالله بن باز، مفتی عام المملكة العربية السعودية، ص ۱۲۴.

وَالْعِشَاءِ مِنْ غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا مَطَرٍ وَلَا سَفَرٍ. (قَالَ الرَّاَوِي) «قُلْتُ: لِإِبْنِ عَبَّاسٍ لِمَ فَعَلَ ذَلِكَ؟ قَالَ: أَرَادَ أَنْ لَا يُخْرِجَ أَحَدًا مِنْ أُمَّتِهِ».

از ابن عباس روایت است که: «رسول الله ﷺ در مدینه نماز ظهر و عصر را با هم خواند و نماز مغرب و عشا را با هم خواند و این در حالی بود که نه ترسی وجود داشت و نه باران می آمد و نه مسافر بود.» راوی گوید: از ابن عباس سؤال کردند چرا رسول الله ﷺ نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا را با هم خواند؟ ابن عباس گفت: رسول الله ﷺ خواست احدی از امتش در زحمت و مشقت قرار نگیرد.

و در یک روایت است که ابن عباس گفت: «كُنَّا نَجْمَعُ بَيْنَ الصَّلَاتَيْنِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»؛ «ما در عهد پیامبر ﷺ بین دو نماز جمع می کردیم.»^۱

مؤلف: این تعبیر ابن عباس گویای این است که جمع بین نمازها متعارف و استمرار داشته است (لفظ: کُنَّا) و این همان شیوه شیعیان است. برخی از بزرگان اهل سنت هم این مسأله را پذیرفته و کتاب مستقلی در این زمینه نوشته اند.^۲

اذان قبل از طلوع فجر

پرسش ۷: چرا ما «شیعیان» قبل از طلوع فجر اذان نمی گوئیم ولی اهل تسنن حدود یک ساعت به طلوع فجر اذان می گویند و هنگام طلوع فجر هم یک اذان برای نماز صبح می گویند؟

پاسخ: همانگونه که در پاسخ پرسش ۱ اشاره شد، در فقه شیعه همه عبادات و مقدار و چگونگی آنها بر گرفته از قرآن کریم و از دستور و عمل رسول الله ﷺ

۱. صحیح مسلم: باب ۶، صلاة المسافرين، ص ۳۱۴، ح ۷۰۵.

۲. مانند: کتاب ازالة الحظر عن جمع بين الصلوتين في الحضر، تأليف غمادی و قرة العين في الجمع بين الصلوتين تأليف شاکر التمیمی.

است که توسط اهل بیت معصوم آن حضرت علیه السلام به دست فقهای عظام رسیده است و به عبارت دیگر، عبادات توقیفی است^۱ و منوط به جعل و تعیین از ناحیه شارع مقدس اسلام است و هیچ کس نمی تواند از پیش خود و از روی سلیقه و دلخواه، عملی را به عنوان عبادت اختراع و پیشنهاد کند. و در فقه شیعه ثابت نشده که رسول الله صلی الله علیه و آله و یا ائمه علیهم السلام دستور گفتن اذان قبل از طلوع فجر را داده باشند لذا ما گفتن آن را بدعت و حرام می دانیم ولی اهل تسنن طبق روایتی که بخاری و مسلم نقل کرده اند، اذان قبل از طلوع فجر را مشروع می دانند، و آن چنین است:

عبدالله بن مسعود از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود:

«لَا يَمْنَعَنَّ أَحَدَكُمْ أَذَانَ بِلَالٍ مِنْ سُحُورِهِ، فَإِنَّهُ يُؤَدِّنُ أَوْ يُنَادِي بِلَيْلٍ لِيَرْجِعَ قَائِمَكُمْ وَ لَيْبَتَهُ نَائِمَكُمْ»

اذان و ندای بلال شما را از خوردن سحری باز ندارد، چونکه او اذان می گوید [یا ندا می دهد] تا نماز شب خوان برخیزد و خواب مانده بیدار شود.^۲

یادآوری: این روایت اذان قبل از فجر را مخصوص مسجد ندانسته و مطلق است و ظاهراً مربوط به ماه مبارک رمضان بوده است، ولی در مکه معظمه و مدینه منوره در طول سال و آن هم فقط در مسجد الحرام و مسجد النبی حدود یک ساعت قبل از طلوع فجر گفته می شود.

۱. توقیفی است، یعنی حدود و صورت و کیفیت آن از طرف شارع مقدس اسلام معین شده و تخلف از آن جایز نیست، مانند نماز که تمام جزئیات و شرایط و موانع آن معین شده و کسی حق ندارد چیزی بر آن بیفزاید یا چیزی از آن کم کند.

۲. صحیح بخاری، کتاب الأذان، باب ۱۳، الأذان قبل الفجر، ح ۶۲۱ و صلاة المؤمن، تألیف: سعید بن علی بن وهف القحطانی، ج ۱، ص ۱۴۹ و الفقه علی المذاهب الأربعة، ج ۱، شروط الاذان، ص ۳۱۴ و صحیح مسلم، کتاب الصیام، باب بیان ان الدخول فی الصوم یحصل بطلوع الفجر، رقم: ۱۰۹۳، و صلاة المؤمن...

شهادت به ولایت در اذان و اقامه

پرسش ۸: چرا ما «شیعیان» در اذان و اقامه بعد از «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ» «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا وَوَلِيَّ اللَّهِ» می‌گوییم ولی اهل تسنن نمی‌گویند و به ما هم اعتراض می‌کنند و سؤال می‌کنند که «علی ولی الله» (علی علی‌السلام ولی خدا است) یعنی چه؟ مگر خدا ولی دارد؟

پاسخ: در فقه شیعه روایاتی وجود دارد مبنی بر این که هرگاه شهادت به توحید و رسالت حضرت محمد ﷺ دادید، شهادت به ولایت حضرت علی علی‌السلام نیز بدهید.

در بحارالانوار، از امام جعفر صادق علی‌السلام نقل است که فرمودند: هنگامی که خداوند عزوجل عرش را آفرید، بر آن نوشت: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ [تا آن که فرمود:] هرگاه یک نفر از شما گفت: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، پس باید بگوید: عَلِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ.^۱

علامه مجلسی رحمته الله فرموده است: «لا یبعد کون الشهادة بالولاية من الأجزاء المستحبة للأذان بشهادة الشيخ والعلامة والشهيد وغيرهم، بورود الأخبار بها».^۲ مرحوم آیه الله حکیم رحمته الله فرموده است: گفتن «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلِيَّ اللَّهِ» به قصد استحباب مانعی ندارد بلکه گفتن آن در این زمانها از شعائر ایمان و رمز تشیع است و از این جهت رجحان شرعی دارد، بلکه چه بسا واجب باشد ولی نه به عنوان جزء اذان.^۳

مرحوم آیه الله خوئی رحمته الله فرموده است: «وَيُسْتَحَبُّ الصَّلَاةُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عِنْدَ ذِكْرِهِ الشَّرِيفِ وَإِكْمَالِ الشَّهَادَتَيْنِ بِالشَّهَادَةِ لِعَلِيِّ عَلِيًّا بِالْوِلَايَةِ وَامْرَةِ

الْمُؤْمِنِينَ فِي الْأَذَانِ وَغَيْرِهِ»؛ «مستحب است صلوات بر محمد و آل محمد هرگاه نام شریف آن حضرت برده شد و مستحب است کامل کردن شهادتین به شهادت به ولایت و امیرالمؤمنین بودن علی عليه السلام در اذان و غیر اذان».^۱

و از مجموع روایات استفاده می شود که شهادت و اقرار به یگانگی خدا و رسالت رسول خدا و ولایت و امامت امیرالمؤمنین عليه السلام از یکدیگر جدا نمی باشند و بین آنها تلازم وجود دارد و غیر قابل انفکاک است، و این که در خصوص روایات اذان و اقامه به آن تصریح نشده، ظاهراً از جهت وجود مانع بوده است، نه از جهت عدم مقتضی. (به مهذب الاحکام سبزواری، ج ۶، ص ۲۲ مراجعه شود).

در هر حال، شهادت به ولایت از شعارهای بارز شیعه بوده و از قدیم شیعه اثنی عشری را با این شعار می شناخته اند.

لیکن همان گونه که در توضیح المسائل مراجع آمده است، شهادت به ولایت حضرت امیر عليه السلام به عنوان جزء اذان و اقامه گفته نمی شود و شیعه آن را به قصد جزئیت نمی گوید بلکه در هر یک از اذان و اقامه بعد از شهادت به رسالت، یک بار به قصد تیمن و تبرک، شهادت به ولایت نیز می دهد و می گوید «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلِيَّ اللَّهِ» و معنای آن این است که علی عليه السلام از طرف خدا بر مردم امامت و ولایت دارد، همان گونه که محمد عليه السلام از طرف خدا بر مردم رسالت دارد.^۲ ولی اهل تسنن با اصل امامت و ولایت آن حضرت مخالفت کرده و همچنان بر مخالفت خود اصرار می ورزند و هرگز حاضر نیستند «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَوَلِيَّ اللَّهِ» را به زبان بیاورند بلکه عده ای از آنان از گفتن این جمله و هر کلام دیگری که دال بر فضیلت حضرت امیر عليه السلام باشد ابا دارند و سعی می کنند به هیچ وجه نام مقدس

۱. منهاج الصالحین، ج ۱، فصول اذان و اقامه.

۲. راجع به شهادت به ولایت امیرالمؤمنین عليه السلام به کتاب «چهارده معصوم عليهم السلام»، ص ۳۱۶، که اخیراً به چاپ رسیده، یا به کتاب «امام علی عليه السلام امیرالمؤمنین حقاً» مراجعه شود.

حضرت امیر علیه السلام را نیاورند حتی در مواردی که «علی» به عنوان صفت خدای سبحان مطرح است و در قرآن مجید هم آمده است: «وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»^۱، که شیعه در پایان تلاوت قرآن می‌گوید: «صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» آنها از گفتن لفظ «علی» امتناع کرده و می‌گویند: «صَدَقَ اللَّهُ الْعَظِيمُ».

یک اذان کامل در مسجد النبی

یکی از علمای بزرگ ایران، در مسجد النبی روی سجاده نشسته بود و بعد از نماز جماعت اهل تسنن به مؤذنش فرموده بود مانند ایران اذان بگو تا نماز بخوانیم؛ در حالی که عده‌ای از دوستان ایشان هم پشت سر او برای نماز نشسته بودند. مؤذن اذان را شروع و با صدای بلند می‌گوید: «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلِيَّ اللَّهِ» مأمورین او را دستگیر می‌کنند که ببرند، آن عالم عظیم الشأن اشاره می‌کند که من گفتم بگوید، او را رها کنید، مأمورین می‌گویند چرا این جمله را گفتید؟ فرموده بود به رئیس و بزرگتان بگویید بیاید تا جوابش را بدهم. بزرگشان می‌آید و اعتراض می‌کند، در جواب او می‌فرماید:

ما «شیعیان» فقه مستقل داریم و طبق فقه خود عمل می‌کنیم و در فقه ما است که هر گاه شهادت به رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله دادید بولایت و امامت حضرت علی علیه السلام تیمناً و تبرکاً نیز شهادت دهید و ما طبق فقه خود عمل کردیم شما نیز در اذانه‌ای خود بعد از شهادت به رسالت محمد صلی الله علیه و آله بگویید «أَشْهَدُ أَنَّ فُلَانًا يَا فُلَانًا كَذَّابًا!»

آن مسئول با شنیدن این جواب خنده‌اش گرفته بود و به مأمورین گفته بود متعرض اینها نشوید و رفته بودند.

یک مناظره

در مسجد النبى یک نفر از اهل تسنن مصر به اینجانب گفت: آیا شما «شیعیان» می‌گویید «علیّ ولیّ الله» (علی ولیّ خداست)؟ گفتم: بلی، مگر چه اشکالی دارد؟ گفت: مگر خدا ولی می‌خواهد؟ گفتم: مگر شما نمی‌گویید: «محمد رسول الله ﷺ»؟ (محمد رسول خدا است) در فکر فرو رفت و گفت: بلی می‌گوییم، گفتم: مگر خدا رسول می‌خواهد؟ گفت: معنای آن این است که «محمد ﷺ از طرف خدا رسالت [بر مردم] دارد» گفتم: معنای «علی ولیّ الله» نیز این است که «علیّ علیه السلام از طرف خدا ولایت و امامت [بر مردم] دارد» بعد به او گفتم: نظیر این عبارت در کتاب‌های شما نیز آمده است، مثلاً در «صحیح بخاری» است که عمر بن خطاب به علی بن ابی طالب علیه السلام و عباس عموی رسول الله ﷺ گفت: من ولی ابوبکر هستم، «فَكُنْتُ أَنَا وَوَلِيُّ أَبِي بَكْرٍ»^۱ و معلوم است که ابوبکر مرده بود و ولیّ نمی‌خواست، پس معنای گفته عمر این است که من از طرف ابوبکر ولایت بر مردم دارم، سپس به او گفتم: البته باید از عمر و ابوبکر سؤال شود که مگر اختیار مردم با آنها بود که برای آنان ولی تعیین کنند؟ ابوبکر چگونه می‌توانست برای مردم تصمیم‌گیری و برای مسلمانان، ولیّ تعیین کند؟

در هر حال شیعیان معتقد هستند که علی علیه السلام از طرف خدا و توسط رسول الله ﷺ برای امامت و ولایت و رهبری مردم تعیین شده است، لذا می‌گویند «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلِيًّا لِلَّهِ» و در مقابل، شما اهل تسنن طبق گفته خود عمر، باید بگویید «اشهد ان عمر ولی ابوبکر» و نباید بگویید عمر خلیفه رسول الله ﷺ

۱. صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، باب فرض الخمس، ص ۵۱۳، ذیل ح ۳۰۹۴ (در عین حال جهت روشن شدن معنای این جمله می‌توان به شرح بخاری مراجعه کرد).

است و الا عمر را تکذیب کرده‌اید، لبخندی زد و چون این مطلب را از «صحیح بخاری» نقل کردم و نمی‌توانست انکار کند. اندکی سکوت کرد و گفت: شما به چه دلیل می‌گویید علی بن ابی طالب علیه السلام از طرف خدا بر مردم ولایت دارد؟ گفتم: ادله این امر - عقلاً و نقلاً - فراوان است و از باب نمونه یکی از ادله آن این آیه شریفه است:

﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴾^۱

تنها ولی و سرپرست شما، خدا و رسول خدا و کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و نماز را به پای می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند.

در تفاسیر شیعه و عده زیادی از اهل تسنن آمده است که مراد از ﴿ وَالَّذِينَ آمَنُوا ﴾ در این آیه مبارکه علی بن ابی طالب علیه السلام است و تصریح نموده‌اند که علی علیه السلام در حال رکوع انگشتر خود را به فقیر بخشید و این آیه شریفه در شأن او نازل شد.^۲

و شما می‌توانید به «الغدیر» مرحوم علامه امینی، یا به کتاب «المراجعات» مراجعه کنید و یا به تفاسیر خودتان در ذیل آیه مزبور مراجعه و تحقیق کنید، سپس اضافه کردم: علاوه بر این آیه، ادله زیادی بر ولایت و امامت علی علیه السلام موجود است و یکی از آنها داستان غدیر خم است که در «الغدیر» بیان شده است.

۱. سوره مائده / ۵.

۲. به تفسیر در المنثور و احکام القرآن جصاص و تفسیر بیضاوی و تفسیر طبری و غیر اینها در ضمن تفسیر این آیه مبارکه مراجعه شود.

پیدایش «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ»

پرسش ۹: چرا ما در اذان صبح «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» نمی‌گوییم ولی اهل تسنن می‌گویند؟

پاسخ: اذانی که به دستور پیامبر ﷺ گفته می‌شد، قطعاً مشتمل بر این جمله نبوده است و اگر چنین بود، عترت پیامبر ﷺ که اهل بیت و نزدیک‌ترین افراد به آن حضرت بودند، آن را بیان می‌کردند. و بر حسب حدیث «ثقلین»، پس از کتاب خدا - در مواردی که چیزی در کتاب خدا بیان نشده - باید سنت و عمل عترت ﷺ الگوی مسلمانان باشد، و عبادات و اجزاء و شرایط آنها را از طریق روایات اهل بیت ﷺ به دست آورد. و در فقه شیعه که برگرفته از روایات اهل بیت ﷺ است، این جمله وجود ندارد لذا گفتن آن به قصد جزء اذان جایز نیست و بدعت است. ولی اهل تسنن این جمله را در اذان صبح می‌گویند، و طبق نقل «مالک بن انس»، در زمان حکومت عمر بن خطاب روزی مؤذن برای نماز صبح نزد عمر آمد، عمر خواب بود، مؤذن گفت: «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ»: (نماز بهتر از خواب است). عمر بیدار شد و گفت: این جمله را در اذان صبح قرار دهید.^۱ و در کتاب «الاذان» تألیف ابی حاتم، ص ۴۵ آمده است که این جمله را عمر بن الخطاب و پسرش عبدالله به اذان اضافه کردند.^۲

و این در حالی است که خود اهل تسنن از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده‌اند که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بِدْعَةٌ وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ».^۳

۱. الموطأ، تألیف مالک بن انس، فقیه مدینه، متوفای ۱۷۹ هـ. ق، کتاب الصلاة، باب ما جاء فی النداء للصلاة، ح ۸.

۲. به کتاب الأذان، تألیف ابی حاتم، ص ۴۵ مراجعه شود.

۳. فتاوی مهمه لعموم الامة... عبدالله بن باز، شماره ۱۱، ص ۳۲.

پرهیزید از امور حادث شده [که سابقه دینی نداشته و از دین نبوده است] همانا هر چیز تازه و اختراع شده [که به دلخواه و طبق سلیقه افراد بوجود آید] بدعت است و هر بدعتی ضلالت و گمراهی است. بنابراین:

آیا اضافه کردن این جمله به اذان از امور محدثه نیست؟ بدعت و ضلالت نیست؟ یا در این روایت، بدعت عمر بن خطاب استثنا شده است؟ بعلاوه، این جمله با جمله‌های دیگر اذان هماهنگی ندارد و روشن است که از اذان نماز بیگانه و اجنبی است.

لازم به یادآوری است که «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» که از معتبرترین کتابهای آنها است در روایات اذان این جمله را نقل نکرده‌اند.^۱ مذاهب اربعه اتفاق دارند که این جمله در اذان صبح مستحب است.^۲

حَيَّ عَلَيَّ خَيْرِ الْعَمَلِ فِي اَذَانِ و اِقَامَةِ

پرسش ۱۰: چرا ما در اذان و اقامه «حَيَّ عَلَيَّ خَيْرِ الْعَمَلِ» می‌گوییم ولی اهل تسنن این جمله را اصلاً نمی‌گویند؟

پاسخ: از پاسخ سؤال قبل روشن شد که شیعه تابع سنت و امر رسول خدا ﷺ است. شیعه کیفیت عبادات را از روایات پیامبر ﷺ و از طریق اهل بیت علیهم السلام فرا گرفته و به صورتی که آنها فرموده‌اند عمل می‌کند و آنها فرموده‌اند: در اذان و اقامه دو مرتبه بگویید «حَيَّ عَلَيَّ خَيْرِ الْعَمَلِ» یعنی بشتاب برای بهترین عمل که نماز است.^۳

۱. به صحیح مسلم، کتاب الصلاة، باب صفة الأذان، ح ۳۷۹ و به صحیح بخاری، کتاب الأذان مراجعه شود.

۲. الفقه علی المذاهب الأربعة، ج ۱، الفاظ الاذان، ص ۳۱۲.

۳. وسائل الشیعه، باب ۱۹، ابواب اذان و اقامه، ح ۲ و ۹ و ۱۳ و العروة الوثقی، فصول الأذان.

اهل تسنن نیز روایاتی نقل کرده‌اند که در زمان رسول خدا ﷺ «حَيَّ عَلَيَّ خَيْرِ الْعَمَلِ» در اذان واقامه گفته می‌شده است و در کتاب «معجم فقه السلف عترة و صحابة و تابعين» از پسر عمر بن خطاب و ابی امامة نقل کرده است که «حَيَّ عَلَيَّ خَيْرِ الْعَمَلِ» را در اذان می‌گفتند و ابن حزم گفته است: این روایت صحیح است و آن را بی‌هقی نقل کرده است.^۱ ولی دیگران مدعی هستند که آن روایات ضعیف است^۲ لذا این جمله را نمی‌گویند.

چرت زدن را مبطل وضو نمی‌دانند

پرسش ۱۱: گاهی اهل تسنن، قبل از نماز، در حالی که نشسته‌اند، چرت می‌زنند، وقتی نماز بر پا می‌شود بدون تجدید وضو مشغول نماز می‌شوند، آیا چرت زدن و خواب را مبطل وضو نمی‌دانند؟

پاسخ: در فقه شیعه، خوابی که به واسطه آن چشم نبیند و گوش نشنود، مبطل وضو است، هر چند انسان بطور کامل خواب نرفته باشد، ولی در فقه اهل تسنن، خواب در صورتی که کامل باشد، یعنی تمام وجود انسان را فرا بگیرد، مبطل وضو است.^۳ اما چرت زدن که خواب کامل نیست، به نظر آنها موجب بطلان وضو نمی‌شود، لذا تجدید وضو نمی‌کنند.

۱. معجم فقه السلف، تألیف محمد المنتصر الکتانی، ج ۲، ص ۹۲.

۲. کتاب الأذان، تألیف ابی حاتم، ص ۵۴ - ۶۰.

۳. صلاة المؤمن القحطانی، ج ۱، نواقض الوضوء، ص ۵۱ «فاما النوم فینقض المستغرق منه علی

پلیس و ادار به بستن مغازه‌ها می‌کند

پرسش ۱۲: چرا وقتی اذان گفته می‌شود، پلیس آنها در خیابانها مردم را وادار به بستن مغازه‌ها و رفتن به مسجد می‌کنند و حال اینکه ما «شیعیان» چنین نیستیم؟

پاسخ: طبق مذهب عده‌ای از آنها، بر مردها واجب است نمازهای پنجگانه را به جماعت بخوانند.

حنبلیها گفته‌اند:

بر مرد، چه حاضر باشد، چه مسافر، واجب است نمازهای پنج وقت را به جماعت بخواند.^۱

«القحطانی»، شاگرد (بن باز)، در کتاب «صلاة المؤمن» (ج ۱، صلاة الجماعة، ص ۴۱۰) گفته است:

حضور در جماعت بر مردها، در نمازهای پنجگانه واجب عینی است.

و ادله بسیاری بر وجوب عینی بودن آن اقامه کرده است و از بن باز - مفتی پیشین عربستان - نیز همین نظر را نقل نموده است، ولی در «الفقه علی المذاهب الاربعه»^۲ (کتاب الصلاة)، آمده است که:

حنبلیها حضور در جماعت را واجب عینی می‌دانند اما سایر مذاهب با آنها مخالفت نموده و ادله آنها را رد کرده‌اند.

بنابراین اینکه مأمورین آنها مردم را وادار به بستن مغازه‌ها و رفتن به مسجد می‌کنند به لحاظ این است که عده‌ای از آنها نماز جماعت را بر مردها واجب می‌دانند و به اصطلاح امر به معروف می‌کنند.^۳

۱. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، مباحث الامامة فی الصلاة، حکم الامامة فی الصلوات الخمس و دلیله.

۲. صلاة المؤمن القحطانی، ج ۱، نواقض الوضوء، ص ۵۱ «فاما النوم فینقض المستغرق منه علی الصحيح».

۳. راجع به نماز اول وقت و فضیلت نماز جماعت در کتاب «آداب الأعمال» بحث کرده و روایات مربوط به آن را نقل کرده‌ام و در هر حال بر مؤمنان است که از شرکت در نماز جماعت غفلت نکنند.

چرا بعد از اذان مقداری صبر می‌کنند؟

پرسش ۱۳: چرا در ایران و مساجد ما اذان ظهر یا مغرب و صبح که گفته می‌شود شیعیان بدون فاصله نمازهای یومیه را می‌خوانند ولی اهل تسنن اذان را که می‌گویند مقداری صبر می‌کنند، بعد از آن اقامه می‌گویند و نماز می‌خوانند، آیا آن وقت که اذان می‌گویند وقت شرعی نشده است یا علت دیگری دارد؟

پاسخ: صبر کردن آنان بعد از اذان برای خواندن نماز نافله و جمع شدن نمازگزاران است و شیعیان نیز در مواردی که نافله‌ها را می‌خوانند اول نافله می‌خوانند و بعد از گذشت مقداری از اول وقت، نماز واجب را می‌خوانند. به هر حال اهل تسنن نسبت به اوقات شرعی دقت و مواظبت کافی را انجام می‌دهند. از امام صادق علیه السلام سؤال کردند آیا به اذان آنها اعتماد کنیم؟ حضرت فرمودند: بلی آنها نسبت به اوقات شدیداً مواظبت دارند (فَإِنَّهُمْ أَشَدُّ شَيْءٍ مُّوَاطَّئَةً عَلَيَّ الْوَقْتِ)!

بنابراین همین که اذان صبح یا ظهر را گفتند وقت شرعی شده و ما می‌توانیم نماز صبح و ظهر را بخوانیم و برای روزه هنگام شروع اذان صبح آنها نباید چیزی بخوریم، بلی نسبت به مغرب بین شیعه و آنها اختلاف وجود دارد. وقت نماز مغرب و افطار به نظر آنها غروب آفتاب است، لذا به محض اینکه آفتاب غروب می‌کند اذان می‌گویند و افطار می‌کنند اما نظر مشهور فقهای شیعه براین است که مغرب موقعی است که سرخی طرف مشرق که بعد از غروب آفتاب پیدا می‌شود از بالای سر انسان بگذرد. به این لحاظ، وقتی آنها اذان مغرب را می‌گویند طبق نظر مشهور فقها و مراجع تقلید، ما شیعیان نمی‌توانیم نماز مغرب

را بخوانیم یا افطار کنیم بلکه باید حدود دوازده دقیقه صبر کنیم و در هر حال باید مطمئن شویم که وقت نماز و افطار شده است.

ایستادن در یک صف و وجوب جماعت به نظر آنها

پرسش ۱۴: چرا ما «شیعیان» اگر با وجود جا در صفهای جلو، در صف بعد بایستیم یا مستقل و تنها بایستیم اهل تسنن اعتراض می کنند و گاهی مأموران آنها ممانعت می نمایند، و خود آنها همیشه در کنار افراد دیگر و با هم می ایستند و تنها نمی ایستند؟

پاسخ: اولاً: در فقه شیعه ثابت و حتمی است که اگر در صفهای جماعت جا باشد تنها ایستادن مکروه و موجب کم شدن ثواب نماز است همچنین مستحب است صفهای جماعت منظم باشد و بین کسانی که در یک صف ایستاده اند فاصله نباشد و شانه های آنان ردیف یکدیگر باشد و اهل سنت برخی از این امور را واجب می شمارند و رعایت می کنند لذا به نظر برخی از آنها اگر کسی تنها بایستد و داخل صف قرار نگیرد نمازش باطل است.

ثانیاً: باید توجه داشت که عقیده و نظر حنبلی ها این است که بر مردها واجب است نمازهای یومیه را در مساجد به جماعت بخوانند و گفته اند کسی که بدون عذر - مانند بیماری یا بارندگی - از شرکت در جماعت خودداری کند مستحق عقوبت است^۱. (بطوری که نقل شده، معمولاً وهابیه خود را حنبلی می دانند). لذا چنانچه کسی در جماعت آنها تنها بایستد شبیه در عدم شرکت در نماز جماعت می شود و جایز نمی دانند.

۱. تحفة الاخوان، ص ۹۶ و الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۴۰۵ حکم الإمامة في الصلوات الخمس و دلیله.

بنابر آنچه بیان شد، بر مؤمنین است که آداب نماز را رعایت کنند و از عملی که موجب کم شدن ثواب نماز و موجب وهن مذهب و نشانهٔ جهل شیعه به مسائل و آداب شرعی است پرهیز کنند و با وجود جای خالی در صف‌های جلو صف جدا تشکیل ندهند و تنها هم نایستند.

شرکت در نماز جماعت را واجب می‌دانند

از آنچه نقل کردیم معلوم شد که حنبلی‌ها و وهابیون که معمولاً خود را حنبلی می‌دانند شرکت در نماز جماعت را واجب می‌دانند و به علاوه نسبت به آداب آن اهتمام خاصی دارند و شرکت نکردن در جماعت از روی استخفاف و بی‌اعتنایی را از گناهان کبیره می‌دانند لذا بر شیعیان و زوّار محترم است که سعی کنند برای نماز اول وقت در مساجد خصوصاً مسجدالحرام - که نماز در آن معادل یک میلیون نماز است - و یا مسجد النبی - که نماز در آن معادل ده هزار نماز است^۱ - حاضر شوند، و وقتی اذان گفته می‌شود و همهٔ مردم به سمت مسجد حرکت می‌کنند آنها هم به مسجد بروند و در خیابان و بازار رفت و آمد یا توقف نکنند یا از مسجد خارج نشوند و اگر به هر جهتی نمی‌خواهند در جماعت شرکت کنند لااقل در هتل و مسکن و دور از دید آنها بمانند.

چرا «بِسْمِ اللَّهِ» نمی‌گویند

پرسش ۱۵: چرا ما «شیعیان» در نمازها در ابتدای حمد و سوره «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می‌گوییم ولی اهل تسنن و امام جماعت آنها یا اصلاً نمی‌گویند و یا برخی از آنها که می‌گویند آهسته می‌گویند؟

۱. به عروة الوثقی، فصل فی الامکنة المکروهة مسأله ۴، مراجعه شود.

پاسخ: بین اهل تسنن اختلاف وجود دارد، بعضی از آنها با شیعه امامیه هم قول و هم عقیده هستند و بسم الله را جزء سوره حمد می دانند^۱ ولی بعضی از آنها گفته اند «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» جزء سوره نیست - مگر در سوره نمل - لذا آن را نمی گویند یا آهسته و به عنوان مستحب بودن، می گویند و مالکی ها قائل هستند که در نماز واجب «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را اصلاً نباید بگویند، نه بلند و نه آهسته^۲. و از بعضی کتابها نقل شده که مالکی ها گفتن بسم الله الرحمن الرحيم را در نمازهای واجب مطلقاً مکروه می دانند.

نتیجه اینکه: بین اهل تسنن و مذاهب اربعه آنان اختلاف وجود دارد، مالکی ها «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را در نماز نمی گویند، حنفی ها یا نمی گویند یا آهسته می گویند، شافعی ها بلند می گویند، حنبلی ها بلند نمی گویند.^۳

۱. به کتاب: المصباح المنیر فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، ذیل تفسیر سوره حمد مراجعه شود.

۲. همان.

۳. صحیح مسلم، از انس بن مالک نقل کرده است که گفت: پشت سر رسول الله ﷺ و ابوبکر و عمر و عثمان، نماز خواندم پس آنان «بسم الله الرحمن الرحيم» را بلند نخواندند. (صحیح مسلم، کتاب الصلاة، ص ۲۰۴، ب ۱۳، ح ۳۹۹).

همچنین از او نقل کرده که گفت پشت سر رسول الله ﷺ و ابوبکر و عمر و عثمان نماز خواندم و آنان در اول سوره حمد «بسم الله الرحمن الرحيم» نخواندند، در آخر آن هم نخواندند. (صحیح مسلم، کتاب الصلاة، ص ۲۰۴، ب ۱۳، ح ۳۹۹)

و بن باز، مفتی معروف عربستان، گفته است: «بسم الله الرحمن الرحيم» آیه ای مستقل است و جزء سوره حمد و دیگر سوره ها نیست، به جز سوره نمل، و گفته است: خداوند «بسم الله الرحمن الرحيم» را نازل کرد تا بین سوره ها فاصله باشد. (صلاة المؤمن القحطانی، ج ۱، ص ۱۹۴، باب صفة الصلاة).

ضمناً در همین صحیح مسلم، بعد از نقل روایات فوق بابی باز کرده تحت عنوان:

باب ۱۴ - حجة من قال: البسملة آية من اول كل سورة سوى براءة.

بنابراین چنانچه ما در جماعت آنها «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» را بگوییم بر خلاف تقیه عمل نکرده و با اعتراض آنها مواجه نمی شویم.

چرا دست بسته نماز می خوانند؟

پرسش ۱۶: چرا شیعه با دست باز نماز می خواند ولی اهل تسنن دستها را روی هم می گذارند؟

پاسخ: در فقه شیعه دوازده امامی، دست روی دست گذاشتن در حال نماز، اگر به قصد خضوع و ادب و تعظیم برای خدا باشد، بدعت است و جایز نمی باشد و

→ و در این باب از انس بن مالک نقل کرده که گفت: روزی رسول الله ﷺ بین ما بود و در حالی که خنده بر لب داشت سر بلند کرد و فرمود: هم اکنون سوره ای بر من نازل شد و چنین قرائت کرد: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوفَةَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ * إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾. پس از آن فرمود: آیا می دانید کوثر چیست؟ گفتیم: خدا و رسول خدا اعلم هستند. فرمود: کوثر نهری است که خداوند عزوجل به من وعده داده و بر آن خیر کثیر است، آن حوض است و روز قیامت امتم بر من وارد می شوند، ظرف های آن به عدد ستارگان است پس بنده ای از امتم از آن باز گرفته می شود (منع می شود). پس می گویم خدایا این بنده، از امت من است، خداوند می فرماید: نمی دانی بعد از تو چه حادثه ای به وجود آوردند. [ما تدری ما أخذتْ يَغْدَكَ] (صحيح مسلم، كتاب الصلاة، ص ۲۰۵، باب ۱۴، ح ۴۰۰)

مؤلف: همان گونه که ملاحظه می کنید، این روایت صریح در آن است که «بِسْمِ اللَّهِ» جزء سوره است و پیامبر ﷺ آن را در ابتدا قرائت فرموده است.

البته آقایان نسبت به جمله آخر این حدیث سکوت کرده و از خود سؤال نمی کنند که بعد از رسول الله ﷺ چه حادثه ای رخ داده و آن حادثه تا چه حد ناگوار و برای رسول الله ﷺ ناراحت کننده بوده که برخی از امتش به خاطر به وجود آوردن آن حادثه از آشامیدن آب کوثر ممنوع و محروم می شود و ماهم وقتی از حوادث تلخ بعد از رسول الله ﷺ صحبت می کنیم می گویند آنها صحابی و مجتهد بوده و هر کاری کرده اند به اجتهاد خود عمل کرده اند. عجباً، عجباً! اگر چنین است پس چرا از آب کوثر منع می شوند؟ و چه دلیلی بر اعتبار و مشروعیت اجتهاد آنها وجود دارد؟

اهل بیت علیهم السلام از آن نهی کرده و فرموده‌اند: «وَلَا تُكْفِّرُ فَإِنَّمَا يَصْنَعُ ذَلِكَ الْمَجُوسُ»؛ «دست روی دست نگذار؛ زیرا این کار را مجوس انجام می‌دهد»^۱.

و خلاصه آنچه مسلم و قطعی و مورد اتفاق همه مسلمانان (اعم از شیعه و سنی) است، این است که نماز با دست باز صحیح و بدون شبهه و اشکال است، اما نماز با دست روی دست گذاشتن - به طوری که اهل سنت انجام می‌دهند - محل خلاف است و خالی از شبهه بدعت و حرام بودن و موجب باطل شدن نماز نیست، لذا - از باب احتیاط هم که باشد - لازم است نماز با دست باز خوانده شود.^۲

در عین حال، اکثر اهل تسنن، این عمل را مستحب دانسته و استناد کرده‌اند به یک روایت که در صحیح بخاری^۳ و صحیح مسلم^۴ آمده است و در این روایت

۱. وسائل، باب ۱۵ ابواب قواطع الصلاة، ح ۳.

۲. جناب مستطاب آیه‌الله آقای سیدمحمدرضا سیستانی، فرزند حضرت آیه‌الله العظمی آقای سیستانی مدظله، در کتابشان به نام: «بحوث فقهیه» این مسأله را مطرح و به طور کامل بررسی کرده و روایات و اقوال شیعه و سنی و منشأ پیدایش آن را تبیین فرموده و روشن ساخته‌اند که احدی از مسلمانان قائل به وجوب آن نشده است و حتی در استحباب یا عدم استحباب هم، بین اهل تسنن اختلاف وجود دارد، اکثر آنها آن را مستحب دانسته‌اند، و از گروهی دو قول نقل شده، و برخی هم گفته‌اند: چون از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله به آن امر نشده، مشروع نیست و بدعت است.

امامیه آن را بدعت و حرام دانسته‌اند و تنها به ابن جنید و ابی‌الصلاح حلبی و محقق حلی در معتبر، نسبت داده شده که قائل به کراهت شده‌اند و محدث کاشانی و صاحب حدائق و سبزواری در کفایه این قول را اختیار کرده‌اند. (بحوث فقهیه، صفحه ۴۸۵ تا ۵۱۹)

۳. صحیح بخاری، کتاب الاذان، ص ۱۲۰، باب ۸۷، ۷۴۰، وضع الیمنی علی الیسری فی الصلاة: «عن ابی حازم عن سهل ابن سعد قال: کان الناس یؤمرون ان یضع الرجل ید الیمنی علی ذراع الیسری فی الصلاة، قال ابو حازم: لا اعلمه الا ینمی ذلک الی النبی صلی الله علیه و آله و قال اسماعیل: ینمی ذلک و لم یقل ینمی». در صحیح مسلم نیز مشابه این روایت در «کتاب الصلاة، ص ۲۰۵، حدیث ۴۰۱» آمده است.

۴. در صحیح مسلم نیز مشابه روایت پیشین در «کتاب الصلاة، ص ۲۰۵، حدیث ۴۰۱» آمده است.

هم نیامده که پیامبر ﷺ چنین دستوری داده است، بلکه در آن آمده که: «به مردم امر می‌شد که در نماز دست راست را روی ذراع دست چپ بگذارند» لذا سنیهای مالکی که پیرو مذهب «مالک» هستند، آن را قبول نکرده و مثل شیعه، با دست باز نماز می‌خوانند.^۱

ضمناً: اهل سنتی که آن را مستحب می‌دانند، در کیفیت آن اختلاف دارند، برخی تنها در حال قرائت دست راست را روی دست چپ می‌گذارند، برخی بعد از رکوع هم چنین می‌کنند، برخی دستها را روی سینه، برخی روی شکم، و برخی زیر شکم می‌گذارند.^۲ و خلاصه با هم اختلاف شدید دارند که در مسجد الحرام و مسجد النبی اختلافشان مشهود است. و بعضی از آنان گفته‌اند: دست به سینه گذاشتن در غیر نماز و برای غیر خدا جایز نیست.^۳

چرا بعد از حمد «آمین» می‌گویند

پرسش ۱۷: چرا شیعیان بعد از تمام شدن سوره حمد «آمین» نمی‌گویند و اهل تسنن می‌گویند؟

پاسخ: احکام اسلام توقیفی است، یعنی باید به همان کیفیتی که شارع مقدس دستور داده است انجام داد و جایز نیست چیزی کم و زیاد کرد. و یقیناً پیامبر ﷺ در نمازش «آمین» نگفته است، چون اگر گفته بود عترت آن حضرت که اهل بیت و نزدیک‌ترین افراد به رسول خدا ﷺ بودند، آن را بیان می‌کردند، و همان گونه

۱. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، همان، ص ۲۳۱.

۲. تحفة الاخوان بن باز، ص ۸۲، سؤال ۲۵. ولی در الفقه علی المذاهب الاربعه ج ۱، «وضع الید الیمنی

علی الیسری» أقوال را به گونه دیگر نقل کرده است.

۳. کتاب: فضل المدینة، تألیف عبدالمحسن بن حمد العباد، ص ۴۳.

که قبلاً گفته‌ایم، در مواردی که در کتاب خدا، جزء یا شرطی برای عبادت بیان نشده، بر حسب حدیث «ثقلین» باید به سراغ عترت و روایات آن بزرگواران رفت، و گفتن «آمین» از این قبیل است و اهل بیت از گفتن آن نهی فرموده‌اند.

توضیح اینک: سوره حمد هرچند مشتمل بر دعا است ولی همه مسلمانان مکلفند آن را به عنوان قرآن و به قصد حکایت کلام خدا بخوانند نه به قصد دعا و نباید بعد از حمد آمین بگویند. زیرا شیعه و سنی بالاتفاق نقل کرده‌اند که پیامبر اکرم فرمود: «لَا صَلَاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ» و «لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ»^۱ نماز بدون فاتحه‌الکتاب نماز نیست و کسی که فاتحه‌الکتاب را نخواند برایش نماز نیست. علاوه بر این، در روایت معتبر است که امام صادق علیه السلام فرمود: «إِذَا كُنْتَ خَلْفَ إِمَامٍ فَقَرَأَ الْحَمْدَ وَفَرَّغَ مِنْ قِرَاءَتِهَا فَقُلْ أَنْتَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * وَلَا تَقُلْ آمِينَ.»^۲

«هرگاه پشت سر امام جماعت نماز می‌خوانی و او سوره حمد را خواند بگو: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و «آمین» نگو.»

لذا در فقه شیعه آمین جزء نماز نیست و گفتن آن بعد از حمد به قصد جزئیت بدعت و بنا بر مشهور موجب بطلان نماز است، البته چنانچه از روی سهو یا از جهت تقیه یا به خاطر جهل به مسأله آمین بگویند یا در جای دیگر نماز - مثلاً در قنوت - بگویند نماز باطل نمی‌شود.^۳

اهل سنت نیز به مقتضای همان روایت که قبلاً ذکر شد قبول دارند که سوره

۱. وسائل الشیعة، باب ۲، ابواب القرائة فی الصلاة و باب ۲۸ همان، و صحیح بخاری، باب وجوب

القرائة فی الصلوات و صحیح مسلم، ص ۲۰۲، باب وجوب قرائة الفاتحة فی کل رکعة.

۲. وسائل الشیعة، باب ۱۷ من ابواب القرائة فی الصلاة، ح ۱.

۳. العروة الوثقی، فصل فی مبطلات الصلاة، العاشر، قول آمین متعمداً.

حمد به عنوان فاتحه‌الکتاب و قرآن خوانده می‌شود الا این که روایتی از ابوهریره نقل کرده‌اند مبنی بر اینکه پیامبر اکرم فرمود وقتی امام جماعت آمین گفت شما هم آمین بگویید.^۱ و اینکه آمین می‌گویند - نه به خاطر این است که سوره حمد مشتمل بر دعا است و برای استجاب دعا بگویند بلکه صرفاً بخاطر روایت ابوهریره می‌گویند - .

ضمناً «آمین» به تخفیف میم به معنای «اللَّهُمَّ اسْتَجِبْ لَنَا» است، یعنی «خدایا دعاهای ما را مستجاب کن». لذا چنانچه در جاهای دیگر نماز به قصد دعا گفته شود اشکال ندارد.^۳

چرا مأمومین در جماعت سوره حمد را می‌خوانند

پرسش ۱۸: چرا ما شیعیان وقتی نماز را به جماعت می‌خوانیم فقط امام جماعت سوره حمد را می‌خواند و مأمومین سوره حمد را نمی‌خوانند ولی بعضی از اهل تسنن حمد را می‌خوانند؟

پاسخ: در فقه شیعه ثابت است که قرائت امام جماعت کفایت از قرائت مأموم می‌کند و بین فقهای شیعه در این مسأله اختلافی وجود ندارد ولی بین اهل تسنن اختلاف وجود دارد. عبدالله بن باز - مفتی پیشین عربستان - گفته است:

در نماز جماعت بر مأموم واجب است سوره حمد را بخواند و فرقی بین

۱. صحیح بخاری، کتاب الاذان باب ۱۱۱، ح ۷۸۰ و تفسیر ابن کثیر، ضمن تفسیر سوره حمد.
۲. عن ابی هریره: انَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: إِذَا أَمَّنَ الْإِمَامُ فَأَمُّوا، فَإِنَّهُ مَنْ وَاقَفَ تَأْمِينُهُ تَأْمِينِ الْمَلَائِكَةِ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ». قال ابن شهاب: وكان رسول الله ﷺ يقول: «آمِينَ». المصباح المنير في تهذيب تفسير ابن كثير، ضمن تفسير سوره حمد و صحیح بخاری، کتاب الاذان باب ۱۱۱، ح ۷۸۰.
۳. به عروة الوثقی، مبطلات الصلاة، «العاشر: قول تعدد آمین» مراجعه شود.

نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح نیست. و گفته است: مأموم حمد را در موقعی بخواند که امام جماعت چند لحظه سکوت می کند - مثلاً بعد از تمام شدن سوره حمد که امام جماعت چند لحظه سکوت می کند مأمومین سوره حمد را بخوانند - و اگر سکوت نکند در حال قرائت امام بخوانند.^۱

شافعی ها نیز گفته اند: بر مأموم واجب است حمد را پشت سر امام جماعت بخواند. حنفی ها گفته اند: قرائت مأموم کراهت دارد. مالکی ها گفته اند: قرائت، یعنی خواندن حمد برای مأموم در نمازهای ظهر و عصر مستحب است و در نمازهای مغرب و عشا و صبح مکروه است. حنبلی ها گفته اند: در نماز ظهر و عصر مستحب است و در نماز مغرب و عشا و صبح در حال سکوت امام مستحب است و در حال قرائت او مکروه است.^۲ و در «صحیح بخاری» از رسول الله ﷺ نقل کرده که فرمود:

«لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ».^۳

کسی که در نماز، سوره حمد را نخواند، برایش نماز نیست. (یعنی مثل آن است که نماز نخوانده است).

در صحیح مسلم نیز - روایات متعددی نقل کرده مبنی بر این که خواندن حمد در هر رکعت از نماز، واجب است.^۴ و فرقی بین نماز فرادا و جماعت نگذاشته اند.

۱. تحفة الاخوان، ص ۹۸. «والمشروع ان یقرأ بها فی سکتات الإمام فإن لم یکن له سکتة قرأ بها ولو کان الإمام یقرأ ثم أنصت.

۲. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، الفرض الرابع من فرائض الصلاة، ص ۲۲۸.

۳. صفحه ۱۲۲، کتاب الأذان: باب وجوب القراءة للإمام و المأموم فی الصلوات كلها فی الحضر و السفر وما یُجهرُ فیها و ما یُخافت: ح ۷۵۶

۴. کتاب الصلاة، ص ۲۰۲، باب ۱۱، وجوب قراءة الفاتحة فی کل رکعة... - ح ۳۹۴ تا ح ۳۹۷.

این اختلافی که بین فرق اهل تسنن وجود دارد منشأ این شده که در نماز جماعت آنها، بعضی حمد را بلافاصله و گاهی بلند می‌خوانند و برخی در حال سکوت و بعد از تمام شدن حمد امام جماعت، می‌خوانند و عده‌ای هم اصلاً نمی‌خوانند.

یادآوری

کسانی که به هر جهت اقتدا نمی‌کنند، می‌توانند با آنها وارد نماز شوند و همانند آنها حمد را - حتی در نمازهای جهریه - بلند بخوانند و خلاف تقیه مرتکب نشده و نمی‌شوند و مورد اعتراض هم قرار نمی‌گیرند. و در مواقعی که آنها سوره را طولانی می‌کنند، ذکر بگویند یا قرآن بخوانند یا گوش به قرائت آنها بدهند.

چرا در نماز سوره کامل نمی‌خوانند؟

پرسش ۱۹: چرا ما شیعیان در نمازهای یومیه بعد از حمد یک سوره تمام می‌خوانیم ولی اهل تسنن غالباً سوره کامل نمی‌خوانند و به چند آیه اکتفا می‌کنند؟

پاسخ: شیعه، طبق ظاهر چند روایت و اجماع فقها، مکلف است در نمازهای یومیه بعد از حمد یک سوره تمام بخواند^۱ ولی اهل تسنن مدعی هستند که از روایات و جوب خواندن یک سوره تمام ثابت نیست و استفاده کرده‌اند که خواندن مقداری از قرآن - یک سوره یا کمتر و حتی یک آیه - کفایت می‌کند^۲. لذا گاهی یک سوره می‌خوانند و گاهی چند آیه از یک سوره.

۱. وسائل الشیعه، باب ۱۱، ابواب القرائة فی الصلاة، ح ۵ و باب ۸، ح ۱ و... العروة الوثقی، فصل فی القرائة.

۲. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، «قراءة السورة أو ما يقوم مقامها بعد الفاتحة»، ص ۲۵۴.

چرا گاهی نماز جماعت را طول می دهند؟

پرسش ۲۰: ائمه جماعات شیعیان نمازها را طول نمی دهند ولی امام جماعت مسجد النبی، نمازها را طولانی می کند دلیل آن چیست؟

پاسخ: در روایات اهل بیت علیهم السلام سفارش شده که امام جماعت رعایت حال مأمومین را بکند^۱، علاوه در صحیح بخاری و مسلم نیز، روایات متعددی است در رابطه با وظایف امام جماعت و لزوم رعایت حال مأمومین مثل روایات ذیل:

۱- در صحیح بخاری است که:

رسول الله صلی الله علیه و آله نماز جماعت را کوتاه و سبک انجام می داد و می فرمود: باید امام جماعت رعایت حال مأمومین را بکند، زیرا در بین مأمومین، پیرمرد، طفل، بیمار، ضعیف و صاحب حاجت وجود دارد.^۲

۲- نیز در صحیح بخاری و مسلم آمده است.

در موردی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر دادند، یکی از ائمه جماعات، نمازش را طول داده است، حضرت غضب کرد و خطاب به مسلمانان، فرمود: برخی از شما مردم را از شرکت در جماعت باز می دارند و فراری می دهند، پس هر کس امام جماعت شد باید نماز را کوتاه و سبک برگزار کند «فَأَيُّكُمْ أُمَّ النَّاسِ فَلْيُخَفِّفْ فَإِنَّ فِيهِمُ الْمَرِيضَ وَالضَّعِيفَ وَالْكَبِيرَ وَذَلِكَ حَاجَةٌ».^۳

۳- همچنین در صحیح بخاری و مسلم است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنِّي لَأَقُومُ فِي الصَّلَاةِ أُرِيدُ أَنْ أَطُولَ فِيهَا، فَاسْمَعْ بُكَاءَ الصَّبِيِّ فَأَتَجَوَّزُ»

۱. وسائل الشیعه، باب ۶۹، ابواب صلاة الجماعة، ح ۲ و ۳ و العروة الوثقی، مستحبات الجماعة، الثامن ان یصلی الامام بصلاة اضعف من خلفه....

۲. صحیح بخاری، کتاب الاذان، باب تخفیف الاما فی القيام، ح ۷۰۲ و صحیح مسلم، کتاب الصلاة، باب امر الأئمة بتخفیف الصلاة فی تمام، م ۴۶۶. ۳. همان.

الْتَجَوُّزُ فِي الْأَمْرِ: التَّخْفِيفُ وَالتَّسْهِيلُ) فِي صَلَاتِي كِرَاهَةً أَنْ أَشَقَّ عَلَيَّ أُمَّهُ.»

من اراده می‌کنم نماز را طولانی برگزار کنم ولی صدای گریه طفل را می‌شنوم لذا نمازم را کوتاه انجام می‌دهم چون کراهت دارم که مادرش به مشقت بیفتد.^۱

۴- در صحیح بخاری و صحیح مسلم است که رسول الله ﷺ فرمود:

إِذَا مَّ أَحَدُكُمْ النَّاسَ فَلْيُخَفِّفْ فَإِنَّ فِيهِمُ الصَّغِيرَ وَالكَبِيرَ وَ الضَّعِيفَ وَ الْمَرِيضَ (وَ ذَا الْحَاجَةِ) فَإِذَا صَلَّى وَحْدَهُ فَلْيُصَلِّ كَيْفَ شَاءَ.^۲

هر گاه یکی از شما امام جماعت مردم شد باید نماز را سبک و کوتاه بگیرد چون در بین نمازگزاران صغیر و کبیر و ضعیف و بیمار و صاحب حاجت - که کار دارد و می‌خواهد به کارش برسد - وجود دارد و آنگاه که شخص نمازش را فرادا می‌خواند هر گونه که مایل بود بخواند. (طولانی یا کوتاه).

۵- در روایت دیگر است که فرمود:

إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ لِلنَّاسِ فَلْيُخَفِّفْ فَإِنَّ فِي النَّاسِ الضَّعِيفُ وَ السَّقِيمُ وَ ذَا الْحَاجَةِ.^۳

آنگاه که یک نفر از شما برای مردم امام جماعت شد نماز را سبک انجام دهد، زیرا در بین مردم افراد ناتوان و بیمار و صاحب حاجت وجود دارد.

روایات به این مضمون در کتابهای نامبرده و غیر آن در حد تواتر است ولی

۱. صحیح بخاری، کتاب الاذان، باب من أخف الصلاة عند بكاء الصبي، ح ۷۰۷ و صحیح مسلم،

کتاب الصلاة، باب: أمر الأئمة بتخفيف الصلاة في تمام»، ح ۴۷۰.

۲. صحیح بخاری، کتاب الاذان، باب اذا صلى لنفسه فليطول ماشاء، ح ۷۰۳. و صحیح مسلم کتاب

الصلاة، باب، امر الائمة بتخفيف الصلاة في تمام ح ۴۶۷. و اللفظ للمسلم.

۳. صحیح مسلم، باب: امر الائمة بتخفيف الصلاة، ح ۴۶۸.

آنان رعایت نمی‌کنند و خصوصاً نمازهای صبح را طولانی می‌کنند و حال اینکه بعضی حتی در بین نماز خوابشان می‌برد.

یک نفر از ایرانیها گفت: ما اینجا که آمدیم قدر امام جماعتمان را دانستیم و می‌گفت: من در نماز صبح از بس روی پایم ایستادم علاوه بر خستگی چرتم برد، و اگر در ایران بخواهند نمازها را اینطور طولانی و خسته کننده بخوانند هیچ کس به مسجد نمی‌رود.

آری، با وجود این روایات، امام جماعت مسجدالنبی گاهی نماز صبح را بسیار طولانی می‌خواند به طوری که برخی مأمومین ایستاده، خوابشان می‌برد، برخی از جهت بیماری و یا درد پا وسط قرائت امام می‌نشینند، گاهی گریهٔ اطفال فضای مسجد را پر کرده ولی امام جماعت همچنان می‌خواند.

سجده بر مهر و زمین یا بر فرش!؟

پرسش ۲۱: چرا ما شیعیان بر مهر یا سنگ و زمین و حصیر سجده می‌کنیم ولی اهل سنت بر فرش سجده می‌کنند؟

پاسخ: فقهای شیعه از فرمایشات و عمل رسول الله ﷺ و ائمه عليهم السلام استفاده کرده و فتوا داده‌اند که، شرط است چیزی که بر آن سجده می‌شود، یا زمین باشد یا چیزهایی که از زمین می‌روید به شرط اینکه خوراکی و پوشاکی و چیزهای معدنی نباشد، و خلاصه این که، فرش و کلیهٔ ملبوسات و مأكولات و معادن، از مظاهر دنیا و مورد علاقه نوع بشر است و سجده بر آنها از خلوص و خضوع می‌کاهد، لذا طبق روایت معتبر، سجده بر آنها صحیح نیست.^۱

۱. محمد بن علی بن الحسین باسناده عن هاشم بن الحكم أنه قال لأبي عبد الله عليه السلام أخبرني عما يجوز

شخصی به نام هاشم بن الحکم به امام صادق علیه السلام گفت: به من خبر ده، بر چه چیز سجده جایز است و بر چه چیز جایز نیست؟ فرمود: سجده جایز نیست مگر بر زمین و بر آنچه زمین آن را می‌رویاند، جز رویدنی که خوردنی یا پوشیدنی باشد. هاشم بن الحکم به آن حضرت گفت:، فدایت شوم علت این که سجده بر خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها جایز نیست چیست؟

فرمود: علتش این است که سجده خضوع برای خدای عزوجل است و سزاوار نیست بر چیزی که خوردنی و پوشیدنی است سجده نمود، بجهت اینکه ابناء دنیا - دنیا پرستان - بنده چیزهایی هستند که می‌خورند و می‌پوشند و سجده کننده در حال سجده، خدای عزوجل را عبادت می‌کند، پس سزاوار نیست پیشانی خود را بر معبود - چیز مورد علاقه - دنیا پرستان مغرور، قرار دهد.

بر این اساس فقهای شیعه سجده بر فرش را صحیح نمی‌دانند و اینکه بر مهر سجده می‌کنند، مهر خصوصیت ندارد بلکه منظور سجده نمودن بر زمین است ولی به جهت رعایت نظافت و سهولت جابجا نمودن و همراه داشتن، خاک را در اندازه‌های مختلف بصورت مهر در می‌آورند تا در نماز بر آن سجده کنند.

و لازم نیست سجده بر خصوص مهر باشد، بلکه سجده بر سنگ مرمر و سنگ سیاه و بر چوب و بر حصیر و بر دستمال کاغذی و بر کاغذ و بر تسبیح گلی یا چوبی و مانند اینها، صحیح است، البته در سجده بر تسبیح باید دانه‌های آن به قدری باشد

→ السجود علیه و عما لا يجوز، قال: السجود لا يجوز إلا على الأرض أو على ما أنبتت الأرض، إلا ما أكل أو لبس، فقال له: جعلت فداك ما العلة في ذلك؟ قال: لأن السجود خضوع لله عز وجل فلا ينبغي أن يكون على ما يؤكل و يلبس، لأن أبناء الدنيا عبید ما يأكلون و يلبسون، والساجد في سجوده في عبادة الله عز وجل، فلا ينبغي أن يضع جبهته في سجوده على معبود أبناء الدنيا الذين اغتروا بغرورها، ... (وسائل الشيعة: أبواب ما يسجد عليه، باب ۱، ح ۱).

که پیشانی لااقل به اندازه یک دو ریالی روی دانه‌های آن قرار گیرد.^۱ ولی اهل تسنن معتقدند که سجده بر هر چیزی، هرچند فرش کثیف باشد صحیح است. بلی آنها هم می‌گویند که محلّ سجده شرایطی دارد مثلاً می‌گویند: شرط است محلّ سجده خشک باشد و همچنین شرط است که سُست نباشد.^۲ لذا سجده بر چیز تر و بر چیز سست که پیشانی روی آن آرام نمی‌گیرد را صحیح نمی‌دانند.

سجده بر زمین و حصیر طبق روایات اهل سنت

صحیح بخاری: رسول خدا ﷺ بر زمین سجده می‌کرد

۱- «صحیح بخاری» [کتاب الأذان (ص ۱۳۲)] باب: أَلَسُّجُودَ عَلَى الْأَنْفِ فِي الطِّينِ. ذیل حدیث (۸۱۳):

... عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ قَالَ: «فَصَلَّى بِنَا النَّبِيِّ ﷺ حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ الطِّينِ وَالْمَاءِ عَلَى جَبْهَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ...».

ابو سعید خدری گفت: به امامت رسول خدا ﷺ نماز خواندیم تا اینکه من اثر گل و آب را در پیشانی پیامبر اکرم ﷺ دیدم.

۲- «صحیح بخاری» [کتاب الأذان] باب: من لم يمسح جبته و انفه حتى صلى. حدیث (۸۳۶):

ابو سعید الخدری قال: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَسْجُدُ فِي الْمَاءِ وَالطِّينِ حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ الطِّينِ فِي جَبْهَتِهِ.

ابو سعید خدری گفت: دیدم رسول خدا ﷺ در آب و گل سجده می‌کرد و اثر گل را در پیشانی آن حضرت دیدم.

۱. به عروة الوثقی: فصل فی السجود، مسأله ۱ مراجعه شود.

۲. الفقه علی المذاهب الأربعة، ج ۱، «الفرض السادس من فرائض الصلاة» السجود - شروطه ص ۲۳۲.

۳- «صحیح بخاری» [کتاب التیمم] باب: ۱ - حدیث (۳۳۵):

... قال رسول الله ﷺ: «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهْرًا.»

پیامبر ﷺ فرمود برای من زمین، محل سجده، و تیمم قرار داده شده است.

رسول خدا ﷺ روی سجاده حصیری نماز می خواند

۱- «صحیح بخاری» [کتاب الصلاة، (ص ۶۸)] باب: الصَّلَاةُ عَلَى الْحَصِيرِ.

حدیث (۳۸۰):

... قَالَ أَنَسٌ: فَقُمْتُ إِلَى حَصِيرٍ لَنَا قَدْ اِسْوَدَّ مِنْ طَوْلِ مَا لَيْسَ، فَانْضَخْتُهُ بِمَاءٍ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ صَفَقْتُ أَنَا وَ الْيَتِيمَ وَ رَاءَهُ، وَ الْعَجُوزُ مِنْ وَرَائِنَا، فَصَلَّى لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ انْصَرَفَ.

انس گفت: حصیری که داشتیم و چرک و سیاه شده بود با آب شستم پس پیامبر ﷺ ایستاد و من و یتیم پشت سر آن حضرت صف بستیم و پیر زن پشت سر ما (ایستاد) و بامامت رسول خدا ﷺ دو رکعت نماز خواندیم، پس آن حضرت رفت.

۲- «صحیح مسلم» [کتاب المساجد (ص ۲۹۵)] حدیث (۶۵۸) همین حدیث

را آورده است.

۳- «صحیح بخاری» [کتاب الصلاة، (ص ۶۸)] باب: الصلاة على الخُمرة.

حدیث (۳۸۱):

«... عَنْ مَيْمُونَةَ قَالَتْ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي عَلَى الْخُمْرَةِ.»^۱

۱. الخُمرة، سجادة صغيرة تعمل من سعف النخل و ترمل بالخياط. (عمدة القاری، شرح البخاری، ج ۱،

فی شرح هذا الحدیث)

میمونه (همسر رسول خدا ﷺ) گفت: پیامبر اکرم ﷺ روی سجاده‌ای که از شاخه خرما درست شده بود نماز می خواند.

۴- همچنین «سمهودی» در همان کتاب جزء ۲، ص ۴۵۰، آورده است که:

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَطْرَحُ حَصِيرًا كُلَّ لَيْلَةٍ إِذَا انْكَفَتِ النَّاسُ عَنْهُ، وَرَاءَ بَيْتِ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ ثُمَّ يُصَلِّي صَلَاةَ اللَّيْلِ.

شبهها که مردم به خانه‌های خود می رفتند رسول خدا ﷺ حصیر می آورد و پشت خانه حضرت علی عليه السلام پهن می کرد و نماز شب می خواند.

یاد آور می شوم که در «صحیح بخاری» [کتاب الاذان، (ص ۱۰۴)، باب: الاذان للمسافرین اذا كانوا جماعة] ذیل حدیث (۶۳۱) آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

... صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي

نماز را همان گونه که من می خوانم بخوانید.

طبق این روایات سجده نمودن ما «شیعیان» بر زمین و بر سجاده حصیری مطابق عمل و نماز رسول الله ﷺ است و این اهل تسنن هستند که باید مانند ما روی سجاده حصیری یا روی زمین و تربت سجده کنند نه اینکه ما مانند آنها بر فرش سجده کنیم و این ما هستیم که باید به آنها اعتراض کنیم که چرا روی این فرشها سجده می کنید نه آنها.

→ خمره، سجاده کوچکی است که از شاخه خرما درست شده و با نخ به هم پیوسته شده است. در مدینه منوره معنای «الخمره» را سؤال کردم، شخصی که با اطلاع و ملامت بود شرح بخاری را آورد، وقتی معنای «الخمره» را خواند خندید و گفت: «الخمره» همان سجاده ایرانیها است که در مسجد پهن و روی آن نماز می خوانند.

گفتم: الحمد لله حجت بر شما تمام است، شما هم سجاده حصیری تهیه کن. باز لبخند زد و حرفی نزد.

سجده بر زمین و حصیر

طبق نقل «محمد البانی» محدث معروف آنها

در مدینه منوره کتابی به دستم رسید به نام «صِفَةُ صَلَاةِ النَّبِيِّ ﷺ مِنَ التَّكْبِيرِ إِلَى التَّسْلِيمِ كَأَنَّكَ تَرَاهَا»، تألیف: محمد ناصرالدین الألبانی^۱.
 در این کتاب، کیفیت و چگونگی نماز پیامبر اکرم ﷺ را از تکبیرة الاحرام تا تسلیم نماز، طبق روایات معتبر خود اهل سنت بررسی و بیان کرده است.
 روی جلد و در مقدمه آن، از پیامبر اکرم ﷺ روایتی نقل کرده که آن حضرت فرمود:

صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي^۲.

نماز را همان گونه که من می خوانم بخوانید.

در مقدمه آن تأکید کرده که، مسلمانان باید به گونه ای که پیامبر ﷺ نماز خوانده است، نماز بخوانند.^۳

مؤلف این کتاب در کیفیت و چگونگی سجده پیامبر اکرم ﷺ چنین گفته است:
 پیامبر اکرم ﷺ بیشتر اوقات بر زمین سجده می کرد، و اصحاب آن حضرت در شدت گرما با آن جناب نماز می خواندند و هرگاه یکی از آنان (به خاطر داغی زمین) نمی توانست پیشانی خود را بر زمین بگذارد، لباسش را پهن می کرد و بر

۱. محل چاپ و نشر: مکتبه المعارف للنشر والتوزیع لصاحبها سعد بن عبدالرحمن الراشد، الرياض.

۲. صحیح البخاری، کتاب الاذان، باب الاذان للمسافرین اذا كانوا جماعه، ح ۶۳۱.

۳. در مقدمه کتاب نوشته است: (این کتاب بارها افست و تجدید چاپ شده و حتی در برخی کشورها با مختصر تصرفی در آن، بدون اطلاع من، آن را تجدید چاپ نموده و از فروش آن سود فراوانی برده اند. یادآور می شوم: یک نفر از علمای شیعه عربستان کتاب مزبور را ملاحظه کرد و گفت: نویسنده این کتاب از محدثین معروف و مورد قبول اهل تسنن عربستان است.

لباسش سجده می‌کرد.^۱

و آن حضرت می‌فرمود: «زمین برای من و برای امتم محلّ سجده و محلّ تیمّم قرار داده شده است» و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گاهی اوقات روی زمین گل آلود سجده می‌کرد، و این در ماه رمضان اتفاق افتاد که باران آمد و از سقف مسجد آب جاری شد.»

ابو سعید خدری می‌گوید: «من اثر آب و گل را بر پیشانی و بینی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دیدم.»^۲

و برنامه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این بود که برخی اوقات بر حصیر و بر چیزی که از شاخه خرما و از روییدنی زمین [گیاه، مانند ساق گندم و سایر چیزهایی که از زمین

۱. عین عبارت او چنین است:

و كان يسجد على الارض كثيراً.*

و «كان أصحابه يصلون معه في شدة الحرِّ، فإذا لم يستطع أحدهم أن يمكن جبهته من الأرض؛ بسط ثوبه فسجد عليه.»**

** لأن مسجده عليه السلام لم يكن مفروشاً بالحصير و نحوه، و يدل لهذا أحاديث كثيرة جداً، منها الحديث الذي يعقب هذا، و حديث أبي سعيد الآتي.

** مسلم و أبو عوانة.

۲. و كان يقول: «... و جعلت الأرض كلها لي و لأمتي مسجداً و طهوراً، فأينما أدركت رجلاً من أمتي

الصلاة، فعنده مسجده، و عنده طهوره، [و كان من قبلي يعظمون ذلك، انما كانوا يصلون في كنائسهم و بيعهم].**

و كان ربما سجد في طين و ماء، و قد وقع له ذلك في صبح ليلة إحدى و عشرين من رمضان؛ حين أمطرت السماء، و سال سقف المسجد، و كان من جريد النخل، فسجد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ في الماء و الطين، قال أبو سعيد الخدري: «فأبصرت عيني رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و على جبهته و أنفه أثر الماء و الطين.»**

** أحمد و السراج و البيهقي بسند صحيح.

** بخاری و مسلم.

می‌روید] بافته شده بود، نماز می‌خواند.^۱

همچنین مؤلف کتاب مزبور، نقل کرده است که: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برخی اوقات بر «خُمره» نماز می‌خواند و در ذیل صفحه، به نقل از «نهایه»، «خُمره» را چنین معنا کرده است: «خُمره» قطعه حصیر بافته شده از شاخه خرما، و مانند شاخه خرما از رویدنی (النبات) است که هنگام سجده، صورت را بر آن می‌گذارند.

تذکر: هدف از آوردن عبارات و روایات اهل تسنن این است که، روشن و مبرهن شود که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر زمین و حصیر و بر گیاه و چیزی که از گیاه بافته شده، سجده می‌کرده است، اصحاب آن حضرت نیز بر زمین سجده می‌کرده‌اند، مگر در موقعی که از جهت داغی زمین نمی‌توانسته‌اند بر زمین سجده کنند که در چنین موردی بر لباسشان سجده کرده‌اند.

بر این اساس، اصل اولیه این بوده که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اصحاب آن حضرت بر زمین سجده می‌کردند.

و با توجه به مطالب یاد شده، معلوم گردید که سجده شیعیان بر زمین سنگ‌فرش مسجد و بر حصیر، صددرصد مطابق عمل پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و روایات است، همچنین معلوم شد، سجده کردن شیعیان بر مهر و تربت و بر تسبیح سنگی و گلی و چوبی، سجده بر زمین و بر چیزی است که از زمین می‌روید، صددرصد صحیح

۱. «وكان يصلي على الخُمره» * أحياناً، و «على الحصير» أحياناً، وصلى عليه - مرة - وقد اسود من طول ما لبس» **

* البخاری و مسلم. «الخُمره»: مقدار ما يضع الرجل عليه وجهه في سجوده؛ من حصير أو نسيجة خوص ونحوه من النبات، ولا يكون خُمره إلا في هذه المقدار. «نهایه».

** البخاری و مسلم، وفي الحديث دليل على أن الجلوس على شيء ما؛ هو لبس له، فيدل على تحريم الجلوس على الحرير؛ لثبوت النهي عن لبسه في «الصحيحين» وغيرهما، بل ورد فيهما النهي الصريح عن الجلوس عليه، فلا تغتر بمن أباحه من الكبار.

است و این شیعیان هستند که مثل پیامبر ﷺ نماز می‌خوانند نه آنان که بر فرش سجده می‌کنند.

مضافاً بر اینکه فرشهای فعلی از مواد نفتی و حدود ۵۰ سال قبل درست شده و طبق معنایی که خود اهل تسنن برای بدعت نموده‌اند بطور قطع سجده بر فرشهای فعلی از مصادیق بارز بدعت است و هر بدعتی ضلالت و گمراهی است.

عبدالله بن باز، مفتی پیشین عربستان در کتاب «فتاوی مهمه لعموم الامه...» شماره ۱۱، صفحه ۳۲ از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده که فرمود:

«إِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ».

و در صفحه ۳۱ گفته است:

الْبَدْعَةُ كُلُّ مَا أُحْدِثَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ سَابِقٍ.

بدعت، هر چیز تازه است که در گذشته مانند نداشته است.

برخی از آنان در مقام توجیه عمل خود - در سجده بر فرش - گفته‌اند: این فرشها در زمان پیامبر ﷺ وجود نداشت و الا آن حضرت بر آنها سجده می‌کرد.

ولی این توجیه از جهات متعددی باطل و غیر قابل قبول است، زیرا:

اولاً: این توجیه تنها یک ادعای بدون هیچگونه دلیلی است و بیشتر به

غیب‌گویی شباهت دارد نه به منطق و برهان، لذا هیچ ارزشی ندارد.

ثانیاً: عبادات و شرایط آنها توقیفی است که باید از ناحیه پیامبر ﷺ و با دلیل

معتبر ثابت بشود و با اگر و مگر چیزی ثابت نمی‌شود، و الا تمام بدعتها با

این‌گونه توجیه‌ها حل می‌شد و جایی برای بدعت و حرمت آن باقی نمی‌ماند.

ثالثاً: باتوجه به این که در حدیث «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِداً وَطَهُوراً»^۱ سجده

۱. صحیح بخاری، کتاب التیمم، باب ۱، ح ۳۳۵ و به همین مضمون در وسائل الشیعه، باب ۱ (ابواب

ما یسجد علیه)، ح ۱ و ۳ و ۵ و....

بر زمین و تیمم بر آن در یک سیاق و در کنار هم قرار داده شده است، و چنانچه گفته شود: اگر این فرشها در زمان پیامبر ﷺ وجود داشت، آن حضرت بر آنها سجده می کرد، باید گفته شود: اگر این فرشها در آن زمان وجود داشت آن حضرت بر آنها تیمم می کرد و حال اینکه هرگز چنین نگفته و نمی گویند.^۱

رابعاً: پیامبر اکرم ﷺ با فرموده خود، «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِداً وَ طَهُوراً»^۲ معین فرمود که اصل در سجده این است که بر زمین انجام شود و به منظور توسعه بر امت، در برخی اوقات بر حصیر و خمره و رویدنی از زمین، سجده کرد و اصحاب آن حضرت هم، تنها در صورت عدم تمکن از سجده بر زمین، بر لباس سجده کرده اند نه مطلقاً.

خامساً: - طبق مبنای اهل تسنن، که تنها سنت و عمل پیامبر اکرم ﷺ را ملاک صحت عبادات می دانند، می توان به آنان گفت - اشتغال یقینی برائت یقینی لازم دارد و چنانچه بر زمین و حصیر و مانند آن سجده انجام گیرد، برائت یقینی حاصل می شود ولی با سجده بر فرش برائت یقینی حاصل نمی شود.

برخی دیگر از آنان - که باید گفت بیش از حدّ عوام هستند - در مقام توجیه عمل خود می گویند: «فرشها هم از زمین است».

-
۱. در کتاب (الفقه على المذاهب الاربعه)، كتاب الطهارة أركان التيمم، (ص ۱۵۷) چنین آمده است: و أما أركانها: فمنها: التيمم... ومنها: الصعيد الطهور، و در ذیل آمده است:
- ۱- الشافعية، قالوا: ان المراد بالصعيد الطهور: التراب الذي له غبار، و منه الرمل اذا كان له غبار، فإن لم يكن لهما غبار فلا يصح التيمم بهما.
- ۲- الحنابلة، قالوا: ان المراد بالصعيد هو التراب الطهور فقط.
- ۳- الحنفية، قالوا: ان الصعيد الطهور هو كل ما كان من جنس الارض، فيجوز التيمم على التراب والرمل والحصى والحجر... و لا يجوز التيمم على الاشجار والزجاج والمعادن المنقولة...
- ۴- المالكية، قالوا: المراد بالصعيد ما صعد، اي ظهر من اجزاء الارض فيشمل التراب... والرمل والحجر.
۲. صحيح بخاری، كتاب التيمم، باب ۱، ح ۳۳۵.

ولی پاسخ آنها نیز واضح است، زیرا در عرف خودشان، زمین و فرش دو مقوله و دو حقیقت متباین هستند و می‌گویند: «ارض مفروش» زمین فرش شده، و در عبارت «اللبانی» که در همین جزوه گذشت، آمده است:

«اصحاب پیامبر ﷺ وقتی نمی‌توانستند پیشانی خود را بر زمین بگذارند، لباسشان را پهن می‌کردند و بر آن سجده می‌نمودند». «فَإِذَا لَمْ يَسْتَطِعْ أَحَدُهُمْ أَنْ يُمَكِّنَ جَبْهَتَهُ مِنَ الْأَرْضِ، بَسَطَ ثَوْبَهُ فَسَجَدَ عَلَيْهِ».

و این عبارت به وضوح گویای این است که زمین چیزی است و آنچه روی آن پهن می‌کنند چیز دیگری است.

همچنین در کتاب «مُخْتَصَرُ صِفَةِ صَلَاةِ النَّبِيِّ» تألیف «اللابانی» (ترجمه فارسی، صفحه ۵۵) چنین نوشته‌اند:

سجده بر زمین و همچنین بر چیزهایی مانند: لباس، فرش، حصیر و مانند اینها، که بین زمین و پیشانی مانع باشند جایز است.

به طوری که ملاحظه می‌کنید، خودشان تصریح کرده‌اند که لباس و فرش زمین نیست بلکه اینها مانع رسیدن پیشانی بر زمین است.

و خلاصه به فرش، زمین گفته نمی‌شود و الا باید بگویند تیمم بر فرش هم صحیح است و نمی‌گویند.

مناظره

یک نفر از اهل سنت در مسجد النبوی گفت: چرا ایرانیها برای نماز، در آن قسمت که سنگ فرش است جمع می‌شوند مگر بهشت آنجا است؟

گفتم: اولاً تنها ایرانیها آنجا نمی‌روند بلکه تمام شیعیان، طبق فقه و به فتوای فقها و علمایشان وظیفه دارند بروند آنجا که سنگ فرش است و الا نمازشان

صحیح نیست، ثانیاً شما هم باید بروید آنجا که سنگ فرش است چون طبق روایتی که در «صحیح بخاری» آمده^۱ رسول الله ﷺ فرمود:

جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِداً وَطَهُوراً.

برای من زمین محلّ سجده و تیمّم قرار داده شده است.

نیز در صحیح مسلم «كتاب الصلاة، باب متابعة الامام والعمل بعده» ح ۴۷۴ آمده است که: رسول الله ﷺ در سجده پیشانی خود را بر زمین می گذاشت «يضع جبهته على الارض».

و این فرشها زمین نیست و حدود پنجاه سال قبل درست شده و مصنوعی و از مستحدثات است و پیامبر ﷺ و اصحاب آن حضرت، یقیناً روی چنین فرشهایی سجده نکرده اند.

و شما به دستور رسول الله ﷺ عمل نمی کنید، بطوریکه رسول الله ﷺ نماز می خواند نماز نمی خوانید به علاوه این فرشها زیر پای این مردم کثیف شده و غیر بهداشتی است و تسبیح چوبی دستم بود به او گفتم من هرگز روی این فرشها سجده نمی کنم و همیشه روی این تسبیح سجده می کنم شما هم روی این فرشها سجده نکن، خندید و گفت: من نمی دانم، ولی در فقه ما سجده بر فرش صحیح است.

گفتم: اگر این فرشها تر باشد، روی آن سجده می کنی؟

گفت: خیر می روم جایی که خشک باشد.

گفتم: چرا جای دیگر می روی مگر اینجا که تر است جهنّم است و آنجا که خشک است بهشت است؟ خندید و گفت: در فقه ما سجده بر چیز تر صحیح نیست.

۱. صحیح بخاری: کتاب التیمم، باب ۱، ح ۳۳۵.

گفتم: در فقه شیعه نیز سجده بر فرش صحیح نیست، لذا می‌روند روی سنگ فرش و آنجا نماز می‌خوانند.

گفت: پس چرا بعضی از شیعیان روی فرشها سجده می‌کنند؟ بالبخند گفتم: از ترس شما، لبخند زد و گفت: بنابر حرف شما نماز این افراد که روی فرش سجده می‌کنند باطل است؟

گفتم: خیر، همان گونه که بین مذاهب اربعه اهل تسنن در فتاوی و مسائل فقهی اختلاف وجود دارد، بین فقهای شیعه نیز در بعضی از مسائل اختلاف وجود دارد و عده‌ای از فقهای شیعه (به عنوان تقیه مداراتی) فرموده‌اند که در مانند مسجد النبی که محل اجتماع مسلمانان است و اهل سنت طبق مذهبشان بر فرش سجده می‌کنند، به منظور حفظ وحدت و جلب دوستی و موذت و برای جلوگیری از تفرقه و اختلاف و بدبینی نسبت به یکدیگر، هنگامی که در صف جماعت آنها قرار گرفتید و تقیه ایجاب کرد، سجده بر فرش صحیح است و این افراد که روی فرش سجده می‌کنند از آن عده، تبعیت می‌کنند و نمازشان صحیح است.

با این توضیح خوشحال شد و گفت: من وهابی نیستم، مالکی هستم، و مایل بودم چگونگی امر را بدانم که روشن شدم، سپس از وهابیون ابراز تنفر کرد و گفت اینها آدمهای متعصب و خشنی هستند و خود را سلفی می‌دانند و پس از تشکر خدا حافظی کرد.

جلسه استراحت

پرسش ۲۲: چرا ما بعد از سجده دوم - درجایی که تشهد واجب نیست - مقداری می‌نشینیم، سپس برای رکعت بعد بر می‌خیزیم (جلسه استراحت) ولی اهل تسنن پس از سجده دوم «الله اکبر» گویان برای رکعت بعد بلند می‌شوند؟

پاسخ: همان گونه که قبلاً اشاره شد، شیعه به کیفیتی که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام نماز خوانده و فرموده‌اند، نماز می‌خواند و در مورد سؤال - جلسه استراحت - روایات معتبره است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام بعد از سجده دوم مقداری می‌نشسته‌اند بعد بلند می‌شده‌اند^۱، لذا ما به تبعیت از آن حجج الهی مقداری می‌نشینیم بعد برمی‌خیزیم، و برخی از فقها فتوی به وجوب و برخی هم فتوی به استحباب آن داده‌اند، ولی اهل تسنن جلسه استراحت را رعایت نمی‌کنند با اینکه در کتابهای معتبر خودشان نقل شده که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پس از سجده دوم می‌نشست و پس از آن می‌ایستاد.^۲ همچنین عبدالله بن باز که مفتی بزرگ عربستان محسوب می‌شده است، فتوا داده که جلسه استراحت خفیف (سبک و کوتاه) بر امام و مأموم و در نماز فرادا مستحب است و گفته است:

ثابت است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعد از سجده دوم می‌نشسته است و پس از آن می‌ایستاده است.^۳

همچنین در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعه» جلد اول، صفحه ۲۲۱، جلسه خفیفه را از مستحبات نماز شمرده است.

با همه اینها ملاحظه می‌شود که اهل سنت، سنت رسول خدا را رعایت نمی‌کنند، هَدَاهُمُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ وَاتَّبَاعِ سُنَّةِ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بِحُرْمَةِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

۱. وسائل، باب ۵ ابواب السجود، ح ۳ و ۵ و مستدرک الوسائل، باب ۵، ابواب السجود، ح ۲ و ۴، و العروة الوثقی، مستحبات السجود، م ۴.

۲. صحیح بخاری، کتاب الاذان، ص ۱۳۳، باب ۱۴۳، ح ۸۲۴. و إذا رفع رأسه عن السجدة الثانية جلس واعتمد علی الارض ثم قام. و در ص ۱۱۰ همین کتاب، ح ۶۷۷ نیز همین مضمون به عنوان کیفیت نماز

خواندن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است. ۳. تحفة الاخوان، ص ۳۸.

قنوت در تمام نمازها

پرسش ۲۳: چرا ما شیعیان در تمام نمازها قنوت می خوانیم ولی اهل تسنن نمی خوانند؟

پاسخ: در کتب شیعه روایات معتبری از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام وارد شده بر استحباب و فضیلت قنوت در تمام نمازها^۱ و ما شیعیان طبق آن روایات عمل می کنیم و قنوت را مستحب می دانیم و چون فضیلت بسیار دارد لذا در تمام نمازها قنوت می خوانیم ولی اهل تسنن با اینکه در کتابهایی که نزد خودشان صحیح و معتبر است روایاتی وجود دارد که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در نمازها خصوصاً در نماز مغرب و عشاء قنوت می خوانده است.^۲ و مالکی ها و شافعی ها نیز طبق همان روایات حکم به استحباب قنوت در نماز صبح و غیر آن به مناسبت پیش آمدهای ناگوار نموده اند^۳، در عین حال قنوت نمی خوانند و از فضیلت آن محروم هستند.

صلوات در نماز و غیره

پرسش ۲۴: چرا ما «شیعیان» در تشهد نمازها و غیر آن صلوات می فرستیم ولی اهل تسنن نمی فرستند؟

پاسخ: آنها نیز به مقتضای روایات قطعی خودشان در تشهد نمازهایشان و در نماز بر مرده هایشان و در زیارت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - اگر زیارت کنند - صلوات

۱. وسائل، باب ۱، ابواب القنوت، ح ۴، ۶، ۸ و ۱۲ و باب ۴، ح ۱ و العروة الوثقی، فصل فی القنوت.

۲. صحیح بخاری، کتاب الوتر، باب ۷ القنوت... ح ۱۰۰۱ تا ۱۰۰۴.

۳. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، عد سنن الصلاة مجتمعة.

می فرستند، به این صورت:

... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.^۱

البته در نماز بر مرده هایشان بعد از تکبیر دوم این صلوات را می فرستند^۲ (به شرحی که در ص ۲۲۴ همین کتاب آمده است) و در زیارت رسول الله ﷺ نیز همین صلوات را به عنوان زیارت می خوانند^۳ ولی خیلی آهسته صلوات می فرستند. همچنین گفته اند:

از اسباب اجابت دعا این است که در آخر آن بر محمد و آل محمد صلوات فرستاده شود.^۴

و اینکه در سؤال آمده است ما «شیعیان» در غیر تشهد نیز صلوات می فرستیم ولی آنها معمولاً نمی فرستند، باید گفت:

بلی خوشبختانه چنین است و صلوات بر محمد و آل محمد از شعائر شیعه است و شیعه را با همین قبیل شعائر الهی می شناسند و همان گونه که قبلاً بیان شد، شیعه به مقتضای آیه شریفه که خداوند متعال امر به صلوات فرموده و با

۱. الدروس المهمة، تألیف: عبدالله بن باز، ص ۲۰ و صحیح مسلم، کتاب الصلاة (۱۷) باب: الصلاة على

النبي ﷺ بعد التشهد، ح ۴۰۵-۴۰۶ و کتاب صلاة المؤمن القحطاني، ج ۱، ص ۲۵۷.

۲. الدروس المهمة، تألیف: عبدالله بن باز، ص ۴۳: و کتاب صلاة المؤمن القحطاني، ج ۱، ص ۲۲۵-۲۲۷.

۳. صلاة المؤمن القحطاني، ج ۳، ص ۱۳۹۴.

۴. اسباب اجابة الدعاء: ... سادساً: خاتمة الدعاء بالصلاة على النبي ﷺ: اللهم صل على محمد و على

آل محمد كما صليت على ابراهيم و على آل ابراهيم انك حميد مجيد، اللهم بارك على محمد و على آل محمد كما باركت على ابراهيم و على آل ابراهيم انك حميد مجيد. (تفسير العشر الأخير من القرآن

الكریم: محمد بن سليمان الأشقر، ص ۱۱۹، چاپ چهارم).

توجه به روایات فراوان، به هر مناسبتی خصوصاً بعد از نمازها صلوات می فرستند، چرا که امام صادق علیه السلام فرموده است:

إِنَّ مِنْ تَمَامِ الصَّوْمِ إِعْطَاءُ الزَّكَاةِ - يَعْنِي: الْفِطْرَةَ - كَمَا أَنَّ الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ تَمَامِ الصَّلَاةِ، لِأَنَّهُ مَنْ صَامَ وَلَمْ يُؤَدِّ الزَّكَاةَ فَلَا صَوْمَ لَهُ إِذَا تَرَكَهَا مُتَعَمِّدًا، وَلَا صَلَاةَ لَهُ إِذَا تَرَكَ الصَّلَاةَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ۱.

همانا از تمامیت و کمال روزه، پرداخت زکات فطره است، همان گونه که صلوات بر پیامبر، از تمامیت و کمال نماز است، چون کسی که روزه بگیرد و زکات فطره اش را عمدتاً نپردازد، برای او روزه نیست، و کسی که بعد از نماز، صلوات بر پیامبر را ترک کند، برایش نماز نیست.

یعنی روزه در صورتی کامل است که زکات فطره پرداخت شود و نماز وقتی کامل و با ارزش است که همراه آن صلوات باشد.
و همان حضرت فرمودند:

«إِذَا ذُكِرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاتَّكِرُوا الصَّلَاةَ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ مَنْ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَاةً وَاحِدَةً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ أَلْفَ صَلَاةٍ فِي أَلْفِ صَفٍّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَلَمْ يَبْقَ شَيْءٌ مِمَّا خَلَقَهُ اللَّهُ إِلَّا صَلَّى عَلَى الْعَبْدِ لِبِلَاةِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَصَلَاةِ مَلَائِكَتِهِ، فَمَنْ لَمْ يَرْغَبْ فِي هَذَا فَهُوَ جَاهِلٌ مَعْرُورٌ، قَدْ بَرِيَ اللَّهُ مِنْهُ وَرَسُولُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ» ۲.

چون نام پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برده شد بسیار بر او صلوات بفرستید، زیرا هر کس یک صلوات بر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرستاد، خداوند هزار بار در هزار صف از فرشته ها بر او

۱. وسائل الشیعه، کتاب الزکاة، ابواب زکاة الفطرة، باب ۱، ح ۵.

۲. اصول کافی، ج ۲، کتاب الدعاء، ص ۴۹۲، ح ۶.

صلوات فرستد، و چیزی از مخلوقات خدا نماند جز اینکه بر این بنده صلوات فرستد برای اینکه خداوند و فرشتگان برای او صلوات فرستند، و هر کس در این فضیلت رغبت نکند، پس او نادان و مغرور است و خدا و رسول و خاندانش از او بیزارند.

تذکر: صلوات خدا، آمرزش و رحمت است و صلوات فرشتگان دعا و از خدا طلب فرو فرستادن رحمت است.

اما بسیاری از اهل تسنن از فیض عظیم صلوات محروم هستند و ظاهراً توفیق این منزلت و مرتبت از آنان سلب شده است.

چرا آنها در صلوات «آل» را نمی‌آورند؟

پرسش ۲۵: چرا ما شیعیان بر «آل محمد ﷺ» صلوات می‌فرستیم و می‌گوییم: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» ولی اهل سنت مقید به صلوات بر آل محمد نیستند و اکثراً بر «آل محمد ﷺ» صلوات نمی‌فرستند و فقط می‌گویند: «صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَسَلِّمْ»؟

پاسخ: این که شیعه در صلوات، «آل محمد ﷺ» را می‌آورد به لحاظ روایات کثیره‌ای است که شیعه و سنی نقل کرده‌اند، به این مضمون که از رسول خدا ﷺ سؤال شد، چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ فرمود:

بگویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ﷺ».

و شافعی که یکی از ائمه چهارگانه اهل تسنن است در اشعارش گفته است:

يَا أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ حُبُّكُمْ	فَرَضَ مِنَ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ أَنْزَلَهُ
كَفَاكُمْ مِنْ عَظِيمِ الْقَدْرِ أَنْكُمْ	مَنْ لَمْ يُصَلِّ عَلَيْكُمْ لَا صَلَاةَ لَهُ

ای اهل بیت رسول خدا ﷺ، حب و دوستی شما - از طرف خدا در قرآن واجب شده است.
در عظمت قدر شما همین بس که - هرکس بر شما صلوات نفرستد نماز برایش نیست.

آری شیعه به لحاظ روایات کثیره که به بعضی از آنها از قول اهل تسنن، اشاره شد می گوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ﷺ» ولی اهل تسنن به خاطر همین روایات که در صحاح خودشان آمده است تنها در موارد فوق الذکر در صلوات «آلِ مُحَمَّدٍ» را می آورند اما در غیر این موارد کمتر دیده و شنیده شده است. که در نوشته ها و کتابهایشان یا در مکالمات و صحبتهایشان «آلِ مُحَمَّدٍ» را بگویند و بنویسند و تعجب است که چگونه احادیث صحیحۀ خود را نسبت به اهل بیت ﷺ نادیده می گیرند و حتی اکثراً نسبت به حضرت زهرا ﷺ بی اعتنا و بی توجه هستند با اینکه، مسلم بن حجاج، صاحب «صحیح مسلم»، ظاهراً عنایت خاصی به حضرت زهرا ﷺ داشته و برای او، نسبت به سایر اقربا و زوجات و صحابی رسول خدا ﷺ، احترام و امتیاز خاصی قائل بوده است، وی در کتابش «صحیح مسلم» فضائل صحابه را بیان کرده و هر یک را تحت عنوان مخصوص به او با جمله «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ» یا «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا» آورده است اما نسبت به حضرت زهرا ﷺ عبارت ذیل را آورده است:

باب: فَضَائِلُ فَاطِمَةَ، بِنْتِ النَّبِيِّ، عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ.^۱

یعنی، تعبیر به «الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ» نموده و این تعبیر را فقط برای حضرت زهرا ﷺ بکار برده است و ظاهراً بلحاظ فرمایش رسول الله ﷺ است که فرمود: «فاطمه پاره تن من است».

۱. کتاب فضائل الصحابة، ص ۱۰۵۶ (۱۴) (۱۵).

و از سوی خدا فرموده است: «بر رسول الله ﷺ صلوات بفرستید».

پس صلوات بر رسول الله ﷺ صلوات بر پارهٔ تن او نیز می‌باشد، خلاصه این که به مقتضای آیهٔ شریفه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ و با توجه به قول رسول الله ﷺ «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي» گفته است: «فَاطِمَةُ بِنْتُ النَّبِيِّ، عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ».

با این همه، برخی از اهل تسنن حاضر نیستند اهل بیت علیهم السلام را مطرح و اشاره‌ای به آنها بکنند و در مواردی که ناچار هستند «آل محمد» را بیاورند آنقدر آهسته می‌گویند که خودشان هم نشنوند یا در خطبهٔ نماز جمعه که آل محمد ﷺ را می‌آورند صحابهٔ رسول اکرم ﷺ را نیز می‌آورند - که این خود بدعتی از بدعت‌های آنها است، چون پیامبر ﷺ فرموده است - و به نحوی بیان می‌کنند که آل محمد ﷺ تحت الشعاع قرار گیرد. با اینکه قبولی نمازهایشان را و مستجاب شدن دعاهایشان را مشروط و منوط بر صلوات بر «محمد و آل محمد» می‌دانند یعنی قبولی عبادات و مستجاب شدن دعاها و آمرزش امواتشان را در گرو توجه به «محمد و آل محمد» می‌دانند، بعلاوه در صحیح بخاری و مسلم روایات متعددی است که پیامبر ﷺ فرمود: صلوات را با «آل» بفرستید.

۱ - «صحیح بخاری» [کتاب التفسیر، (ص ۸۴۴)] باب: قوله ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾ (سورهٔ احزاب/ ۵۶). حدیث (۴۷۹۷):

...عَنْ كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَمَا السَّلَامُ عَلَيْكَ فَقَدْ عَرَفْنَا، فَكَيْفَ الصَّلَاةُ عَلَيْكَ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.»

به حضرت رسول گفته شد: ای رسول خدا ﷺ دانستیم چگونه بر شما سلام کنیم، بفرما چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ فرمود: بگوئید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ...»

۲- «صحیح بخاری» [در همان باب و همان صفحه] حدیث (۴۷۹۸):

... عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا التَّسْلِيمُ فَكَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ.»

ابوسعید خدری گفت: به رسول خدا ﷺ گفتیم: سلام به شما این است که می دانیم، چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ فرمود: بگوئید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ.»

۳- «صحیح بخاری» [کتاب الدعوات (ص ۱۱۰۴)] باب: الصلاة على

النبي ﷺ. حدیث (۶۳۵۷):

... سَمِعْتُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي لَيْلَى قَالَ: لَقِينِي كَعْبُ بْنُ عُجْرَةَ فَقَالَ: أَلَا أَهْدِي لَكَ هَدِيَّةً؟ إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ عَلَيْنَا، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَدْ عَلِمْنَا كَيْفَ نُسَلِّمُ عَلَيْكَ، فَكَيْفَ نُصَلِّي عَلَيْكَ؟ قَالَ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ. اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.»

از رسول خدا ﷺ سؤال شد که چگونه بر شما صلوات بفرستیم، فرمود بگوئید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ...»

۴- «صحیح بخاری» حدیث (۶۳۵۸) ضمن دو روایت صلوات را مانند عبارت بالا نقل کرده است.

۵- «صحیح مسلم» [کتاب الصلاة، (ص ۲۰۸)] باب: الصلاة على النبي ﷺ بعد التشهد. حدیث (۴۰۵):

... عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الْأَنْصَارِيِّ؛ قَالَ: أَتَانَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ نَحْنُ فِي مَجْلِسِ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ. فَقَالَ لَهُ بَشِيرُ بْنُ سَعْدٍ: أَمَرَنَا اللَّهُ تَعَالَى أَنْ نُصَلِّيَ عَلَيْكَ؟ قَالَ: فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. حَتَّى تَمَنَّيْنَا أَنَّهُ لَمْ يَسْأَلْهُ. ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قُولُوا: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ. كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ. وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، فِي الْعَالَمِينَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، وَالسَّلَامُ كَمَا قَدْ عَلِمْتُمْ.»

ابو مسعود انصاری گفت: ما در مجلس سعد بن عباده بودیم، رسول خدا ﷺ تشریف آورد، بشیر بن سعد به آن حضرت گفت: ای رسول خدا ﷺ، خدا به ما امر کرده که بر شما صلوات بفرستیم؟

پیامبر ﷺ جواب او را نداد، و سکوت کرد. تا اینکه ما آرزو کردیم کاش از حضرت این سؤال را نمی‌کردیم، پس از آن پیامبر اکرم ﷺ فرمود بگویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ...»

۶ و ۷- «صحیح مسلم» [همان باب و همان صفحه] حدیث (۴۰۶ و ۴۰۷) در دو روایت دیگر صلوات را مانند عبارت بالا نقل کرده است.

«صلاة المؤمن» القحطانی، ص ۲۲۵ و ترمذی در صحیحش، ج ۲، ص ۲۱۲ و احمد حنبل در مسندش، ج ۵، ص ۳۵۳ و نسائی در صحیحش، ج ۱، ص ۱۹۰، و ابن ماجه در صحیحش و دیگر معروفین آنها صلوات را با «وعلى آل محمد» نقل کرده‌اند.

تذکر: در صحیح بخاری و مسلم بعد از نام مبارک پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» نوشته‌اند، با توجه به اینکه این روایات را خودشان آورده‌اند در عین حال «آل» را در صلوات نیاورده‌اند، واقعاً تعجب است! ولی ما در پی نام آن حضرت همان صلوات کامل را بر خلاف این کتابها نوشته‌ایم. و بهر حال، طبق این روایات، چنانچه اهل تسنن بخواهند به آیه شریفه ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ﴾ و به دستور و سنت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عمل کنند لازم است طبق روایات دو کتاب معتبرشان بگونه‌ای که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیان فرموده است صلوات بفرستند، مانند ما شیعیان صلوات بفرستند و از این دو کتاب دلیلی ندارند که صلوات به عبارت «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» صحیح و عمل به آیه و سنت است، و می‌توان گفت: طبق روایات معتبر نزد خودشان صلوات فرستادن با عبارت «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» ناقص و بدعت است.

بنابراین پرسش ما از سنی‌ها این است که چرا مثل شیعه صلوات نمی‌فرستند؟ چرا طبق دو کتاب معتبر خودشان عمل نمی‌کنند؟ چرا نسبت به اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کم لطفی می‌کنند؟

بلی در نماز بر مرده‌هایشان و در تشهد تمام نمازهایشان «آل» را می‌آورند و صلوات بر محمد و آل می‌فرستند و هرگز صحابه را اضافه نمی‌کنند؛ چون طبق روایاتشان صحت نماز مرده و صحت نمازهای واجب و مستحب، منوط بر صلوات بر محمد و آل محمد بدون ذکر صحابه است.

فضیلت صلوات در کتب اهل تسنن

در مدینه منوره کتابی در فضیلت صلوات بدستم رسید که نویسنده آن از

علمای اهل تسنن است^۱، او در کتابش یکصد و شش روایت با ذکر سند از کتابهای خودشان در فضیلت صلوات جمع آوری نموده است، بعلاوه کلمات برخی از علمای خودشان را درباره معنا و اهمیت صلوات نقل کرده است. ما در اینجا برخی از آن روایات را در پاورقی و ترجمه آنها را در متن می آوریم، امید است آنها متوجه شوند و به فرستادن صلوات اهمیت بدهند. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ.** در کتاب مزبور، چهارده روایت با تعبیرهای گوناگون آمده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مناسبتهای مختلف فرمود:

«کسی که یک مرتبه صلوات بفرستد خداوند ده صلوات بر آن کس می فرستد و ده درجه او را بالا می برد.»^۲

«کسی که صلوات بفرستد، جبرئیل بر آن کس صلوات می فرستد.»^۳

«خداوند برای هر صلواتی ده حسنه می نویسد.»^۴

«کسی که صلوات بفرستد ملائکه بر آن کس به مقداری که صلوات فرستاده است، صلوات می فرستند پس هر کس خواست کم صلوات بفرستد و هر کس خواست زیاد بفرستد.»^۵

۱. فضل الصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ (صلى الله عليه وسلم)، للامام القاضي أبي اسحاق إسماعيل بن اسحاق،

متولد ۱۹۹ هـ. ق. و متوفی ۲۸۲ هـ. ق.، طبع دوم، سال ۱۴۲۱ هـ. ق.، دار المدينة المنورة للنشر و التوزيع.

۲. قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ جَبْرِيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَانِي فَقَالَ: مَنْ صَلَّى عَلَيْكَ وَاحِدَةً، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ عَشْرًا، وَرَفَعَهُ عَشْرَ دَرَجَاتٍ.»

۳. قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَتَانِي جَبْرِيْلُ قَالَ: مَنْ صَلَّى عَلَيْكَ صَلَّيْتُ عَلَيْهِ، وَ مَنْ سَلَّمَ عَلَيْكَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ. فَسَجَدْتُ لِلَّهِ شُكْرًا.»

۴. قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هَذِهِ سَجْدَةٌ سَجَدْتُهَا شُكْرًا لِرَبِّي فِيمَا أَتَانِي فِي أُمَّتِي. مَنْ صَلَّى عَلَيَّ صَلَاةً، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ.»

۵. قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا مِنْ عَبْدٍ يُصَلِّي عَلَيَّ، إِلَّا صَلَّتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ مَا صَلَّى عَلَيَّ. فَلْيُقَلِّ مَنْ ذَلِكَ، أَوْ لِيُكْثِر.»

در پنج روایت آمده است که:

پیامبر اکرم ﷺ بالای منبر رفت و روی پله اول فرمود: «آمین» روی پله دوم باز فرمود: «آمین» روی پله سوم نیز فرمود: «آمین» اصحاب عرض کردند: بر چه چیز آمین گفتی؟ فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و همین که بر پله اول منبر بالا رفتم گفت: ذلیل باد (از رحمت خدا دور باد) کسی که نام تو نزد او برده شود و بر تو صلوات نفرستد»، پس من گفتم: «آمین» همین که بر پله دوم بالا رفتم گفت: «ذلیل باد (از رحمت خدا دور باد) کسی که پدر و مادرش را درک کند و [پدر و مادرش زنده باشند و بتواند به آنها خدمت کند و خوشنودشان نماید و موجبات آمرزش خود را فراهم کند، ولی کوتاهی کرده و در نتیجه [داخل بهشت نشود] من گفتم: «آمین». همین که بر پله سوم بالا رفتم گفت: «ذلیل باد (از رحمت خدا دور باد) کسی که ماه رمضان را درک کند و آمرزیده نشود» من گفتم: «آمین».^۱

۱. سلمة بن وردان، قال: سمعتُ أنس بن مالك رضي الله عنه:

يقول: ارتقى النبي ﷺ على المنبر درجة فقال: «آمين» ثم ارتقى الثانية فقال: «آمين»، ثم ارتقى الثالثة فقال: «آمين»، ثم استوى فجلس.

فقال أصحابه رضي الله عنهم: على ما أمّنت؟

فقال ﷺ: «أتاني جبريل عليه السلام فقال: رَغِمَ أنف امرئٍ ذُكِرَتَ عنده، فلم يُصَلِّ عليك، فقلتُ: آمين.

فقال: رَغِمَ أنف امرئٍ أدرك أبويه، فلم يُدْخِل الجنة، فقلتُ: آمين.

فقال: رَغِمَ أنف امرئٍ أدرك رمضان، فلم يُعْفِر له، فقلت: آمين.»

عن كعب قال قال رسول الله ﷺ: «احضروا المنبر» فحضرتنا. فلما ارتقى الدرجة قال: «آمين» ثم

ارتقى الدرجة الثانية فقال: «آمين»، ثم ارتقى الدرجة الثالثة، فقال «آمين»، فلما فرغ نزل عن المنبر.

قال: فقلنا له: يا رسول الله! لقد سمعنا منك اليوم شيئاً ما كُنَّا نسمعه؟!!

قال ﷺ: «إنَّ جبريل عرض لي فقال: بَعُدَ من أدرك رمضان، لم يُعْفِر له. فقلت: آمين.

فلما رَقِيتُ الثانية قال: بَعُدَ من ذُكِرَتَ عنده، فلم يُصَلِّ عليك. فقلت: آمين.

فلما رَقِيتُ الثالثة قال: بَعُدَ من أدرك أبويه الكبير، أو أحدهما، فلم يُدْخِله الجنة. فقلت: آمين.

سه حدیث دیگر نیز به همین مضمون با اندک تفاوتی در عبارت نقل کرده است.

نیز در آن کتاب شش روایت نقل کرده است که:

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «افضل روزهای شما روز جمعه است... پس در روز جمعه بر من زیاد صلوات بفرستید، بدرستی که صلوات شما بر من عرضه می شود.»^۱

دو روایت نقل کرده است که:

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «بر من صلوات بفرستید همانا هر جا باشید صلوات شما به من می رسد.»^۲

هشت روایت با سند و با عبارات مختلف نقل کرده است که:

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «همانا بخیل کسی است که نام من نزد او برده شود و بر من صلوات نفرستد.»^۳

همچنین، نه روایت با سند نقل کرده است که:

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «کسی که صلوات فرستادن بر من را فراموش کند راه بهشت را گم می کند.»^۴

دو روایت نقل کرده است که:

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «بر من صلوات بفرستید همانا صلوات شما پاکی شما است.»^۵

۱. أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ مِنْ أَفْضَلِ أَيَّامِكُمْ يَوْمَ الْجُمُعَةِ... فَأَكْثَرُوا عَلَيَّ مِنَ الصَّلَاةِ فِيهِ، فَإِنْ صَلَّاتُمْ مَعْرُوضَةَ عَلَيَّ.» پنج روایت دیگر به همین مضمون و با کمی اختلاف در عبارت نقل کرده است.

۲. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «... وَ صَلُّوا عَلَيَّ، فَإِنَّ صَلَّاتَكُمْ تَبْلَغُنِي حَيْثَمَا كُنْتُمْ.»

۳. أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِنَّ الْبَخِيلَ لَمَنْ ذُكِرْتُ عِنْدَهُ، فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ.»

۴. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ نَسِيَ الصَّلَاةَ عَلَيَّ، خَطِيءٌ طَرِيقَ الْجَنَّةِ.»

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «من ذُكِرْتُ عِنْدَهُ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ، خَطِيءٌ طَرِيقَ الْجَنَّةِ.»

۵. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «صَلُّوا عَلَيَّ، فَإِنْ صَلَّاتُمْ عَلَيَّ زَكَاةٌ لَكُمْ.»

دو روایت نقل کرده است که:

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «روز جمعه بسیار بر من صلوات بفرستید.»^۱

دو روایت نقل کرده است که:

پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ فرمود: «وقتی داخل مسجد شدی بگو: «بِسْمِ اللَّهِ، وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، وَاعْفِرْ لَنَا، وَسَهِّلْ لَنَا أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ...»^۲

دو روایت نقل کرده است که:

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «کسی که بر من صلوات بفرستد روز قیامت شفاعت او بر من حتم می شود.»^۳

دو روایت نقل کرده است که:

رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «جمع نشدند قومی در مجلسی که خدا را یاد نکردند و بر پیامبرشان صلوات نفرستادند مگر اینکه روز قیامت آن مجلس برای آنها حسرت و اندوه خواهد بود، چنانچه خدا بخواهد عفوشان می کند و اگر بخواهد ایشان را مؤاخذه می نماید.»^۴

شانزده روایت از «صحیح بخاری» و «مسلم» و «مسند احمد حنبل» و غیر اینها نقل کرده است که:

۱. قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أكثرُوا عَلَيَّ مِنَ الصَّلَاةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ.»

۲. عن فاطمة عَلَيْهَا السَّلَامُ قالت: قال لي رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِذَا دَخَلْتَ الْمَسْجِدَ فَقُولِي: بِسْمِ اللَّهِ، وَالسَّلَامُ عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَاعْفِرْ لَنَا وَسَهِّلْ لَنَا أَبْوَابَ رَحْمَتِكَ...»

۳. قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَنْ صَلَّى عَلَيَّ، أَوْ سَأَلَ لِي الْوَسِيلَةَ؛ حَقَّتْ عَلَيْهِ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»

۴. قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مَا جَلَسَ قَوْمٌ مَجْلِسًا لَمْ يَذْكُرُوا اللَّهَ، وَلَمْ يُصَلُّوا عَلَيَّ نَبِيِّهِمْ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ إِلَّا كَانَ مَجْلِسُهُمْ عَلَيْهِمْ تِرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ. إِنْ شَاءَ عَفَا عَنْهُمْ، وَإِنْ شَاءَ أَخَذَهُمْ [تِرَهُ] أَوْ تَرَّ بِرِوْزَنٍ عِدَّةٍ بِهِ مَعْنَى نَقْصٍ وَ مَلَامَةٍ اسْت، مَجْمَعُ الْبَحْرَيْنِ [.]»

از رسول خدا ﷺ سؤال کردند: چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ حضرت فرمود: بگویند:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ...»

در آخر کتاب نام چند نفر از علمای اهل تسنن را برده و گفته است که هر یک از آنان در فضیلت صلوات کتاب نوشته‌اند.

اکنون پرسش ما «شیعیان» این است که اهل تسنن با وجود این همه روایت که در کتابهای خودشان نقل شده چرا و چگونه است که حتی در مسجد النبی وقتی مؤذن در اذان و اقامه با صدای بلند می‌گوید «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ» صلوات نمی‌فرستند، خود مؤذن هم صلوات نمی‌فرستد و چنانچه ما با صدای بلند صلوات بفرستیم اعتراض می‌کنند؟ البته این امر چندان تعجب ندارد، زیرا نقل است که:

عبدالله زبیر در زمان حکومتش چهل روز در خطبه‌هایی که برای مردم می‌خواند نام پیامبر اکرم ﷺ را نبرد و صلوات نفرستاد [حتی «صلى الله عليه وسلم» هم نگفت] مردم به او اعتراض کردند، گفت: پیامبر اکرم ﷺ، اهل بیت [العیاذ بالله] ناشایست دارد و چنانچه آن حضرت را یاد کنم آنها خوشحال می‌شوند و احساس سربلندی می‌کنند و من نخواستم آنها به این وسیله خوشحال شوند.^۱*

۱. سفينة البحار، عَبد.

* یادآور می‌شوم: روایات اهل بیت: درباره صلوات بسیار است و علمای شیعه کتابهای متعددی در فضیلت صلوات نوشته‌اند.

در عروة الوثقی [کتاب الصلاة - فصل ۳۷] یک فصل تحت عنوان «فصل فی الصلاة علی النبی

→ صلی اللہ علیہ و آلہ» باز نموده و فرموده است:

«تستحب الصلاة على النبي ﷺ حيث ما ذُكِرَ او ذُكِرَ عنده و لو كان في الصلاة و في أثناء القراءة بل الاحوط عدم تركها لفتوى جماعة من العلماء بوجوبها.»

مستحب است هر وقت کسی نام پیامبر اکرم ﷺ را برد یا شنید صلوات بفرستد هر چند در نماز و در وسط حمد باشد، بلکه احتیاط آن است که صلوات ترک نشود چون جمعی از علما فتوا به وجوب آن داده‌اند.

در رساله‌های عملیه، ضمن بیان مستحبات بعد از نماز، یک فصل درباره استحباب صلوات و برخی آداب و احکام آن آمده است. حقیر نیز کتابی در فضیلت صلوات و برکات آن نوشته‌ام و چون در اینجا بنا بر اختصار است از نقل روایات صرف نظر شد، خصوصاً که قسمتی از روایات ما «شیعیان» همان روایاتی است که از کتب عامه نقل کردم، تنها ترجمه یک روایت را می‌آورم:

از رسول خدا ﷺ نقل است که فرمود:

شب معراج در سیر آسمانی خود فرشته‌ای را دیدم که هزار دست داشت و در هر دست او هزار انگشت بود، مشغول حساب کردن بود و با انگشتانش شماره می‌کرد.

به جبرئیل گفتم: این فرشته کیست و چه چیزی را حساب می‌کند؟

گفت: این فرشته موکل بر قطرات باران است و حساب می‌کند چند قطره باران از آسمان بر زمین فرود آمده است.

حضرت به او فرمود: آیا تعداد قطرات باران را که از ابتدای آفرینش بر زمین باریده می‌دانی؟

عرض کرد: قسم به خداوندی که تو را به حق به سوی آفریدگانش فرستاده است نه تنها می‌دانم چند قطره باران از آسمان به زمین نازل شده است بلکه تفصیل آن را هم می‌دانم که چند قطره در دریا و چند قطره در خشکی و چند قطره در آبادی و چند قطره در باغ و چند قطره در شوره زار و چند قطره در گورستان فرود آمده است.

رسول خدا ﷺ فرمود: من از حفظ و یادآوری او تعجب کردم، و او که چنین دید عرض کرد: ای رسول خدا ﷺ! با همه این قدرتی که از نظر دستها و انگشتان و حفظ و یادآوری دارم از محاسبه یک چیز ناتوانم.

صلوات با صدای بلند

پرسش ۲۶: چرا ما «شیعیان» صلوات را با صدای بلند می فرستیم ولی اهل تسنن صلوات را با صدای بلند نمی فرستند و ما را هم منع می کنند؟

پاسخ: اینکه شیعه صلوات را با صدای بلند می فرستد به لحاظ روایتی است که حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند: پیامبر ص فرمودند: «ارْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ بِالصَّلَاةِ عَلَيَّ فَإِنَّهَا تَذْهَبُ بِالنِّفَاقِ»؛ «صدای خود را به صلوات بر من بلند کنید زیرا که آن نفاق را برطرف سازد».^۱

البته باید توجه داشت که اگر بلند فرستادن صلوات موجب حواس پرتی دیگران شود و آنها را از توجه به نماز و دعا و قرآن باز دارد، یا آرامش و نظم را بر هم زند و مزاحمت ایجاد کند، در چنین مواردی لازم است رعایت شود. و اینکه اهل تسنن صلوات را بلند نمی فرستند - اگر صلوات بفرستند - علت آن از پاسخ سؤال قبل روشن می شود و اما اینکه شیعه را از بلند فرستادن صلوات منع می کنند دو جهت دارد:

یکی اینکه می گویند: جایز نیست نزد رسول الله ص صدا را بلند کنند (فریاد بزنند) و آیه مبارکه ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ...﴾^۲ را دلیل

→ سؤال کردم: حساب کدام چیز است؟ عرض کرد:

«قوم من أمتك يحضرون مجعاً فيذكر اسمك عندهم فيصلون عليك، فأنا لا أقدر على حصر ثوابهم.» عده ای از امت شما که در محلی اجتماع کرده باشند و چون نام مبارک شما برده شود بر شما صلوات فرستند، من از شمارش ثواب آنها عاجزم. (مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۵۵، ح ۸) و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

۱. وسائل الشیعة، کتاب الصلاة، أبواب الذکر، باب ۳۹، ح ۱ و اصول کافی، ج ۲، ص ۴۹۳.

۲. سوره حجرات / ۳.

می آورند و دیگر اینکه، می گویند: ذکر و دعا خواندن به طور هم صدا و هم آهنگ (همخوانی) مشروع نیست و بدعت است^۱ لذا ممانعت و از آن جلوگیری می کنند. همچنین مستحب می دانند که ذکر و دعا با صدای آرام و آهسته انجام گیرد. و در صحیح مسلم^۲، «باب استحباب خفض الصوت بالذكر»، چند روایت نقل کرده که مردم با صدای بلند تکبیر می گفتند، رسول الله ﷺ فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ، اِرْبَعُوا عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ، إِنَّكُمْ لَيْسَ تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلَا غَائِبًا إِنَّكُمْ تَدْعُونَ سَمِيعًا قَرِيبًا وَهُوَ مَعَكُمْ.

ای مردم، به خود آبیید، شما ناشنوا و غایب را نمی خوانید، شما شنوا و نزدیک را می خوانید و او با شما است.

یک مناظره مفصل

از مناظره‌ای که اینجانب در همین راستا با یکی از آنها داشتم بی اساس بودن جهت اول و دوم (منع از بلند صلوات فرستادن که در بالا به آن اشاره شد) روشن می شود و آن چنین بود:

در مسجد النبی ﷺ شاهد بودم که یکی از مسئولین محترم ایران وارد مسجد النبی شد. ایرانیها که او را دیدند با صدای بلند صلوات فرستادند، مأمورین آنها را محاصره و از فرستادن صلوات جلوگیری نمودند، یک نفر از آنها به اینجانب گفت: این عمل حرام است، چرا جلوگیری نمی کنید و نمی گوید؟ گفتم: نگو حرام است، بگو موجب حواسپرتی نمازگزاران می شود، موجب برهم خوردن نظم و آرامش سایرین می شود، و ما «روحانیون» تذکر داده ایم که در

۱. تحفة الإخوان، تألیف: عبدالله بن باز، ص ۱۳۴.

۲. صحیح مسلم، کتاب الذکر و الدعاء، ص ۱۱۴۳، باب ۱۳، ح ۲۷۰۳.

چنین مکانهای عمومی و شلوغ - که هر کس به حال خود و مشغول عبادت و دعا و قرآن و زیارت است - چنین اعمالی صحیح نیست و باید رعایت کنند. گفت: نه این عمل و اینگونه صلوات فرستادن خلاف شرع و حرام است، زیرا که خداوند فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُعْضُونَ أَسْوَأَتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى﴾^۱

آنان که با صدای آرام و آهسته نزد رسول خدا سخن گویند، آنها هستند که در حقیقت خدا دل‌هایشان را برای مقام رفیع تقوی آزموده است.

گفتم: اولاً: این آیه مبارکه مربوط به زمان حیات پیامبر ﷺ و در حضور آن حضرت بوده، و در حقیقت در مقام بیان امر اخلاقی است و خداوند متعال مسلمانان را ترغیب می‌کند به رعایت ادب نسبت به رسول الله ﷺ و اینکه اشخاص نادان و بی ادب با داد زدن آسایش آن حضرت را سلب نکنند و مربوط به جایی است که افراد در مقابل رسول اکرم ﷺ مجادله و گفت و گو و داد و فریاد می‌کردند و گاهی صدای خود را در مقابل نبی اکرم ﷺ بطور بی ادبانه بلند می‌کردند اما صلوات فرستادن، تکریم رسول خدا است نه مجادله با او. لذا این آیه شامل صلوات فرستادن نمی‌شود.

ثانیاً: اگر این آیه دلالت بر حرمت داد زدن و صدا بلند کردن دارد چرا شما رعایت نمی‌کنید؟ ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾^۲؛ «آیا مردم را به کار نیک امر می‌کنید، و خود را [در انجام آن] فراموش می‌کنید؟»

گفت: ما رعایت می‌کنیم و آهسته دعا می‌خوانیم و آهسته حرف می‌زنیم.

گفتم: خیر، رعایت نمی‌کنید، مگر نیست که مرتباً مؤذن با چند بلندگو فریاد می‌زند، خصوصاً وقتی اقامه می‌گوید و وقتی که می‌گوید «الصَّلَاةُ عَلَى الْأَمْوَاتِ» (نماز بر مرده‌ها)، همچنین امام جماعت و مأمومین با صدای بلند آمین می‌گویند بطوری که صدای شما در خارج از مسجد هم می‌رود و حال اینکه می‌توانید همه اینها را آهسته بگویید.

گفت: ما دعا می‌کنیم.

گفتم: اولاً: برای نماز مرده‌ها یثان داد می‌زنید «الصَّلَاةُ عَلَى الْأَمْوَاتِ»؛ «نماز بر مرده‌ها» و این عبارت، دعا نیست.

ثانیاً: اگر «آمین» دعا است و مانعی ندارد، صلوات نیز دعا است.

ثالثاً: طبق آیات قرآن و روایات، مناسب است که دعا را آهسته بخوانند و شما با گفتن «آمین» برخلاف آیات قرآن و برخلاف دستور رسول الله ﷺ عمل می‌کنید.

گفت: ما بر خلاف کدام آیه و روایت عمل می‌کنیم؟

گفتم بر خلاف آیه مبارکه:

﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾^۱

خدای خود را به تضرع و زاری و به صدای آهسته بخوانید که خداوند هرگز تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد.

و بر خلاف آیه مبارکه:

﴿وَأَذْكُرُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ

وَالْأَصَالِ﴾^۲

یاد کن خدای خود را در دل خود، با تضرع و زاری و پنهانی و بی آنکه صدا بلند کنی و در صبح و شام یاد کن.

نیز در کتابهای مورد قبول شما روایت است که: مردم با صدای بلند دعا می‌خواندند و ذکر می‌گفتند، رسول الله ﷺ فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ، بخود آید (فکر کنید) ناشنوا و غایب را که نمی‌خوانید، بلکه کسی را می‌خوانید که شنوا و نزدیک و با شما است^۱ یعنی ای مردم آهسته دعا کنید، خداوند ناشنوا نیست، خداوند دور و غایب نیست.

در روایات شیعه نیز آمده است که حضرت فرمود:

بهترین دعا و ذکر دعایی است که در خفا و به طور پنهانی انجام شود و بهترین روزی آن است که به اندازه کفاف باشد^۲.

گفت: من اینها را نمی‌دانم، فقط می‌دانم که رسول الله ﷺ دستور داده است «آمین» را با صدای بلند بگویید.

گفتم: یعنی رسول الله ﷺ بر خلاف آیات قرآن و بر خلاف دستور خودش که فرمود: «آهسته دعا کنید، خدا گر و غایب نیست» دستور داده است؟ همچنین مفتی بزرگ شما «عبدالله بن باز» که عموماً قبولش دارید مگر در کتابش نگفته است: ذکر گفتن با صدای بلند و دسته جمعی بدعت است^۳؟

اکنون بگو بدانم، آیا این همه داد زدن با بلندگوهای متعدد و این گفتن آمین با صدای بلند و دسته جمعی بدعت نیست؟ بر خلاف آیات قرآن و بر خلاف سنت و دستور رسول الله ﷺ نیست؟ بر خلاف گفته مفتی خودتان، بن باز نیست؟ اما صلوات فرستادن دسته جمعی شیعیان بدعت و بر خلاف قرآن و سنت است؟

۱. صحیح مسلم، کتاب الذکر والدعاء والتوبة، باب ۱۳: استحباب خفض الصوت بالذكر، ح ۳۷۰۳ -

والمصباح المنیر، ص ۴۸۱ نقلاً عنه و عن فتح الباری.

۲. خیر الدعاء (الذکر) الخفی وخیر الرزق مایکفی: (نور الثقلین، ج ۳، ص ۳۲۱).

۳. تحفة الإخوان، تألیف: عبدالله بن باز، ص ۱۳۴.

صحبت که به اینجا رسید با ناراحتی دستش را از دست من کشید و از بین جمعیت با سرعت خارج شد، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

ناگفته نماند که برخی افراد ما شلوغ هستند و اگر آنها را به حال خود بگذرانند همه چیز را بر هم می زنند و هیچ اعتنایی به حال و وضع دیگران نمی کنند و لازم است به آنها تذکر بدهند. (ولی اهل تسنن رعایت می کنند و در مساجد خصوصاً هنگام نماز با صدای بلند حرف نمی زنند).

چرا در تشهد انگشت را حرکت می دهند؟

پرسش ۲۷: چرا ما، در حال تشهد دستها را روی رانها می گذاریم و انگشتها را به یکدیگر می چسبانیم - بدون حرکت - ولی اهل تسنن انگشت سبابه خود را در حال تشهد حرکت می دهند؟

پاسخ: ماشیعیان آداب و مستحبات نماز را از روایات اهل بیت علیهم السلام و عمل آنها گرفته و به طوری که فرموده و عمل کرده اند عمل می کنیم و دستها و انگشتها را آن گونه که مطابق دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام است قرار می دهیم ولی اهل تسنن بر خلاف این عمل می کنند و استنادشان به دو روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله در تشهد نماز با انگشت سبابه اشاره کرد - و اشار بأصبعه السبابة^۱ - و در توجیه و مقصود از آن اختلاف دارند و در کیفیت آن نیز با هم اختلاف دارند.

مالکی ها گفته اند: در حال تشهد مستحب است انگشت سبابه را به طور مکرر حرکت دهند.

۱. صحیح مسلم: کتاب المساجد، ص ۲۶۶، باب صفة الجلوس في الصلاة و كيفية وضع اليدين على الفخذين، ح ۵۷۹ و ۵۸۰.

حنفی‌ها گفته‌اند: در آخر تشهد در حال گفتن «لَا إِلَهَ» انگشت را به طرف بالا ببرند و در حال گفتن «إِلَّا اللَّهُ» پایین بیاورند، یعنی نمازگزار به وسیلهٔ زبان، با گفتن «لَا إِلَهَ» نفی الوهیت از غیر خدا می‌کند و با اشاره به وسیلهٔ انگشت نیز نفی الوهیت از غیر خدا می‌کند و با گفتن «إِلَّا اللَّهُ» اثبات الوهیت برای خدا می‌کند و با پایین آوردن انگشت اشاره به الوهیت برای خدا می‌کند. [بالا بردن، اشاره به نفی است و پایین آوردن اشاره به اثبات. هماهنگ کردن قول و فعل و اعتقاد].^۱

حنبل‌ها گفته‌اند: هنگام تلفظ نام خدا با انگشت سبابه اشاره کنند. شافعی‌ها گفته‌اند: هنگام گفتن «إِلَّا اللَّهُ» انگشت سبابه را بالا ببرند و در تشهد اول تا وقت ایستادن و در تشهد آخر تا سلام نماز همچنان انگشت را بدون حرکت بالا نگهدارند.^۲

چرا هنگام سلام نماز صورت را از قبله برمی‌گردانند؟

پرسش ۲۸: چرا ما «شیعیان» در حالی که صورتمان رو به قبله است سلام نماز را می‌دهیم ولی اهل تسنن صوریشان را به سمت راست و چپ برمی‌گردانند و دو سلام می‌دهند؟

پاسخ: در فقه شیعه - که برگرفته از فرمایشات و عمل رسول خدا ﷺ و اهل بیت آن حضرت ﷺ است - ثابت و مسلم است که نماز گزار حتی در حال سلام نباید صورتش را از قبله برگرداند و إلاً نماز باطل می‌شود ولی اهل تسنن با توجه به روایتی که در کتابهایشان نقل شده است^۳ مستحب می‌دانند که نماز گزار هنگام

۱. صلاة المؤمن الفحطانی، ص ۲۲۴.

۲. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، «الاشارة بالإصبع السبابة فی التشهد» ص ۲۶۵.

۳. صحیح مسلم: کتاب المساجد، باب: السلام للتحلیل من الصلاة، ح ۵۸۲.

سلام صورتش را به سمت راست برگرداند و سلام دهد و باز صورت را به سمت چپ برگرداند و یک سلام دیگر بدهد.^۱ ضمناً بعضی از آنها گفته اند یک سلام کفایت می کند ولی اکثرشان هر دو سلام را واجب می دانند و در عین حال اتفاق دارند که اگر کسی فقط یک سلام گفت نمازش باطل نیست.^۲

آری اگر فرضاً نماز آنها از جهات دیگر باطل نبود برای بطلان آن همین بس بود که عمداً صورت از قبله برمی گردانند و این است نتیجه و جزای کسی که از اهل بیت رسول الله ﷺ رو گردانده و به بیگانه رو آورده و به او دل بسته است.

تذکر: در فقه شیعه نیز آمده است که:

مستحب است نمازگزار - چه جماعت، چه فردی، هنگام گفتن «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» با گوشه چشم یا ابرو و غیر آن به طوری که صورت از قبله بر نگردد به سمت راست اشاره کند و سلام دهد. همچنین در نماز جماعت در صورتی که سمت چپ مأموم، مأموم دیگری باشد، مستحب است به همان نحو که گفته شد به سمت چپ اشاره کند و سلام نماز را بدهد (ولی این سلام دوم بر امام جماعت مستحب نیست).

لازم به یاد آوری است که بنا بر احتیاط واجب با گفتن «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» و با اشاره به سمت راست و چپ، نباید قصد کنند که حقیقتاً به کسی سلام می کنند، بلی در نماز فردی می توانند به قلبشان خطور دهند که به دو فرشته نویسنده اعمال، سلام می کنند و در نماز جماعت، امام می تواند (جایز است) به قلبش خطور دهد که به دو فرشته نویسنده اعمال و به مأمومین سلام می کند و مأموم به قلبش خطور دهد که به امام جماعت و مأمومین سلام می کند.^۳

۱. الفقه علی المذاهب الاربعة، ج ۱، «الاشارة بالإصبع السبابة فی التشهد» ص ۲۶۵.

۲. تحفة الإخوان، تألیف: عبدالعزیز بن عبدالله بن باز، ص ۱۱۲.

۳. به مسأله ۵ و ۶ فصل فی التسلیم «عروة الوثقی» مراجعه شود.

چرا ما بعد از سلام نماز در حال بالا بردن دستها تکبیر می‌گوییم؟

پرسش ۲۹: چرا ما شیعیان بعد از سلام نماز، سه مرتبه تکبیر می‌گوییم و موقع

گفتن تکبیر دستها را بالا می‌بریم ولی اهل تسنن این کار را نمی‌کنند؟

پاسخ: در فقه شیعه مستحب است بعد از سلام نماز سه مرتبه تکبیر گفته

شود و مستحب است هنگام گفتن هر تکبیر دستها را تا مقابل گوشها بالا ببرند،

همانگونه که مستحب است هنگام گفتن تکبیر اول نماز و تکبیرهای بین نماز

دستها را بالا ببرند ولی اهل تسنن تکبیر گفتن بعد از سلام نماز را مستحب

نمی‌دانند و نمی‌گویند و لذا دستهایشان را هم بالا نمی‌برند، البته هنگام گفتن

تکبیر اول نماز و تکبیر قبل از رکوع و بعد از رکوع و هنگام برخاستن برای

رکعت دوم مستحب می‌دانند دستها را بالا ببرند^۱.

بن باز مفتی پیشین اهل تسنن عربستان گفته است: در غیر این چهار مورد بالا

بردن دست مشروع نیست و تصریح می‌کند که بالا بردن دستها بعد از سلام نماز

نیز مشروع نمی‌باشد.^۲

و ظاهراً در این تصریح نظرش به عمل شیعه بوده است و همین حرف سبب

شده که وقتی آنها می‌بینند که شیعیان بعد از سلام نماز دستها را بالا می‌برند

ناراحت می‌شوند زیرا گمان می‌کنند شیعه خلاف شرع مرتکب شده است.

لازم به یاد آوری است که: در صحیح بخاری (کتاب الأذان باب الذکر بعد

الصلاة، ح ۸۴۲) و صحیح مسلم (باب الذکر بعد الصلاة ح ۵۸۳) روایاتی آمده

مبنی بر اینکه مردم در نماز جماعت، تمام شدن نماز پیامبر ﷺ را بوسیله شنیدن

۱. الفقه علی المذاهب الأربعة، ج ۱، رفع الیدین، ص ۲۴۹ و صلاة المؤمن القحطانی، ص ۲۵۲.

۲. تحفة الإخوان، تألیف: عبدالعزیز بن عبداللہ بن باز، ص ۹۰.

تکبیر باخبر می شده‌اند و از این روایات معلوم می شود که طبق فقه آنها نیز بعد از نمازها تکبیر گفته می شده است.

هَدَاهُمُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى الْإِيمَانِ وَالْعَمَلِ بِمَا جَاءَ بِهِ أَهْلُ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

از جلوی نماز گزار عبور نکنیم

پرسش ۳۰: چرا ما شیعیان، هنگامی که مشغول نماز هستیم، چنانچه شخصی از جلوی ما عبور کند مانع نمی شویم و عکس العمل نشان نمی دهیم ولی اهل تسنن گاهی در حال نماز - حتی با تندی و خشونت - از عبور اشخاص از جلوی خود ممانعت و جلوگیری می کنند؟

پاسخ: در فقه شیعه ثابت است که اگر مکان نماز گزار در معرض عبور و مرور مردم باشد مستحب است چیزی - ولو مثل تسیح - جلوی خود بگذارند که میان نماز گزار و عابرین حائل گردد و نماز گزار بیش از این وظیفه‌ای ندارد، لذا چنانچه در حال نماز کسی از جلوی ما عبور کند، مانع نمی شویم و عکس العملی نشان نمی دهیم ولی برخی از اهل تسنن مثل حنفی‌ها و مالکی‌ها به مقتضای روایاتی که در کتابهای معتبرشان وارد شده است^۱ عبور از جلوی نماز گزار را حرام می دانند و بعضی موارد موجب بطلان نماز دانسته و گفته‌اند: نماز گزار در همان حال نماز باید به هر نحو ممکن جلوی عابر را بگیرد و خود آنها نیز رعایت می کنند. و شافعی‌ها در بعضی از موارد حرام می دانند و حنبلی‌ها مکروه می دانند و گفته‌اند: بهتر است با اشاره، جلوی عابر را گرفت^۲.

۱. صحیح بخاری، کتاب الصلاة، ابواب سترة المصلی، باب ۱۰۰ و باب ۱۰۱.

۲. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، «حکم المرور بین یدی المصلی».

با توجه به آنچه نقل کردیم، بر مؤمنین است که رعایت کنند و اعتقادات فقهی آنان را محترم شمارند و موجب ناراحتی آنها نشوند و در حال نماز از جلوی آنها عبور نکنند و بدانند که اگر بعضی از آنها با خشونت جلوی عابر را می‌گیرند از روی غرض و عناد نیست بلکه مستند به فقه آنان می‌باشد.

لازم به ذکر است که گفته‌اند: مسجد الحرام به لحاظ کثرت جمعیت از این حکم استثنا شده و مسجد النبی نیز در مواقع شلوغ و قبل از شروع و در اثنای نماز که شخص برای پیدا کردن جا در بین صفها عبور می‌کند و بعد از نماز جماعت که مردم در حال خروج از مسجد هستند و شلوغ است، عبور و مرور را جایز دانسته‌اند.^۱

چرا ما در مسجد النبی کمتر قرآن می‌خوانیم؟

پرسش ۳۱: چرا «شیعیان» در مسجد النبی کمتر به خواندن قرآن مشغول می‌شوند ولی اهل تسنن به طور چشمگیری قرآن می‌خوانند، خصوصاً قبل و بعد از نمازها؟

پاسخ: این امر علل مختلفی دارد و در مجموع باید اعتراف کرد که متأسفانه ایرانی‌ها آنگونه که شاید و باید و انتظار است به خواندن قرآن مبادرت نمی‌ورزند و تا حدودی کوتاهی می‌کنند و در واقع آن مقدار که در مراکز زیارتی و حرماًها به زیارات و سایر امور اهمّیت می‌دهند و وقت صرف می‌کنند برای خواندن قرآن چنین نیستند که امید است این کمبود برطرف گردد. ان شاء الله تعالی. و به هر حال علت این امر ظاهراً چند چیز است:

الف - از تشکیل جلسه برای قرائت قرآن توسط شیعیان «ایرانی» جلوگیری

می کنند و می گویند ممنوع است (داخل مسجد از هرگونه اجتماع ایرانی ها ممانعت می کنند).

ب - شیعیان «ایرانی» که فارس زبان هستند اکثراً از فهم حتی ظاهر آیات قرآن محروم هستند و لذتی که باید نمی برند و تنها برای ثواب، قرآن می خوانند و در مدینه منوره و مسجد النبی از زیارات بیشتر لذت و بهره می برند خصوصاً که می گویند قرآن همه جا همراه ما وجود دارد اما زیارت رسول الله ﷺ و فاطمه علیها السلام و ائمه بقیع علیهم السلام حضوراً در غیر اینجا به دست نمی آید لذا بیشتر به زیارات مشغول می شوند.

ج - از همه مؤثرتر اینکه اهمیت و ارزش خواندن قرآن، آن هم در مرکز نزول قرآن و در مسجد النبی برای آنها تبیین نشده و چه بسا قدر آن را نمی دانند بلکه اهمیت حضور و تشرّف در مسجد النبی را نمی دانند و به آن توجه ندارند لذا مشاهده می شود که برخی از افراد در فرصتهای مناسب و قبل و بعد از نمازها به حرفهای غیر مفید سرگرم می شوند با اینکه لااقل می توانند به ذکر و صلوات و خواندن نمازهای نافله و نماز قضاهاایی که معمولاً به ذمه دارند مشغول شوند. اما اینکه اهل تسنّن به خواندن قرآن عنایت دارند - و حق هم همین است - ظاهراً چند جهت دارد.

الف - عرب زبان و اهل لسان هستند و معنای ظاهری آیات قرآن را متوجّه می شوند و از خواندن آن لذت می برند لذا با رغبت به خواندن آن مشغول می شوند.

ب - آنها بعد از نمازهایشان مانند شیعه دعایی ندارند لذا به جای آن به خواندن قرآن مشغول می شوند.

ج - برخی آنها اصولاً برای زیارت رسول الله ﷺ و غیر آنحضرت آن طور که باید و شاید اهمیتی قائل نیستند خصوصاً عده ای از آنها.

دست به دعا بلند کردن مقابل قبر پیامبر ﷺ

پرسش ۳۲: چرا ما شیعیان وقتی به زیارت حضرت رسول ﷺ می‌رویم چنانچه مقابل قبر شریف زیارت بخوانیم و دست به دعا برداریم اهل تسنن اعتراض می‌کنند و می‌گویند برای دعا کردن به سمت قبله برگردید و دعا کنید و کمتر دیده شده که آنها رو به قبر مطهر دست به دعا بردارند و دعا کنند؟

پاسخ: در کتب روایی شیعه آمده است که اهل بیت رسول الله ﷺ فرموده‌اند: زائر پس از خواندن زیارت رو به قبله کند و دست به دعا بردارد و حاجات خود را از خداوند متعال بخواهد که دعا به این کیفیت سزاوار و لایق به اجابت است.^۱

بنابر این مستحب است زائران محترم پس از زیارت رو به قبله دست به دعا بردارند و دعا کنند و حاجات خود را از خداوند متعال طلب کنند و این امر اختصاص به زیارت حضرت رسول ﷺ ندارد بلکه نسبت به زیارت ائمه بقیع عليهم السلام و دیگر مشاهد مشرفه نیز جاری است. البته چنانچه زائری رو به قبله نکند و رو به قبر شریف دست به دعا بردارد خلاف شرعی مرتکب نشده است و تنها مستحبی را ترک کرده است.

۱. در روایت است که امام صادق عليه السلام کیفیت زیارت حضرت رسول ﷺ را بیان کرد تا آنکه فرمود: و اگر تو را حاجتی باشد قبر مطهر را در پشت دو کتف خود قرار بده و رو به قبله کن و دو دست خود را بالا ببر و حاجت خود را طلب کن، بدرستی که سزاوار است حاجت تو برآورده شود ان شاء الله. (وسائل الشیعه، کتاب الحج، ابواب المزار، باب ۶، ح ۱).

و در روایت دیگر است که حضرت سجاد عليه السلام پس از خواندن زیارت رو به قبله کرد و گفت: اللهم إلیک البجأت ظهري.... (همان). همچنین شهید عليه السلام در کتاب دروس فرموده است: پس از آنکه زائر حضرت را زیارت کرد رو به قبله کند و دعا کند به آنچه می‌خواهد. (جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۸۴).

ولی عده‌ای از اهل تسنن «به طوری که از کتابهایشان ظاهر است» بر این عقیده هستند که زائر پس از زیارت وقتی می‌خواهد برای حاجات خود دست به دعا بردارد لازم است رو به قبله کند. و آنان دست به دعا بلند کردن را در حالی که شخص رو به قبر باشد مشروع و جایز نمی‌دانند.^۱ لذا وقتی می‌بینند کسی - هر چند غیر شیعه - رو به قبر دست به دعا برداشته است منع و جلوگیری می‌کنند و چون اینگونه دعا کردن را به زعم و گمان خود منکر می‌دانند، نهی از منکر می‌کنند. امید است شیعیان و فقهم الله این امر مستحب را رعایت کنند تا به اجابت نزدیکتر باشد و با اعتراض اهل تسنن نیز مواجه نشوند ان شاء الله.

پشت بقیع نماز نخوانیم

پرسش ۳۳: چرا بعضی از ما که پشت دیوار بقیع نماز می‌خوانیم مورد اعتراض اهل تسنن قرار می‌گیریم؟

پاسخ: عده‌ای از اهل تسنن نماز خواندن در کنار قبر را بدعت و موجب شرک می‌دانند^۲ و ظاهراً نماز خواندن پشت بقیع را نماز در کنار قبر و در قبرستان تلقی می‌کنند و حتی «بن باز» فتوا داده که هرگاه در مسجدی قبر وجود داشته باشد نماز در آن مسجد صحیح نیست^۳ و گفته است: اگر کسی در کنار قبر نماز بخواند واجب است منعش کنند و جلوی او را بگیرند.^۴

البته نمی‌دانم در مسجد النبی که چهار قبر وجود دارد و در مسجد الحرام که آن همه قبر از انبیاء علیهم‌السلام و غیر انبیاء می‌باشد چگونه نماز خواندن ممنوع نشده است بلکه نماز طواف واجب شده و آن همه ثواب برای نماز در آن دو مسجد بیان فرموده‌اند؟ همچنین چه می‌گویند درباره‌ی عایشه که طبق تواریخ خودشان

۱. کتاب: صلاة المؤمن القحطانی، ص ۱۳۹۱. ۲ و ۳ و ۴. تحفة الاخوان، ص ۱۴ و ص ۶۸.

چندین سال در حجره خودش در مسجد النبی در کنار قبر رسول خدا ﷺ و آن دو نفر نماز می خوانده است؟^۱

به هر حال برخی از آنها نماز خواندن در کنار بقیع و قبرستان احد را جایز نمی دانند و لازم است مؤمنین رعایت کنند و به جای اینکه نماز زیارت را در کنار بقیع بخوانند که موجب اتهام ناروا از جانب آنها شود. نماز را در مسجد النبی بخوانند که ثواب آن معادل ده هزار نماز در خارج از مسجد النبی است.^۲

در چه ساعات و کجا نماز نخوانیم؟

باید توجه داشت که برخی از اهل تسنن مدعی هستند که در ساعاتی از روز از خواندن نماز نهی شده و نباید کسی در آن ساعات نماز بخواند، یکی از آن ساعات بعد از نماز صبح تا بر آمدن آفتاب است، و دیگری بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب است.^۳ و کسانی که نوعاً پشت بقیع در این دو موقع نماز می خوانند از دو جهت مورد اتهام و اعتراض قرار می گیرند:

یکی جهت نماز خواندن در کنار قبور که به گفته آنها حرام و موجب شرک است. دوم از جهت نماز خواندن در وقتی که نهی از نماز شده است، لذا بر علاقه مندان به اهل بیت علیهم السلام است که با اعمال خود سبب اهانت به اهل بیت علیهم السلام نشوند و کاری نکنند که گفته شود اینها جعفری هستند و مسائل شرعی را رعایت نمی کنند یا به دید مشرک به شیعه نگاه کنند و خلاصه زائرین محترم باید از اهل

۱. التاريخ التویم، ج ۱، ص ۱۹۳.

۲. وسائل، باب ۵۲، ابواب احکام المساجد، ح ۱۰ و العروة الوثقی، فصل فی الامکنة المکروهة، م ۴، يستحب الصلاة فی المساجد... والصلاة فی مسجد النبی صلی الله علیه و آله، تعدل عشرة آلاف.

۳. الفقه علی المذاهب الاربعة، ج ۱، ص ۳۲۷- الأوقات التي نهى الشارع عن الصلاة فيها.

علم سؤال کنند که چگونه و چه وقت و کجا نماز بخوانند.^۱ همچنین دیده می شود که در مسجد النبی، عده ای بعد از تمام شدن نماز جماعت، بلافاصله بر می خیزند نماز صبح خودشان را می خوانند و حال اینکه عده ای از اهل تسنن - همان گونه که قبلاً گفته شد - می گویند کسی که نماز صبح را خواند نباید تا طلوع آفتاب نماز بخواند و آن را خلاف شرع می دانند. لذا بر مؤمنین است که رعایت کنند و چنانچه بخواهند احتیاط کنند، قبل از نماز جماعت نمازشان را بخوانند و پس از آن همان نماز را به جماعت هم بخوانند که موجب سوء ظن و بدبینی نشود و ثواب بیشتری نیز ببرند. البته کسی که بعد از نماز جماعت وارد مسجد می شود و نماز صبح نخوانده است یا می خواهد نماز تحیت مسجد بخواند از این حکم استثنا شده و اشکال نمی کنند.

عَلَّتْ بِي اعْتِنَائِي مَا بَه بَرخِي صَحَابَه وَ غَضِبَ حَضْرَتُ زَهْرَاءُ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا

پرسش ۳۴: چرا ما شیعیان نسبت به برخی از صحابه بی تفاوت و بی اعتنا هستیم ولی اهل تسنن اظهار علاقه می کنند تا جایی که امام جمعه مسجد النبی در یکی از خطبه های نماز جمعه (۸۲/۵/۱۷) با گریه از او تعریف می کرد؟

۱. مرحوم سید^{رحمته} در عروة الوثقی - فصل فی اوقات الرواتب، مسأله ۱۸ - می گوید: عده ای فرموده اند: خواندن نماز مستحبی (غیر از نافله های وارده) در پنج وقت کراهت دارد:
 ۱ - بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب. ۲ - بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب. ۳ - از طلوع خورشید تا برآمدن آفتاب. ۴ - نزدیک ظهر تا زوال (اول ظهر). ۵ - قبل از غروب خورشید.
 [پس از آن فرموده است] و نزد من در ثبوت کراهت نماز مستحبی در این اوقات ذکر شده، اشکال است.

مؤلف: در وسائل الشیعه: ابواب المواقیب، باب ۳۸ و غیر آن، روایاتی نقل شده که ظهور در کراهت نماز خواندن در اوقات مزبور دارند، ولی در سند ودالات و جهت صدور آنها خدشه است، مضافاً بر وجود معارض، خصوصاً که کراهت در عبادت به معنای کمی ثواب است. والله العالم.

پاسخ: شیعیان نسبت به صحابه‌ای بی‌اعتنا هستند که مورد غضب خدا و رسول خدا ﷺ بوده و غضب حق نموده‌اند که دلیل آن در کتب معتبر شیعه موجود است، و در اینجا به برخی از علل بی‌اعتنایی - که در کتاب «صحیح مسلم» و «صحیح بخاری» که اهل تسنن این دو کتاب را بعد از قرآن کریم، صحیح‌ترین کتابها می‌دانند و صد درصد مورد اعتماد و قبول آنهاست - اشاره می‌کنم: الف - در «صحیح بخاری» با سندهای متعدد آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: فاطمه علیها السلام پارهٔ تن من است پس کسی که فاطمه را به غضب آورد مرا به غضب آورده است.^۱

همچنین در همین کتاب آمده است که:

عایشه خبر داد که فاطمه علیها السلام بعد از رحلت رسول الله ﷺ از ابوبکر مطالبهٔ ارث و آنچه از رسول الله ﷺ به جای مانده بود کرد، ابوبکر گفت: رسول الله ﷺ فرموده است: کسی از ما ارث نمی‌برد و آنچه ما بعد از خود بجا بگذاریم صدقه است، پس فاطمه علیها السلام غضب کرد و ابوبکر را ترک نمود و تا زنده بود با او حرف نزد و از او دوری کرد (با ابوبکر برای همیشه قهر کرد)، و فاطمه علیها السلام شش ماه بعد از رسول الله ﷺ زنده بود. عایشه گفت: فاطمه علیها السلام از ابوبکر خواست که سهمش را از ترکه پیامبر ﷺ از خیبر و فدک و صدقات مدینه بپردازد ولی ابوبکر خودداری کرد و چیزی به آن حضرت نداد.^۲

ب - در «صحیح مسلم» است که رسول الله ﷺ بالای منبر (در حضور مسلمانان)

فرمود:

۱. صحیح بخاری، ص ۶۲۶، کتاب فضائل اصحاب النبی ﷺ، باب ۱۲: مناقب قرابة رسول الله ﷺ [و منقبه فاطمة علیها السلام]، ح ۳۷۱۴: قال رسول الله: (فاطمة بضعة منی فمن اغضبها اغضبنی) و همین مضمون در ص ۶۳۳، ح ۳۷۶۷ آمده است.

۲. کتاب فرض الخمس، ص ۵۱۲، ح ۳۰۹۲ و ۳۰۹۳.

دختر من پارهٔ تن من است ناراحت می‌کند مرا آنچه او را ناراحت کند و اذیت می‌کند مرا آنچه او را اذیت کند.^۱

اکنون سؤال می‌کنیم که چه اذیتی بالاتر از اینکه حرف فاطمه عَلَيْهَا را رد کنند تا آنکه مجبور شود برای اثبات مدعای خویش شاهد و گواه ارائه دهد، و به طوری که در «صحیح بخاری» است، حضرت امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ نزد ابوبکر شهادت داد^۲ در عین حال ابوبکر ترتیب اثر نداد و چیزی از ترک رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در اختیار فاطمه عَلَيْهَا قرار نداد، بلی همان عایشه خبر داده است که: بعد از ابوبکر، عمر صدقات مدینه را که متعلق به رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود در اختیار علی عَلَيْهِ و عباس قرار داد ولی بقیهٔ ترک رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از فدک و خیبر تحویل نداد.^۳

آری این امر نشان می‌دهد که صحّت ادعای حضرت فاطمه عَلَيْهَا را قبول داشته‌اند و جای شک و تردید نبوده است در عین حال آن حضرت را ردّ کرد، و بر فرض که چنین نباشد و آن روایت که ابوبکر نقل کرد از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد چه می‌شد که لا اقل مقداری از ترک رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در اختیار پارهٔ تن او قرار می‌دادند. آیا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نهی کرده بود که چیزی به دخترش فاطمه عَلَيْهَا بدهند؟ آیا فاطمه عَلَيْهَا این مقدار حق نداشت؟ آیا زحمات رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این اندازه احترام نداشت؟ بر فرض که ترک رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متعلق به همهٔ مسلمانان باشد، آیا مسلمانان راضی نبودند که چیزی از آن به فاطمه عَلَيْهَا تحویل شود؟ آیا مسلمان می‌تواند اینها را

۱. صحیح مسلم، ص ۱۰۵۶، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل فاطمة عليها الصلاة والسلام، ح ۲۴۴۹، قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: فأنما ابتنى بضعه مني يربيني ما ربها ويؤذيني ما آذاها.
 ۲. صحیح بخاری: کتاب فضائل اصحاب النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ص ۶۲۶، ح ۳۷۱۲، در ذیل حدیث آمده است «فتشهد علي».

۳. صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، ص ۵۱۲، ذیل حدیث ۳۰۹۳.

بداند و باز به مسبب و عامل و حامی آن اعتنا و رغبت داشته باشد؟ العیاذ باللّٰه. واما اینکه اهل تسنن نسبت به برخی از صحابه اظهار محبت و حتی برای او گریه می‌کنند (لابد گریه شوق) این است که آنها قضایا را با یک چشم می‌نگرند و تنها به روایاتی که در کتابهای خودشان در فضیلت برخی از صحابه نقل شده است می‌نگرند در صورتی که اگر لا اقل آنچه را در کتابهای صحیح خودشان از ناحیه برخی از خلفا نسبت به فاطمه علیها السلام - طبق خبر عایشه - وارد شده مطالعه کنند و مورد توجه قرار دهند آنها نیز مانند شیعیان تغییر موضع داده و به جای گریه شوق بر او، بر مظلومیت فاطمه علیها السلام گریه می‌کنند.

تهدید و هتک حرمت زهرا علیها السلام توسط خلیفه

پس از آن که ماجرای سقیفه بنی ساعده به پایان رسید، بلافاصله تصمیم گرفتند از حضرت امیر علیه السلام و افرادی که در سقیفه حضور نداشتند، بیعت بگیرند. گروهی از مهاجران که حاضر به بیعت با ابوبکر نبودند، در خانه حضرت زهرا علیها السلام متحصن شدند.

دستگاه خلافت بر آن شد که به هر قیمت که شده، تحصن ایشان را بر هم بزند و به اجبار از آنان بیعت بگیرد.

ابن ابی شیبه، مؤلف کتاب «المصنف» که از مشایخ بخاری است، این رویداد را چنین نقل کرده است:

هنگامی که مردم با ابوبکر بیعت کردند، علی و زبیر در خانه فاطمه با او به گفتگو می‌پرداختند، زمانی که این مطلب به گوش عمر بن خطاب رسید، به خانه فاطمه آمد و گفت: ای دختر رسول خدا! به خدا قسم محبوب‌ترین فرد نزد ما پدر تو است و بعد از پدرت خود شما بیید، ولی به خدا سوگند! این محبت

مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شوند، دستور دهم خانه را بر سرشان به آتش بکشند! عمر این جمله را گفت و رفت.
حضرت زهرا علیها السلام به علی علیه السلام و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر تجمع شما در این خانه تکرار شود خانه را بر سر شماها خواهد سوزاند. به خدا سوگند! او آن چه را که قسم خورده انجام می‌دهد.^۱

هم‌چنین احمد بن یحیی جابر بغدادی بلاذری - متوفای ۲۷۰ - نویسنده معروف و صاحب تاریخ بزرگ، رویداد تاریخی فوق را در کتاب «انساب الاشراف» به گونه زیر نقل کرده است:

ابوبکر به دنبال علی علیه السلام فرستاد تا بیعت کند، ولی علی علیه السلام از بیعت با او امتناع ورزید. سپس عمر همراه با فتیله [آتشزا] حرکت کرد و در مقابل در خانه با فاطمه علیها السلام روبرو شد. فاطمه گفت: ای فرزند خطاب! آیا در صدد سوزاندن خانه من هستی؟ عمر گفت: بلی، این کار کمک به امری است که پدرت برای آن مبعوث شده است!^۲

محمد بن جریر طبری - متوفای ۳۱۰ -، فقیه و تاریخ نگار برجسته اهل سنت در تاریخ خود رویداد فجیع هتک حرمت به خانه وحی را چنین بیان می‌کند:

أَتَى عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ مَنْزِلَ عَلِيٍّ وَفِيهِ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ وَرِجَالٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ، فَقَالَ لِلَّهِ لأُحْرِقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لَتَخْرُجَنَّ إِلَيَّ الْبَيْعَةَ، فَخَرَجَ عَلَيْهِ الزُّبَيْرُ مُصَلِّتاً بِالسَّيْفِ فَعَثَرَ فَسَقَطَ السَّيْفُ مِنْ يَدِهِ، فَوَثَبُوا عَلَيْهِ فَأَخَذُوهُ.
عمر بن خطاب در خانه علی آمد، در حالی که گروهی از مهاجران در آن جا گرد آمده بودند. وی رو به آنان کرد و گفت: به خدا سوگند، خانه را به آتش

۱. مصنف ابن ابی شیبیه: ۵۷۲/۸: (نقل از راهنمای حقیقت، ص ۴۳۶).

۲. انساب الأشراف ۵۸۶/۱، ط دار معارف، قاهره. (همان)

می‌کشم مگر این که برای بیعت بیرون بیاید. زیر از خانه بیرون آمد در حالی که شمشیری بر دست داشت، ناگهان پای او لغزید و شمشیر از دست او بر زمین افتاد. در این موقع دیگران بر او هجوم آورده و شمشیر را از دست او گرفتند.^۱

این عبارات از سه نفر از بزرگان اهل سنت است و به همین مقدار اکتفا می‌کنیم و از آن چه در کتاب‌های معتبر بزرگان شیعه و در روایات اهل بیت علیهم‌السلام آمده است، صرف نظر کردیم. اکنون پرسش شیعیان این است که آیا محبت، با ارباب و هتک حرمت جمع می‌شود؟

آیا بیعت گرفتن با تهدید و ارباب ارزش و اعتبار دارد؟

آیا تهدید به سوزاندن خانه پاره تن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با این که از مهاجرین اولین بوده، و در غم و اندوه پدر بزرگوارش به سر می‌برد، جایز و سزاوار بوده است؟ آیا هتک حرمت خانه‌ای که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مدت‌ها آستانه آن را می‌گرفت و می‌فرمود: **﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾**^۲، اهمیت نداشت؟

آیا ارباب و ترساندن دختر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که رنج‌های مکه و سختی‌های مهاجرت و مصائب جنگ‌های پدر و شوهرش علی علیه‌السلام را تحمل کرده است، با ادعای فرط محبت صحابه با اهل بیت منافات ندارد؟ آیا این رفتار ناپسندانه با آیه **﴿ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ﴾**^۳ سازگار است؟ باید دانست که رفتار آنان با دختر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن قدر ناگوار و ناراحت کننده بوده است که خلیفه هم هنگام مرگ از آن رویداد شرمنده بود و آرزو می‌کرد که ای کاش! چنان بی‌حرمتی نمی‌شد.

۱. تاریخ طبری: ۲ / ۴۴۳، چاپ بیروت. (از همان ص ۴۳۸)

۲. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۳. سوره شوری، آیه ۲۳.

اظهار ندامت خلیفه هنگام مرگ

طبرانی در معجم کبیر آورده است:

ابوبکر به هنگام مرگ آرزو کرد که: ای کاش! سه چیز را انجام نمی‌دادم و ای کاش! سه چیز را انجام می‌دادم و ای کاش! سه چیز را از رسول خدا پرسیده بودم. سپس درباره آن سه چیزی که ابوبکر آرزو می‌کرد کاش انجام نمی‌دادم، چنین می‌گوید: فَأَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِي وَدَدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْهُنَّ، فَوَدَدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَتَرَكَتُهُ^۱، اَمَا آن سه چیزی که آرزو می‌کنم که انجام نمی‌دادم، یکی از آن‌ها خانه فاطمه است، که ای کاش! هتک حرمت نمی‌کردم و رها می‌کردم.

ما در این جا از نقل و ترجمه بقیه این ندامت نامه خودداری می‌کنیم و به نقل کلام دانشمند خبیر و شهیر مصری عبدالفتاح عبدالمقصود در کتاب «الامام علی (علیه السلام)» اکتفا می‌کنیم.

او در کتاب ارزشمند خود چنین می‌نویسد:

عمر گفت: قسم به کسی که جان عمر در دست اوست، بیرون بیا بید و گرنه خانه را با ساکنانش به آتش می‌کشم. گروهی که از خدا می‌ترسیدند و حرمت پیامبر را در نسل او نگاه می‌داشتند، گفتند: ای اباحفص! فاطمه در این خانه است! او بی‌پروا فریاد زد: باشد! عمر نزدیک آمد و در زد، سپس با مشت و لگد به در کوبید تا به زور وارد شود. سپس در را کوبید و وارد شد، علی را یافت، در این هنگام ناله زهرا در آستانه خانه بلند شد، این ناله چیزی جز صدای شکوه و شکایت زهرا (علیه السلام) به پدرش نبود که از دست یکی از یارانش به وی که در نزدیکی خفته بود، شکایت می‌برد...^۲

۱. طبرانی، المعجم الکبیر: ۱/ ۶۲، شماره حدیث ۶۲، تحقیق جمعی عبدالمجید سلفی.

۲. الامام علی بن ابی طالب، ج ۴، ص ۲۷۴.

مؤلف: جای تأسف است که محمد حافظ ابراهیم قصیده عمربیه خود را که در مدح عمر بن خطاب سروده و تصمیم وی را بر هتک خانه زهراء علیها السلام از فضایل عمر شمرده است، و می گوید:

وَقَوْلَةٌ لِعَلِّيٍّ قَالَهَا عُمُرُ
حَرَقْتُ دَارَكَ لَا أَبْقِيَسَ عَلَيْكَ بِهَا
أَكْرَمَ بِسَامِعِهَا أَعْظَمَ بِمَلْتَقِيهَا
إِنْ لَمْ تُبَايِعْ وَبِنْتُ الْمُصْطَفَى فِيهَا
مَا كَانَ غَيْرَ أَبِي حَفْصٍ يَفْؤُهُ بِهَا
أَمَامَ فَارِسِ عَدْنَانَ وَ حَامِيهَا

سخنی که عمر به علی علیه السلام گفت، چه شنونده گرانقدر و چه گوینده بزرگواری داشت! گفت: خانه ات را به آتش می کشم، و تو را زنده نمی گذارم! اگر بیعت نکنی، هرچند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله در این خانه است.

جز ابو حفص - عمر - کسی نمی تواند این سخنان را در برابر یگه سوار عدنانیان و پاسدار آنان - علی علیه السلام - به زبان آورد.^۲

خواننده محترم، لطفاً آن چه را این دانشمندان اهل تسنن نوشته اند با دقت مطالعه کن، آن چه را هم که برخی سنی ها در جزوه های شان به عنوان محبت و شفقت و وحدت نوشته اند، و در مدینه منوره، در سطح وسیعی پخش می کنند، ملاحظه کن، و خود انصاف بده و به آن چه واقع شده است پی ببر، و از نهایت مظلومیت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، آگاه شو و بر آن بزرگواران درود و سلام و صلوات بفرست و بر دشمنانشان نفرین و لعنت کن که ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۳؛ «آنها که ستم کردند به زودی می دانند که بازگشتشان به کجا است»، و ﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾^۴؛ «ای لعنت خدا بر ظالمان».

۱. دیوان محمد حافظ ابراهیم: ۸۲/۱.

۲. نقل از «راهنمای حقیقت» نوشته حضرت آیت الله سبحانی.

۳. سوره شعراء، آیه ۲۲۷.

۴. سوره هود، آیه ۱۸.

بخاری:

علی علیه السلام فاطمه علیها السلام را شبانه دفن کرد

«صحیح بخاری» [کتاب المغازی (ص ۷۱۹)] باب: غزوة خیبر، حدیث

(۴۲۴۰، ۴۲۴۱):

عن عائشة: أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِنْتُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُرْسِلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ تَسْأَلُهُ مِيرَاتِهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْمَدِينَةِ وَفِدَاكِ وَمَا بَقِيَ مِنْ خُمْسِ خَيْبَرَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «لَا تُورَثُ مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً...». فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَيَّ فَاطِمَةَ مِنْهَا شَيْئاً فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرَتْهُ فَلَمْ تُكَلِّمُهُ حَتَّى تُؤْفِيَتْ وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ، فَلَمَّا تُؤْفِيَتْ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِيُّ لَيْلاً وَلَمْ يُؤْذِنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَصَلَّى عَلَيْهَا، وَكَانَ لَعَلِّي مِنَ النَّاسِ وَجْهَ حَيَاةِ فَاطِمَةَ، فَلَمَّا تُؤْفِيَتْ اسْتَنَكَرَ عَلِيُّ وَجُوهَ النَّاسِ...

عایشه نقل کرده است: فاطمه علیها السلام دختر پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرستاد نزد ابوبکر و از وی ارث پدرش رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از غنیمت مدینه و فدک و خمس خیبر مطالبه کرد... ابوبکر از پرداخت آن خودداری نمود و چیزی به فاطمه نداد پس فاطمه بر ابوبکر خشم و غضب نمود و با وی قهر کرد و تا زنده بود با او حرف نزد و پس از شش ماه بعد از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وفات نمود، وقتی از دنیا رفت شوهرش علی علیه السلام شبانه او را دفن کرد و به ابوبکر اذن نداد و خود علی بر جنازه فاطمه علیها السلام نماز خواند و تا فاطمه علیها السلام زنده بود علی علیه السلام در بین مردم احترام داشت اما پس از فوت فاطمه علیها السلام علی علیه السلام ملاحظه کرد که مردم نسبت به او بی اعتنا و بی توجه شده، بطوری که گویی او را نمی شناسند.

۱. وَجَدَ: وَجَدًا عَلَيْهِ: غَضَبٌ - الْمَنْجِدُ فِي اللُّغَةِ: وَجَدَ يَجِدُ وَجَدًا عَلَيْهِ، بِرَأْسِ الْخِشْمِ، بِرَأْسِ الْغَضَبِ

کرد - منجد الطلاب -

تذکر: در این روایت و روایت قبل آمده است که فاطمه علیها السلام با ابوبکر قهر کرد و با او حرف نزد تا شش ماه که پس از آن هم با همان حال ناراحتی از دنیا رفت (و همین است معنای «مَاتَتْ فَاطِمَةُ علیها السلام وَ هِيَ سَاخِطَةٌ عَلَيْهِ» و در هر حال در روایات اهل تسنن نیز آمده است که قهر کردن مسلمان با مسلمان دیگر جایز نیست.^۱

با اینکه طبق روایات «بخاری» و «مسلم» قهر بودن بیش از سه شبانه روز جایز نیست، لذا اهل تسنن درباره ادامه قهر حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر به دست و پا افتاده و جواب ندارند.

بلی، بخاری بعد از باب فوق در همان کتاب و همان صفحه، باب دیگری منعقد کرده است تحت عنوان:

(۶۳) «بَابُ مَا يَجُوزُ مِنَ الْهَجْرَانِ لِمَنْ عَصَى»؛ باب جواز قهر کردن با کسی که معصیت کرده است.

۱. بخاری پنج روایت با سندهای مختلف نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا يَجِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ». حلال نیست مسلمان بیش از سه شبانه روز با برادرش قهر کند. (کتاب الأدب، (۶۲)، باب الهجرة، ص ۱۰۶۰، ح ۶۰۷۳ تا ۶۰۷۷).

«مسلم» نیز سه روایت آورده مبنی بر اینکه قهر بودن بیش از سه شبانه روز حرام است. حدیث (۲۵۶۰)، از ابوایوب انصاری نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا يَجِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ» حدیث (۲۹۶۱) از عبدالله عمر همان را نقل کرده است.

حدیث (۲۹۶۲) از ابوهریره نقل کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا هِجْرَةَ بَعْدَ ثَلَاثٍ». (صحیح مسلم، کتاب البر والصلة والآداب (۸)، باب تحریم الهجر فوق ثلاث...، ص ۱۰۹۶، ح ۲۵۶۰، ۲۹۶۱، ۲۹۶۲) طبق دو روایتی که «بخاری» از عایشه نقل کرده است:

حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر قهر کرد و شش ماه بعد از پدر بزرگوارش زنده بود و در این مدت قهر با ابوبکر را ادامه داد.

و روایت ۶۰۷۸ را در این باره آورده که از آوردن آن صرف نظر شد. منظور از آوردن این چند روایت از صحیح ترین کتابهای آنها این است که هر گاه به ما «شیعیان» بگویند: چرا نسبت به فلان شخص بی اعتنا هستید؟ بگوییم کسی که فاطمه علیها السلام را خشمناک کرد پیامبر را خشمناک نموده است و کسی که پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله با او قهر کرد و تا زنده بود همچنان با او قهر بود، در حقیقت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با او قهر کرده و قهر بوده است. شخص مسلمان نمی تواند نسبت به چنین کسی خوشبین باشد و به او اعتنا کند. ﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ﴾؛ «هرکس عمل بدی انجام داد طبق همان پاداش داده می شود». (سوره نساء/ ۱۲۳)

یادآوری: روایت گذشته که بخاری از عایشه نقل کرده است صریح در این است که: تا حضرت زهرا علیها السلام زنده بود علی علیه السلام با ابوبکر بیعت نکرد، یعنی طبق این روایت حضرت امیر علیه السلام در شش ماه اول حکومت ابوبکر بیعت نکرد و او را به عنوان حاکم نشناخت، (وَلَمْ يَكُنْ يُبَايِعُ تِلْكَ الْأَشْهُرَ).

رنجوری حضرت زهرا علیها السلام تا لحظه شهادت

«سمهودی» - از دانشمندان اهل تسنن - از سلمی همسر ابورافع نقل کرده که

گفت:

اشْتَكَيْتُ فَاطِمَةَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ، فَأَصْبَحَتْ يَوْمًا كَأَمْتَلٍ مَا كَانَتْ تَكُونُ، وَخَرَجَتْ عَلَيَّ فَقَالَتْ: يَا أُمَّتَاهُ أُسْبِكِي لِي غَسْلًا، ثُمَّ قَامَتْ فَاعْتَسَلَتْ كَأَحْسَنِ مَا كَانَتْ تَغْتَسِلُ ثُمَّ قَالَتْ: هَاتِ ثِيَابِي الْجَدِيدَ، فَأَعْطَيْتُهَا إِيَّاهَا، فَلَبَسَتْهَا ثُمَّ جَاءَتْ إِلَى الْبَيْتِ الَّذِي كَانَتْ فِيهِ فَقَالَتْ: قَدِمِي الْفِرَاشَ إِلَيَّ وَسَطِ الْبَيْتِ، فَقَدَّمْتُهُ فَأَضْطَجَعْتُ وَاسْتَقْبَلَتِ الْقَبِيلَةَ وَوَضَعَتْ يَدَهَا تَحْتَ خَدِّهَا ثُمَّ قَالَتْ: يَا أُمَّتَاهُ إِنِّي مَقْبُوضَةٌ الْآنَ، وَإِنِّي قَدْ

اِغْتَسَلْتُ فَلَا يَكْشِفُنِي أَحَدٌ، قَالَ: فَقَبِضَتْ مَكَانَهَا، وَجَاءَ عَلِيٌّ فَأَخْبَرْتَهُ...^۱
 فاطمه عليها السلام دختر رسول الله صلى الله عليه وآله از بیماری رنج می برد، یک روز که حالش سخت تر از روزهای دیگر بود به من فرمود: برای من آب گرم کن، پس از آن خود را بهتر از همیشه شست و شو داد، سپس فرمود: لباسهای نو مرا بیاور، لباسهای آن حضرت را حاضر کردم، آنها را پوشید و آمد در اطاق خود و فرمود: زیر انداز مرا وسط اطاق بیداز، پس به پهلو، رو به قبله خوابید و دستش را زیر صورتش گذاشت و گفت: ای سلمی! الآن من از دنیا می روم و من خود غسل کردم، احدی مرا برهنه نکند.

سلمی گوید: پس در همان مکان که خوابیده بود قبض روح شد و از دنیا رفت، پس از آن علی عليه السلام آمد، جریان را برای او بازگو کردم.

همچنین «سمهودی» از اُمّ جعفر نقل کرده است که:

أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِيهِ] وَسَلَّمَ قَالَتْ لِأَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ: يَا أَسْمَاءُ، إِنِّي قَدْ اسْتَقْبَحْتُ مَا يُصْنَعُ بِالنِّسَاءِ إِنَّهُ يُطْرَحُ عَلَيَّ الْمَرَأَةَ الثَّوْبَ فَيَصِفُهَا، قَالَتْ أَسْمَاءُ: يَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ أَلَا أُرِيكَ شَيْئًا رَأَيْتَهُ بِأَرْضِ الْحَبَشَةِ؟ فَدَعَتْ بِجَرَائِدٍ رَطْبَةٍ فَحَنَّتْهَا ثُمَّ طَرَحَتْ عَلَيْهَا ثَوْبًا، فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: مَا أَحْسَنَ هَذَا وَأَجْمَلَهُ؟ لَا تُعْرِفُ بِهِ الْمَرَأَةَ مِنَ الرَّجُلِ، فَإِذَا أَنَا مُتُّ فَأَغْسِلِينِي أَنْتِ وَعَلِيٌّ، وَلَا تُدْخِلِي عَلَيَّ أَحَدًا.

فاطمه دختر رسول خدا صلى الله عليه وآله به اسماء بنت عمیس گفت: ای اسماء من زشت می دانم آن گونه که پارچه ای روی جنازه زن می اندازند به طوری که حجم بدن او را نشان می دهد. اسماء گفت: ای دختر رسول خدا صلى الله عليه وآله آیا نشان بدهم به شما چیزی را که در حبشه درست می کنند؟ پس شاخه های تر و تازه ای طلبید و

آنها را آماده کرد (و بصورت عماری «نعش» در آورد) و پارچه‌ای روی آن انداخت، پس فاطمه علیها السلام گفت: چه قدر این (عماری) خوب و زیبا است؟ [جنازه] زن از مرد شناخته نمی‌شود، پس زمانی که من از دنیا رفتم تو و علی مرا غسل دهید و احدی بر من وارد نشود.

نیز نقل کرده است که :

وَقَدْ حَرَجَ الدُّوْلَابِي مَعْنَى ذَلِكَ مُخْتَصِراً، وَفِيهِ إِنَّهَا لَمَّا أَرْتَهَا النَّعْشَ تَبَسَّمْتُ، وَ مَا رُؤِيَتْ مُتَبَسِّمَةً - يَعْنِي بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّم - إِلَّا يَوْمَئِذٍ.

«دولابی» داستان - نعش - عماری درست کردن اسماء بنت عمیس را برای حضرت زهرا علیها السلام نقل کرده و گفته است: وقتی اسماء عماری را درست کرد و فاطمه علیها السلام آن را دید، لبخند زد (تبسم کرد) و حال اینکه دیده نشده بود او لبخند زده باشد - یعنی بعد از پدرش لبخند زده بود - مگر آن روز که عماری را دید.

حزن امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از دفن حضرت زهرا علیها السلام

و امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از دفن آن حضرت خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله چنین گفت:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ ابْنَتِكَ وَ زَائِرَتِكَ
وَالْبَائِتَةِ فِي الشَّرَى بِبَيْتِكَ الْمُخْتَارِ اللَّهُ لَهَا سُرْعَةُ اللَّحَاقِ بِكَ قُلِّ يَا
رَسُولَ اللَّهِ عَن صَفِيَّتِكَ صَبْرِي عَفَا عَن سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ تَجَلُّدِي...

سلام و درود من بر تو ای رسول خدا و سلام بر تو از جانب دخترت و نور چشمت و زائر تازه واردت که از امشب به بعد در جوار بقعه‌ات آرمید و خداوند او را زودتر از همه و با سرعت به تو رسانید، یا رسول الله! صبرم در مرگ برگزیده‌ات کم شد، و بردباری و تحملم از رفتن سیده بانوان ضعیف و ناتوان گردید.

قَدْ أُسْتَرْجِعَتِ الْوَدِيعَةُ وَأُخِذَتِ الرَّهِينَةُ وَاخْتُلِسَتِ الزَّهْرَاءُ... يَا
رَسُولَ اللَّهِ أَمَا حُزْنِي فَسَرْمَدٌ وَأَمَا لَيْلِي فَمُسْهَدٌ...

یا رسول‌الله! اینک این ودیعه گران قدر پس داده شد و این گروگان گران بها
برگردانده شد و زهرا ناگهان از نظرها پنهان و مفقود گردید...

اما اندوه و حزن من سرمد و همیشگی است، و اما شب تار من همه شب تا به
سحر بیداری است.

وَ سُنْبُوتِكَ ابْتِئَاتِكَ بِتَطَافُرِ أُمَّتِكَ عَلَيَّ هَضْمُهَا فَاحْفَظْهَا السُّؤَالَ وَاسْتَخْبِرْهَا
الْحَالَ فَكَمْ مِنْ غَلِيلٍ مُعْتَلِجٍ بِصَدْرِهَا لَمْ تَجِدْ إِلَيَّ سَبِيلًا وَ سَتَقُولُ
وَ يَحْكُمُ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ وَالسَّلَامُ عَلَيْنَا...

ای رسول خدا! به همین زودی دختری آگاهت می‌کند از همدستی و پشتیبانی
امت بر هضم و ظلم و غصب حقوق ما، پس از دختری سؤال کن و خبر بگیر و
بخواه که او خبرهای فراوان دارد، و در سینه خویش غم و غصه و رازهای بسیاری
داشته که نتوانست به کسی اظهار نماید، اکنون ای رسول خدا، به طور کامل از
او پرسش نما و به زودی خبر خواهد داد که این امت بعد از تو چه‌ها بر سر ما
آوردند و خدا برای دختری حکم خواهد کرد و او بهترین حکم‌کنندگان است.^۱

*

*

*

گل رعناى من در خاک خفتى تو آخر درد خود با من نگفتى

* * *

نَفْسِي عَلَيَّ زَفَرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ يَا لَيْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ الزَّفَرَاتِي
لَا خَيْرَ بَعْدَكَ فِي الْحَيَاةِ وَ إِنَّمَا أَبْكِي مَخَافَةَ أَنْ تَطُولَ حَيَاتِي

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۵۸، و بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۱۳. (روایت تلخیص شد).

مناظره

شخصی از اهل تسنن از اینجانب پرسید چرا شیعیان نسبت به بعضی از صحابه بی اعتنا و حتی بدبین هستند؟

گفتم: لا، نعم، (خیر، بلی) گفتم: یعنی چه؟ گفتم: آن صحابه‌ای که برای شما تعریف شده و معرفی کرده‌اند که مردی با ایمان، بی‌آزار، رحیم و مهربان و خیرخواه بوده است، شیعیان هرگز نسبت به چنین صحابه‌ای بی‌اعتنا نیستند بلکه او را مدح و ثنا می‌گویند، اما صحابه‌ای را که فاطمه علیها السلام را آزرده و به غضب درآورده به طوری که تا زنده بود با او حرف نزد و در جوانی و خیلی زود بعد از پدرش از دنیا رفت. بلی چنین صحابی را دوست نمی‌دارند و نسبت به او بی‌اعتنا هستند. شما هم به عنوان یک مسلمان باید مانند شیعیان باشی، خصوصاً با توجه به آیه مبارکه:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾^۱

بگو: از شما [در برابر ابلاغ رسالت] هیچ پاداشی جز دوستی نزدیکانم را نمی‌خواهم.

آن مرد گفت: اذیت فاطمه علیها السلام جایز نیست ولی چنانچه کسی او را اذیت کند مجوز بدبینی و بی‌اعتنایی به او نمی‌شود. در جواب گفتم: آیا رسول الله صلی الله علیه و آله نفرمود: هر کس فاطمه علیها السلام را اذیت کند مرا اذیت کرده است؟ گفتم: آری، این مطلبی است که صحیح بخاری نقل کرده است.

گفتم: آیا خداوند نفرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ

عَذَابًا مُّهِينًا﴾^۲

آنان که خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله را اذیت کنند خداوند آنها را در دنیا و آخرت لعن

کرده و از رحمت خود دور می‌فرماید و برای آنان عذابی با ذلّت و خواری مهیّا ساخته است.

او حرفی نزد و رفت!

چرا زنان را از زیارت بقیع منع می‌کنند؟

پرسش ۳۵: چرا زنان شیعه به زیارت اهل قبور می‌روند ولی اهل تسنّن از ورود زنها به قبرستان بقیع و حجّون (ابوطالب) جلوگیری می‌کنند و بین زن و مرد فرق می‌گذارند؟

پاسخ: در فقه شیعه ثابت و محرز است که زیارت اهل قبور برای مرد و زن مستحب است و فرقی بین زن و مرد نیست - البته مشروط بر اینکه بی‌صبری و جزع نکنند - چون غرض از زیارت اهل قبور، عبرت گرفتن و تذکّر و توجه به امر آخرت و طلب آمرزش برای اموات است و در این امر فرقی بین زن و مرد نیست ولی بین اهل تسنّن اختلاف وجود دارد.

حنبلی‌ها و شافعی‌ها گفته‌اند:

زیارت اهل قبور برای زنها مکروه است مطلقاً - چه سالمند باشند و چه جوان - مگر اینکه رفتن آنها به زیارت مفسده داشته باشد که در این صورت حرام است.

حنفی‌ها و مالکی‌ها گفته‌اند:

برای زنان سالمند که خروجشان از منزل مفسده ندارد، زیارت مستحب است و برای زنهای جوان که خروجشان از منزل مفسده دارد حرام است.^۱

از این اختلاف که بین چهار مذهب اصلی اهل تسنّن وجود دارد معلوم می‌شود آنها دلیل قابل ذکر برای عدم جواز ندارند.

۱. الفقه علی المذاهب الأربعة، ج ۱، کتاب الصلاة «خاتمة فی زیارة القبور».

ولی بن باز مفتی پیشین عربستان و به تبع او پیروان وی گفته‌اند:

زیارت اهل قبور برای زنها جایز نیست و حرام است.^۱

دلیل بن باز بر عدم جواز، روایتی است که در کتابهای غیرمعروف آنها نقل شده، به این مضمون که:

رسول الله ﷺ لعن کرد زنهایی را که قبرها را زیارت کنند.^۲

اما این روایت از چند جهت مردود و غیر قابل عمل است:

الف - چهارمذهب اصلی اهل تسنن به این روایت عمل نکرده و طبق آن فتوا نداده‌اند و از آن اعراض کرده‌اند و این امر نشان می‌دهد که روایت از جهت سند و دلالت تمام نبوده است.

ب - «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» که به گفته آنها صحیح‌ترین کتابها، بعد از قرآن عزیز و از کتب دست اول اهل تسنن است این روایت را نقل نکرده‌اند.

ج - در «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» که صحیح‌ترین کتب آنهاست روایاتی وجود دارد دال بر اینکه در زمان رسول خدا ﷺ زنها به زیارت اهل قبور می‌رفته‌اند. در یکی از آن روایات است که عایشه می‌گوید:

شبی رسول الله ﷺ به گمان اینکه من خواب رفته‌ام از منزل خارج شد، من همراه او رفتم، آن حضرت به قبرستان بقیع رفت و مقداری ایستاد و دعا کرد و برگشت من با عجله برگشتم منزل [تا آنکه گوید] به رسول الله ﷺ گفتم: من چگونه اهل بقیع را زیارت کنم؟ فرمود: بگو:

۱. مجموع فتاوی بن باز، ج ۱۳، ص ۳۲۴.

۲. ترمذی در کتاب الجنائز، ح ۱۰۵۶ و ابن ماجه نیز در کتاب الجنائز، ح ۱۵۷۶ از ابی هریره و غیره نقل کرده‌اند که: لعن رسول الله ﷺ زورات القبور.

ضمناً کیفیت استدلال بن باز به این روایت، در کتاب وی «مجموع فتاوی بن باز، ج ۱۳، ص ۳۲۴» و در کتاب «صلاة المؤمن الفحطانی، ص ۱۳۸۵» آمده است.

«السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَبَرَاحِمِ اللَّهِ
الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنَّا وَالْمُسْتَأْخِرِينَ وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَلْأَحْقُونَ».

در روایت دیگر است که:

رسول الله ﷺ عبور می کرد، زنی را دید که نزد قبری گریه می کند. حضرت به آن زن فرمود: «از خدا بترس و صابر باش» زن گفت: از نزد من دور شو، مصیبتی که به من رسیده است به تو نرسیده است و آن زن رسول الله ﷺ را نمی شناخت و وقتی رسول الله ﷺ رفت به زن گفتند این شخص رسول الله بود، زن به خانه آن حضرت آمد و گفت: یا رسول الله ﷺ شما را نشناختم، حضرت فرمود: صبر نزد صدمه، اولی است «إِنَّمَا الصَّبْرُ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الْأُولَى»^۲ [روایت را تلخیص کردم].

در صحیح مسلم نیز به این روایت اشاره شده است.^۳

از این روایت نیز معلوم می شود که زمان رسول الله ﷺ زنها، کنار قبر می رفته و گریه می کرده اند و حضرت به آن زن فرمود چرا کنار قبر آمدی و او را نهی نکرد بلکه او را امر به صبر و تقوی نمود. همچنین در کتابهای اهل تسنن است که: فاطمه زهرا علیها الصلاة والسلام در زمان پدرش رسول الله ﷺ و بعد از آن حضرت به زیارت قبر حمزه و شهدای احد می رفت و نماز و دعا می خواند و گریه می کرد.^۴

در وسایل الشیعه، کتاب الحج، ابواب المزار، باب ۱۲، ضمن روایتی است که:

۱. صحیح مسلم: کتاب الجنائز، ص ۴۱۲، باب ۳۵، ح ۹۷۴.
۲. صحیح بخاری: کتاب الجنائز، ص ۲۰۵، باب زیارة القبور، ح ۱۲۸۳.
۳. کتاب الجنائز، باب ۸، ذیل ح ۹۲۶. روایت طبق نقل صحیح بخاری چنین است: مرّ النبی ﷺ بامرأة عند قبر وهي تبکی، فقال: اتقی الله واصبری [إلی ان قال الراوی] فقال النبی ﷺ: انما الصبر عند الصدمة الأولى» (صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب زیارة القبور، ح ۱۲۸۳).
۴. السنن الکبری: تألیف: عبدالرازق، ج ۳، ص ۵۷۲ و ج ۴، ص ۱۳۱ و مستدرک الحاکم، ج ۱، ص ۵۳۳.

فاطمه زهرا علیها السلام بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله هر هفته دو مرتبه به زیارت شهدای احد می‌رفت، دوشنبه و پنجشنبه.

نیز اهل تسنن نقل کرده‌اند که:

فاطمه علیها السلام پس از دفن رسول الله صلی الله علیه و آله مقداری از خاک قبر رسول الله صلی الله علیه و آله را برداشت و بویید و این اشعار را قرائت فرمود.

مَاذَا عَلِيٌّ مِنْ شَمِّ تَرْبَةِ أَحْمَدَ أَنْ لَا يَشُمَّ مَدَى الزَّمَانِ غَوَالِيَا
صَبَّتْ عَلَيَّ مَصَابِيْبُ لَوْ أَنَّهَا صَبَّتْ عَلَيَّ الْأَيَّامِ صِرْنَ لِيَالِيَا^۱

بر آن کسی که تربت پیامبر صلی الله علیه و آله را بویید، چه باک اگر در همه زندگی خویش عطری نبوید.

آنقدر غم و اندوه بر جان من فرو ریخت که اگر بر روزها می‌ریخت چون شبِ تار می‌گشتند.

نیز نقل کرده‌اند که:

عایشه در مکه مکرمه قبر برادرش را زیارت می‌کرد^۲.

همچنین نقل کرده‌اند که عایشه در حجره‌ای که رسول الله صلی الله علیه و آله و ابوبکر مدفون بودند به سر می‌برده [و قهراً کنار قبرها نماز و دعا می‌خوانده] تا اینکه عمر را در آنجا دفن کردند پس از دفن عمر، عایشه بین قبرها و خودش دیواری بنا کرد^۳ و از عایشه نقل کرده‌اند که گفت:

همیشه در حجره مقنعه و پوشیه‌ام را بر می‌داشتم «صورت‌م را باز می‌گذاشتم» و به لباس کم اکتفا می‌کردم تا اینکه عمر را دفن کردند، پس از دفن عمر دائماً خودم را به لباس محفوظ می‌داشتم [روسری و پوشیه و لباسم را به طور کامل

۱. التاریخ القویم، تألیف: محمد طاهر الکردی المکی، ج ۱، ص ۱۹۶.

۲. مستدرک الحاکم، ج ۱، ص ۳۷۶. ۳. التاریخ القویم، ج ۱، ص ۱۹۳.

می پوشیدم] تا وقتی که بین خودم و بین قبور دیواری بنا کردم.^۱

همچنین احمد حنبل نقل کرده که عایشه گفت:

هنگامی که داخل حجره‌ام که رسول الله و پدرم در آن دفن شده بود، می شدم، لباسم را در می آوردم و می گفتم اینها شوهرم و پدرم می باشند ولی آنگاه که عمر با آنها دفن شد، پس به خدا قسم داخل حجره‌ام نشدم مگر این که لباسم را به خودم می پیچیدم به خاطر حیا از عمر.^۲

از این قضیه که خود اهل تسنن نقل کرده‌اند معلوم می شود عایشه زائر تمام وقت قبور بوده است، چون زیارت حضور عند المزمور یعنی حضور در کنار قبر است پس معلوم می شود نماز و عبادت نزد قبر شرک و نامشروع نیست و اینکه عایشه دیوار کشیده به خاطر این بوده که عمر نامحرم بود و عایشه نمی توانست آزادانه وبدون حجاب زندگی کند.

البته عمر تا زنده بود نامحرم بود و بر عایشه لازم بود خود را از او بپوشاند نه بعد از مردن و دفن شدن او، و این کار عایشه مبنای شرعی نداشته و ندارد و زن باید از مرد نامحرم زنده شرم و حیا کند و خود را بپوشاند ولی طبق این روایت، عایشه می خواهد بگوید من آنقدر مقدّس و پرهیزکار هستم که حتی از مرده نیز حیا می کنم و سر و صورتم را می پوشانم.

۱. قالت «عائشة» ما زلت اضع خماري و اتفضل في ثيابي حتى دفن عمر، فلم ازل متحفظة في ثيابي

حتى بنيت بيني وبين القبور جداراً. (التاريخ القويم، ج ۱، ص ۱۹۳).

والخمار بالكسر: غطاء الوجه. ومعنى اتفضل في ثيابي اي اقتصر في لباسي... (پایان عبارت التاريخ القويم، ج ۱، ص ۱۹۳).

۲. عن عائشة قالت: كنت ادخل بيتي الذي فيه رسول الله و أبي و انى و اضعه ثوبى و اقول انما هو

زوجى و ابى فلما دفن عمر معهما فوالله ما دخلته الا و انا مشدودة على ثيابى حياءً من عمر.

(همان، ص ۲۰۸).

اما از عایشه سؤال نشد که چرا از مرده آن هم دفن شده حیا می‌کنی و خود را می‌پوشانی ولی بر خلاف صریح آیه مبارکه ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ از خانه خارج و سوار بر شتر و همراه مردان نامحرم تا بصره می‌روی آن هم به منظور جنگ با خلیفه رسول الله ﷺ و در جنگ پرهیز نمی‌کنی و چنین منکری بین را مرتکب می‌شوی؟ ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ﴾^۱.
همچنین در صحیح بخاری^۲ است که:

حسن بن حسن بن علی علیهما السلام، از دنیا رفت، زن او خیمه‌ای روی قبر او زد و تا یکسال آن خیمه سر پا بود، پس از یک سال خیمه برچیده شد پس شنیدند، ندا دهنده‌ای ندا داد که آیا گمشده‌شان را یافتند؟ ندا دهنده دیگری پاسخ داد، بلکه نا امید شدند، پس بازگشتند.

از این روایت معلوم می‌شود که در صدر اسلام حتی یک زن، آن هم از نزدیکان رسول الله ﷺ به مدت یک سال شبانه روز در کنار قبر و روی قبرستان به سر برده و آن را حرام نمی‌دانسته و صحابه و خلفا نیز او را نهی نکرده‌اند. در هر حال راجع به جواز زیارت اهل قبور برای زنها، گذشته از آنچه بیان شد، و اکثر اهل تسنن خود نوشته و پذیرفته‌اند، هم اکنون همه مسلمانان شاهد هستند که زنان مانند مردان به زیارت قبر رسول الله ﷺ مشرف می‌شوند. به زیارت قبر حضرت زهرا عليها السلام در مسجد النبی صلى الله عليه وآله در کنار حجره آن حضرت و در روضه مبارکه می‌روند و در زمان فعلی (سال ۱۳۹۱ هـ ش) شبانه روز دو نوبت مسجد و

۱. ضمناً از این روایت معلوم می‌شود که عایشه قبول داشته که انسان بعد از مرگ و دفن شدن - هر چند سال هم بگذرد - از وضع و حال زنده‌ها آگاه است و بر رفتار و کردار زنده‌ها نظارت دارد، یعنی عایشه معتقد بوده که پدرش و عمر به او توجه دارند - هر چند مرده و در زیر خاک مدفونند - لذا از عمر حیا می‌کرده و لباسش را در نمی‌آورده است. ۲. کتاب الجنائز: ص ۲۱۲ ذیل ح ۳۲۹.

قسمتی از روضه مبارکه را برای زیارت زنها اختصاص می دهند و حتی زنان غیر شیعه ظاهراً دو خلیفه را نیز زیارت می کنند و برای آنها زیارت نامه می خوانند، همچنین زنان شیعه و سنی به طور مرسوم و متعارف و بدون هیچ شک و شبهه‌ای برای زیارت قبور ائمه بقیع علیهم السلام و سایر مدفونین در قبرستان بقیع پشت بقیع حاضر و مانند مردها زیارت می خوانند. همچنین به زیارت شهدای احد می روند. اکنون از اهل تسنی که معتقدند رفتن زنها به زیارت اهل قبور جایز نیست و اجازه ورود آنها را به قبرستان بقیع و قبرستان حجون (ابوطالب) در مکه نمی دهند و می گویند رسول الله صلی الله علیه و آله زنانی را که به زیارت قبور بروند لعن کرده است سؤال می کنیم آیا رسول الله صلی الله علیه و آله این حکم را به دختر و همسرش فرموده بود؟ آیا آنها حکم را می دانستند و مخالفت می کردند؟ آیا العیاذ باللله رسول الله صلی الله علیه و آله دختر و همسر و تمام زنهایی را که به زیارت او یا به زیارت مدفونین در بقیع و شهدای احد رفته و می روند مورد لعن قرار داده است؟ هرگز. خداوند همه مسلمانان را از سخت گیری های افراد کوته بین و بی دانش و بی توجه به تمام آنچه در تاریخ اسلام رخ داده است نجات دهد آمین رب العالمین.

حدیث قلم و دوات و سرچشمه اختلاف مسلمانان

پرسش ۳۶: چرا ما «شیعیان» با «اهل تسنن» اختلاف پیدا کرده ایم و سرچشمه اختلاف کجا و از چه زمانی شروع شده است؟

پاسخ: سرچشمه اختلاف و زمان پیدایش آن بحسب ظاهر از آن وقتی است که رسول الله صلی الله علیه و آله در بستر بیماری و در حال احتضار بود و عده ای از رجال که در بین آنها عمر بن خطاب نیز بود، نزد آن حضرت جمع بودند.

در صحیح بخاری هفت روایت با اندک تفاوتی نقل شده که: رسول الله صلی الله علیه و آله در آن حال بیماری فرمود: بیایید و کاغذی بیاورید تا چیزی برای شما بنویسم که

بعد از آن هرگز گمراه نشوید، عمر بن خطاب گفت: درد بر رسول الله ﷺ غلبه کرده است و کتاب خدا نزد ما موجود است و همان کتاب خدا ما را کفایت می‌کند، همین که عمر این حرف را زد، بین حاضرین اختلاف افتاد و کار به نزاع و خصومت کشید و هر کس چیزی می‌گفت، برخی می‌گفتند کاغذ بیاوریم تا رسول الله ﷺ بنویسد و برخی حرف عمر را می‌زدند و مهممه و سر و صدا بالا گرفت، حضرت فرمود: «قُومُوا عَنِّي» از نزد من برخیزید و دور شوید، سزاوار نیست نزد من با هم نزاع کنید، ابن عباس خارج شد و سخت گریه می‌کرد و می‌گفت: همهٔ مصیبت‌ها از اینجا شروع شد که نگذاشتند رسول الله ﷺ چیزی بنویسد و بین آنحضرت و آنچه می‌خواست بنویسد حائل شدند.

این روایت در صحیح بخاری در هفت مورد با کمی تفاوت آمده است.

۱- در کتاب «العلم»^۱ با جمله: قَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَنَا كِتَابُ اللَّهِ حُسْبُنَا، فَاخْتَلَفُوا... آمده است.

۲- در کتاب «الجهاد و السير»^۲ آمده است. در این روایت است که: «ابن عباس زیاد گریه کرد بطوری که ریگها از اشک چشم او تر شد» نیز در این روایت است که حاضرین با هم نزاع کردند: «فتنازعوا».

۳- در کتاب «الجزية و الموادة»^۳ آمده و این روایت شبیه روایت قبل است.

۴- در کتاب «المغازی»^۴ آمده است این روایت و روایت دوم با کمی اختلاف

نقل شده است.

۱. باب کتابة العلم، ص ۲۵، ح ۱۱۴.

۲. باب جوائز الوفد، ص ۵۰۴، ح ۳۰۵۳.

۳. باب اخراج اليهود، ص ۵۲۷، ح ۳۱۶۸.

۴. باب مرض النبي ﷺ و وفاته، ص ۷۵۴، ح ۴۴۳۱.

۵- در کتاب «المغازی»^۱ آمده و شبیه روایت دوم است.

۶- در کتاب «المرض»^۲ آمده است.

۷- در کتاب «الاعتصام بالكتاب و السنة»^۳ آمده است، این روایت مانند روایت قبل است.

در اینجا از باب نمونه یکی از آن روایات را عیناً می آورم.

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: «لَمَّا حَضَرَ النَّبِيُّ ﷺ وَ فِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قَالَ: «هَلُمُّوا كِتَابَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ» قَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ وَ عِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ فَحَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ. وَ اِخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ. اِخْتَصَمُوا، فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَرَّبُوا يَكْتُبُ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَ عُمَرُ، فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّغَطَ^۴ وَ الْاِخْتِلَافَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «قَوْمُوا عَنِّي» قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: فَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: إِنَّ الرِّزِيَّةَ كُلَّ الرِّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ بَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ مِنْ اِخْتِلَافِهِمْ وَ لَعَطِهِمْ»^۵.

ابن عباس گفت: وقتی رسول الله ﷺ در حال احتضار بود، و در خانه [آن حضرت] مردانی بودند و در بین آنها عمر بن الخطاب نیز حضور داشت، رسول الله ﷺ فرمود: بیایید بنویسم برای شما نوشته‌ای که بعد از آن گمراه نشوید، عمر گفت: درد بر رسول الله ﷺ غلبه کرده و نزد شما قرآن هست، پس

۱. باب مرض النبي ﷺ و وفاته، ص ۷۵۴، ح ۴۴۳۲.

۲. باب قول المريض، قوموا عني ص ۱۰۰۴، ح ۵۶۶۹.

۳. باب كراهة الاختلاف، ص ۱۲۶۶، ح ۷۳۶۶.

۴. اللَّغَطُ: همهمه و سر و صدای مبهم، (اقرّب الموارد).

۵. صحیح بخاری، کتاب الاعتصام بالكتاب و السنة، باب كراهية الاختلاف، ص ۱۲۶۶، ح ۷۳۶۶.

کتاب خدا ما را کفایت می‌کند، و کسانی که در خانه بودند اختلاف کردند، با هم خصومت و دشمنی کردند، پس برخی می‌گفتند: بیاورید تا رسول الله ﷺ کتابی بنویسد، که بعد از آن گمراه نشوید، و برخی حرف عمر را می‌زدند، پس وقتی همه‌همه و سر و صدا را زیاد کردند و نزد آن حضرت اختلاف نمودند، رسول الله ﷺ فرمود: «از نزد من برخیزید» عبیدالله [راوی حدیث] گوید: پس ابن عباس می‌گفت: بدرستی که مصیبت و همهٔ مصیبت‌ها آن است که حائل شد بین رسول الله ﷺ و بین اینکه برای آنها آن نوشته را بنویسد از جهت اختلاف آنها و همه‌همه و سر و صدای آنها.

این روایات در صحیح‌ترین کتابهای اهل تسنن است و در مقدمه آن نوشته‌اند: صحیح بخاری بعد از کتاب الله اجل کتب اسلام است «هُوَ أَجَلُ كُتُبِ الْإِسْلَامِ بَعْدَ كِتَابِ اللَّهِ إِطْلَاقًا وَاعْظَمُهَا شَأْنًا».

همچنین ابن جوزی حنفی نقل کرده است که:

لَمَّا مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ قَبْلَ وَفَاتِهِ بِيَسِيرٍ ائْتُونِي بِدَوَاةٍ وَبِيَاضٍ لِأَكْتُبَ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَخْتَلِفُوا فِيهِ بَعْدِي فَقَالَ عُمَرُ دَعُوا الرَّجُلَ فَإِنَّهُ لِيَهْجُرَ.

پیامبر ﷺ کمی قبل از رحلتش فرمود: دوات و کاغذ بیاورید تا برای شما نوشته‌ای بنویسم که بعد از من با یکدیگر مخالفت نکنید. پس عمر گفت: این مرد را واگذارید، همانا او یاوه می‌گوید.^۱

مؤلف: این روایات به چند مطلب بسیار مهم و غیر قابل انکار دلالت دارد:

اول اینکه: رسول الله ﷺ کسانی را که دور بسترش جمع بودند و همهٔ مسلمانان را در معرض ضلالت و گمراهی می‌دید و به حاضرین خطاب کرد و فرمود: قلم و کاغذ بیاورید تا چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید. «لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا».

دوم اینکه: وقتی نامه رسول الله ﷺ نوشته نشد، قهراً حاضرین یعنی کسانی که گرد بسترش جمع بودند از ضلالت و گمراهی مصون نماندند، چون طبق فرموده آن حضرت، آنچه آنها را از گمراهی نجات می داد همان نامه بود که نوشته نشد.

سوم اینکه: اختلاف در همان جلسه و از همان زمان شروع شد. «فَاخْتَلَفُوا». نزاع و کشمکش و خصومت و دشمنی از همان موقع و در همان جلسه شروع شد.

چهارم اینکه: حرف عمر و سر و صداها پس از آن، چنان رسول الله ﷺ را با آن حال بیماری، ناراحت کرد که فرمود: از نزد من بروید و آنان را طرد کرد، و فرمود: «قَوْمُوا عَنِّي».

پنجم اینکه: ابن عباس که خود حاضر و ناظر ماجرا بود و از سویی اهمیت آن نوشته را می دانست و می فهمید شدیداً از وضع پیش آمده گریه می کند و از حوادث تلخ و تأسف باری که بعدها دامن گیر اسلام و مسلمانان می شود ناراحت است و تصریح می کند که همه گرفتاریها، همه مصیبتها از حائل شدن بین رسول الله ﷺ و بین نوشتن آن حضرت بوجود آمد.

ششم اینکه: طبق نقل ابن جوزی، عمر اولاً رسول خدا ﷺ را به عنوان «رجل» (مرد) نام برد، ثانیاً آن حضرت را متهم به هذیان گویی و یاهو سرایی کرد، که این هر دو، توهین آشکار به مقام والای پیامبر اکرم ﷺ و بر خلاف آیه شریفه ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾^۱؛ «سخن از روی هوا و غیر واقع نمی گوید» است.

بنابراین، سرچشمه همه اختلافات، خصومتها، جنگهایی که بین مسلمانان رخ

داد از همین جا سرچشمه گرفت و باعث همه مصائب آن شخص بوده است.^۱

به این مناظره توجه فرمایید

روزی یک نفر از سلفی‌ها بطور اهانت آمیزی خطاب به این جانب گفت: همه شما در ضلالت و گمراهی هستید و تقصیر با علما و بالخصوص شیخ کلینی

۱. علامه مجلسی رحمته الله علیه فرموده است:

شهرستانی - از علمای عامه - در کتاب ملل و نحل گفته است که اول مخالفتی که در عالم شد مخالفت شیطان از امر الهی به سجود آدم بود و اول خلافتی که در اسلام شد منع عمر بود از کاغذ و قلم و این قصه از متواترات است که خاصه و عامه روایت کرده‌اند و کسی انکار آن نکرده است و بخاری با آن تعصب در هفت موضع از صحیحش با اندک تفاوتی و مسلم و سایر محدثان به طرق بسیار روایت کرده‌اند و مضمون مشترک همه آن است که ابن عباس گفت: روز پنجشنبه و چه پنجشنبه و آنقدر گریست که آب دیده‌اش سنگریزه‌ها را تر کرد و به روایت دیگر مانند مرورید قطرات عبرات بر گونه‌های رویش جاری بود. گفتند: کدام است روز پنجشنبه؟ گفت: شدید شد و جمع و آزار رسول خدا صلی الله علیه و آله، پس گفت کتفی بیاورید و به روایت دیگر گفت کتف و دواتی یا لوح و دواتی بیاورید که نامه‌ای برای شما بنویسم که هرگز بعد از من گمراه نشوید. پس عمر گفت: **إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ**. یعنی این مرد هذیان می‌گوید و به روایت دیگر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله هذیان می‌گوید. و به روایت دیگر گفت: چه می‌شود این مرد را آیا هذیان می‌گوید استفهام کنید چه می‌گوید و به روایت دیگر درد و بیماری بر او غالب شده است و نزد ما کتاب خدا هست پس است ما را.

ابن عباس گفت: پس اختلاف کردند و نزاع کردند و حال آنکه سزاوار نیست نزد پیغمبری نزاع کردن و صداها بلند شد بعضی گفتند گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله است و حاضر کنید دوات و قلم را و بعضی گفتند گفته گفته عمر است نباید آورد دوات و قلم را و نزاع بسیار شد. حضرت فرمود: برخیزید از نزد من و بیرون روید سزاوار نیست نزد من نزاع کردن. پس ابن عباس گفت: مصیبت و تمام مصیبت در وقتی بود که حائل و مانع شدند میان رسول خدا و نوشتن آن نامه که می‌خواست بنویسد برای اختلاف و صداها که بلند کردند و در جامع الاصول نیز این احادیث را به همین نحو و زیاده از صحیح بخاری و مسلم روایت کرده است و قاضی عیاض که از فضلاء مشهور ایشان است در کتاب شفا از این مبسوط‌تر و شنیع‌تر روایت کرده است. (حق الیقین، ص ۲۲۰).

صاحب اصول کافی و مجلسی صاحب بحار است، که منشأ اختلاف بوده و آن را به وجود آوردند.

گفتم: از رحمت خدا دور باد کسی که باعث ضلالت و گمراهی و اختلاف بین مسلمانان شد. بعد گفتم: تو حاضری کسی را که سبب ضلالت و گمراهی مسلمانان و منشأ اختلاف شد بشناسی و از او بیزاری بجویی؟
گفت: البته که حاضریم.

گفتم: صحیح بخاری را قبول داری و تمام روایات او را صحیح می‌دانی؟
گفت: بلی ما صحیح بخاری را بعد از قرآن صحیح‌ترین کتابها می‌دانیم و همه روایات آن درست و صحیح است.

گفتم: به صحیح بخاری مراجعه کن، هفت روایت نقل کرده مبنی بر اینکه رسول الله ﷺ در همان بیماری که از دنیا رفت، به عده‌ای که دور بسترش جمع بودند فرمود: کاغذ بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید، یک نفر از حاضرین گفت: درد بر رسول الله غلبه کرده است و قرآن برای ما کفایت می‌کند و این حرف سبب شد بین حاضرین اختلاف و نزاع بوجود آمد و سرانجام رسول الله ﷺ فرمود: برخیزید بروید و نامه نوشته نشد، گفتم: آیا حاضر هستی این شخص را که در این روایات معرفی و نام برده شده شناسایی و از او تبری جویی؟ آیا طبق این روایات سبب ضلالت جمعی از مسلمانان همان شخص نشد؟ آیا رسول الله ﷺ در صدد نبود چیزی بنویسد که امتش در ضلالت و گمراهی نیفتند؟ او ساکت ماند و حرفی نزد، گفتم: برو کتاب صحیح بخاری را مطالعه کن تا بر تو معلوم شود منشأ ضلالت چه کسی بوده است. آیا مرحوم کلینی یا مرحوم مجلسی یا دیگر علمای شیعه هستند یا آن کسی است که شما به او دل بسته‌اید. گفت: رسول الله ﷺ می‌توانست بعد از رفتن آن عده، کاغذ بطلبد و نامه را بنویسد چرا چنین نکرد؟

گفتم: آن کس که گفت: درد بر رسول الله ﷺ غلبه کرده و مانع نوشتن نامه شد، بذر شبهه را پاشید و بر فرض که رسول الله ﷺ بعد از رفتن آن عده، نامه‌ای می‌نوشت، می‌گفتند نامه و نوشته اعتبار ندارد و رسول الله ﷺ این نامه را در حال عادی «و العیاذ بالله» در کمال عقل ننوشته است و نمی‌گذاشتند به آن عمل شود. سرش را به زیر انداخت و حرفی نزد.

مناظره دیگر

با دو نفر دیگر صحبت از اختلاف مسلمانان و آثار سوء آن شد و من اشاره به همین روایت کردم و گفتم: شما اهل تسنن ما «شیعیان» را رافضی و گمراه می‌دانید اما نمی‌گویید و از بزرگانان سؤال نمی‌کنید که چه کسی بذر گمراهی و اختلاف را پاشید، چه کسی از نوشتن نامه توسط رسول الله ﷺ جلوگیری کرد و بجای اینکه به او بد بگویید و از او بیزاری بجوید به او دل بسته و مرتب مدح و ثنایش می‌گویید و به شیعه تهمت می‌زنید و ناسزا می‌گویید؟

گفتند: چنین نیست و نفرین کردند کسی را که در بین مسلمانان بذر اختلاف بپاشد. اینجانب نیز آمین گفتم. سپس گفتم: پس به صحیح بخاری باب «قَوْلِ مَرِيضٍ» «قَوْمُوا عَنِّي» و غیر آن مراجعه کنید و ببینید در کنار بستر رسول الله ﷺ چه کسانی بودند و چه گفتند و چه کسی سبب شد رسول الله ﷺ نامه‌ای که می‌خواست بنویسد، ننوشت و چرا ابن عباس گریه کرد؟

در اینجا متوجه قضیه شدند و گفتند: بالاخره مسلمانان باید به کتاب خدا و به سنت رسول الله ﷺ عمل کنند و اینها هم در اختیار ما است.

گفتم: اولاً ما «شیعیان» همین حرف را می‌زنیم و می‌گوییم و معتقدیم که باید به کتاب خدا و به سنت رسول خدا - که از طریق اهل بیت آن حضرت ثابت و

محرز شده - عمل کرد، ولی این حرف بر خلاف حرف عمر است که گفت «حسبنا کتاب الله» کتاب خدا ما را کفایت می‌کند، یعنی نیازی به نوشته رسول الله ﷺ نداریم.

ثانیاً اگر حرف عمر درست بود و کتاب خدا کفایت می‌کرد پس چرا اختلاف بوجود آمد؟ چرا مسلمانان بلکه خود صحابه گرفتار جنگ با یکدیگر شدند؟ مگر علی بن ابیطالب رضی الله عنه از صحابه و خلیفه رسول الله ﷺ نبود؟ مگر طلحه و زبیر و معاویه از صحابه نبودند؟ مگر عایشه همسر رسول الله ﷺ نبود؟ مگر رسول الله ﷺ قرآن را همراهش برد؟ علاوه بر اینها اگر کتاب خدا - قرآن - کفایت می‌کرد، پس چرا شما به سنت رسول الله عمل می‌کنید و خود را اهل سنت می‌دانید. گفتند: بالاخره هر چه بوده و هر چه واقع شده ما فعلاً نباید به مسلمانان صدر اسلام بد بگوییم چون آنها مسلمان و گوینده **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ** بوده‌اند.

گفتم: اگر بدگویی به گوینده **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ** جایز نیست پس چرا شما اهل تسنن به اندک چیزی به شیعه بد می‌گویید، به محض اینکه می‌خواهند طبق فقه خودشان بر چیزی که سجده صحیح است، سجده کنند آنان را مشرک می‌خوانید، آنان را که ایرانی هستند مجوسی می‌خوانید؟

گفتند: این تعبیرها مربوط به گروه خاصی است و ما از آنها متنفر و بیزار هستیم. گفتم: بالاخره شما اهل تسنن شیعیان را گمراه می‌دانید و مرام آنها را قبول ندارید. و نفرین باد بر کسی که سبب ضلالت و دو دسته‌گی و اختلاف شده است، چه شما که پیرو اهل بیت نیستید یا ما که پیرو قرآن و سنت رسول الله ﷺ است، که توسط اهل بیت آن حضرت ثابت و به دست ما رسیده است.

سرشان را زیر انداختند و پس از کمی تأمل یکی از آنها گفت: هر چه باشد

شما اصلاً ایرانی و مجوس بوده‌اید و نباید از این حرفها ناراحت شوید.
گفتم: هر چه باشد شما هم عرب و مشرک و بت پرست بوده‌اید و بلافاصله
گفتم: بگوئید بدانم آیا در قرآن کریم آیه‌ای در مذمت ما ایرانیها و بقول شما، ما
مجوسیها نازل شده و وجود دارد؟ کمی فکر کردند و گفتند: ما نمی‌دانیم.
گفتم: ولی من می‌دانم که در مدح فارس و ایرانی‌ها آیه نازل شده، بعکس، در
مذمت عده‌ای از اعراب آیاتی نازل شده است مانند:

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا اسَلَّمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ
الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾^۱

برخی از اعراب گفتند: ایمان آوردیم، بگو ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگوئید،
اسلام آوردیم و هنوز در دل‌های شما ایمان داخل نشده است.

و مانند:

﴿الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى
رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^۲

اعراب، در کفر و نفاق [از دیگران] سخت‌تر و به اینکه حدود آنچه را خدا بر
رسولش نازل کرده، نمی‌دانند سزاوارترند، و خدا دانای حکیم است.

گفتند: این آیات مربوط به اعراب بادیه نشین است و باید به تفسیر مراجعه
کرد، گفتم قبول ولی این آیه را چه می‌گویید:

﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ
لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ، سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾^۳

۲. سوره توبه / ۹۸.

۱. سوره حجرات / ۱۴.

۳. سوره توبه / ۱۰۱.

و برخی از اعراب که پیرامون شما هستند منافقند و از ساکنان مدینه [نیز عده‌ای] بر نفاق خو گرفته‌اند، تو آنان را نمی‌شناسی، ما آنان را می‌شناسیم، به زودی آنان را دوبار عذاب می‌کنیم، سپس به عذابی بزرگ بازگردانیده می‌شوند.

وقتی این آیه را خواندم سخت ناراحت شدند و گفتند: در مراد و فهم این قبیل آیات باید به تفسیر رجوع کرد و نباید به ظاهر آنها نگاه کنیم.

گفتم: شما هم نباید به برخی از اعمال شیعه نگاه کنید که طبق مذهبتان جایز نیست و نباید فوراً حکم به شرک و کفر شیعه بکنید، بعد گفتم: برخی اعمال است که در فقه شیعه جایز است، برخی حتی مستحب است، مانند نماز خواندن در کنار قبور ائمه معصومین علیهم‌السلام ولی طبق فقه و نظر برخی از شما جایز نیست، شما چرا بدون بررسی و به محض اینکه چنین اعمالی را از شیعه دیدید، آنان را مشرک و کافر می‌خوانید؟ چرا در مدارس شما به بچه‌ها و جوانها تعلیمات ضد شیعه می‌دهند، بطوری که وقتی ما را می‌بینند با چشم دشمنی و بغض و کینه بمانند نگاه می‌کنند، چرا در این موارد که برخی اعمال از شیعه و خصوصاً از ایرانیها می‌بینید دلیل و وجه آنرا سؤال نمی‌کنید؟

در اینجا احساس شرمندگی کردند و گفتند: جایز نیست به مسلمان تهمت زد و در فهم آیات هم باید به شأن نزول آنها مراجعه کرد.

گفتم: پس بدانید اگر بنا باشد به ظاهر نگاه کرد و قضاوت نمود ما هم می‌توانیم به ظاهر نگاه کنیم و حرف بزنیم.

بعد گفتم: آیاتی که خواندم یقیناً در مذمت اعراب بادیه نشین نازل شده است و باید قبول کنید که تمام آیاتی که در مذمت کفار و منافقین است قدر متیقن آنها اعراب هستند، سوره منافقین قطعاً درباره اعراب مدینه نازل شده است.

اما نه تنها آیه‌ای در مذمت ما ایرانیها نازل نشده است بلکه در مدح ایرانیها آیه نازل شده است.

در صحیح مسلم است که:

وقتی سوره مبارکه جمعه نازل شد و رسول الله ﷺ این آیه را قرائت فرمود:

﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^۱

و [نیز پیامبر را] بر مردمی دیگر که هنوز به آنان نپیوسته اند [برانگیخت] و او توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است.

مردی از حاضران گفت: یا رسول الله ﷺ مراد از مردمی دیگر، در این آیه چه کسانی هستند؟ آن حضرت جواب او را نداد، باز سؤال کرد، حضرت جواب نداد، باز سؤال کرد، حضرت فرمود: سلمان فارسی حاضر است؟

«فَوَضَعَ النَّبِيُّ ﷺ يَدَهُ عَلَى سَلْمَانَ ثُمَّ قَالَ: لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ عِنْدَ الثَّرِيَّا لَنَا لَهُ رِجَالٌ مِنْ هَؤُلَاءِ.»^۲

پس دست مبارک خود را بر سلمان گذارد و فرمود: اگر ایمان در ثریا باشد مردانی از اینها به آن دست می‌یابند.

توضیح اینکه: آیه قبل از این آیه چنین است: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۳؛ «اوست که در میان مردم بی‌سواد پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و آنها را پاکشان کند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد، آنان قطعاً پیش از این در گمراهی آشکار بودند».

خداوند در ادامه فرموده است: ﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ

۱. سوره جمعه / ۳.

۲. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، ص ۱۰۹۰، باب فضل فارس، ح ۲۵۴۶.

۳. سوره جمعه / ۲.

الْحَكِيمُ ﴿۱﴾؛ «و [نیز پیامبر را] بر مردمی دیگر که هنوز به آنان نپیوسته‌اند [برانگیخت] و او توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است».

در این موقع که پیامبر ﷺ دو آیه را خواند، یکنفر از حاضران پرسید: مردمی دیگر که خدا پیامبر ﷺ را بر آنان برانگیخت، چه کسانی و از چه قومی هستند؟ پیامبر ﷺ دست بر سلمان گذاشت و فرمود: اگر ایمان در ثریا باشد مردانی از اینها [از فارس] به آن دست می‌یابند.

بنابراین: آیه مبارکه ﴿و آخِرِينَ مِنْهُمْ...﴾ نظر به مردم فارس دارد و این امتیاز مزده و بشارتی با اهمیت و بزرگ است که باید قدرش را بدانیم و به آن افتخار کنیم. علاوه بر این آیه، در همین کتاب صحیح مسلم از ابو هریره نقل کرده که رسول الله ﷺ فرمود:

«لَوْ كَانَ الدِّينُ عِنْدَ الثَّرِيَاءِ لَذَهَبَ بِهِ رَجُلٌ مِّنْ فَارَسٍ (او قال) مِّنْ ابْنَاءِ فَارَسٍ حَتَّىٰ يَتَنَاوَلَهُ»

اگر دین نزد ثریا باشد مردی از فارس (یا) از فرزندان فارس به آن دست می‌یابد.^۱

گفتم: صحیح مسلم که این دو روایت را نقل کرده چاپ ریاض و در عربستان منتشر شده و در هتل موجود است اگر قبول ندارید بروم کتاب را بیاورم، گفتند: قبول داریم و صحیح است.

گفتم: پس ایرانیها نه تنها مذموم نیستند بلکه ممدوح و مورد تأیید خداوند و رسول الله ﷺ هستند اما برخی از اعراب پس حرفش را نزن، خندیدند و گفتند: همه اینها صحیح است اما ایرانیها کارهایی می‌کنند که در دین نیست و نباید انجام دهند مانند: گنبد و بارگاه روی قبور ساختن، در کنار قبور نماز خواندن،

۱. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، ص ۱۰۹۰، باب فضل فارس، ح ۲۵۴۷.

شمع روشن کردن، دخیل بستن و...

گفتم: اولاً این کارها شرک و کفر نیست، بلکه برخی از این اعمال در فقه شیعه مستحب است، ثانیاً این قبیل اعمال اختصاص به شیعیان ندارد، مسلمانان مصر که اهل تسنن هستند روی قبور بزرگان دین، ساختمان ساخته‌اند مسلمانان شام، لبنان، عراق و غیر اینها همه یا اکثر آنها اهل تسنن هستند و چنین اعمالی را دارند و انجام می‌دهند، چرا شما همه حمله‌ها و تهمت‌ها را متوجه شیعه و ایرانیها نموده‌اید؟

گفتند: در واقع تقصیر با بزرگان ما است که حقایق را آنطور که هست نمی‌گویند و تنها همین کارهای شیعه را که فقط در فقه گروهی خاص بدعت و حرام محسوب شده به مردم می‌گویند.

چرا گفتن «یا رسول الله» و «یا علی» را شرک می‌دانند؟

پرسش ۳۷: چرا ما «شیعیان» وقتی می‌گوییم یا رسول الله ﷺ و یا علی علیه السلام و مانند اینها اهل تسنن به ما اعتراض می‌کنند و می‌گویند صدا زدن کسی که از دنیا رفته شرک است و فقط باید خدا را خواند و فقط گفتن یا الله بی اشکال است؟

پاسخ: منشأ و اصل این اعتراض و این تهمت، حرف ابن تیمیه و بن باز است که گفته‌اند: صدا زدن و خواندن اموات شرک و کفر است: «وَدَعَاءُ الْأَمْوَاتِ... مِنْ الشَّرْكِ بِاللَّهِ وَالْكَفْرِ بِهِ»^۱ ولی اولاً ملاک اسلام و مسلمان بودن انسان گفتن شهادتین است، یعنی کسی که شهادتین را به زبان جاری کرد مسلمان است و جان و مالش محترم می‌باشد و به این چیزها از اسلام خارج نمی‌شود.

۱. رساله، زیارة القبور والاستنجاد بالمقبور، تألیف ابن تیمیه ص ۱۲. (استنجاد: استمداد و کمک خواستن). و تحفة الاخوان، تألیف عبدالله بن باز، ص ۱۸.

در صحیح بخاری از عمر بن الخطاب نقل کرده که:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَمَرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» فَمَنْ قَالَ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» عَصَمَ مِنِّي مَالُهُ وَنَفْسُهُ إِلَّا بِحَقِّهِ وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ»^۱

رسول الله ﷺ فرمود: من مأمور شدم با مردم جنگ کنم تا بگویند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» پس کسی که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گفت، مال و جانش مصون است مگر کاری بکند که مستحق مجازات شود. [مانند ظلم به غیر یا قتل نفس محترمه]. و حساب او با خداست.

همین روایت با سندهای مختلف در صحیح مسلم از رسول الله ﷺ آمده است.^۲

ثانیاً در صحیح بخاری است که:

«إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ أَمَرَ يَوْمَ بَدْرٍ بِأَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ رَجُلًا مِنْ قُرَيْشٍ فَقَدُوا فِي طَوِيٍّ مِنْ أَطْوَاءِ بَدْرٍ خَبِيثٍ مُخْبِثٍ، وَكَانَ إِذَا ظَهَرَ عَلَى قَوْمٍ أَقَامَ بِالْعَرَصَةِ ثَلَاثَ لَيَالٍ... ثُمَّ مَشَى وَتَبِعَهُ أَصْحَابُهُ... حَتَّى قَامَ عَلَى شَفَةِ الرَّكِيِّ فَجَعَلَ يُنَادِيهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ، يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ، وَيَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ، أَيْسَرْتُكُمْ أَنْكُمْ أَطَعْتُمُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؟ فَآتَانَا قَدًّا وَجَدْنَا مَا وَعَدْنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا؟ قَالَ: فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَا تُكَلِّمُ مِنْ أَجْسَادٍ لَا أَرْوَاحَ لَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ»^۳

رسول الله ﷺ در جنگ بدر امر فرمود اجساد بیست و چهار نفر از کشته شده‌های قریش را در چاهی از چاه‌های بدر ریختند و آن حضرت پس از سه

۱. صحیح بخاری، کتاب استتابة المرتدين، باب قتل من ابى قبول الفرائض صفحه ۱۱۹۳، ح ۶۹۲۴.

۲. صحیح مسلم، کتاب الايمان، باب الامر بقتال الناس حتى يقولوا لا اله الا الله، صفحه ۷۳، ح ۲۰-۲۳.

۳. صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب قتل ابی جهل، ص ۶۷۱، ح ۳۹۷۶.

روز در حالی که اصحاب همراه بودند، تشریف آورد کنار آن چاه ایستاد و یکایک آنها را به اسم و اسم پدر صدا زد و فرمود: یا فلان پسر فلان، یا فلان پسر فلان آیا مسرور نمی شدید اگر اطاعت خدا و رسول خدا را می نمودید؟ بدرستی که ما حقانیت آنچه را خدا بما وعده داده بود یافتیم، آیا شما حقانیت آنچه را خدا به شما وعده داده بود یافتید؟ عمر گفت: یا رسول الله ﷺ با اجساد بی روح صحبت می کنی؟ حضرت فرمود: قسم به آن کسی که جان محمد در دست او است، شما در شنیدن آنچه من می گویم، شنواتر از آنها نیستید. [یعنی همانگونه که شما زنده ها صدای مرا می شنوید آنها نیز می شنوند]

همین مطلب را در چند روایت دیگر با این عبارت نقل کرده که:

«ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّهُمْ الْآنَ يَسْمَعُونَ مَا أَقُولُ».

رسول الله ﷺ کنار چاه بدر ایستاد و فرمود: آنها الآن آنچه من می گویم می شنوند. همچنین رسول الله ﷺ در زیارت اهل قبور، اموات را صدا زد و خطاب به آنها فرمود:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ، يَغْفِرُ اللَّهُ لَنَا وَ لَكُمْ، أَنْتُمْ سَلَفُنَا وَ نَحْنُ بِالْآثَرِ»^۱

نیز نقل کرده اند که عبدالله پسر عمر در زیارت رسول الله ﷺ و ابوبکر و عمر گفته است:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا بَكْرٍ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَتَاهُ»^۲

۱. صلاة المؤمن القحطاني، ص ۱۳۹ به نقل از ترمذی، ح ۱۵۳ و التحقيق و الايضاح، تأليف عبدالله بن باز، ص ۱۰۶.

۲. صلاة المؤمن القحطاني، صفحه ۱۳۹ و مجموع فتاوی بن باز كتاب الحج و العمرة، ج ۹، ص ۲۸۹.

ثالثاً همهٔ مسلمانان در سراسر جهان در تشهد تمام نمازهایشان، می‌گویند:
 «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ...» یعنی: سلام بر تو یا رسول الله ﷺ.
 اگر بنا باشد گفتن یا رسول الله ﷺ، یا علیؑ، یا حسنؑ و یا حسینؑ و
 مانند اینها شرک باشد، اگر بنا باشد صدا زدن اموات حرام و موجب شرک و کفر
 بشود باید گفته شود اینکه پیامبر ﷺ کشته‌های قریش را صدا زد، و یا اهل قبور را
 صدا زد و گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَهْلَ الْقُبُورِ» صحیح نبوده و نباید انجام می‌داد.
 عبدالله عمر که گفت یا رسول الله ﷺ یا ابابکر، یا ابته، و آنها را صدا زد - طبق گفته
 ابن تیمیه و بن باز - مشرک است.

همچنین همهٔ مسلمانان که در تشهد نمازها از دور و نزدیک رسول الله ﷺ را
 مخاطب قرار می‌دهند و به او سلام می‌کنند، و می‌گویند: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ»
 سلام بر تو یا رسول الله ﷺ همه العیاذ بالله مشرک و کافر هستند.

تحریف و تغییر بجای تسلیم و قبول

قبلاً بر سر در حجرهٔ پیامبر اکرم ﷺ (در سمت باب البقیع) با خط درشت و
 زیبا نوشته بود: «یا محمد ﷺ»، و نیز نوشته بود: «هُنَا: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا
 رَسُولَ اللَّهِ» و نیز بر سر در حجرهایی که می‌گویند قبر ابوبکر و عمر در آن واقع
 است، نوشته بود: «هُنَا: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا بَكْرٍ» و «هُنَا: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عُمَرَ»،
 یعنی همان عبارتی را که عبدالله پسر عمر گفته بود، نوشته بودند، ولی پس از
 اینکه نوشته‌های ما به دستشان رسید و پاسخ نداشتند، بجای اینکه قبول کنند و
 خود را اصلاح نمایند، دست به تحریف و تغییر نوشته‌ها زدند و در سال ۱۳۸۹
 ه. ش ملاحظه کردم: «یا مُحَمَّدَ ﷺ» را «یا حَمِيدٌ» و (یا) در «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا
 رَسُولَ اللَّهِ» را حذف کرده و نوشته‌اند: «هُنَا: السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ» و نیز (یا)

در «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا بَكْرٍ وَيَا عُمَرَ» را حذف کرده و نوشته‌اند: «هُنَا: السَّلَامُ عَلَيَّ أَبِي بَكْرٍ وَعَلَيَّ عُمَرَ» و با اینکه تنها دلیل و مدرک آنها بر سلام بر ابوبکر و عمر همان عبارت عبدالله پسر عمر است (که در صفحه قبل آوردم) در عین حال آن را هم تحریف و تغییر دادند. آری ﴿مَنْ يُضِلِلِ اللَّهَ فَلَا هَادِيَ لَهُ﴾.

مناظره کوتاه

در صحن مسجد النبی ﷺ بعد از نماز صورت به سمت مرقد رسول الله ﷺ گفتم: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، یک نفر کنارم بود، گفت: چرا با این فاصله زیاد یا رسول الله ﷺ گفتی؟ از فاصله زیاد، صدا زدن و یا رسول الله ﷺ گفتن جایز نیست؟ گفتم: مگر تو همین جا در تشهد نمازت نگفتی، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ؟ گفت: آری.

گفتم: آیا معنای یا رسول الله ﷺ با معنای یا أيها النبى فرق می‌کند؟ کمی فکر کرد و گفت: خیر فرقی نمی‌کند.

گفتم: پس چرا اعتراض کردی؟ چرا گفتی جایز نیست؟ چرا چیزی را که نمی‌دانید می‌گویید؟

گفت: ببخشید و رفت.

البته گاهی می‌گویند اموات نمی‌شنوند، گاهی می‌گویند صدا زدن آنها عبادت آنها است، ولی پاسخ همان است که از فعل رسول الله ﷺ و از کتابهای معتبر نزد خودشان نقل کردم و هرگز کسی با گفتن یا رسول الله ﷺ و یا علی ﷺ و مانند اینها قصد عبادت و پرستش آنان را ندارد.

از همه اینها گذشته اهل تسنن، حتی خود ابن تیمیه و بن باز اعتراف کرده‌اند که اموات سلام زائر را می‌شنوند و خداوند روح آنها را به آنها بازمی‌گرداند تا

جواب سلام زائرین خود را بدهند.^۱

در عین حال همین ابن تیمیه و بن باز در جای دیگر گفته‌اند: صدا زدن اموات، عبادت اموات است و موجب شرک و کفر است.^۲

اما همان گونه که قبلاً گفته شد کدام مسلمان است که اموات را عبادت کند؟ کدام مسلمان است که رسول الله ﷺ یا علی علیه السلام را بعنوان خالق، رازق، شفا دهنده و ربّ و معبود، صدا بزند و او را بخواند؟ خلاصه باید به آنها گفت: مگر ملاک توحید و شرک، دهان و زبان شما است که هر چه را شرک نامیدید شرک باشد؟ معنای شرک این است که کسی را در عرض و ردیف خدا بدانی، دو شریک در عرض هم هستند، اما کسی که در طول دیگری کار می‌کند، مثل شاگرد نسبت به استاد، شریک او محسوب نمی‌شود. در خارج مسجد النبی شنیدم یک نفر از آنها (ظاهراً افغانی بود و در مدارس مدینه درس می‌خواند) به یک نفر ایرانی می‌گفت: شما می‌گویید «یا علی علیه السلام» و علی علیه السلام را خدا می‌دانید و از او چیزی می‌خواهید، ایرانی دستش را به سمت آسمان بالا برد و اشاره کرد و گفت: آن علی که بگوید من خدا هستم، من چنین علی را اصلاً قبول ندارم.

مناظره مفصل

یک نفر از آنها به اینجانب گفت: شیعیان، رسول الله ﷺ و ائمه بقیع علیهم السلام را عبادت می‌کنند و رو به قبر آنها می‌ایستند و دست به دعا بلند می‌کنند و از آنها حاجت می‌طلبند، شفای بیمارانشان را می‌طلبند، و سایر حاجاتشان را از آنها می‌خواهند.

۱. مجموع فتاوی بن باز ج ۱۳، صفحه ۲۳۵ و صلاة المؤمن القحطانی، صفحه ۱۳۹۱.

۲. رساله، زیارة القبور و الاستنجاد بالمقبور ابن تیمیه، صفحه ۱۵ و تحفة الاخوان بن باز صفحه ۱۲.

گفتم: شیعیان می‌گویند: «إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛
 «به طور یقین، نماز و عبادتم و زندگی و مرگم، همه، برای پروردگار جهان است».

نیز شب‌های جمعه دعای کمیل می‌خوانند و می‌گویند: «إِلَهِي وَرَبِّي مَنْ لِي
 غَيْرُكَ أَسْأَلُهُ كَشْفَ ضُرِّي وَالنَّظَرَ فِي أَمْرِي»؛ «ای خدای من و ای پروردگار من! جز
 تو چه کسی را دارم که رفع گرفتاری و توجه در کارم را از او درخواست کنم».

همچنین در ضمن دعاهايشان آیه شریفه ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ
 يَكْشِفُ السُّوءَ﴾^۲؛ «[آیا معبودان شما بهترند] یا آنکه وقتی در مانده‌ای او را بخواند،
 اجابت می‌کند و گرفتاری‌اش را برطرف می‌سازد؟» می‌خوانند.

و تو چگونه چنین تهمتی را به شیعه می‌زنی؟ بیا ایران، خراسان و ملاحظه کن
 مسجد بزرگ گوهرشاد جلو مرقد امام رضا علیه السلام ساخته شده و در تمام اوقات
 نماز، هزاران زن و مرد، پیر و جوان به نماز می‌ایستند در حالی که قبر مقدس
 امام رضا علیه السلام پشت سر آنها قرار گرفته است.

هرگز شیعه امامان معصوم خود را عبادت نکرده و نمی‌کند و اینکه گاهی رو
 به قبر آنها دست به دعا بر می‌دارند. اولاً در کتابهای زیارتی آمده که مستحب
 است بعد از زیارت برای دعا رو به قبله کنند و دست به دعا بردارند، ولی توجه
 ندارند، ثانیاً در صورتی هم که رو به قبر ایستاده، دست به دعا بلند کنند، این طور
 نیست که از صاحب قبر و از غیر خدا حاجت بخواهند بلکه در همان حال نیز از
 خدا حاجات خود را می‌طلبند و اگر هم از رسول الله صلی الله علیه و آله یا از ائمه علیهم السلام بخواهند،

۱. آمَن : در اصل، اَمَّ مَنْ بوده: اَمَّ برای استفهام و مَنْ، موصوله است که در هم ادغام گردیده.
 این آیه مبارکه ادامه آیات قبل است و خطاب به بت پرستان است و سؤال از آنان شده که: آیا بتها و
 معبودهای شما مشرکان بهترند، یا کسی که دعای مضطر را اجابت و گرفتاری او را برطرف می‌کند؟

بعنوان واسطه و وسیله می‌خواهند، یعنی از آنها می‌خواهند که آنها از خداوند متعال بخواهند دعایشان مستجاب و حاجاتشان را برآورد و هیچ یک از شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم‌السلام معتقد نیستند که شخص رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا ائمه علیهم‌السلام حاجتشان را برآورده می‌کند یا بیمارشان را شفا می‌دهد بلکه همگی معتقدند که شفا و نصرت و تمام امور و تمام خیرات بدست خداوند متعال است.

گفت: مشرکین نیز بتها را واسطه قرار می‌دادند

﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ﴾^۱

آنانکه غیر خدا را [چون بتان] بدوستی و پرستش گرفتند و گفتند ما آن بتان را نمی‌پرستیم مگر برای اینکه ما را هر چه بیشتر به درگاه خدا نزدیک گرداند.

و شیعیان هم امامان خود را واسطه قرار می‌دهند که آنان را بخدا نزدیک کنند. گفتم: جواب تو را خود آیه داده است و فرق آنها را با شیعه با جمله «وَمَا نَعْبُدُهُمْ» بیان فرموده است، زیرا آیه شریفه فرموده است: مشرکین بتها را پرستش و عبادت می‌کرده‌اند. و شرک آنها بجهت عبادت کردن بتها بوده است ولی شیعیان هرگز غیر خدا را عبادت و پرستش نمی‌کنند، و برای امامان خویش هرگز سجده نمی‌کنند، روزه نمی‌گیرند، نذر نمی‌کنند و

بعد گفتم: اگر شما فقط یک کتاب فقهی یا یک رساله عملی فقهای شیعه را می‌دیدید هرگز چنین حرفی نمی‌زدی، زیرا در تمام کتابها و رساله‌های عملی شیعیان است که نماز باید قربۀ الی الله خوانده شود، و الا باطل است، روزه، حج، زکات، صدقات، نذر و سایر عبادات، باید به قصد قربت و لله انجام شود و در غیر این صورت باطل است.

گفت: ما ظاهر برخی اعمال شیعه و گفته‌های آنها را می‌بینیم و بما هم گفته‌اند، شیعیان بجای یا الله، یا علی می‌گویند و بجای اینکه از خدا مدد بطلبند از علی و حسین و ابوالفضل مدد می‌طلبند.

گفتم: اولاً صدا زدن آنها هرگز عبادت کردن آنها نیست زیرا عبادت به معنای تذلل و تعظیم در برابر غیر است بقصد اینکه او ربّ و پروردگار و خالق و رازق است و شیعه هرگز در برابر غیر خدا تذلل و تعظیم به این قصد نمی‌کند و تو خود هم این معنا را از اعمال و دعا‌های شیعیان می‌فهمی، بعد گفتم: شب جمعه دعای کمیل می‌خوانند، در ماه مبارک رمضان دعای افتتاح و ابو حمزه می‌خوانند، شبهای قدر دعای جوشن کبیر می‌خوانند که صد بند و در هر بند یک بار می‌گویند: «سُبْحَانَكَ يَا لَإِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْعُوْتُ الْعُوْتُ خَلَّصْنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبِّ» و این دعاها در مفاتیح الجنان موجود است.

گفت: بما گفته‌اند شیعیان خلفای راشدین را سب و لعن می‌کنند، آیا این حرف صحیح است؟

گفتم: در روایات شیعه از شتم و سب و لعن مؤمن نهی شده است و ائمه ما «شیعیان» فرموده‌اند: اگر کسی شخصی را لعن کند، آن لعن می‌رود به سمت آن شخص، پس چنانچه لعن او بجا و بمورد بوده و او استحقاق لعن داشته است مانعی ندارد «صَدَرَ مِنْ أَهْلِهِ وَ وَقَعَ فِي مَحَلِّهِ» ولی اگر لعن آن شخص بجا نبوده و او استحقاق نداشته است، لعن بر می‌گردد به خود لعن کننده^۱ و لذا این مسائل موجب حکم خاص و اعتراض و چون و چرا نمی‌شود.

۱. عن الصادق عليه السلام قال: انّ اللعنة إذا خرجت من صاحبها، تردّت بينه وبين الذي يلعن فان وجدت مساعاً والّا رجعت الى صاحبها وكان احق بها فاحذروا ان تلعنوا مؤمناً فيحلّ بكم». وسائل الشيعة، ج ۸؛ كتاب الحج، ص ۶۱۳؛ أبواب أحكام العشرة، باب ۱۶۰، ح ۱ و ۲.

گفت: خیر، سبّ و لعن خلفای راشدین از شرک و کفر بدتر است و آنها اهل بهشت هستند و هر کس آنها را سب و لعن کند مؤاخذه می شود و باید جلوی او را گرفت.

گفتم: اولاً شیعیان هیچ گاه اهل بهشت را سب و لعن نکرده و نمی کنند، ثانیاً بگو بدانم آیا علی بن ابیطالب علیه السلام از خلفای راشدین و از اهل بهشت هست یا خیر؟
گفت: البته که او از اهل بهشت و از خلفای راشدین است.

گفتم: پس چرا معاویه او را دشمن می داشت، چرا با او جنگ کرد و چرا معاویه بن ابی سفیان مردم را بخاطر اینکه علی بن ابیطالب علیه السلام را سبّ نمی کردند مؤاخذه می کرد و امر می کرد که آن حضرت را سبّ کنند.
در صحیح مسلم است که:

«أَمَرَ معاوية بن ابی سفیان سعداً فقال: ما مَنَعَكَ أَنْ تَسُبَّ أَبَا التراب؟»^۱

همچنین چرا آل مروان که حاکم مدینه منوره شدند به صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله امر می کردند که علی بن ابیطالب علیه السلام را شتم و لعن کنند.
در صحیح مسلم است که:

«أَسْتَعْمَلُ عَلَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ مِنْ آلِ مَرْوَانَ: قَالَ: فَدَعَا سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَشْتِمَ عَلِيًّا، قَالَ: فَأَبَى سَهْلٌ. فَقَالَ لَهُ: أَمَا إِذَا آيَيْتَ فَقُلْ: لَعَنَ اللَّهُ أَبَا التُّرَابِ. فَقَالَ سَهْلٌ...»^۲

آیا سبّ و لعن علی علیه السلام از شرک و کفر بدتر است یا نیست؟

ثالثاً: در کدام آیه آمده است که لعن از شرک و کفر بدتر است؟ بلی آنچه مسلم و قطعی است سبّ و لعن مؤمن و اهل بهشت حرام است و هیچ مسلمانی حاضر

۱. صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب: من فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام، صفحه ۱۰۴۲، ح ۲۴۰۴.

۲. همان، صفحه ۱۰۴۴، ح ۲۴۰۹.

به سبّ و لعن اهل بهشت نمی‌شود و لذا شیعه معاویه و آل مروان را به همین جهت که سبّ و لعن علی علیه السلام را نمودند و با او دشمنی کردند، قبول ندارد و نسبت به آنها بدبین است.

گفت: چنین روایتی نیامده که معاویه سبّ کرده باشد، یا آل مروان چنین امر و دستوری داده باشند.

گفتم: صحیح مسلم را مطالعه کن تا به تو ثابت شود.

گفت: نگاه می‌کنم ولی صحت این مطلب خیلی بعید است. گفتم: در جایی که در بصره با آن حضرت جنگ کردند، در صفین با او جنگ کردند در نهروان با او جنگ کردند و سرانجام هم در مسجد او را شهید کردند سبّ و لعن او بر آنها امری سهل و غیر مستبعد است.

در اینجا سر به زیر انداخت و گفت: من این مسأله را حتماً پی‌گیری می‌کنم. گفت: در کتابی خواندم که شیعیان بزُرد رنگی را می‌آورند و دورش حلقه می‌زنند و او را به عنوان امّ المؤمنین عایشه توهین و مسخره می‌کنند، این داستان تا چه اندازه صحت دارد؟

گفتم: یکی از تهمت‌هایی که به شیعیان زده و در کتابها نوشته‌اند همین مطلب است که من هم در کتابهای ضدّ شیعه دیده‌ام ولی روح شیعه از چنین قضیه‌ای اطلاع ندارد و می‌توانی از هر ایرانی که اینجا هست سؤال کنی و این قضیه کذب است. بعد گفتم: البته شیعیان نسبت به اعمال و رفتار عایشه حساس هستند و رفتار دوگانه‌ای او برای شیعه سؤال برانگیز است.

گفت: چطور؟ او هر چه باشد همسر رسول الله صلی الله علیه و آله و دختر خلیفه و امّ المؤمنین بوده و بر همه مسلمانان است که حرمت او را مراعات کنند.

گفتم: صحیح است ولی هر کس اول باید خودش حرمت خودش را حفظ کند تا دیگران حرمت او را نگهدارند و این جهت را عایشه نسبت به خودش رعایت

نکرده است.

مثلاً امام احمد حنبل نقل کرده که:

«عَائِشَةُ قَالَتْ: كُنْتُ أَدْخُلُ بَيْتِي الَّذِي فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنِّي وَأَضَعَةُ ثَوْبِي وَأَقُولُ: إِنَّمَا هُوَ زَوْجِي وَأَبِي فَلَمَّا دُفِنَ عُمَرُ مَعَهُمَا فَوَاللَّهِ مَا دَخَلْتُهُ إِلَّا وَأَنَا مَشْدُودَةٌ عَلَى ثِيَابِي حَيَاءً مِنْ عُمَرَ»

عایشه گفت: من تا وقتی که رسول الله ﷺ و پدرم ابوبکر در حجره‌ام دفن بودند، داخل حجره‌ام می‌شدم و لباسم را زمین می‌گذاشتم و می‌گفتم رسول الله ﷺ شوهرم است و ابوبکر پدرم، اما پس از آنکه عمر با آنها دفن شد به خدا قسم هر وقت داخل حجره‌ام شدم لباسم را بخود می‌پیچیدم چون از عمر حیا می‌کردم.^۱

اکنون طبق این روایت، عایشه چطور از مرد نامحرمی که مرده و دفن شده است حیا می‌کند و حجابش را حفظ می‌کند ولی روزی، سوار شتر می‌شود و در وسط میدان جنگ حاضر و در بین آن همه مرد نامحرم با خلیفه رسول الله ﷺ، امام مسلمانان جنگ می‌کند و حرمت خود را می‌شکند، حرمت رسول الله ﷺ را می‌شکند، آیه شریفه «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» را نادیده می‌گیرد؟

گفت: اینها در تاریخ است و بهتر است ما چیزی نگوییم و شما هم نادیده بگیر. گفتم: مانعی ندارد ولی چون صحبت طولانی شده خسته شدم، اگر مطلب دیگری هست بماند برای فردا، گفتم: بلی چند سؤال دیگر دارم که مایل هستم بدانم، گفتم: وعده ما و شما فردا بعد از نماز ظهر، در همین مکان و خداحافظی کردیم و رفتیم.

۱. التاريخ القويم، تأليف محمد طاهر الكردى المكي، ج ۱، ص ۲۰۸ و در ص ۱۹۳، ايضاً به عبارت مشابهی از عایشه نقل شده است.

روز بعد با یک نفر آمد و گفت: این آقا رفیق من است و او هم چند سؤال دارد، گفتم: مانعی ندارد، گفت: برویم گوشه‌ای از مسجد که رفت و آمد نباشد، رفتیم جای خلوت و پس از احوال‌پرسی اولین سؤال آنها این بود:

چرا شیعیان از خاک کربلا شفا می‌طلبند و آنرا برای شفا به بیماران خود می‌خورانند مگر ممکن است خاک شفابخش باشد و روی بیمار اثر بگذارد؟

گفتم: آیا در قدرت خداوند متعال شک دارید؟ آیا خداوند نمی‌تواند در خاک اثر بگذارد و آنرا دوی درد و موجب شفای بیمار قرار دهد؟

گفتند: در قدرت خدا شک نداریم ولی قبول و اصلاً تصور چنین امری برای ما مشکل است.

گفتم: چه اشکالی دارد همان خدایی که در غسل شفا قرار داده است: ﴿يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾^۱؛ «از شکم آنها نوشیدنی با رنگهای گوناگون بیرون می‌آید که در آن درمانی برای مردم است.» همان خدایی که در پیراهن حضرت یوسف عليه السلام اثر گذاشته و وی امر می‌کند آنرا ببرند و روی چشمان پدرش بیندازند و خبر غیبی هم می‌دهد که چشمان نابینای پدرش حضرت یعقوب با انداختن پیراهن روی آنها، بینا می‌شود: ﴿إِذْ هَبُوا بَقْمِصِي هَذَا فَالْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا﴾^۲؛ «این پیراهنم را ببرید و روی صورت پدرم بیندازید، که بینا می‌شود.» ﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا﴾^۳؛ «چون مژده رسان آمد، پیراهن را بر صورت او [یعقوب] افکند در آن حال به بینائی بازگشت.» همچنین آن خدایی که قادر است در قسمتی از گاو ذبح شده اثری بگذارد که وقتی به انسان کشته شده می‌زنند زنده شود و قاتل خود را معرفی کند ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ

۱. سوره نحل / ۶۹.

۲. سوره یوسف / ۹۳.

۳. سوره یوسف / ۹۶.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً^۱؛ «و یاد آور زمانی که موسی به قومش گفت: خدا به شما فرمان می‌دهد گاوی را ذبح کنید». و همان خدایی که در عصای حضرت موسی علیه السلام اثر می‌گذارد و... این خداوند قدرت دارد در خاک کربلا اثر بگذارد و آنرا برای بیمار شفابخش قرار دهد.

سپس گفتم: و از شما تعجب است که اهل لسان هستید و مرتب قرآن می‌خوانید در عین حال به این قبیل آیات توجه نمی‌کنید و در نتیجه وقتی می‌شنوید در تربت کربلای حسین علیه السلام شفا است، برایتان مشکل می‌شود و نمی‌توانید باور کنید.

البته وقتی این آیات را می‌خواندم و توضیح می‌دادم، دهانشان بازمانده بود و گویا تا بحال این آیات بگوششان هم نخورده بود لذا به گرمی استقبال کردند و پذیرفتند، بعد گفتند: ما شنیده‌ایم که شیعیان برای امام‌هایشان نذر می‌کنند و می‌گویند نذر امام حسین علیه السلام یا نذر امام رضا علیه السلام و حال اینکه نذر باید برای خدا باشد.

گفتم: مقصودشان این است که ثواب آن عمل و کاری را که نذر کرده‌اند هدیه به امام حسین علیه السلام یا هدیه به امام رضا علیه السلام باشد و الا نذر باید لله و برای خدا باشد و حتی صیغه نذر هم به عربی «لِلَّهِ عَلَيَّ أَنْ أَفْعَلَ كَذَا» یا به فارسی «بر عهده من است که برای خدا چنین کاری را انجام دهم» لازم است و الا نذر صحیح نیست. صحبت به اینجا که رسید مأمورین متوجه ما شدند و آنها فوراً خدا حافظی کردند و رفتند و الحمد لله.

چرا ما متهم به شرک می‌شویم؟

پرسش ۳۸: چرا ما «شیعیان» بخاطر زیارت رفتن و نماز خواندن در حرم

ائمہ علیہم السلام و نذر کردن و مانند این امور متهم به شرک می شویم ولی اهل تسنن که بیش از ما چنین اموری را انجام داده و می دهند، متهم به شرک نشده و نمی شوند؟

پاسخ: همه اهل تسنن ما را متهم نمی کنند بلکه عدّه‌ای از آنان چنین تهمت‌هایی را می زنند و تهمت‌های آنها اختصاص به شیعه ندارد بلکه دیگر اهل تسنن را که عقاید آن عدّه را نپذیرفته‌اند نیز به چنین اتهاماتی متهم می کنند و ابن تیمیه در رساله (زیارة القُبُورِ وَ الْاِسْتِنْجَادُ بِالْمَقْبُورِ) به همه مسلمانان تهمت زده ولی نسبت به شیعیان بیشتر.

حرف آنها این است که می گویند: شیعیان، اهل قبور را عبادت می کنند و برای اهل قبور نماز می خوانند و از اهل قبور شفای بیماران و پیروزی بر دشمنان را می طلبند و برای اهل قبور نذر می کنند و مانند این امور و مدعی هستند که این اعمال بدعت و شرک است.^۱

و به همین لحاظ با شیعیان عناد و بدرفتاری می کنند. البته گاهی هم می گویند، شیعیان فلان و فلان را سبّ می کنند و این امر نیز باعث عداوت آنها می باشد.

اکنون به خلاصه‌ای از حرفها و ادله آنها در این رابطه اشاره می کنیم و سپس پاسخ آنها را با توضیح مختصری بیان می کنیم:

چیزهایی را که بدعت و موجب شرک می دانند

در رابطه با سرچشمه تهمتها و نسبتها تنها به خلاصه‌ای از عبارت بن باز، اکتفا می کنم. وی گفته است:

۱. به تحفة الاخوان، تألیف بن باز صفحه ۱۰ تا صفحه ۱۸، (البته در این قسمت اسمی از خصوص شیعه نبرده ولی در صفحه ۱۵، گفته است: این کارها نزد قبر حسین علیه السلام انجام می شود.) و به زیارة القُبُور و الاستنجاد بالمقبر، تألیف ابن تیمیه، ص ۱۱ به بعد مراجعه شود.

از بدعت‌هایی که سبب شرک اکبر است، نماز و قرآن خواندن در کنار قبور است، چون رسول الله ﷺ فرموده است: «خدا لعنت کند یهود و نصارا را، آنها قسبور انبیای خود را مسجد قرار دادند»^۱

و نیز گفته است:

آن حضرت خطاب به مسلمانان فرموده است: «آگاه باشید، آنان که قبل از شما بودند قبور انبیاء و صالحین خود را مسجد قرار دادند، مراقب باشید که شما قبور را مسجد قرار ندهید، من شما را از چنین عملی نهی می‌کنم».^۲

بن‌باز پس از نقل این دو روایت نتیجه‌گیری کرده و گفته است:

از این دو روایت استفاده می‌شود که نماز و قرآن خواندن در کنار قبور و ملازم شدن و ماندن نزد قبور و چیز ساختن روی قبور از اسباب شرک و غلو نسبت به اهل قبور است و این کارها را یهود و نصارا انجام دادند و جهال این امت نیز همان کارها را انجام دادند تا آنجا که اهل قبور را عبادت کردند، برای اهل قبور قربانی کردند، به آنها استغاثه کردند، برای آنها نذر کردند، از آنها شفای بیماران و پیروزی بر دشمنان را خواستند و این کارها نزد قبر حسین علیه السلام... انجام می‌شود - تا آنکه گفته است: - و رسول الله ﷺ نهی کرده است از بنا و گچ کاری قبور و نشستن روی قبور و گنبد ساختن روی قبور و نوشتن روی قبور.^۳ و این نهی نیست مگر از جهت اینکه این کارها تشبیه به یهود و نصاری و سبب شرک اکبر است.^۴

۱. «لعن الله اليهود و النصارى إتخذوا قبور أنبيائهم مساجد».

۲. «ألا وإن من كان قبلکم کانوا یتخذون قبور انبیائهم و صالحیهم مساجد، ألا فلا تتخذوا القبور مساجد فأتی آنها کم عن ذلک» (به کتاب تحفة الإخوان او، ص ۱۰ تا ۱۸ مراجعه شود).

۳. «انه نهی عن تجسیص القبور والقعود علیها و البناء علیها و الكتابة علیها».

۴. تحفة الاخوان، تألیف عبدالعزیز بن عبدالله بن باز، ص ۱۳ تا ۱۵.

چرا این نسبتها تهمت است؟

اکنون که بطور خلاصه ادله آنها بررسی شد و ضمناً هم معلوم گردید که نظر آنان عمدتاً شیعیان و ائمه شیعه علیهم السلام هستند، می‌گوییم: ما فعلاً در مقام این نیستیم که روایات مورد استدلال آنها را از جهت سند و دلالت و جهت صدور، بررسی و صحت و سقم آنها را تأیید یا تضعیف کنیم بلکه فرض را بر صحت آنها می‌گذاریم و می‌گوییم: شیعیان در تکبیرهای افتتاحیه تمام نمازها چه نماز، واجب باشد چه مستحب، در هر جا و هر وقت که نماز می‌خوانند چه مسجد باشد، چه حرم ائمه علیهم‌السلام یا غیر آن مستحب می‌دانند جمله‌های ذیل را بعد از تکبیرات افتتاحیه و قبل از شروع به حمد بخوانند:

وَجَهْتُ وَجَهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
 حَنِيفاً مُسْلِماً وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي
 لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ.^۱

من با ایمان خالص رو بسوی خدایی آوردم که آفریننده آسمانها و زمین است، دانای نهان و آشکار است و وجودم از لوث شرک و عقاید مشرکان منزّه است و مسلمان هستم و من هرگز با عقیده جاهلانۀ مشرکان موافق نخواهم بود، همانا نماز و طاعت و کلیۀ اعمال من - قربانی و غیر آن - و حیات و مرگ من، همه برای خدا است که پروردگار جهانیان است، او را شریک نیست و به همین اخلاص کامل مرا فرمان داده و من مطیع و تسلیم امر خدا می‌باشم.

این عبارت و این کیفیت نماز خواندن و این عقیده و ایمان خالص، پاسخی روشن و قاطع به تمام یاوه سراییهای کسانی است که شیعه را متهم به شرک می‌کنند.

۱. عروة الوثقی، فی تکبیرة الاحرام، مسأله ۱۲.

در عین حال برخی از ادعاها و اتهامات آنها را مطرح و بطور خلاصه پاسخ روشن و گویا می‌دهیم ان شاء الله.

الف) گفته‌اند: نماز خواندن در کنار قبور عبادت و پرستش اهل قبور است و از اسباب شرک می‌باشد و عمدتاً نظر آنها به شیعیان است که در حرم ائمه علیهم‌السلام و گاهی کنار بقیع نماز می‌خوانند و همچنین بعد از زیارت، نماز زیارت می‌خوانند. **پاسخ:** اولاً شیعیان هر جا و هر نمازی که بخوانند چنانچه بخواهند نیت نماز را به زبان بیاورند می‌گویند: «نماز می‌خوانم قربه الی الله» و هرگز به ذهنشان هم خطور نمی‌کند که - العیاذ بالله - «نماز می‌خوانم قربه الی صاحب‌القبر» و نماز زیارت نیز که می‌خوانند همین‌گونه نیت می‌کنند و نماز را «قربه الی الله» می‌خوانند و ثواب آنرا به صاحب قبر هدیه می‌کنند، همان‌گونه که مثلاً در دعای بعد از نماز زیارت امام حسین علیه‌السلام می‌گویند:

اللَّهُمَّ إِنِّي صَلَّيْتُ وَرَكَعْتُ وَسَجَدْتُ لَكَ، وَحَدَّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، لِأَنَّ
الصَّلَاةَ وَالرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ لَا يَكُونُ إِلَّا لَكَ....، اللَّهُمَّ وَهَاتَانِ الرَّكْعَتَانِ
هَدِيَّةٌ مِنِّي إِلَى مَوْلَايَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.^۱

بار پروردگارا! نماز خواندم و رکوع کردم و برای تو سجده نمودم، تو یگانه هستی و شریک برای تو نیست، چون نماز و رکوع و سجود برای غیر تو نیست، بار پروردگارا! این دو رکعت نماز من هدیه‌ای است از این جانب به آقایم حسین بن علی علیهما السلام.

بنابراین شیعیان نماز را برای خدا می‌خوانند و ثواب آنرا هدیه می‌کنند و هرگز برای صاحب قبر نماز نمی‌خوانند و او را عبادت و پرستش نمی‌کنند. ثانیاً اگر کنار قبور نماز خواندن شرک است چگونه از صدر اسلام تاکنون در

۱. مفاتیح الجنان حاج شیخ عباس قمی رحمته‌الله، زیارت مطلقه امام حسین علیه‌السلام.

مسجد الحرام که قبور انبیاء علیهم السلام و غیر انبیاء - مانند هاجر مادر حضرت اسماعیل علیه السلام و فرزندان او - وجود دارد نماز خوانده و می خوانند؟ در مسجد النبی و اطراف قبور رسول الله صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر و قبر حضرت زهرا علیها السلام نیز که در مسجد می باشد^۱ - نماز می خوانند؟ چندین سال عایشه در کنار قبور زندگی کرده و نماز خوانده است؟ آیا اینها قبر نیستند یا دلیلی بر خروج اینها وجود دارد و آیا فرقی بین قبور می باشد؟

همچنین طبق گفته اهل تسنن مدفونین در مسجد الحرام عبارتند از:

۱. حضرت اسماعیل علیه السلام و مادرش هاجر و دخترهای او که شوهر نرفته بودند و قبور آنان در حجر اسماعیل است.^۲
۲. حضرت نوح و هود و صالح و شعیب علیهم السلام و قبور آنان بین زمزم و حجر است.^۳
۳. نود و نه پیغمبر که قبورشان بین رکن و مقام، تا زمزم است.^۴

۱. در کتاب: التاريخ القويم - لمكة وبيت الله الكريم: تأليف محمد طاهر الكردي المكي: المجلد الأول: ص ۲۴۳ ضمن توضیح حجره و قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله (مقصوداً قبر النبی صلی الله علیه و آله) چگونگی حجره حضرت زهرا علیها السلام را توضیح داده و از بتوننی نقل کرده که: داخل حجره آن حضرت ضریحی وجود دارد و ضریح بر مکانی قرار دارد که بنا بر گفته جمع کثیری فاطمه زهرا علیها السلام در آن مکان (وسط حجره شریفه) دفن شده است «قد اقيم فيما بين البابين ضريح على المكان الذي دفنت فيه السيدة فاطمة على قول الكثيرين».

۲. و لقد ذكر اكثر العلماء أن اسماعيل عليه السلام و امه هاجر مدفونان بالحجر وكذلك عذاري بنات اسماعيل، كما رواه الامام الازرقى، (به كتاب التاريخ القويم، لمكة و بيت الله الكريم، تأليف محمد طاهر الكردي المكي، ج ۲، ص ۵۸۰ مراجعه شود.)

۳. فقد ورد في الحديث «كان النبي من الأنبياء اذا هلكت امته لحق بمكة فيتعبد فيها و من معه حتى يموت فيها فمات بها نوح و هود و صالح و شعيب و قبورهم بين زمزم و الحجر» (همان، ص ۵۷۹).

۴. و عن عبدالرحمان بن سابط يقول: سمعت عبدالله بن خمرة السلولى يقول: ما بين الركن الى المقام الى زمزم قبر تسعة و تسعين نبياً، جاؤوا حجاجاً فقبروا هنالك. (همان.)

ب) ادعای برخی دیگر از آنها این است که گفته‌اند: در کنار قبور قرآن خواندن شرک است.

پاسخ: ما می‌گوییم: اولاً در روایاتی که بن باز به آنها تمسک کرده است اسمی از خواندن قرآن نیست، ثانیاً این همه قرآن خواندن در مسجد الحرام و حجر اسماعیل و مسجد النبی خصوصاً در روضه مبارکه شرک است؟ آیا عایشه در حجره‌اش، کنار قبر رسول الله ﷺ و ابوبکر و عمر قرآن نمی‌خواند؟ گذشته از اینها، ابن تیمیه که از پیشتازان افکار ضد تشیع (بلکه ضد اکثر مسلمانان) بوده گفته است:

به اتفاق رؤسای مذاهب، میت از نماز، روزه، قرائت قرآن، صدقه و مانند اینها که زنده انجام می‌دهد بهره می‌برد.^۱

ابن قیم که یکی دیگر از بزرگان آنها است گفته است:

مسلمانان برای اموات طلب مغفرت کنند، صدقه بدهند، حج بجا آورند روزه بگیرند، نماز و قرآن و ذکر انجام دهند، ثوابش به اموات می‌رسد و [گفته است]:
جمهور سلف بر این مطلب اتفاق دارند.^۲

خود بن باز در کتاب دیگرش گفته است:

ثواب صدقه، حج و عمره، ادای دیون میت، دعا و استغفار، به میت می‌رسد ولی افضل و بهتر این است که قرآن و نماز و طواف برای میت انجام ندهند.^۳

در «الفقه علی المذاهب الاربعه» در زیارت قبور است که:

يُنْبَغِي لِلزَّائِرِ الْأَشْتِغَالِ بِالذُّعَاءِ وَ التَّضَرُّعِ وَ الْإِعْتِبَارِ بِالمَوْتِ وَ قِرَاءَةِ
الْقُرْآنِ لِلْمَيِّتِ فَإِنَّ ذَلِكَ يَنْفَعُ المَيِّتَ عَلَى الْأَصَحِّ

۱ و ۲. صلاة المؤمن، تألیف وهف القحطانی، ص ۱۳۷۹.

۳. مجموع الفتاوی، تألیف عبدالله بن باز، ج ۱۳، ص ۲۵۹ و صلاة المؤمن القحطانی، ص ۱۳۸۲.

سزاوار است زائر قبور، دعا و تضرع کند و از مرده‌ها عبرت بگیرد و برای میت قرآن بخواند که بنا بر اصحّ، میت از قرآن خواندن زائر منتفع و بهره‌مند می‌شود.^۱

با توجه به اینکه عموم اهل تسنن و حتی تندروها و خود بن باز در برخی از کتابهایش، قرآن خواندن برای میت را تجویز و گفته‌اند میت از آن نفع می‌برد، چرا بن باز در کتاب تحفة الاخوانش گفته است خواندن قرآن در کنار قبور شرک است؟ آنهم شرک اکبر!

و اصولاً معلوم نیست با چه جرأتی حکم به شرک خواننده قرآن در کنار قبور کرده و پاسخ خداوند را چه خواهد داد؟

ج) از تهمت‌های دیگر عده‌ای از آنان به شیعیان این است که می‌گویند شیعیان برای اهل قبور نذر می‌کنند - مثلاً برای امام حسین علیه السلام نذر می‌کنند - و نذر برای غیر خدا شرک است.

ولی اگر آنها لااقل به یکی از کتابهای فقهی شیعیان مراجعه می‌کردند، بخودشان اجازه نمی‌دادند چنین تهمتی را بزنند و عوامشان را نسبت به شیعیان بدبین کنند.

از باب نمونه، تحریرالوسیله حضرت امام علیه السلام، کتاب النذر، در تعریف نذر فرموده است:

النَّذْرُ هُوَ الْإِلْتِمَامُ بِعَمَلٍ لِلَّهِ تَعَالَى... وَ لَا يَنْعَقِدُ بِمَجْرَدِ الْنِيَّةِ بَلْ لَا بُدَّ مِنَ الصِّيغَةِ... بِأَنْ يَقُولَ: لِلَّهِ عَلَيَّ أَنْ أَصُومَ أَوْ أَنْ أَتْرُكَ...

نذر این است که انسان ملتزم شود کاری را برای خدا انجام دهد، و نذر به مجرد نیت منعقد نمی‌شود، بلکه باید صیغه نذر خوانده شود، و صیغه نذر به این است که بگوید: برای خدا بر عهده من است که روزه بگیرم، یا فلان کار را ترک کنم.

۱. الفقه على المذاهب الاربعه، ج ۱، کتاب الصلاة «خاتمة في زيارة القبور».

و در توضیح المسائل مراجع - احکام نذر - (مسأله ۲۶۴۰) فرموده‌اند:
 نذر آن است که انسان ملتزم شود که کار خیری را برای خدا بجا آورد، یا کاری
 را که نکردن آن بهتر است برای خدا ترک نماید.

بنابراین فقه شیعه و عقیده شیعیان این است که در ماهیت و حقیقت نذر «لله»
 بودن مدخلیت دارد و اگر لله (برای خدا) نباشد نذر نیست، بلی نذر کننده
 می‌تواند ثواب کاری را که نذر کرده، پس از انجام، به هر کس که خواست هدیه
 کند مثلاً می‌گوید: «لِلَّهِ عَلَيَّ أَنْ أَدْبِحَ شَاةً» یا به فارسی می‌گوید: برای خدا بر
 عهده من است که یک گوسفند قربانی کنم و گوشت آنرا به مصرف فقرا برسانم و
 ثواب آن را هدیه مولایم آقا امام حسین علیه السلام کنم.

شیعیان وقتی می‌گویند: نذر امام علیه السلام یا نذر حضرت ابوالفضل علیه السلام یا نذر حرم،
 مقصودشان همین است که ملتزم شوند کار خیر را برای خدا بجا آورند و ثواب
 آنرا هدیه امام علیه السلام یا حضرت ابوالفضل علیه السلام یا غیره نمایند.

و ظاهراً وهابی‌ها خیال کرده‌اند، اینکه شیعیان می‌گویند: نذر امام علیه السلام یا
 حضرت ابوالفضل علیه السلام نمودم. مقصودشان نذر برای غیر خدا است، لذا چنین
 تهمت ناروا را زده‌اند که باید این آیه مبارکه را برای آنها خوانند:

﴿لَا تَقْفُ ۱ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ
 عَنْهُ مَسْئُورًا ۲﴾

از آنچه به آن آگاهی نداری پیروی مکن، چراکه گوش و چشم و دل، همه مسؤولند.
 امید است متنبه شوند و زبان از تهمت زدن و دست از نوشتن تهمت به
 مسلمانان باز دارند و توبه کنند.

۱. «تقف» از ماده «فَقَفَ يَقْفُو» به معنای دنباله روی از چیزی است (در قفا و پی کسی رفتن).

۲. سوره اسراء / ۳۶.

د) عده‌ای از آنان ساختمان و گنبد و گلدسته درست کردن روی قبر را شرک و کفر می‌دانند و می‌گویند: بنا و گنبد به منزله بت است که در زمان جاهلیت با سم و ثن و صنم وجود داشته و اسم آنرا تغییر داده‌اند و تغییر نام، بت را از بت بودن و بت پرستی خارج نمی‌کند و همان گونه که مردم جاهلیت بت‌ها را عبادت می‌کردند، بناها و مشاهد نیز عبادت می‌شوند، بلکه شرک اینها اعظم از بتها است و باید ساختمانها و تمام مشاهد و گنبد و گلدسته‌ها تخریب و نابود شود.^۱

بر اساس همین دید و عقیده در سال ۱۳۴۳ ه. ق قبور بزرگان اسلام را در حجاز تخریب کردند و روز هشتم شوال قبور ائمه بقیع علیهم‌السلام و سایر اماکن مقدسه را منهدم نمودند.

بن باز - مفتی پیشین اهل تسنن حجاز - گفته است:

بنا و ساختمان و گنبد بالای قبور از اسباب شرک است و سبب غلو نسبت به اهل قبور می‌باشد و یهود و نصاری چنین کاری کرده‌اند.^۲

ولی ما «شیعیان و بلکه همه مسلمانان بجز گروهی خاص» می‌گوییم: اولاً: اگر حرف این عده صحیح باشد، از زمانی که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در حجره وی دفن کردند تا زمان حاضر همه مسلمانان و حتی خود آن گروه که آنحضرت و ابوبکر و عمر را زیارت کرده‌اند، عموماً مشرک و کافر بوده و هستند، همه آنها نسبت به رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ابوبکر و عمر غلو کرده‌اند، چون از وقتی که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دفن کردند حجره طاهره و بنا وجود داشته، حجره حضرت زهراء علیها‌السلام وجود داشته و زیارت آنها عبادت بت و عبادت ساختمان بوده است، نمازهایی که در مسجدالنبی به سمت قبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ابوبکر و عمر و قبر حضرت زهراء علیها‌السلام خوانده شده و می‌شود

۱. کشف الارتیاب صنعانی، ص ۲۸۶ و زاد المعاد ابن قیم، ص ۶۶۱.

۲. تحفة الاخوان بن باز، ص ۱۵.

همه اینها حرام و بر خلاف دستور رسول الله ﷺ و شرک و کفر است. خلاصه اینکه اگر قرار است ساختمان روی قبر به منزله بت و وثن و صنم باشد و ساختمان عبادت می شود، فرقی بین قبور بقیع و أحد و مسجد النبی نیست، اگر نماز خواندن به سمت قبور، نهی شده است فرقی بین قبور بقیع و أحد و مسجد النبی نیست، اگر مشاهد و گنبد ائمه علیهم السلام العیاذ بالله بت هستند و اگر ساختمان روی قبور سبب غلو نسبت به اهل قبور است، فرقی بین قبور بقیع و مشاهد ائمه علیهم السلام و قبور مسجد النبی و ساختمان و گنبد های متعدد مسجد النبی نیست. البته معلوم نیست مقصود بن باز از غلو چیست؟

اگر ساختمان روی قبر شرک و بت است فرقی بین ساختمان قبل از دفن و بعد از دفن نیست.

عایشه سالهای زیادی در حجره، روی قبر و یا کنار قبور زندگی کرده، نماز و قرآن خوانده است^۱. و از آن زمان تاکنون حجره و بنا روی قبور داخل مسجد وجود داشته و در چند نوبت حجره شریفه را تجدید بنا کرده اند و در سال ۶۷۸ (ه. ق) بالای آن گنبد ساختند.^۲

همچنین اگر سخن و ادله آن گروه صحیح باشد، ساختمان هایی که روی قبور انبیاء علیهم السلام در اطراف بیت المقدس وجود دارد، مانند قبور حضرت داود علیه السلام، ابراهیم علیه السلام، اسحاق علیه السلام، یعقوب علیه السلام و یوسف علیه السلام که قبل از اسلام ساخته شده و بعد از فتح اسلام در زمان خلافت عمر بن الخطاب، همچنان باقی مانده^۳ باید گفت همه اینها بت بوده و عمر بن الخطاب دستور تخریب آنها را نداده و بتها را

۱. به تاریخ القوم، ج ۱، ص ۱۹۳ مراجعه شود.

۲. کشف الارتیاب، مرحوم سید محسن امین، ص ۴۰۰.

۳. کشف الارتیاب، مرحوم سید محسن امین، ص ۳۸۴.

ابقاء کرده است و مردم همچنان بت پرست و مشرک باقی مانده‌اند؟ یا للعجب؟
پس فتح چه معنا داشته است؟

نیز در قرن دوم هجری، هارون الرشید خلیفه عباسی روی قبر امیر المؤمنین
علی علیه السلام ساختمان و قبّه احداث کرد.

مأمون بالای قبر پدرش ساختمان و حجره ساخت و حضرت رضا علیه السلام را در
همان قبّه هارونی دفن کردند.

ساختمانهای بزرگ و تاریخی روی قبور ائمه علیهم السلام و حتی روی قبور بزرگان
اهل تسنن احداث شده که همه آنها در تاریخ اسلام ثبت و ضبط است، و اگر
حرف آن گروه معدود درست باشد باید گفت بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله همه
مسلمانان مشرک و بت پرست بوده و بجای عبادت خدا عبادت ساختمانها و
قبور و مشاهد را نموده‌اند.

بنابراین باید در این قبیل روایات که مورد استدلال آنها قرار گرفته از جهت
سند و دلالت و جهت صدور دقت و بررسی شود و معلوم شود که اصحاب
رسول الله صلی الله علیه و آله و خلفای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چگونه بر وفق اینها عمل نکرده‌اند؟
در اینجا چند روایت را که بر خلاف روایات مورد استدلال وهابیه است،
می‌آوریم و قضاوت را به عهده شما می‌گذاریم:

در صحیح بخاری (که صحیح‌ترین کتابها و مقدم بر صحیح مسلم است)
آمده که:

قَالَ: وَرَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله جَالَسَ عَلَى الْقَبْرِ، قَالَ: فَرَأَيْتُ عَيْنَيْهِ تَدْمَعَانِ.

دختری از رسول الله صلی الله علیه و آله فوت کرد، رسول الله صلی الله علیه و آله روی قبر او نشست و اشک از
چشمان آن حضرت جاری بود.^۱

۱. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، ص ۲۰۵، ح ۱۲۸۵.

و در همین کتاب است که:

وَلَمَّا مَاتَ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ ضَرَبَتْ إِمْرَأَتُهُ الْقَبَّةَ عَلَى قَبْرِهِ سَنَةً ثُمَّ رَفَعَتْ، فَسَمِعُوا ضَائِحاً يَقُولُ: أَلَا هَلْ وَجَدُوا مَا قَدَّوْا؟ فَأَجَابَهُ آخَرٌ: بَلْ يَسُؤُوا فَاَنْقَلَبُوا.

هنگامی که حسن بن الحسن بن علی رضی الله عنهم از دنیا رفت زن او قبه ای [ظاهراً مراد خیمه است] روی قبر او زد و تا یکسال آن قبه سر پا بود. پس از یکسال قبه را بر چیدند و [همین که عازم بازگشت به منزل بودند] ندای غیبی شنیدند که گفت: آیا گمشده خود را یافتید؟ [یکسال سر قبر ماندید آیا عزیز از دست رفته شما زنده شد؟] و به دنبال آن، ندای غیبی دیگری شنیدند که گفت: خیر، عزیز آنها زنده نشد بلکه نا امید شدند پس به منزلشان بازگشتند. [نقل به معنی شد].^۱

از این دو روایت معلوم می شود اولاً روی قبر و کنار قبر نشستن نه تنها شرک نیست بلکه مانعی ندارد، ثانیاً رفتن زنها بر سر قبور و حتی ماندن آنها در کنار قبور اشکال ندارد، ثالثاً زدن قبه روی قبر نه تنها بت و بت پرستی نیست بلکه منع شرعی ندارد و اگر اشکال شرعی داشت و به گفته و هابیهها شرک و بت پرستی بود خلفا و صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله نهی می کردند و نمی گذاشتند قبه روی قبر، آنها تا یکسال برقرار باشد از همه اینها گذشته، این عمل از جانب اقرای رسول الله صلی الله علیه و آله صورت گرفته و آنها از جهاتی عالمتر به معنای شرک و بت پرستی و دستورها و اوامر و نواهی رسول الله صلی الله علیه و آله بوده اند که: اهل البیت ادری بما فی البیت.

بلکه می توان گفت: ساختن بنا و مسجد بر مزار اولیای خدا، ریشه قرآنی دارد. در قرآن کریم خداوند ضمن سرگذشت اصحاب کهف فرموده است:

۱. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، ص ۲۱۲، ذیل ح ۱۳۲۹.

﴿فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا﴾^۱

پس گفتند: ساختمانی به روی [جایگاه] آنان بنا کنید، پروردگارشان به آنها داناتر است، ولی آنان که پیروز شدند گفتند: مسلماً بر روی [جایگاه] آنان مسجدی بنا خواهیم کرد.

در تفسیر این آیه گفته اند: عده ای گفتند: بر روی قبر آنان ساختمانی بنا کنید و در مقابل، مؤمنین گفتند: ما بر قبور آنان مسجدی می سازیم و در آن نماز می گذاریم.^۲ ظاهراً در این قسمت بیش از این نیاز به بحث نیست و از اینجا معلوم شد که چرا و به چه اسم و انگیزه ای قبور ائمه بقیع عليهم السلام و قبور شهدای احد و قبرستان ابوطالب (حجون) را تخریب و به صورت فعلی در آوردند.

ما را متهم به بدعت گذاری می کنند و حال اینکه خودشان...

پرسش ۳۹: چرا عده ای از اهل تسنن، ما «شیعیان» را متهم به بدعت گذاری می کنند و خویش را مبرای از آن می دانند. آیا واقعاً آنها بدعت در دین نگذاشته اند؟
پاسخ: باید گفت: آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است؟ بدعت از سر تا پا و بالا و پایین آنها می بارد که اهل خبره با اندک توجهی به بدعت های بی شمار

۱. سوره کهف / ۲۱.

۲. در تفسیر خازن (لباب التأویل) آمده: قال ابن عباس فقال المسلمون نبی علیهم مسجداً یصلی فیہ الناس لانهم علی دیننا. در تفسیر جلالین و کشاف و ابوالسعود نیز نظیر همین مقال در ذیل این آیه آمده، در تفسیر نیشابوری (غرائب القرآن) است که: الذین غلبوا علی امرهم المسلمون و ملکهم المسلم لانهم بنوا علیهم مسجداً یصلی فیہ المسلمون و یتبرکون بمکانهم و کانوا اولی بهم و بالبناء علیهم حفظاً لتربتهم.

نقل از کتاب پژوهش درباره حدیث و فقه، تألیف: استاد کاظم مدیرشانه چی، ص ۱۳۸

آنها پی می‌برد، که در اینجا ابتدا به معنای بدعت و سپس به برخی از بدعت‌های آنها اشاره می‌کنیم:

معنای بدعت

«الْبِدْعَةُ الْاَلْحَدَثُ فِي الدِّينِ وَ مَا لَيْسَ لَهُ اَصْلٌ فِي كِتَابٍ وَلَا سُنَّةٍ وَاِنَّمَا سُمِّيَتْ بِدْعَةً لِانَّ قَائِلَهَا اِبْتَدَعَهَا عَنْ نَفْسِهِ»^۱.

بدعت به معنای اختراع تازه و نوظهور است. بدعت در دین اختراع تازه و ابداع چیزی است که جزء دین نبوده و آن را بدین نسبت دهند و به عنوان دین انجام دهند.

مثلاً در روایت است: کسی که در وضو، صورت یا دستها را سه مرتبه بشوید بدعت گذاشته است، یعنی خلاف سنت و دستور پیامبر عمل کرده است.^۲

همچنین در قرآن است: ﴿وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا﴾^۳، «أَيَّ اأَخْدَثُوهَا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ» رهبانیت که نوعی زهدگرایی و بی‌اعتنایی نسبت به دنیا است، جزء آئین حضرت مسیح عليه السلام نبود و پیروان وی بعد از آن حضرت، آن را اختراع کردند. همچنین نماز تراویح که اهل سنت در شبهای ماه رمضان می‌خوانند، جزء دین نبود و شخص عمر آن را اختراع کرد و خودش گفت: «بدعت است و خوب بدعتی است». (توضیح آن در صفحه ۱۸۶ آمده است)^۴

۱ و ۲. مجمع البحرین، ماده (بدع). ۳. سوره حدید / ۲۷.

۴. یادآوری: برخی بدعتها و کارهای تازه و نوظهور، ریشه و اصل دینی دارند و پایه و اساس آنها در قرآن و سنت موجود است و از اختراعات نیک و پسندیده محسوب می‌شوند و به همین لحاظ میان مردم متدین رایج شده و به عنوان سنت حسنه انجام می‌دهند، بدون اینکه آنها را جزء دین بشمارند و به دین نسبت دهند. مانند تأسیس بناهای خیریه، بیمارستان، مدارس و امثال اینها، و مانند تشکیل

بن باز (مفتی پیشین اهل تسنن حجاز) نیز گفته است:

«الْبِدْعَةُ هِيَ كُلُّ مَا أُخْدِثَ عَلَيَّ غَيْرِ مِثَالِ سَابِقٍ»^۱

بدعت هر چیز تازه است که در گذشته مانند نداشته است.

بر این اساس باید گفت: بدعت‌هایی که گروهی از اهل تسنن مرتکب می شوند دو قسم است:

اول: بدعت‌هایی است که طبق آیات قرآن و فقه و حرفهای خودشان بدعت است و مرتکب می شوند؛

دوم: بدعت‌هایی است که طبق فقه شیعه بدعت است.

→ مجالس سوگواری در عزای سیدالشهدا و سایر معصومین علیهم السلام و یا سر پا کردن مجلس جشن و سرور در ایجاد مذهبی و تولد ائمه علیهم السلام و مانند اینها، که تماماً ریشه و اصل قرآنی و سنتی دارد و از مصادیق بارز تعظیم شعائر است و حُسن ذاتی دارند و فوائد و برکات بسیاری بر آنها مترتب می شود، و در عین حال کسی آنها را جزء دین قرار نمی دهد.

همچنین رهبانیتی را که پیروان حضرت مسیح احوادث و اختراع کردند، اصل دینی و حسن ذاتی داشته و از مصادیق زهد و ترس از خدا بوده است، چون «رهبانیت» از ماده «رَهَبَ» به معنای ترس و دل‌نیستن به دنیا است، که در اصل دین آمده و ممدوح است، ولی جزء آئین مسیح علیه السلام نبوده و نیست. توصیه به مؤمنین ایدهم الله

سفارش حقیر به مؤمنین این است که سعی کنند اعمالشان صد در صد مطابق قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و روایات اهل بیت علیهم السلام باشد و از کارهایی که مدرک معتبر ندارد و حتی بوی بدعت می دهد پرهیز کنند، امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که فرمود: «قَلِيلٌ فِي سُنَّةِ خَيْرٍ مِنْ كَثِيرٍ فِي بِدْعَةٍ» عمل کمی که مطابق سنت باشد بهتر است از عمل بسیاری که بدعت است. (وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۱۹۱، ح ۱)

ضمناً: توضیح بیشتر این مطلب در تفاسیر، ذیل آیه ۲۷ سوره حدید و موارد بدعت و مذمت بدعت و بدعت‌گذار در بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۱۱۳، و ج ۷۲، ص ۲۱۶ آمده است.

۱. فتاوی مهمه لعموم الامة، من اجوبة عبدالله بن باز، شماره ۱۱، ص ۳۱.

بدعت‌های آنها طبق قرآن و طبق فقه خودشان

عده‌ای از آنان مدعی هستند هر عملی که در زمان رسول الله ﷺ و در عصر صحابه نبوده و انجام نداده‌اند نباید انجام داد و بطور کلی هر عمل دینی که بعد از رسول الله ﷺ و اصحاب آن حضرت، رایج شده و حادث و تازه است، بدعت و حرام است و موجب شرک و کفر و خروج از دین است. و به این روایت تمسک کرده‌اند که رسول الله ﷺ فرموده است:

إِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتُ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَالَّةٌ.^۱

پرهیز کنید از چیزهایی که تازه (به نام دین) پیدا می‌شود، یقیناً هر چیز تازه و نوظهور، بدعت است و هر بدعتی گمراهی است.

طبق این معنا که برای بدعت نموده‌اند و به مقتضای این روایت که از رسول الله ﷺ نقل کرده و آنرا پذیرفته‌اند، اموری را که ذیلاً یادآور می‌شویم بدعت است، زیرا در زمان رسول الله ﷺ و صحابه چنین اموری وجود نداشته و از چیزهایی هستند که در زمانهای بعد حادث و رایج شده است ولی گروهی از آنان با جدیت تمام آنها را انجام داده و می‌دهند، و آنها عبارتند از:

۱- نمازهای جهریه را با صدای بسیار بلند خواندن و نمازهای اخفاتیه را با صدای بسیار آهسته خواندن.

خداوند سبحان خطاب به پیامبر اکرم ﷺ فرموده است:

﴿ وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴾^۲

و تو [ای پیامبر] در نماز، نه صدا را بسیار بلند و نه بسیار آهسته گردان بلکه حدّ وسط را اختیار کن.

۱. فتاری مهمة لعموم الامة... عبدالله بن باز، شماره ۱۱، ص ۳۲.

۲. سورة اسراء / ۱۱۰.

این دستور الهی به شخص پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - که رعایت اعتدال در جهر و اخفات است - از دو جهت به مسلمانان دید و فهم و درک و وظیفه شناسی می‌دهد: اول این که می‌آموزد عبادات خود را در نهایت ادب، خضوع و خشوع انجام دهید و هر چه بهتر شکوه و ادب و ابهت و عظمت نماز و عبادت خود را به نمایش بگذارید.

دوم این که باید برای همه عبادات و اعمال، از هر گونه افراط کاری و تندروی پرهیز کنید.

۲- نسبت شرک و کفر دادن به مسلمانان.

در زمان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و در عصر صحابه چنین امری وجود نداشته و با اینکه گاهی اختلاف نظر داشته و بقول خود و هابیها صحابه گاهی برخلاف یکدیگر اجتهاد می‌کرده‌اند و حتی در مواردی با هم جنگ کرده و در برابر یکدیگر صف‌آرایی نموده‌اند، و حتی خود صحابه و مسلمانان مدینه عثمان را - که به قول آنان خلیفه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود - سه روز محاصره کردند و او را کشتند و جنازه‌اش را پس از چند روز در جایی که یهود دفن می‌شدند دفن کردند. در عین حال یکدیگر را تکفیر نکرده، نسبت شرک و کفر بهم نداده‌اند ولی این گروه تندر و به محض اینکه مسلمانی طبق فقه و اجتهاد خودش عمل می‌کند و با آنها هم عقیده نمی‌شود او را متهم به شرک و کفر و خروج از دین می‌کنند و چنین بدعت و ضلالت و خلاف شرع و عقل و انسانیت را مرتکب می‌شوند.

مضافاً بر اینکه این عمل آنها بر خلاف قرآن کریم است که خداوند فرموده است:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ أَلْسَلَامٌ لَّسْتُمْ مُؤْمِنًا﴾^۱

ای مسلمانان بآن کس که اظهار اسلام کند نسبت کفر ندهید.

بنابراین یکی از بدعت‌های مسلم آنان این است که مسلمانان را به اندک چیزی متهم به شرک و کفر می‌کنند و بر خلاف آیه شریفه و روایتی که خود نقل کرده‌اند عمل می‌کنند.

۳- اموری که نسبت به قبرستانهای بقیع، احد و حجون (ابوطالب) مرتکب شده و می‌شوند:

(الف) برای قبرستانها درب و دیوار قرار دادن بدعت است.

(ب) درب قبرستانها را در شب و ساعاتی از روز بستن و مانع زیارت اهل قبور شدن، بدعت است.

(ج) تابلو داخل قبرستان و خارج آن نصب کردن و چیزهای غیر مربوط بر آنها نوشتن بدعت است.

(د) مأمور گذاشتن و زائران را در مضیقه قرار دادن، بدعت است.

زیرا در زمان رسول الله ﷺ و در عصر صحابه هیچ یک از امور نامبرده وجود نداشته و همه این امور از بدعتها و مستحدثات صد ساله اخیر است که ابداع و بوجود آورده‌اند و الا در صحیح بخاری است که:

رسول الله ﷺ در نیمه‌های شب که ظاهراً عایشه به خواب می‌رفته است برای زیارت اهل قبور به بقیع می‌رفته است.^۱

و در صحیح مسلم است که:

گاهی مرده‌ها را شب دفن می‌کرده‌اند و رسول الله ﷺ روز بعد به قبر آنها نماز می‌خوانده است.^۲

بدعت آشکارتر بلکه از همه ناگوارتر اینکه، دور قبور شهدای احد را دیوار

۱. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، ص ۲۱۴، ح ۱۳۴۰.

۲. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ص ۴۱۲، ح ۹۷۴.

کشیده و از ورود زائران محترم - که از کشورهای اسلامی می‌آیند - به قبرستان احد ممانعت کرده و علاوه بر نصب تابلوها و نوشته‌ها، بلندگو نیز نصب کرده و در ساعاتی که زائران می‌خواهند لااقل از پشت دیوار و در فاصله زیاد، زیارت اهل قبور بخوانند، بلندگوها سر و صدا راه می‌اندازند و اجازه نمی‌دهند مسلمانان که شاید در عمر یک مرتبه به زیارت شهدای احد موفق شده‌اند، با آرامی و حضور قلب و حواس جمع زیارت اهل قبور بخوانند.

عجبا!! آیا این اعمال بدعت نیست؟ آیا این گونه با زائران مسلمان رفتار کردن و این سخت‌گیری‌ها بدعت نیست؟ آیا اینها سنت رسول الله ﷺ و پیروی از سلف صالح است؟

۴ - نماز بر مرده خواندن در مسجد الحرام و مسجد النبی است که بعد از نمازها معمولاً یک یا چند جنازه را داخل مسجد الحرام و مسجد النبی می‌آورند و بر آنها نماز می‌خوانند و اصل و منشأ آن تنها یک روایت است.

یادآوری: در صفحه ۲۴۴ و صفحه ۲۷۰ همین کتاب، نماز بر مرده‌ها در مسجد النبی را مطرح و توضیح داده‌ام.

بدعت‌های آنان در مورد مساجد طبق گفته‌های خودشان

برخی از بدعت‌های آنها - طبق فقه و ادعاهای خودشان - در مورد مساجد، خصوصاً مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد قبا به قرار ذیل است:

اول: ساخت مناره‌های متعدد و سر به فلک کشیده.

دوم: ساخت گنبد‌های متعدد خصوصاً بالای درب ۲۱ مسجد النبی (باب الملک فهد) که هفت گنبد در کنار هم و همانند ساخته‌اند.

سوم: تزیین در و دیوار و سقف مساجد خصوصاً مسجد النبی با انواع نقش و نگار و با چراغ‌های متعدد و گوناگون.

چهارم: نوشته هایی به درب و دیوارهای مساجد.
 پنجم: بنای کتابخانه های متعدد در داخل مسجد النبی.
 ششم: سفره انداختن و چیز خوردن در مسجد الحرام و مسجد النبی خصوصاً
 در ماه مبارک رمضان که معمولاً هنگام نماز مغرب سفره های متعدد پهن می کنند
 و همچون سالن غذاخوری مشغول غذا خوردن می شوند.
 هفتم: مرده ها را مرتب داخل مسجد آوردن و بعد از نمازهای یومیه بر آنها
 نماز خواندن - به شرحی که قبلاً بدعت بودن آنرا متعرض شدیم - .
 هشتم: راه دادن زنها هر روز در دو نوبت برای زیارت قبور در مسجد النبی -
 که خودشان رفتن زنها را به زیارت اهل قبور بقیع و سایر گورستانها، بعنوان
 بدعت منع و حرام می دانند^۱ - .

نهم: فرش کردن مسجد به فرشهای مصنوعی و رنگارنگ و سجده بر آنها با
 اینکه این فرشها از مظاهر دنیا هستند. و با اینکه رسول الله ﷺ بر زمین و بر
 حصیر سجده می کرد: (به صفحه ۶۰ و ۶۳ همین کتاب مراجعه شود).
 دهم: نماز خواندن در مسجد الحرام و مسجد النبی که قبرهای متعدد وجود
 دارد و بر خلاف ادعا و فتوای بن باز، مفتی پیشین و مورد قبول آنها می باشد. که
 گفته است:

در مسجدی که قبر وجود داشته باشد نماز صحیح نیست و موجب شرک و غلو
 نسبت به اهل قبور است»^۲.

۱. گفته نشود راه دادن زنها به منظور زیارت مسجد النبی ﷺ است (نه زیارت قبور) چون زنها معمولاً
 داخل مسجد النبی ﷺ مستقرند و پس از نماز و خروج مردها، آنها به قصد زیارت، هجوم می برند.
۲. عبارت بن باز چنین است: «اذا كان في المسجد قبر فالصلاة فيه غير صحيحة سواء كان خلف
 المصلين أو أمامهم أو عن أيانهم أو عن شمالهم... ولأن الصلاة عند القبر من وسائل الشرك والغلو في
 اهل القبور فوجب منع ذلك...» تحفة الاخوان، ص ۶۸.

اینها برخی از بدعت‌های آنها در خصوص مساجد است و اگر دقیقاً بررسی شود شاید بیش از آن باشد که ذکر شد و بدعت بودن آنچه ذکر شد بر حسب ادله و حرف‌های خود آنها است، بعلاوه از بعضی از آنها صریحاً نهی شده و نباید انجام دهند و ما در اینجا به برخی روایات از کتابهای مورد قبول خودشان اشاره می‌کنیم. ابن عباس گوید: پیامبر ﷺ فرمود:

مَا أُمِرْتُ بِتَشْيِيدِ الْمَسَاجِدِ.^۲

امر نشدم به محکم ساختن و بالا بردن بنای مساجد.

نیز ابن عباس از آینده مسلمانان خبر داده و گفته است:

لَتَزْخَرْنَهَا كَمَا زَخَرَفَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى.

مساجد را نقش و طلاکاری خواهید نمود، همان‌گونه که یهود و نصاری می‌کنند.^۳

نیز، عمر بن الخطاب مردم را از رنگ آمیزی مساجد بر حذر داشت «إِيَّاكَ أَنْ

تُحَمَّرَ أَوْ تُصَفَّرَ».^۴ از سویی نقل کرده‌اند که:

إِنَّ الْمَسْجِدَ كَانَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَبْنِيًّا بِاللَّبْنِ وَ سَقْفُهُ الْجَرِيدُ وَ عُمْدُهُ خَشْبُ النَّخْلِ فَلَمْ يَزِدْ فِيهِ أَبُو بَكْرٍ شَيْئاً، وَ زَادَ فِيهِ عُمَرُ وَ بَنَاهُ عَلَى بُنْيَانِهِ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِاللَّبْنِ وَ الْجَرِيدِ وَ أَعَادَ عُمْدَهُ خَشْباً ثُمَّ غَيَّرَهُ عُثْمَانُ فَرَادَ فِيهِ زِيَادَةً كَثِيرَةً وَ بَنَى جِدَارَهُ بِالْحِجَارَةِ الْمَنْقُوشَةِ وَ الْقَصَّةِ (گچ) وَ جَعَلَ عُمْدَهُ مِنْ حِجَارَةٍ مَنْقُوشَةٍ وَ سَقْفَهُ بِالسَّاجِ.^۵

۱. تشیید، (رفع البناء و تطویل)، صلاة المؤمن القحطانی، ص ۴۹۸.

۲. صلاة المؤمن القحطانی، ص ۴۹۸ به نقل از سنن ابی داود.

۳ و ۴. صحیح بخاری، کتاب الصلاة، ص ۷۷، باب بنیان المسجد ذیل حدیث ۴۴۵.

۵. همان، ح ۴۴۶. (الساج، نوع من الخشب معروف، یؤتی به من الهند، صلاة المؤمن القحطانی، ص ۴۹۹).

در عهد رسول الله ﷺ دیوار مسجد النبی از خشت و ستون‌های آن از تنه درخت خرما و سقف آن از شاخه‌های خرما بود، در عهد ابوبکر نیز چنین بود. پس از آن، عمر بن الخطاب مسجد را توسعه و تجدید بنا کرد به همان کیفیت زمان رسول الله ﷺ ولی عثمان مسجد را توسعه داد و دیوارهای آن را با سنگهای رنگی و گچ بنا کرد و ستونهای آنرا نیز از سنگهای رنگی بالا برد و سقف آنرا از چوبهای مخصوص [که از هند می‌آوردند] پوشاند.

ضمناً بن باز مفتی معروف آنها، گفته است:

در زمانی که مردم خانه‌های زیبا بنا می‌کنند و از بناهای قدیمی دوری می‌کنند چنانچه مساجد را مانند قدیم بحال خود بگذارند مردم از اجتماع و نماز در آنها خودداری می‌کنند و در چنین زمانی مانعی ندارد که مساجد را با سنگهای رنگی و گچ بسازند مانند آنچه عثمان ساخت تا مردم به رفتن مسجد رغبت کنند!^۱

اکنون ما درباره صحت و سقم این روایات و حرفها بحث نمی‌کنیم بلکه صحبت این است که چه شده که عده‌ای و در رأس آنها بن باز، در مورد مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد قبا و بدعتهایی که در این مساجد اعمال شده و می‌شود، به این روایات که در صحیح‌ترین کتابهای آنها آمده، اعتنا نمی‌کنند؟ به حرف عمر و ابن عباس توجه نمی‌کنند؟ به کلام رسول الله ﷺ نسبت به بالابردن ساختمان مساجد ترتیب اثر نداده و نمی‌دهند؟

۱. صلاة المؤمن القحطانی، ص ۵۰۰، نقلاً منه اثناء تقریره.

۲. در الفقه علی المذهب الاربعه، ج ۱، کتاب الصلاة «الکتابه علی جدران المسجد... واغلاقه فی غیر اوقات الصلاة» است که: به در و دیوار مسجد چیز نوشتن و درب مسجد را در غیر اوقات نماز بستن مکروه است و مذاهب اربعه در این مسأله اتفاق نظر دارند. و در صفحه ۲۵۵ آمده است: چیز خوردن در مساجد مکروه است.

آری، به گفته بن باز، تزیین و چراغانی و نقش و نگار مساجد و ساختن مناره‌ها و گنبد‌های آنچنانی بدعت و خلاف سنت نمی‌باشد و قابل توجیه است اما ساختن قبور بزرگان اسلام و تجدید بناهای تخریب شده توسط آنها بدعت و حرام و شرک و کفر است!! نظافت و تمیز کردن اطراف قبور ائمه بقیع عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و شهدای احد با آنهمه زائر بدعت و خلاف شرع و موجب شرک و کفر است!!

بدعت‌های اهل تسنن طبق فقه شیعه

برخی از بدعت‌های اهل تسنن را طبق فقه و مذهب و روایات مورد قبول خودشان ارائه کردیم، اکنون برخی از بدعت‌های بارز و آشکار آنها طبق فقه شیعه:

اول: اذان گفتن قبل از طلوع فجر که گفتن آن بعنوان دستور شرع بدعت و حرام است.

دوم: «الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ» که گفتن آن در اذان صبح، به عنوان جزء اذان، بدعت و حرام است.

سوم: با دست بسته نماز خواندن که (بنابر مشهور بین فقها) بدعت و حرام و مبطل نماز است.

چهارم: نگفتن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در اول سوره حمد بدعت و مبطل نماز است.

پنجم: گفتن «آمین» بعد از خواندن سوره حمد «به قصد جزء نماز» بدعت و حرام و مبطل نماز است.

ششم: در نمازهای واجب آیه سجده را خواندن و در وسط رکعت، سجده کردن بدعت و حرام و مبطل نماز است.

هفتم: نخواندن یک سوره کامل بعد از سوره حمد، ناقص کردن نماز و موجب بطلان نماز است.

هشتم: سجده بر فرش بدعت و حرام و مبطل نماز است.

نهم: در حال سلام دادن نماز، صورت را از سمت قبله برگرداندن بدعت و حرام و موجب بطلان نماز است.

دهم: عدم رعایت اتصال صفها در نماز جماعت بدعت و مبطل نماز است.

یازدهم: نافله‌های شبهای ماه مبارک رمضان را به جماعت خواندن به نام (نماز تراویح) بدعت و حرام است.

دوازدهم: حذف برخی از فصول اذان و اقامه به عنوان اینکه اذان و اقامه بدون آن فصول است بدعت و حرام است.

سیزدهم: روز جمعه برای نماز جمعه دو اذان گفتن بدعت و حرام است.

چهاردهم: در نماز بر اموات به چهار تکبیر اکتفا کردن بدعت و موجب بطلان نماز است!

(البته برخی از اینها بطور مطلق بدعت و حرام و مبطل نیستند یا محل بحث می‌باشند که در صورت نیاز به کتاب عروة الوثقی، فصل مبطلات نماز و غیر آن مراجعه شود).

۱. بعد از تکبیر اول سوره حمد می‌خوانند، بعد از تکبیر دوم، صلوات بر محمد و آل محمد می‌فرستند (به همان عبارتی که در تشهد نمازشان می‌خوانند) بعد از تکبیر سوم برای میت دعا می‌کنند، بعد از تکبیر چهارم می‌گویند: «السلام علیکم ورحمة الله» و کمی می‌ایستند و متفرق می‌شوند. و از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل کرده‌اند که آنحضرت در نماز بر اموات پنج تکبیر می‌گفته است. صلاة المؤمن القحطانی ص ۱۲۸۹ تا ص ۱۲۹۸. ولی بگونه‌ای که حضرت امیر علیه السلام نماز بر اموات می‌خوانده، نمی‌خوانند.

حُسن خُلق شیعیان

پرسش ۴۰: چرا ما «شیعیان» با روی خوش و با حسن خلق و کمال مهربانی با اهل تسنن برخورد می‌کنیم ولی آنها نوعاً با دید عناد و دشمنی و لجاج با ما برخورد می‌کنند و حتی برخی از آنان نسبت شرک و تهمت قبر پرستی بما می‌زنند، منشأ و علت این گونه برخوردها چیست؟

پاسخ: مکتب تشیع در راستای پیروی از قرآن کریم و به تبعیت از سنت پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت آنحضرت روشی جز مهر و محبت و خوش خلقی نسبت به همه مسلمانان، نمی‌پذیرد و نمی‌پسندد و در واقع مقتضای مکتب و نشان شیعه بودن شخص، خوش رفتاری و خوش زبانی با دیگران است، به طوری که فقها و مراجع تقلید فرموده‌اند: شایسته است شیعیان در نماز جماعت اهل تسنن شرکت کنند و با حضور خود تألیف قلوب نمایند و از آنچه موجب تفرقه و بدبینی است پرهیز کنند. (البته در چگونگی نماز با آنها و اینکه اقتدا است یا صوری باید هر کس به مرجع تقلید خود مراجعه و طبق فتوای او عمل کند).

ولی از بین اهل تسنن، عده‌ای با دید دیگری به شیعه و خصوصاً به ایرانیها نگاه می‌کنند و مبلغین آنها در بین مردم وانمود کرده‌اند که شیعیان، اعمال شرک‌آمیز انجام می‌دهند و حتی در مدارس و در رسانه‌های گروهی و در خطبه‌های نمازهای جمعه علیه شیعه برنامه دارند و شیعیان را متهم می‌کنند که بدعت‌گذار و مشرکند و همین تبلیغات و تهمتها موجب بدبینی آنها نسبت به شیعه شده است.

البته گاهی اعمال عوامانه‌ای از ایرانیها می‌بینند و آنها را دلیل و مدرک تهمتهای خود قرار می‌دهند که ما باید مراقب باشیم و بهانه دست آنها ندهیم و سبب و هن مذهب و بد نامی شیعه نشویم، از ریختن نامه در بقیع یا ریسمان و

پارچه بستن به پنجره‌های بقیع یا شمع روشن کردن و خاک از بقیع برداشتن و یا پشت دیوار بقیع نماز خواندن و مانند این امور، پرهیز کنیم.

سال گذشته شبها که حضور در پشت بقیع آزاد بود متأسفانه برخی از عوام پشت بقیع شمع روشن می‌کردند که دیوار سیاه می‌شد، پارچه و ریسمان و قفل‌های متعدد به پنجره‌ها می‌بستند نامه‌های مختلف با عباراتی، خطاب به ائمه بقیع علیهم‌السلام، به فاطمه زهرا علیها‌السلام، به امام زمان علیه‌السلام داخل بقیع می‌ریختند.

صبح که مأمورین می‌آمدند و آن وضع را می‌دیدند، آن قفل‌ها و ریسمانها و نامه‌ها را مشاهده می‌کردند، شروع به بدگویی و توهین به شیعیان می‌کردند و انواع فحش و سب و لعن و نسبت‌های ناروا به شیعه و به ایرانی نثار می‌کردند.

یکی از آنها ریسمانها و کهنه‌ها را با چاقو می‌برید و با غیظ و غضب رو به اینجانب گفت: شما می‌گویید ما مسلمان و جعفری هستیم، اگر مسلمان و شیعه جعفر بن محمد علیه‌السلام هستید، این کارها چیست که انجام می‌دهید؟ این قفل‌ها و این نامه‌ها چیست؟ چرا حاجات خود را از خدا نمی‌طلبید؟ چرا بجای دعا و خواندن قرآن به این کارها رو می‌آورید؟

به او گفتم: آیا دیده‌ای یک نفر از اهل علم و خردمند و فهمیده چنین اعمالی انجام داده باشد یا در کتابی دستور این قبیل اعمال را در اینجا داده باشند؟
گفت: نمی‌دانم ولی هر چه هست کار شما است و غیر ایرانیها اینجا نیستند و چنین کارهایی نمی‌کنند و نامه‌ها هم به فارسی نوشته شده است.

گفتم: این کارها از جانب افراد نادان و بی سواد سر می‌زند و روحانیون مرتب تذکر می‌دهند ولی آنها گوش نمی‌دهند، بعد گفتم: این اعمال را نباید انجام دهند ولی در عین حال مجوز تهمت و ناسزاگویی به آنها نمی‌شود، اینها شرک و کفر نیست، در نهایت اشتباه است و از روی جهالت انجام داده‌اند. این را گفتم و رفتم

و او همچنان بدگویی می‌کرد. خداوند همه ما را به وظائف دینی و اخلاقی آگاه فرماید و از آنچه موجب توهین به شیعه و مذهب حقّه جعفری می‌شود بر کنار دارد. (یادآوری: این کارها در سالهای قبل انجام می‌شد).

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَعَاشِرَ الشَّيْعَةِ كُونُوا لَنَا زَيْنًا وَلَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شَيْنًا، قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَاحْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَكَفُّوْهَا عَنِ الْفُضُولِ وَقُبِحِ الْقَوْلِ».

آبروی ما باشید و ما را زشت و بد جلوه ندهید و نسبت به مردم خوش زبان باشید و زبانتان را حفظ کنید و از حرفهای بی فایده و زشت خودداری کنید.^۱

در هر حال، حرف آن گروه خاص به شیعیان و سایر مسلمانان این است که می‌گویند: هر عمل دینی که رسول الله صلی الله علیه و آله یا صحابه آن حضرت انجام داده‌اند، مشروع و جایز است و آنچه نبوده و انجام نداده‌اند و بعد از آنها رایج شده است بدعت و حرام و موجب شرک و خروج از دین است، چون اگر در این کارها که بعداً رایج شده، خیر و مصلحت بود، رسول الله صلی الله علیه و آله و صحابه در انجام آن بر ما پیشی می‌گرفتند و از اینکه آنها انجام نداده‌اند معلوم می‌شود خیر و مصلحت در انجام آنها وجود ندارد.

روایتی نیز نقل کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله مسلمانان را از انجام کارهایی که سابقه ندارد بر حذر داشته و فرموده است:

از اموری که تازگی دارد پرهیز کنید بدرستی که هر امر تازه (که در دین سابقه نداشته) بدعت است و هر بدعتی ضلالت و گمراهی است.^۲

۱. سفینه البحار، باب الشین بعده الیاء: الشیعة و اوصافهم.

۲. نقل از کتاب، فتاوی مهمه لعموم الامة، تألیف عبدالله بن باز، شماره ۱۱، ص ۳۲ و تحفة الاخوان او،

بر این اساس مدعی هستند که بعضی اعمال چون در عهد رسول الله ﷺ و در زمان صحابه انجام نشده و سابقه ندارد، بدعت و حرام است و برخی از آنها شرک اکبر و مرتکب آن کافر است، و حتی اینکه ابن تیمیه گفته است: هر کس برخی از این کارها را انجام دهد توبه داده می شود و اگر توبه نکرد کشته می شود.^۱ (یعنی باید او راکشت و خونش هدر است) و آن اعمال که به نظر آن گروه بدعت و موجب شرک و کفر است، بقرار ذیل می باشد.

برخی اعمال دیگر که به نظر وهابیهها بدعت و حرام است

علاوه بر کارهایی که قبلاً نقل کردم، کارهای دیگری را نیز بدعت و حرام می دانند و آنها عبارتند از:

۱. سفر کردن به قصد زیارت قبر رسول الله ﷺ و ائمه علیهم السلام و کلیه اماکن مقدسه و مساجد، جز مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد الأقصی.
۲. گنبد و بارگاه و گلدسته و هرگونه بنایی روی قبر ساختن. - قبر هر کس که باشد -.
۳. چیز روی قبر نوشتن.
۴. روی قبر یا کنار آن قرآن خواندن.

۱. ابن تیمیه در رساله زیارت القبور و الاستنجاد بالقبور، ص ۱۹ گفته است: «و اما من یأتی الی قبر نبی او صالح... و یسأله و یستنجده فهذه علی ثلاثة درجات، احدها ان یسأله حاجته مثل ان یسأله ان یرزق او یرضه او یرحمه او یقضی دینه او ینتقم من عدوه او یعافی نفسه و اهله و نحو ذلك مما لا یقدر علیه الا الله عز وجل، فهذا شرک صریح یجب ان یستتاب صاحبه فان تاب و الاقتل» و در صفحه ۵۹ گفته است: هر کس به غیر خدا استغاثه کند و از غیر خدا مدد بجوید کافر است و توبه داده می شود و اگر توبه نکرد کشته می شود.

۵. ضریح و منبر رسول الله ﷺ و ضریح و سایر آثار متعلق به ائمه علیهم السلام و اعتبار مقدسه آنان را بوسیدن و دست کشیدن و صورت بر آنها نهادن.
۶. بوسیدن و دست کشیدن به ارکان کعبه و صورت نهادن به دیوار کعبه و مقام ابراهیم علیه السلام و هر جمادی از جمادات، جز حجر الأسود.
۷. توسل به انبیاء و اولیای خدا و آنان را بین خود و خدا واسطه قرار دادن و دعای توسل خواندن و یا رسول الله ﷺ و یا علی علیهما السلام و یا حسن علیهما السلام و یا حسین علیهما السلام و مانند اینها گفتن.
۸. نذر کردن برای مشاهد مشرفه و برای تعمیر و روشنایی آنها، شمع روشن کردن و نذر گوسفند و قربانی برای زوار و مانند اینها. - که مدعی هستند این قبیل نذرها برای غیر خدا است و بدعت و حرام است -.
۹. کار خیر انجام دادن و ثوابش را به دیگری که زنده است هدیه کردن.
۱۰. از رسول الله ﷺ و سایر انبیاء و اولیای خدا طلب شفاعت نمودن.
۱۱. در حالی که زائر رو به قبر رسول الله ﷺ یا سایر قبور ایستاده است، دست به دعا بلند کردن.
۱۲. روی قبر و کنار آن نماز خواندن و دعا کردن. - قبر هر کس که باشد -.
۱۳. به غیر خدا استغاثه نمودن.
۱۴. برای غیر خدا خم شدن.
۱۵. دور قبر گردیدن. (طواف قبور)
۱۶. جلوی کسی بلند شدن.
۱۷. در موالید و اعیاد مذهبی جشن گرفتن.
۱۸. مجلس عزاداری تشکیل دادن.
۱۹. برای کسی که فوت کرده مجلس ختم و فاتحه گرفتن و اطعام کردن.
۲۰. به غیر خدا قسم یاد کردن.

۲۱. هم خوانی و هم آهنگ چیز خواندن، اعم از قرآن یا دعا و شعر و حتی صلوات دسته جمعی فرستادن.

۲۲. «اللَّهُمَّ بِحُرْمَةِ فُلَانٍ عِنْدَكَ» گفتن.

و غیر اینها از کارهایی که به اسم دین و به عنوان عبادت انجام می‌شود و می‌گویند: در صدر اسلام چنین اعمالی نبوده و انجام نداده‌اند و همه اینها را بدعت و شرک دانسته و می‌گویند هر کس یکی از اینها را انجام دهد از دین خارج است.^۱

آری آنها طبق این طرز تفکر مدعی هستند که اعمال نام برده بدعت و موجب شرک است و انجام آنها حرام می‌باشد و می‌دانند و می‌بینند که برخی از این امور در کتابهای شیعیان موجود است و نیز توسلات و دعاهای دسته جمعی و ندورات و زیارت رفتن شیعیان را می‌بینند و برای آنها از همه ناگوارتر زیارت عاشورا است که مشتمل بر لعن است و توسط شیعه تکثیر و خوانده می‌شود، از سویی بی‌اعتنایی به دو خلیفه در مسجد النبی و به عثمان در بقیع و شدت علاقه شیعه را به ائمه بقیع و ام البنین مادر ابوالفضل العباس علیه السلام را مشاهده می‌کنند و این جهات همه دست بهم داده و سبب تندى و خشونت آنها نسبت به شیعه می‌باشد.

از همه اینها گذشته، عده‌ای از آنان ذاتاً تندخو و حتی در بین خودشان نسبت به یکدیگر کم‌عاطفه و احیاناً بی‌رحم هستند و از کوزه همان برون تراود که در اوست. و شاید این خوی ناپسند را از خلیفه دوم به ارث برده و می‌برند.

۱. درباره بدعت بودن امور نام برده به رساله «زیارت القبور والاستنجاد بالمقبور» ابن تیمیه، و به کتاب «تحفة الاخوان» بن باز، و «فتاوی مهمه» بن باز و «صلاة المؤمن» القحطانی، ص ۱۳۶، مراجعه شود.

خشونت عمر به نقل از بخاری

سعد بن عبادہ بیمار شد، رسول الله ﷺ با عبدالرحمن بن عوف و سعد و قاص و ابن مسعود به عیادت او رفتند، اهل بیت سعد بن عبادہ دور او جمع و او را احاطه کرده بودند رسول الله ﷺ احوال او را پرسید و شروع کرد به گریه کردن، همراهان حضرت نیز با دیدن گریه رسول الله ﷺ شروع به گریه کردند، سپس رسول الله ﷺ فرمود: خداوند به گریه و اشک چشم و حزن قلب، کسی را عذاب نمی‌کند، بلکه بواسطه زبان که حرفهایی که نباید بزند و می‌زند، عذاب می‌کند یا ترحم می‌کند، [سپس در ادامه روایت نقل کرده‌اند که] بدرستی که میّت به سبب اینکه اهلش بر او گریه می‌کند، عذاب می‌شود. و عمر بن الخطاب این گونه بود که در گریه بر مرده با عصا کتک می‌زد و سنگ پرتاب می‌کرد و خاک می‌پاشید.

«وَكَانَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَضْرِبُ فِيهِ بِالْعَصَاءِ وَيَرْمِي بِالْحِجَارَةِ وَيَحْثِي بِالتُّرَابِ»^۱.

مؤلف: ظاهر این روایت این است که سیره مستمر و اخلاق ذاتی عمر این بوده که هر کس بر مرده اش گریه می‌کرده است با چوب و سنگ و خاک او را از گریه باز می‌داشته و ساکت می‌کرده است، مثلاً اگر زنی فرزند جوانش را از دست داده و در مصیبت و عزای او گریه می‌کرده است داروی آرام بخش او چوب و سنگ و خاکی بوده که از دست این خلیفه نثارش می‌شده است و همانجایی که رسول الله ﷺ اشک می‌ریخته، او چوب و سنگ و خاک بکار می‌برده است بین تفاوت ره از کجا است تا بکجا، یعنی درست در نقطه مقابل و ضد «رحماء بینهم»

۱. صحیح بخاری، کتاب الجنائز باب البكاء عند المریض، ص ۲۰۹، ح ۱۳۰۴ و صحیح مسلم، کتاب الجنائز «باب البكاء علی المیت» ص ۳۹۴، ح ۹۲۴.

و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.
 ضمناً اگر این روایت در صحیح بخاری - که می‌گویند، بعد از قرآن صحیح‌ترین و معتبرترین کتابها است - نبود، جرأت نقل آن نبود.
 در هر حال، جایی که رفتار آنها در جامعه خودشان آن گونه بوده است، توقع رفتار مناسب و انسانی از آنها نسبت به شیعه آنها ایرانی بی وجه است.
 شخصی از آنان، در مقام تفاخر، به یک ایرانی گفته بود، خداوند بما عنایت خاصی دارد و دلیل آن این است که، رسول الله ﷺ را در بین ما فرستاده است.
 شخص ایرانی به او گفته بود، بلی، معلوم است که تعمیرکار را برای ماشین خراب و معیوب می‌فرستند، برای ماشین سالم و بی‌عیب که نمی‌فرستند.

مناظره مرحوم آیه الله خویی با عالم حجازی

مرحوم آیه الله العظمی خویی رحمته الله فرموده است:
 در سال ۱۳۵۳ ه. ق برای حج مشرف شدم، شخصی دانشمند - به نام شیخ زین العابدین - در مسجد النبی مراقب بود هر کس روی مهر سجده می‌کرد مهر او را می‌گرفت. به او گفتم: آیا رسول الله ﷺ تصرف در مال مسلمان را بدون اذن و رضایت او حرام نکرده است؟
 گفت: بلی حرام کرده است.
 گفتم: پس چرا اموال این مسلمانان را از آنها به زور می‌گیری و حال اینکه اینها شهادت به «لا اله الا الله» و «محمد عبده و رسوله» می‌دهند؟
 گفت: اینها مشرک هستند و مهر را بت قرار داده و برای مهر سجده می‌کنند (نه برای خدا).
 گفتم: حاضر هستی درباره این موضوع با هم مذاکره کنیم؟ گفت: مانعی ندارد.

شروع به صحبت کردم و سرانجام آن شخص از کاری که مرتکب شده بود عذر خواهی و استغفار کرد و گفت: امر بر من مشتبه شده بود و از من خواست تا در مدینه هستم، شبها در مسجد النبی صحبت کنم و در موضوعات مختلف مذاکره کنیم، و تا ده شب که در مدینه بودم شبها مجلس بر قرار می شد و صحبت کردم و عده ای از مذاهب مختلف حاضر می شدند و در پایان ده شب، آن دانشمند حجازی از آنچه نسبت به شیعه معتقد شده بود بیزاری جست و عذرخواهی کرد و به من قول داد صحبتهای مرا در روزنامه «ام القری» چاپ و منتشر کند تا برای کسانی که امر بر ایشان مشتبه شده و عناد ندارند، حق ظاهر شود و قرار شد یک نسخه از روزنامه را نیز برای من بفرستد ولی طبق قرارش عمل نکرد و شاید موقعیت با او مساعدت نکرد و نتوانست آنرا چاپ و منتشر کند.^۱

ظاهراً این شخص از آن گروه تندرو نبوده است و الا آنها حاضر به مذاکره با علمای شیعه نیستند و اگر هم ببینند عالمی شیعی با یک نفر سنی صحبت می کند می گویند ممنوع است و از صحبت جلوگیری می کنند.

این جانب و دیگران در مسجد النبی بارها دیده ایم که برخی از آنها سجاده را از زیر پای نمازگزاران شیعه می کشند و گاهی آنرا ضایع می کنند و رسماً اهانت و در حد کتک زدن هم اقدام می کنند و حال اینکه خود را سلفی، یعنی پیرو سلف صالح و پیرو سنت رسول الله ﷺ می دانند اما آیا سلف صالح و اصحاب رسول الله ﷺ با مسلمانان، با مهمانان رسول الله ﷺ، با نمازگزارانی که رو به قبله و طبق فقه خود در حال نماز هستند و در سجده می گویند «سبحان ربی الاعلی و بحمده» این گونه رفتار می کردند؟ آیا سنت رسول الله ﷺ چنین است؟

۱. البیان فی تفسیر القرآن، للامام السید الخوئی قدس سره، ص ۵۳۲.

یک گفتگو

به یکی از آنها - که خود در یک مورد، تماشاگر چنین برخورد ناجوانمردانه و خشن و بی ادبانه بود - گفتم: مگر شما سنت و دستور رسول الله ﷺ را قبول ندارید؟ مگر صحیح بخاری و صحیح مسلم را صحیح ترین کتابها بعد از قرآن کریم نمی دانید؟ گفت: چرا ما چنین هستیم.

گفتم: در صحیح بخاری از عمر بن الخطاب نقل کرده که رسول الله ﷺ فرمود: من مأمور شدم با مردم جنگ و قتال کنم تا بگویند «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» پس هر کس گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» مال و جانش از جانب من مصون و محفوظ است مگر بحقش [مانند اینکه به کسی ضرر مالی یا جانی بزند] و حساب او با خدا است.^۱

صحیح مسلم نیز همین حدیث را با چند سند نقل کرده است.^۲ به این شخص گفتم: با وجود چنین احادیثی، شما چگونه بخود اجازه می دهید در روضه مبارکه و در حضور رسول الله ﷺ به کسی که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ می گوید و در حال نماز است و عازم زیارت خانه خدا است، اینگونه توهین و اذیت کنید و در مال او تصرف و آنرا به زور بگیرید و ضایع کنید؟ آیا شما پیرو سلف صالح و عامل به سنت رسول الله ﷺ هستید؟

او سرش را زیر انداخت و حرفی نزد، به او گفتم: شیعیان تنها به خاطر اینکه درگیری نشود و موفق به زیارت رسول الله ﷺ و ائمه بقیع عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ شوند، این بی ادبی ها و بدرفتاری زشت شما را تحمل می کنند و اگر این جهت

۱. صحیح بخاری، کتاب الزکاة، باب وجوب الزکاة، ص ۲۲۵، ح ۱۳۹۹ و کتاب استنباط المرئین و

المعاندین و قتالهم، باب قتل من ابی قبول الفرائض، ص ۱۱۹۳، ح ۶۹۲۴.

۲. صحیح مسلم، باب الأمر بقتال الناس حتی یقولوا لا اله الا الله محمد رسول الله ﷺ، ص ۷۲، ح ۳۲.

نبود هرگز این رفتار شما را تحمل نمی‌کردند و این اعمال را بی‌پاسخ نمی‌گذاشتند، او با حالت شرمندگی گفت: حق با شما است و اسلام اجازه نمی‌دهد مسلمانان با کسی این گونه رفتار کنند و تقاضای عفو کرد و خداحافظی نمود.

اضافه می‌کنم که این گونه برخوردهای زشت و دور از انسانیت، مخصوص داشتن سجاده و امثال آن نیست بلکه بارها، جوانانی را که در مدارس مخصوص ضد تشیع تربیت کرده و آنها را معتقد کرده‌اند که شیعه مشرک است، در مسجد النبی و غیره، در حال عبور و مرور، به اینجانب تنه می‌زدند و حرفهای بسیار زشت و توهین‌آمیز می‌زدند و با سرعت می‌گذشتند.

ننگین‌تر از این قضایا واقعه‌ای بود که در سال ۱۳۷۹ اتفاق افتاد و آن چنین بود که در مسجد النبی یک پیرمرد بسیار خبیث در کمین بود و متوجه شد یک نفر ایرانی برای سجده، سر روی بادبزن که حصیر بود گذاشت، آن پیرمرد رفت و پایش را گذارد روی سر و گردن آن ایرانی و به شدت فشار داد بطوری که وقتی پایش را برداشت و آن ایرانی سرش را بلند کرد بی اختیار شد و چند لحظه از حال طبیعی خارج شد و به لحاظ اینکه بین دولت ایران و سعودی روابط حسنه نبود، کسی نمی‌توانست حرف بزند آنها هم جری بودند لذا آن مرد تحمل کرد، البته الآن هم بد رفتاری دارند.

بلی سرچشمه همه این ظلمها و اهانتها همان ظلم و ستمی است که بر رسول الله ﷺ و بعد بر اهل بیت مظلوم آن حضرت رواداشتند و همچنان بر شیعیان آنها نیز روا داشته و می‌دارند.

امید است هر چه زودتر منتقم الهی بیاید و جبران کند ان شاء الله تعالی. و فعلاً ما ییم و فرموده آنان که «اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ، اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعاً».

نماز تراویح و پیدایش آن

پرسش ۴۱: چرا ما «شیعیان» نمازهای مستحبی شبهای ماه مبارک رمضان را به جماعت برگزار نمی‌کنیم ولی اهل تسنن آنها را به جماعت و به نام نماز تراویح برگزار می‌کنند؟

پاسخ: در فقه شیعه خواندن نماز مستحبی به جماعت بدعت و حرام است و فرقی بین نمازهای مستحبی شبهای ماه مبارک رمضان و غیر آن نیست ولی اهل تسنن در ماه مبارک رمضان نماز شب را به جماعت و با اسم نماز تراویح^۱ برگزار می‌کنند. در زمان پیامبر ﷺ و حکومت ابوبکر و اوائل حکومت عمر، نماز تراویح خوانده نمی‌شد. مدتی از حکومت عمر گذشته بود، شبی از شبهای ماه رمضان وارد مسجد شد، مشاهده کرد که مردم گوشه و کنار مشغول نماز شب هستند و در گوشه‌ای هم چند نفر نماز شب را به جماعت می‌خوانند، عمر گفت: اگر همه مردم نافله‌ها را به جماعت برگزار کنند، بهتر و چشمگیرتر است و تصمیم گرفت و امر کرد که مردم نافله‌ها را به جماعت بخوانند.

شب بعد وارد مسجد شد، دید نافله‌ها را به جماعت برگزار می‌کنند، گفت: نافله‌ها را به جماعت خواندن بدعت است ولی بدعت خوبی است. «نِعْمَ الْبِدْعَةُ هَذِهِ»^۲.

۱. به آنها نماز تراویح می‌گویند چون بعد از هر چهار رکعت، کمی استراحت می‌کنند. (صلاة المؤمن القحطانی، ص ۳۴۶) و ظاهراً این معنا از روایتی استفاده شده که عایشه گفته است: رسول الله ﷺ در ماه رمضان بیش از یازده رکعت، نماز شب نمی‌خواند، مانند غیر ماه رمضان و چهار رکعت نیکو و طولانی می‌خواند و با کمی فاصله، چهار رکعت دیگر می‌خواند (ثم یصلی اربعاً) باز با فاصله سه رکعت دیگر می‌خواند (ثم یصلی ثلاثاً)، (صحیح بخاری، کتاب صلاة التراويح، ص ۳۲۲، ح ۲۰۱۳).
 ۲. صحیح بخاری، کتاب صلاة التراويح، ص ۳۲۲، ح ۲۰۱۰ و ح ۲۰۰۹ و ح ۲۰۱۲. و صحیح مسلم باب الترغیب فی قیام رمضان و هو التراويح، ص ۳۳۴، ح ۷۵۶.

در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعه، جلد ۱، مباحث صلاة التراویح» آمده است که نماز تراویح در ابتدا بیست رکعت نبود و بعداً بر آن افزوده‌اند.

شرکت در نماز تراویح جایز نیست

بطور مسلم، نماز تراویح در قرآن نیامده و همچنین، بطور قطع و یقین، پیامبر ﷺ نماز تراویح نخوانده و به آن امر نکرده است، بلکه از آن نهی فرموده و اجازه اقامه آن را نداده است. و بدیهی است، عبادت و نماز خاصی که در کتاب خدا نیامده، اگر شخص مسلمان بخواهد انجام دهد، بر حسب حدیث «ثقلین» باید برود سراغ عترت پیامبر ﷺ که اهل بیت آن حضرت و عدل کتاب خدا هستند، و طبق روایات موجود، عترت نه تنها نماز تراویح نخواندند و در آن شرکت نکردند، بلکه از انجام آن نهی فرمودند. بر این اساس، اقامه نماز تراویح بدعت و شرکت در آن حرام است، و علاوه بر روایات عترت که در کتب شیعه موجود است، اهل سنت نیز نقل و اعتراف کرده‌اند که در عصر پیامبر اکرم ﷺ و در زمان حکومت ابوبکر و در ابتدای حکومت عمر، نافله‌ها به صورت فرادا برگزار می‌شده و نمازی به نام «نماز تراویح» وجود نداشت و خوانده نمی‌شد و طبق روایات آنها، عمر بود که دستور داد نافله‌ها را در ماه رمضان به جماعت برگزار کنند و او بود که این بدعت را پایه‌ریزی و ترویج کرد و خودش هم به بدعت بودن آن اعتراف کرد.

از سویی، در کتاب‌های خود اهل سنت است که: پیامبر اکرم ﷺ از بدعت نهی کرده و فرموده است: «كُلُّ بَدْعَةٍ ضَالَّةٌ» (هر بدعتی گمراهی است) و فرقی بین بدعت عمر و غیر عمر نگذاشته است، و بدعت عمر را استثنا نکرده است. مضافاً بر این در «صحیح مسلم» است که حضرت امیرالمؤمنین علیؑ خبر داده

که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چهار کلمه برای او بیان فرموده است، و آن چنین است:

عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ: لَعْنَةُ اللَّهِ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ، لَعْنَةُ اللَّهِ مَنْ لَعَنَ وَالِدَيْهِ، لَعْنَةُ اللَّهِ مَنْ آوَى مُحَدِّثًا، لَعْنَةُ اللَّهِ مَنْ غَيَّرَ مَنَارَ الْأَرْضِ.^۱

لعنت خدا بر کسی باد که حیوان را بدون بردن نام خدا ذبح کند، لعنت خدا بر کسی باد که کاری کند که مردم پدر و مادرش را لعنت کنند، لعنت خدا بر کسی باد که از بدعت و بدعت‌گزار حمایت کند، لعنت خدا بر کسی باد که نشانه‌ها و علامت‌ها را تغییر دهد.

بر این اساس، اقامه نماز تراویح و شرکت در آن جایز نیست، زیرا علاوه بر این که بدعت و ضلالت است، حضور و شرکت در آن حمایت و تأیید عملی بدعت و بدعت‌گزار است و طبق روایت (مسلم) حامی بدعت، مورد لعن پروردگار است.

گذشته از این‌ها از حضرت امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام سؤال کردند: آیا صحیح است نمازهای نافله ماه رمضان را به جماعت بخوانیم؟ آن حضرت فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، شب اول ماه رمضان به مسجد آمد و مشغول نافله شد، مردم پشت سر آن حضرت صف کشیدند، پس حضرت نماز نخواند و با شتاب به خانه‌اش رفت و تا سه شب این قضیه تکرار شد، روز بعد آن حضرت تشریف آورد و رفت بالای منبر و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

ای مردم نماز شب نافله و مستحب است، و در ماه رمضان نافله را به جماعت خواندن بدعت است، پس در ماه رمضان، برای نماز شب جمع نشوید

۱. (صحیح مسلم) ج ۶، ص ۸۵ و (مسند احمد) ج ۱، ص ۱۰۸.

که گناه است.^۱

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ در ادامه فرموده است: سپس پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خطاب به مردم فرمود: آگاه باشید، هر بدعتی ضلالت و گمراهی است و سرانجام هر گمراهی آتش است، و از منبر پایین آمد در حالی که می فرمود: قَلِيلٌ فِي سُنَّةِ خَيْرٍ مِنْ كَثِيرٍ فِي بَدْعَةٍ؛ عمل اندک مطابق سنت، بهتر است از عمل زیاد که بدعت است.

بر این اساس برگزاری نافله‌ها به جماعت، توسط اهل سنت، به نام نماز تراویح، آن هم با اضافه کردن ۹ رکعت به نافله‌ها و با تقييد به خواندن یک ختم قرآن در مجموع آنها و برگزاری آن در اول شب و شرکت زنان در آن، نه تنها برخلاف عمل پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و برخلاف روایات معتبر عترت آن حضرت است، که خود آنان هم طبق روایاتشان، قبول دارند که این عمل بدعت است و پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین دستوری را نداده و چنین عملی را انجام نداده است و دلیلی از جانب پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر صحت و مقبولیت آن ندارند.

البته در برخی روایات آنها است که رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دو سه شب نافله شب را در مسجد خواند و عده‌ای نمازها را با آن حضرت خواندند، شب سوم یا چهارم جمعیت زیاد شد، رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای نماز نافله از منزل خارج نشد و بعد از نماز صبح فرمود:

من متوجه اجتماع شما شدم و اینکه نیامدم، ترسیدم نافله شب را به جماعت خواندن بر شما واجب شود و تا رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زنده بود نافله‌ها به جماعت برگزار نشد.^۲

۱. وسائل الشیعه، ج ۵، ابواب نافله شهر رمضان، ص ۱۹۲، باب ۱۰، ح ۱.

۲. صحیح بخاری، کتاب صلاة التراویح، ص ۳۲۲، ح ۲۰۱۰ و ص ۲۲۳، ح ۲۰۱۲ و صحیح مسلم، باب الترغیب فی قیام رمضان وهو التراویح، ص ۳۳۵، ح ۷۶۱.

در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعه»^۱، مضمون همین روایات را بازگو کرده و می‌گوید:

مستحب است به جماعت برگزار شود، ولی بیست رکعت نبوده و در عهد صحابه اضافه کردند و بیست رکعت می‌خواندند، و در حکومت عمر بن عبدالعزیز باز اضافه کردند و سی و شش رکعت می‌خواندند ولی مشروع همان بیست رکعت است و مستحب است تمام قرآن را در نماز تراویح تا پایان ماه رمضان بخوانند. [و برای اضافه کردن و بدعت گذاری عمر و غیر او توجیهاتی نموده است].

لازم به یادآوری است که، اولاً در این چند روایت - که پیامبر ﷺ دو سه شب نافله‌ها را در مسجد خواند - نیامده است که این عمل در ماه رمضان اتفاق افتاده است.

ثانیاً: بیش از یازده رکعت نخواند، ثالثاً عمر بن الخطاب تصریح کرد که این عمل بدعت است، یعنی ساخته و پرداخته سلیقه شخص او بوده و سابقه نداشته است و از تعبیر او معلوم می‌شود استناد به عمل رسول الله ﷺ نکرده است، رابعاً حتی عمر نگفته است بیست رکعت بخوانند و نگفته است یک ختم قرآن در آنها خوانده شود.

آری بدعت می‌گذارند و به سلیقه شخصی عمل می‌کنند و بعد هم توجیه می‌کنند که اجتهاد کرده‌اند ولی اگر ببینند شیعه مثلاً در اذان و اقامه بقصد تیمن و تبرک شهادت به ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام می‌دهد فوراً حکم به بدعت بودن و کفر و شرک شیعه می‌کنند: ﴿إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾^۲

۱. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، مباحث صلاة التطوع «صلاة التراویح»، ص ۳۴۰.

۲. سوره ص / ۵.

در هر حال، از خداوند سبحان می‌خواهیم که آنها و همه مسلمانان را به اطاعت و پیروی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و عترت، یعنی اهل بیت آن حضرت هدایت فرماید، زیرا تنها طریق نجات و رسیدن به سعادت، اطاعت از خدا و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت آن حضرت و عمل کردن به سنت و روش آن بزرگواران و پرهیز از تعصب و دنباله‌روی جاهلانه از غیر آنان است.

خداوند سبحان فرموده است:

﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾^۱

هر کس از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده است.

و نیز فرموده است:

﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۲

و از خدا و پیامبر اطاعت کنید تا مورد رحمت قرار گیرید.

و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَا تَضِلُّوا».^۳

من دو چیز گران‌وزن در میان شما می‌گذارم، کتاب خدا و اهل بیتم، به آن دو چنگ زبید تا گمراه نشوید.

دو تذکر

۱- چنانچه مؤمنان - ایدهم‌الله تعالی - هنگام برگزاری نماز تراویح در

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۳۲.

۱. سوره نساء، آیه ۸۰.

۳. جامعه احادیث الشیعة، ج ۱، المقدمة، ص ۳۲.

مسجد الحرام، یا مسجد النبی یا غیر آن حضور داشتند می‌توانند گوشه‌ای بنشینند و قرآن بخوانند، یا مشغول دعا و ذکر بشوند و خلاف تقیه هم مرتکب نمی‌شوند، چون اهل سنت نماز تراویح و شرکت در آن را واجب نمی‌دانند.

۲- علت طرح نماز تراویح در اینجا، همان علت است که صاحب وسائل الشیعه^{رحمه الله} را وادار کرده آن را طرح و روایات مربوط به آن را بیان کند، بدیهی است، در ماه مبارک رمضان نماز تراویح در گوشه و کنار مطرح می‌شود، همچنین زائران ایرانی در ماه رمضان در مکه و مدینه نماز تراویح را می‌بینند و از پیدایش و کم و کیف آن سؤال می‌کنند و در بازگشت مطرح می‌کنند و می‌پرسند و روحانیون هم فرصت مراجعه به کتب مربوطه را ندارند، و این کتاب به منظور تأمین خواسته‌های مشروع مسلمانان نوشته شد.

مضافاً بر اینکه اهل سنت نیز این کتاب را می‌خوانند و لازم است بدانند که نماز تراویح سنت رسول الله^{صلی الله علیه و آله} نیست - و نباید به عنوان سنت و دستور پیامبر^{صلی الله علیه و آله} بخوانند - بلکه از مخترعات بعد از پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} است، و امید می‌رود با مطالعه این کتاب، مصداق این آیه مبارکه قرار گیرند:

﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾^۱

به بندگانم مژده ده، آنان که سخن را می‌شنوند و از بهترینش پیروی می‌کنند.

همه چیز دین، حتی نماز هم ضایع شد

صحیح بخاری (کتاب مواقیت الصلاة، باب ۷: «فی تضييع الصلاة عن وقتها»)، ح ۵۳۹) روایت کرده است که انس بن مالک گفت:

مَا أَعْرِفُ شَيْئاً مِمَّا كَانَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ، قِيلَ: الصَّلَاةُ؟ قَالَ: أَلَيْسَ صَنَعْتُمْ مَا صَنَعْتُمْ فِيهَا.

آنچه را در عهد رسول خدا شناخته بودم، فعلاً نمی شناسم (همه چیز عوض شده است). به او گفته شد: نماز چطور (آیا نماز هم عوض شده)؟ گفت: آیا نکردید آنچه را در نماز کردید؟

در همین باب (حدیث ۵۳) با دو سند روایت کرده است که زهری گفت: در دمشق وارد شدم بر انس بن مالک، دیدم او گریه می کند، گفتم چه چیز تو را می گریاند؟ گفت: آنچه را «از دین» درک کرده و شناخته بودم، نمی بینم مگر این نماز را «این نماز هم ضایع شده است».

مؤلف: از بخاری تعجب است که این دو روایت را که بیانگر تزییع همه چیز دین و حتی نماز است، چرا تحت عنوان تزییع نماز از وقت آن آورده است، با این که ربطی به وقت نماز ندارد.

در هر حال، تزییع احکام دین و حتی نماز، با اندک تأمل و بررسی معلوم می گردد و ضایع شدن نماز - چه فریضه و چه نافله - برای اهل علم و دانش آشکار است و نمونه بارز آن، نماز تراویح است.

ما دعاهای مفاتیح را می خوانیم

پرسش ۴۲: چرا ما «شیعیان» دعاهای مفاتیح الجنان را می خوانیم ولی اهل تسنن چنین نیستند و اگر دست ما ببینند آن را از ما می گیرند و گویا همراه داشتن و خواندن دعاهای آن جرم است؟

پاسخ: اهل تسنن و خصوصاً گروه تندرو به دعا و زیارات چندان اهمیت نمی دهند و اصولاً دعاهای وارده از معصومین - علیهم السلام - را ندارند و طعم

و لذت دعا و مناجات و زیارات را نچشیده‌اند و حال اینکه اگر به دعای کمیل که تماماً در رابطه با توحید و عذر خواهی از گناهان در پیشگاه خداوند است توجه کنند، یا مناجات خمس عشره یا دعای ابو حمزه و مانند اینها را بخوانند دیدشان عوض می‌شود ولی از آنها سلب توفیق شده است که جادارد در باره برخی از آنان این آیه خوانده شود: ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ﴾^۱؛ «خدا بر دلها و گوشهایشان مهر نهاده و بر چشمها پرده‌ای و برای آنان عذابی بزرگ است».

در هر صورت، حساسیت آنها، خصوصاً گروه تندرو، نسبت به زیارت عاشورا است که در مفاتیح آمده و آن هم نسبت به لعن اول و دوم و سوم است. و همچنین از جهت لعن به ابوسفیان و معاویه که در این زیارت است و در نتیجه آن‌گونه برخورد می‌کنند.

مناظره‌ای در باره زیارت عاشورا

در مسجد النبی، مفاتیح دستم بود، یک نفر از آنها که -مأمور بود و از جزئیات مطلع بود - آن را گرفت و زیارت عاشورا را آورده گفت: اوّل و دوم و سوم که لعن می‌کنید چه کسانی هستند؟ گفتم: مگر لازم است بدانیم چه کسانی هستند؟ گفت: چنانچه انسان کسی را شناسد چگونه او را لعن می‌کند؟ گفتم: این مردم که پنج وقت نماز می‌خوانند و مرتب می‌گویند ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ آیا مغضوب علیهم و ضالین را می‌شناسند؟ فکری کرد و گفت: خیر، اکثر آنها نمی‌شناسند.

گفتم: کسانی را که نمی‌شناسند چگونه از خدا می‌خواهند آنان را از آنها قرار ندهد؟ گفت: در نماز دستور است که بخوانند هر چند معنا و مقصود از آن را ندانند. گفتم: این هم زیارت است و دستور است که آن را بخوانند هر چند مقصود از آنان را ندانند.

گفت: در این زیارت لعن بر معاویه نیز هست و او را که می‌شناسید، چرا او را لعن می‌کنید؟ مگر نمی‌دانید لعن اصحاب رسول الله ﷺ گناه و حرام است؟ گفتم: اولاً جنگ با اصحاب و با خلیفه رسول الله ﷺ گناهِش بزرگتر از سب و لعن است و همه می‌دانند که معاویه با علی بن ابی طالب علیه السلام که از صحابه و خلیفه رسول الله ﷺ بود جنگ کرد و اگر توانسته بود آن حضرت را به شهادت رسانده بود، همان گونه که پسرش یزید حسین بن علی علیه السلام را شهید کرد، ثانیاً شیعه لعن برخی افراد و بر شخص معاویه را از معاویه یاد گرفته‌اند.

گفت: معاویه کجا و چه کسی را سب و لعن کرده که از او یاد گرفته‌اید؟ گفتم: صحیح مسلم را قبول داری؟ گفت: بلی، گفتم: در صحیح مسلم است که معاویه از شخصی به نام سعد خواست که امیر المؤمنین علی علیه السلام را سب کند و سعد گفت: من هرگز علی علیه السلام را سب نمی‌کنم و اگر یکی از سه چیزی که رسول الله ﷺ برای علی بن ابی طالب علیه السلام گفت برای من گفته بود ارزش و بهای آن نزد من محبوب‌تر از شتر قرمز رنگ بود (شتر قرمز نزد اعراب اشرف اموال محسوب است) و آن سه چیز این بود:

۱- رسول الله ﷺ عازم سفر برای جنگ بود، علی علیه السلام را به عنوان خلیفه خود تعیین کرد که بماند، علی علیه السلام گفت: یا رسول الله ﷺ مرا با زنها و بچه‌ها می‌گذاری؟ رسول الله ﷺ فرمود: آیا خوشنود نمی‌شوی که نسبت به من بمنزله هارون نسبت به موسی علیه السلام باشی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست؟

۲- شنیدم رسول الله ﷺ در جنگ خیبر فرمود: فردا پرچم جهاد را به دست مردی می‌دهم که او خدا و رسول خدا را دوست می‌دارد و خدا و رسول خدا نیز او را دوست دارند، روز بعد همه حاضرین گردن کشیدیم که شاید یکی از ما باشیم ولی رسول الله ﷺ فرمود: علی علیه السلام را نزد من بیاورید، علی علیه السلام را آوردند در حالی که چشمش درد می‌کرد، رسول الله ﷺ آب دهان مبارکش را در چشمان او ریخت و پرچم را به او داد پس خداوند برای آن حضرت فتح و پیروزی نصیب کرد.

۳- وقتی آیه مبارکه ﴿قُلْ تَعَالُوا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾^۱ نازل شد، رسول الله ﷺ علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را طلبید و گفت خدایا اینها اهل من هستند.

نیز در همین کتاب است که مردی از آل مروان [به عنوان استاندار] منصوب شد، او از سهل بن سعد خواست که علی علیه السلام را سب کند، سهل از سب آن حضرت خودداری کرد، آن مرد به سهل گفت: اکنون که از سب علی علیه السلام خودداری می‌کنی پس بگو: «لَعْنُ اللَّهِ ابا تراب» (العیاذ بالله).^۲

بعد از نقل این روایات به آن مأمور گفتم: روایات به این مضمون و مشابه یکدیگر در صحیح مسلم و در همین باب موجود است که مقام و منزلت علی علیه السلام را نسبت به رسول الله ﷺ و جهاد علی علیه السلام را ثابت و بیان می‌کند. و در این دو روایت تصریح شده که معاویه و آل مروان اصرار داشتند بر سب و لعن امیرالمؤمنین علی علیه السلام، پس اگر شیعه معاویه و آل مروان و امثال آنها را لعن و سب کند منشأ آن معاویه و آل مروان هستند که فتح باب نمودند گفت: آنها اجتهاد

۱. آل عمران / ۶۱.

۲. صحیح مسلم، باب: من فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه، ص ۱۰۴۴، ح ۲۴۰۹.

کرده‌اند، گفتم: شیعه نیز اجتهاد کرده است و این اجتهاد را نیز از معاویه یاد گرفته است.

بحث که به اینجا کشید، مفاتیح را بست و گفت: ابوبکر افضل است یا علی علیه السلام؟
گفتم: این مطلب را خداوند در قرآن بیان کرده است:

﴿فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۱

خداوند مجاهدان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ برتری بخشیده است.

و در آیه‌ای دیگر فرموده است:

﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾^۲

خداوند رتبه و منزلت کسانی از شما که ایمان آورده و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات بلندگرداند.

و مجاهد بودن علی علیه السلام و مقام علمی بی نظیر علی علیه السلام بر همه آشکار و از بدیهیات عالم اسلام است. لذا باید قبول کنید که این دو آیه شریفه افضل بودن علی علیه السلام را بر دیگران ثابت می‌کند.

بعلاوه در روایاتی که از صحیح مسلم نقل و اشاره کردم رسول الله صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را بمنزله خودش دانسته و خداوند نیز در آیه مباهله همان گونه که در صحیح مسلم نقل شده علی علیه السلام را نفس رسول الله صلی الله علیه و آله قرار داده است و همان طور که رسول الله صلی الله علیه و آله افضل از دیگران است علی علیه السلام هم که نفس و جان رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشد افضل است و در اشعار فارسی نیز آمده است.

علی ز بعد محمد صلی الله علیه و آله ز هر که هست به است

اگر تو مؤمن پاکی بکن بر این اقرار

گفت: بلال و فلان نقل کردند که... فوراً حرف او را قطع کردم و گفتم من می‌گویم خدا و رسول الله ﷺ چنین فرموده‌اند، تو می‌گویی بلال و فلان!! ما «شیعیان» هرگز قرآن و فرموده رسول الله ﷺ را رها نمی‌کنیم و حرف فلان و فلان را بپذیریم - سپس گفتم: حجت بر تو تمام است و در پیشگاه خداوند هیچ عذری نداری و السَّلَامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰی و از جا حرکت کردم و از یکدیگر جدا شدیم.

گریه ما بر مظلومیت اهل بیت ﷺ

پرسش ۴۳: چرا ما «شیعیان» بر مظلومیت اهل بیت ﷺ و بر مصائبی که بر آنها وارد شده گریه می‌کنیم؟ چرا در مدینه منوره بر ستم‌هایی که بر حضرت زهرا ﷺ روا داشته‌اند گریه می‌کنیم؟ ولی اهل تسنن چنین نیستند و گاهی هم دیده شده که در کنار بقیع می‌ایستند و ما را مسخره می‌کنند؟

پاسخ: منشأ و علت و دلیل گریه و عزاداری شیعه بر مظلومیت اهل بیت ﷺ خصوصاً در مدینه منوره بر حضرت زهرا ﷺ و بر امام حسن مجتبیٰ ﷺ معلوم

۱. ابن عباس گوید روزی رسول خدا ﷺ نشسته بود که حسن آمد و چون او را دید گریست و سپس فرمود نزد من نزد من ای پسر من و او را بخود نزدیک کرد تا بر زانوی راست نشانید سپس حسین آمد و چون او را دید گریست و گفت بیا بیا پسر جانم و او را هم نزدیک کرد تا بر زانوی چپ خود نشانید سپس فاطمه آمد و او را هم بخود نزدیک کرد و برابر خود نشانید و سپس امیر المؤمنین ﷺ آمد او را هم که دید گریست و نزدیک خود طلبید و در پهلوی راست خود نشانید... [تا آن که فرمود] اما حسن که پسر من و فرزند من و پاره تنم و نور دیده‌ام و روشنی دلم و میوه قلبم هست و او سید جوانان اهل بهشت است و حجت خداست بر امت امرش امر من است و قولش قول من. هر که پیر و پیش کند از منست و هر که نافرمانیش کند از من نیست و چون او را دیدم بیادم آمد آنچه از اهانت پس از من بیند و تا آنجا که با زهر ستم بکشندش. در اینجا فرشتگان هفت آسمان بمرگش بگریند و همه چیز تا پرده هوا و ماهیان

و برای عموم شیعیان واضح و آشکار است.

اما علت و دلیل گریه نکردن اهل تسنن، خصوصاً وهابیه‌ها و حتی گریه نکردن آنها در مرگ وابستگان و فرزندان و عزیزانشان، چند روایتی است مبنی بر اینکه

→ دریا بر او گریند چشم کسی که بر او بگرید نابینا نباشد روزی که چشمها نابیناوند و هر که بر او محزون شود در روزی که دلها همه محزونند دلش محزون نباشد و هر که در بقیع او را زیارت کند قدمش بر صراط بر جاماند روزی که همه قدمها بلغزند. [تا آن که فرمود:]

و اما دخترم فاطمه که بانوی زنان جهانیان است از اولین و آخرین و پاره تن منست و نور دیده منست و میوه دل منست و روح منست که درون منست و حوراء انسبیه است هر وقت در محراب خود برابر پروردگارش جل جلاله بایستد نورش بفرشتگان آسمان بتابد چنانچه نور ستارگان بر زمین بتابد و خدای عزوجل بفرشتگانش فرماید فرشتگانم ببینید کنیزم فاطمه بانوی کنیزانم را برابرم ایستاده و دلش از ترسم می‌لرزد و دل به عبادتم داده، گواه باشید که شیعیانش را از آتش امان دادم و چون او را دیدم بیادم افتاد آنچه پس از من با وی می‌شود گویا می‌بینم خواری بخانه‌اش راه یافته و حرمتش زیر پا رفته و حقیقت غصب شده و ارثش ممنوع شده و پهلویش شکسته و جنین او سقط شده و فریاد می‌زند یا محمداه و جواب نشنود و استغاثه کند و کسی به دادش نرسد و همیشه پس از من غمگین و گرفتار و گریان است یکبار یاد آور شود که وحی از خانه‌اش بریده و بار دیگر یاد جدائی من کند و شب که آواز مرانشنود بهراس افتد آوازی که من با تلاوت قرآن تهجد می‌کردم و خود را خوار ببند پس از آنکه در دوران پدر عزیز بوده در اینجا خدای تعالی او را با فرشتگان مأنوس سازد و او را بدانچه به مریم بنت عمران گفتند ندا دهند و گویند ای فاطمه خدایت گزید و پاک کرد و بر زنان جهانیان برگزید ای فاطمه قنوت کن بر پروردگارت و سجود و رکوع کن با راکعان سپس بیماری او آغاز شود و خدا مریم بنت عمران را بفرستد او را پرستاری کند و در بیماری او انیس او باشد اینجا است که گوید پروردگارا من از زندگی دلتنگ شدم و از اهل دنیا ملولم مرا بیدرم رسان خدای عزوجل او را به من رساند و اول کس از خاندانم باشد که بمن رسد، محزون و گرفتار و غم‌دیده و شهیده بر من وارد شود و من در اینجا بگویم خدایا لعنت کن هر که به او ظلم کرده و کیفر ده هر که حقیقتش را غصب کرده و خوار کن هر که خوارش کرده و در دوزخ ماخلد کن هر که به پهلویش زده تا سقط جنین کرده و ملائکه آمین گویند... (کتاب، امالی شیخ صدوق، مجلس ۲۴، ذیل حدیث ۲، و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۸، ح ۱۶).

عمر بن الخطاب از گریه بر اموات جلوگیری و نهی می‌کرده و گاهی هم می‌گفته است، رسول الله ﷺ نهی کرده است.

در صحیح بخاری است که عمر بن الخطاب، با زدن عصا و با پرتاب سنگ و پاشیدن خاک، جلوی گریه کننده بر اموات را می‌گرفت. «وَ كَانَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَضْرِبُ فِيهِ بِالْعَصَاءِ وَيَرْمِي بِالْحِجَارَةِ وَيُخْثِي بِالتُّرَابِ»^۱.

همچنین در صحیح مسلم است که: عمر از گریه بر میت نهی می‌کرد و می‌گفت: رسول الله ﷺ فرموده است: میت در قبر، بواسطه نوحه سرایی زنده عذاب می‌شود.

قال عمر: «قال رسول الله ﷺ الميت يعذب في قبره بما نبح عليه»^۲.

از عبدالله عمر نیز همین روایت نقل شده است.^۳

آنها طبق این دو سه روایت و به لحاظ نهی و مخالفت عمر با گریه بر اموات، معتقد شده که نباید بر گذشتگان گریه کرد و فرقی بین اولیای خدا و غیر آنها نمی‌گذارند، لذا بر مظلومیت و مصائب آل رسول الله ﷺ متأثر نمی‌شوند و اگر بتوانند جلوی دیگران را هم می‌گیرند و حتی برای مرده‌های خودشان اگر چه جوان باشد گریه نمی‌کنند و گاهی دیده شده در قبرستان بقیع پس از دفن مرده‌هایشان از شدت حزن و اندوه در حال انفجار هستند اما جلوی خود را می‌گیرند که اشک در چشمانشان دیده نشود و در حقیقت سعی می‌کنند اطاعت خود را از عمر در گریه نکردن بر اموات ظاهر و حفظ کنند.

ولی این عقیده و این سیره و عمل (که نباید بر اموات گریه کرد) از چند جهت ناپسند و مذموم و مردود است:

۱. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب البكاء عند المریض، ص ۲۰۹، ح ۱۳۰۴.

۲ و ۳. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب الميت يعذب ببكاء اهله عليه، ص ۳۵۹، ح ۹۲۷ و ۹۲۸.

۱ - جاری شدن اشک بر اموات نشانه رحمت و عطف و علاقه و مهربانی است، نشانه رقت قلب انسان است و خشک بودن چشم و گریه نکردن علامت شقاوت و سخت دلی انسان است.

از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که فرمود:

مِنْ عِلَامَاتِ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَيْنِ وَ قَسْوَةُ الْقَلْبِ وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ وَ الْإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ.^۱

چهار چیز از نشانه‌های شقاوت است، ۱- خشکی چشم، ۲- سختی دل، ۳- حرص بر دنیا، ۴- اصرار بر گناه.

نیز به اباذر فرمود:

«يَا أَبَا ذَرٍّ، مَنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَبْكِيَ فُلَيْبِكَ وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَلْيَشْعُرْ قَلْبِهِ الْحُزْنَ وَ لِيَتَبَاكَ، إِنَّ الْقَلْبَ الْقَاسِيَ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ».

ای اباذر، کسی که توان گریه دارد، باید گریه کند و کسی که توان گریه ندارد قلبش را محزون دارد و خود را به حالت گریه کننده‌ها در آورد، بدرستی که دل سخت از خدا دور است ولی شما متوجه نیستید.^۲

روایات در مدح گریه و مذمت خشکی و جمود چشم زیاد است.^۳

۱. سفینه البحار، ماده بکی، و تحف العقول، مواعظ النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حکمه با مختصر تفاوتی.

۲. سفینه البحار، ماده بکی، و بحار الانوار، ج ۷۷، ح ۷۹.

۳. به سفینه البحار ماده بکی، مراجعه شود.

گریه بر هر درد بی درمان دواست	چشم گریان چشمه فیض خدا است
چون خدا خواهد که غفاری کند	مییل بنده جانب زاری کند
حبّذا چشمی که او گریان بود	وی همایون دل که او بریان بود
گریه بزداید ز دل زنگ ملال	دل شود مرآت حسن لایزال

خلاصه، روایات دلالت دارند بر اینکه گریه مطلقاً - چه از خوف خدا، چه بر اموات - ممدوح است و با وجود روایات مطلق بضمیمه آیه و روایاتی که بعداً نقل می‌کنیم و جهی ندارد که بخاطر چند روایت مبنی بر نهی عمر از گریه بر اموات، از اطلاق آن روایات رفع ید کنیم و از گریه بر اموات ممانعت یا خود داری کنیم و بگوییم گریه فقط از خوف خدا ممدوح است.

۲ - روایات بسیاری از اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده در فضیلت گریه بر مصائب اهل بیت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم^۱ و از آنها استفاده می‌شود که گریه بر خصوص اباعبدالله الحسین علیه‌السلام از عبادات و افضل قربات است.^۲

۳ - در قرآن کریم است که حضرت یعقوب علیه‌السلام در فراق فرزندش حضرت یوسف علیه‌السلام بقدری گریه کرد که چشمانش نابینا شد.

﴿وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَٰ وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزَنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾^۳

وگفت: دریغا بر یوسف! و در حالی که از غصه رنج می‌برد دو چشمش از اندوه سپید [نابینا] شد.

در تفسیر ابن کثیر - که از معتبرترین کتابهای تفسیر نزد عامه و اهل تسنن است - ذیل آیه ﴿إِذْ هَبُوا بَقْمِيصِي هَذَا﴾ آمده است: حضرت یعقوب علیه‌السلام از کثرت گریه نابینا شد. «وَكَانَ قَدْ عَمِيَ مِنْ كَثَرَةِ الْبُكَاءِ».

۴ - در صحیح بخاری و صحیح مسلم است که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مواردی گریه کرد: الف) در فوت فرزندش ابراهیم گریه کرد و فرمود:

«إِنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَىٰ رَبُّنَا».

۱ و ۲. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، باب ۶۶، ص ۳۹۱ تا ۳۹۹ و العروة الوثقی، چاپ جامعه مدرسین، ج ۳، ص ۳۵؛ مبطلات الصلاة، حواشی مسأله ۴۳ (مفصل روایات رادر کتاب «گریه بر امام حسین علیه‌السلام» آورده‌ام).
۳. سوره یوسف / ۸۴.

اشک جاری می‌شود و قلب محزون می‌گردد ولی حرفی نمی‌زنم مگر آنچه خدا راضی است.^۱

(ب) در هنگام عیادت از سعد بن عباده

«فَبَكَى النَّبِىُّ ﷺ فَلَمَّا رَأَى الْقَوْمَ بُكَاءَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَكَوْا، فَقَالَ: أَلَا تَسْمَعُونَ؟ إِنَّ اللَّهَ لَا يُعَذِّبُ بِدَمْعِ الْعَيْنِ وَلَا بِحُزْنِ الْقَلْبِ وَلَكِنْ يُعَذِّبُ بِهَذَا - وَأَشَارَ إِلَى لِسَانِهِ - أَوْ يَرْحَمُ».^۲

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گریه کرد و همراهان حضرت وقتی گریه رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدند گریه کردند و رسول الله فرمود: خداوند بخاطر اشک چشم و حزن قلب عذاب نمی‌کند بلکه بخاطر زبان [که حرفهایی که نباید بزند و می‌زند] عذاب می‌کند.

(ج) در صحیح مسلم است که:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِسْتَأْذَنْتُ رَبِّي... أَنْ أُرْوَرَ قَبْرَ أُمِّي فَأَذِنَ لِي»^۳ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: «زَارَ النَّبِيُّ ﷺ قَبْرَ أُمِّهِ فَبَكَى وَأَبَكَى مِنْ حَوْلِهِ...»^۴

رسول الله صلی الله علیه و آله برای رفتن به زیارت قبر مادرش از خدا اذن گرفت و همین که سر قبر مادرش رسید گریه کرد و همراهانش را نیز گریاند.

۵- در صحیح مسلم است که:

پس از مردن عمر، عایشه گفت: بخدا قسم، عمر اشتباه کرده که گفته است

۱. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب قول النبی صلی الله علیه و آله انابک لمحزونون، ص ۲۰۸، ح ۱۳۰۳ و صحیح

مسلم، کتاب الفضائل، باب رحمته الصبيان، ص ۱۰۱۱، ح ۲۳۱۵.

۲. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب البكاء عند المریض، ص ۲۰۹، ح ۱۳۰۴ و صحیح مسلم کتاب

الجنائز، باب البكاء على الميت، ح ۹۲۴.

۳ و ۴. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ص ۴۱۳، باب استئذان النبی صلی الله علیه و آله ربه عز وجل فی زیارة قبر أمه،

ح ۹۷۶.

رسول الله ﷺ فرموده است: خدا مرده را به خاطر گریه کسی عذاب می‌کند. بلکه فرموده است: خدا عذاب کافر را بخاطر گریه اهلش زیاد می‌کند. [بعد عایشه گفت:] و قرآن شما را کفایت می‌کند. در آنجا که فرموده است:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾^۱

هیچ کس بار گناه دیگری را بدوش نگیرد.^۲

نیز در همین کتاب است که ابن عباس حرف عمر را رد کرده و گفته است:

«وَاللَّهُ أَضْحَكُ وَأَبْكِي» خدا می‌خنداند و می‌گریاند.^۳

در صحیح مسلم روایات متعددی است که عایشه و ابن عباس ادعای عمر و عبدالله عمر و فهم آنان را تخطئه کرده و گفته‌اند: عمر و عبدالله عمر، معنای سخن رسول الله ﷺ را نفهمیده‌اند.^۴

در صحیح بخاری نیز آمده است:

به عایشه گفتند عبدالله عمر گفته است: رسول الله ﷺ فرموده است: میت در قبر بواسطه گریه اهلش عذاب می‌شود، عایشه گفت: عبدالله عمر اشتباه فهمیده است، بلکه رسول الله ﷺ فرمود: میت بخاطر خطاها و گناهانش در قبر عذاب می‌شود و حال اینکه اهلش بر او گریه می‌کنند.^۵

۶- در صحیح بخاری است که:

«إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَعَى جَعْفَرًا وَ زَيْدًا قَبْلَ أَنْ يَجِيءَ خَبْرُهُمْ وَ عَيْنَاهُ تَدْرِفَانِ»^۶

۱. سوره فاطر / ۱۸.

۲. صحیح مسلم، کتاب الجنائز: باب الميت يعذب ببكاء اهله عليه، ص ۳۹۷، ح ۹۲۹.

۳. همان، ح ۹۳۰.

۴. همان، ص ۳۹۸، ح ۹۳۱ و ۹۳۲.

۵. صحیح بخاری، کتاب المغازی، ص ۶۷۱، ح ۳۹۷۸.

۶. صحیح بخاری، کتاب المناقب، ص ۶۰۹، ح ۳۶۳.

قبل از رسیدن خبر شهادت جعفر طیار و زید، رسول الله صلی الله علیه و آله از شهادت آنها خبر داد و از دو چشم مبارکش اشک جاری بود.

نیز در همین کتاب است که:

«دَعَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَاطِمَةَ علیها السلام ابْتَتَهُ فِي شَكْوَاهُ الَّذِي قُبِضَ فِيهَا، فَسَارَّهَا بِشَيْءٍ فَبَكَتْ ثُمَّ دَعَاها فَسَارَّهَا فَضَحِكَتْ...»^۱

عایشه می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله در آن بیماری که از دنیا رفت، فاطمه علیها السلام را طلبید و آهسته با او صحبت کرد، فاطمه علیها السلام گریه کرد، مجدداً بطور سری به او مطلبی فرمود، این بار فاطمه علیها السلام خندید.

نیز در همین کتاب است که:

«فَجَعَلَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله تَذْرِفَانِ، [يَجْرِي الدَّمْعُ] فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ: وَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله? فَقَالَ: يَا بَنَ عَوْفٍ إِنَّهَا رَحْمَةٌ، ثُمَّ اتَّبَعَهَا بِأُخْرَى، فَقَالَ صلی الله علیه و آله: أَنَّ الْعَيْنَ تَدْمَعُ وَالْقَلْبَ يَحْزَنُ وَلَا نَقُولُ إِلَّا مَا يَرْضَى رَبُّنَا وَإِنَّا بِفِرَاقِكَ يَا إِبْرَاهِيمَ لَمَحْزُونُونَ».^۲

رسول الله صلی الله علیه و آله در فوت فرزندش ابراهیم گریه کرد و اشکش جاری شد، بحضرت گفتند، شما هم گریه می کنید؟ فرمود: این گریه، گریه رحمت است، و همچنان که گریه می کرد فرمود: اشک چشم جاری می شود و قلب محزون می شود ولی چیزی نمی گویم مگر آنچه را که خدا راضی باشد، و خطاب به فرزندش ابراهیم فرمود: ما در فراق تو ای ابراهیم محزون هستیم.

→ (تَذْرِفَانِ، أَيْ تَجْرِيَانِ الدَّمْعُ، ضَمْنًا أَيْنَ رَوَايَتٍ صَرِيحَةٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله خَبَرَ غَيْبِي دَادَهُنَّ).

۱. صحیح بخاری، کتاب المناقب باب مناقب قرابة رسول الله صلی الله علیه و آله و منقبه فاطمة علیها السلام، ص ۶۲۶، ح ۳۷۱۵.

۲. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب قول النبي صلی الله علیه و آله انا بک لمحزونون، ص ۲۰۸، ح ۱۳۰۳.

در صحیح مسلم نیز گریه رسول الله ﷺ را بر فرزندش ابراهیم نقل کرده است.^۱
همچنین در صحیح بخاری است که:

وقتی خبر رحلت رسول الله ﷺ منتشر شد، ابوبکر داخل حجره شد و خود را
روی جنازه رسول الله ﷺ انداخت و او را بوسید و گریه کرد. «فَقَبَّلَهُ وَ
بَكَى».^۲

و در همین کتاب است که:

در رحلت رسول الله ﷺ، بغض گلوی مردم را گرفته بود و طوری گریه
می کردند که صدای گریه آنها شنیده می شد. «فَنَشَجَ النَّاسُ يَبْكُونَ؛ مردم
متشنج و گریان شدند».^۳

باز در همین کتاب است که:

ابن عباس می گفت: پنجشنبه و چه پنجشنبه ای؟ و سپس به قدری گریه می کرد
که ریگها از اشک چشمش تر می شد.^۴

در کتابهای دیگر اهل تسنن نیز آمده است که:

گریه و حزن و اندوه بر اموات جایز است، مشروط بر اینکه حرفی که موجب
غضب خداوند نشود نزنند، نوحه سرایی و مدح و ثنای بی مورد و دروغ برای
مرده انجام ندهند.^۵

۷- در کتابهای تاریخی خود اهل تسنن است که مردم مدینه در رحلت
رسول الله ﷺ شدیداً گریه کردند.

۱. صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب رحمته ﷺ الصبيان والعيال و تواضعه، ح ۲۳۱۵.

۲. صحیح بخاری، کتاب المغازی، ص ۷۵۷، ح ۴۴۵۲.

۳. صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی ﷺ، ح ۳۶۶۸.

۴. صحیح بخاری، کتاب الجزیه، ص ۵۲۷، ح ۳۱۶۸. (متن روایت در پاورقی صفحه ۲۴۲ گذشت)

۵. به کتاب «صلاة المؤمن» تألیف وهف القحطانی، شاگرد بن باز، ص ۱۳۰۷ مراجعه شود.

در کتاب «التاریخ القویم لمکه و بیت الله الکریم»^۱ است که:

در رحلت رسول الله ﷺ مردم مدهوش شدند و بسیار گریستند... و فاطمه علیها السلام گریه کرد... و عمر گریه کرد... و از عایشه نقل کرده که گفت: سر رسول الله ﷺ در دامن من بود که قبض روح شد، سر حضرت را روی بالش گذاشتم و با زنها به سینه و صورتم زدم.

«ثُمَّ وَضَعْتُ رَأْسَهُ عَلَيَّ وَسَادَةً وَقُمْتُ أَلْتَدِمُ (أَي، أَضْرِبُ صَدْرِي) مَعَ النِّسَاءِ وَأَضْرِبُ وَجْهِي».

نیز در همین کتاب است که:

بعد از وفات رسول الله ﷺ ابوبکر و عمر رفتند نزد ام ایمن، ام ایمن گریه کرد، ابوبکر و عمر نیز با او گریه کردند.

اذان بلال و گریه شدید مردم مدینه

همچنین در کتاب التاریخ القویم آمده است:^۲

بلال مؤذن رسول الله ﷺ بعد از وفات آن حضرت اذان نگفت، ابوبکر هر چه اصرار کرد که اذان بگوید قبول نکرد و به شام رفت. شبی رسول الله ﷺ را در خواب دید، حضرت به او فرمود: ای بلال به ما جفا کردی و از جوار ما خارج شدی، بیا به زیارت ما، بلال بیدار شد و به مدینه آمد و آن در زمانی بود که فاطمه علیها السلام از دنیا رفته بود، مردم خبر وفات حضرت زهرا علیها السلام را به او دادند، بلال با شنیدن خبر رحلت فاطمه علیها السلام صیحه ای کشید و گفت: چه زود پاره تن رسول الله ﷺ به رسول الله ﷺ ملحق شد، بعد مردم به بلال گفتند، برو بالای

۱. تألیف محمد طاهر الکردی المکی. ج ۱، ص ۱۶۸، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳.

۲. التاریخ القویم لمکه و بیت الله الکریم، ص ۲۰۴ و ۲۰۵.

مأذنه و اذان بگو، گفت: بعد از رسول الله ﷺ اذان نمی‌گویم، مردم اصرار کردند، رفت بالای مأذنه و مردم از پیر و جوان، زن و مرد جمع شدند و گفتند: بلال مؤذن رسول الله ﷺ می‌خواهد اذان بگوید، وقتی صدای بلال بلند شد و گفت: «اللَّهُ أَكْبَرُ» همه مردم صبحه زدند و گریه کردند «صَاحُوا وَ بَكَوا جَمِيعاً» همین که گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» مردم ضجه زدند «ضَجُّوا جَمِيعاً» وقتی گفت: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ» ذی روحی در مدینه باقی نبود مگر اینکه گریه کرد و صبحه کشید، دختران باکره از پوشش‌های خود خارج شده و گریه کردند «وَحَرَجَتِ الْعُذَارَى وَالْأَبْكَارُ مِنْ خُدُورِهِنَّ يَبْكِينَ وَصَارَ كَيَوْمِ مَوْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى فَرَّغَ مِنْ أَدَانِهِ»

و مانند روزی که رسول الله ﷺ رحلت فرمود گریه کردند تا بلال اذانش را تمام کرد. سپس بلال به مردم گفت: بشارت می‌دهم شما را، چشمی را که بر رسول الله ﷺ بگرید، آتش آن چشم را نمی‌سوزاند و آن را مس نمی‌کند. «قَالَ أُبَشِّرُكُمْ أَنَّهُ لَا تَمْسُ النَّارُ عَيْنًا بَكَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ» پس از آن به شام بازگشت و تا زنده بود سالی یک مرتبه می‌آمد مدینه و اذان می‌گفت و برمی‌گشت. همچنین در تاریخ القویم نقل کرده که، همه اصحاب رسول الله ﷺ هر وقت رسول الله ﷺ را یاد می‌کردند گریه می‌کردند. همچنین نقل کرده که:

در عهد ولید بن عبدالملک، وقتی دستور تخریب حجره‌های رسول الله ﷺ را به منظور توسعه مسجد النبی ﷺ داد، مردم مدینه گریه عظیمی نمودند «بَكَوا بُكَاءً عَظِيمًا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ».

اکنون با توجه به آنچه از قرآن کریم و از کتب معتبر خود اهل تسنن بازگو کردیم، معلوم شد که گریه و اظهار حزن و اندوه بر میت و در فراق عزیزان، مذموم و ناپسند نیست، بلکه گریه بر رسول الله ﷺ مستحب و دارای اجر و

پاداش است، و معلوم شد که عمل و نهی عمر و پسرش عبدالله مأخذ شرعی نداشته و برخلاف قرآن و سیره عملی رسول الله ﷺ و اصحاب آن حضرت بوده است.

بر این اساس، اعتراض برخی از اهل تسنن و خصوصاً وهابیه‌ها به شیعه که چرا در کنار بقیع یا غیر آن گریه می‌کنید، بی وجه است، توهین و مسخره کردن گریه کنندگان، بر خلاف شرع و برخلاف آیات و روایات معتبر نزد خودشان می‌باشد، و این گونه رفتارها نشان جهل و بی اطلاعی آنان از احکام خدا و از معانی قرآن و از سیره عملی رسول الله ﷺ و اصحاب آن حضرت است.

پاسخ مسخره کننده

به سمت بقیع می‌رفتم، یک نفر از آنها ایستاده بود و گریه و عزاداری شیعیان را مسخره می‌کرد، وقتی چشمش به اینجانب افتاد شروع کرد بلند بلند مسخره کردن، ایستادم و با صدای بلند این آیه شریفه را خواندم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ﴾^۱

ای اهل ایمان هرگز نباید قومی قوم دیگر را مسخره کند، شاید آنها از اینها بهتر باشند و نباید زنانی زنان (دیگر) را مسخره کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند.

وقتی این آیه را خواندم، گفتم: این گریه و داد و شیون زدن‌ها از دین و اسلام نیست و باید احکام و اعمال اسلام و دین را از اینجا (مدینه) یاد گرفت نه از ایران و این برنامه‌ها را از ایران آورده‌اید.

گفتم: ایرانیها شیعه هستند و دستورات دینی خود را از مدینه و از قرآن و رسول الله ﷺ و از اهل بیت آن حضرت آموخته و طبق آنچه آنها فرموده‌اند عمل می‌کنند ولی شما سنیها هستید که مدینه و اهل بیت رسول الله ﷺ را گذاشته‌اید و دین و عقاید و دستورهای دینی خود را از فارس و از ایرانیها گرفته‌اید و بقول خودتان که می‌گویید ایرانیها مجوس هستند، شما دین و مذهبشان را از مجوسیها آموخته و به کتابهای آنها عمل می‌کنید. همین که این حرف را زدم خودش را جمع کرد و با ناراحتی گفت: این چه حرفی است که زدی و ما کجا چنین هستیم؟ گفتم: شما اهل تسنن عموماً به صحیح بخاری و صحیح مسلم عمل می‌کنید و معتقد هستید که بعد از قرآن کریم این دو کتاب صحیح‌ترین کتابها هستند و این دو کتاب را دو نفر فارس و ایرانی الاصل نوشته‌اند، صحیح بخاری را محمد بن اسماعیل که در بخاری (ازبکستان) متولد شده و قبر او نیز همانجاست، نوشته است و بخاری از ایران و محمد بن اسماعیل فارس بوده نه عرب - به مقدمه صحیح بخاری مراجعه کن - و صحیح مسلم را، مسلم بن حجاج نیشابوری، متولد و مدفون در نیشابور، نوشته و نیشابور از ایران و توابع خراسان می‌باشد - به مقدمه صحیح مسلم مراجعه کن -.

بنابراین شما اهل تسنن دین و عقایدتان را از ایرانیها گرفته و به گفته آنها عمل می‌کنید اما شیعه به حدیث ثقلین عمل می‌کند و از قرآن و اهل بیت جدا نمی‌شود. گفت: صحیح بخاری و مسلم همان سنت رسول الله ﷺ را نوشته و بیان کرده‌اند و ما به قرآن و سنت عمل می‌کنیم.

گفتم: در این دو کتاب مورد قبول شما است که رسول الله ﷺ فرمود: کتاب خدا و اهل بیت را بین شما می‌گذارم و در این دو کتاب حتی یک مورد و یک روایت نیامده و وجود ندارد که رسول الله ﷺ فرموده باشد: کتاب خدا و سنت را

بجا می‌گذارم، بنابراین شما طبق دستور رسول الله ﷺ و بطوری که در این دو کتاب معتبر نزد خودتان آمده عمل نمی‌کنید، - بعد گفتم: - و اگر در این حرف من شک داری بیا تا عین روایت مربوط به این مطلب را از صحیح بخاری و مسلم که هر دو در عربستان، ریاض، و زیر نظر علمای خودتان چاپ شده، ارائه دهم.

و در همین دو کتاب است که رسول الله ﷺ سر قبر مادرش گریه کرد و همراهان آن حضرت نیز گریه کردند، در همین دو کتاب است که در رحلت رسول الله ﷺ مردم مدینه و حتی ابوبکر و عمر گریه کردند، و اگر شما روایات شیعه را که از اهل بیت رسول الله ﷺ رسیده است قبول ندارید لا اقل طبق صحیح بخاری عمل کنید، طبق قرآن که از مسخره کردن دیگران نهی فرموده است، عمل کنید.

گفت: شما اینجا برای چه کسی گریه و عزاداری می‌کنید؟

گفتم: بر مظلومیت و مصائبی که بر فاطمه دختر رسول الله ﷺ وارد شده است، بر مظلومیت چهار امام مدفون در بقیع که مظلومانه زندگی کرده و الآن هم به آنها و به زوار آنها ظلم می‌شود گریه می‌کنیم.

گفت: فاطمه علیها السلام چه مظلومیتی داشت و چه ظلمی به او شد؟

گفتم: در صحیح بخاری از عایشه روایت کرده که:

فاطمه علیها السلام بعد از رحلت پدرش رسول الله ﷺ نزد ابوبکر رفت و ارشش را مطالبه نمود و ابوبکر حرف او را رد کرد و چیزی از ارث و ترکه پدرش رسول الله ﷺ را به او نداد و فاطمه علیها السلام غضب کرد.

و در همان کتاب نقل کرده که:

عایشه گفت: فاطمه علیها السلام شش ماه بعد از رسول الله ﷺ زنده بود و در این مدت با ابوبکر قهر بود و تا از دنیا رفت با او حرف نزد. (هر دو روایت را در صفحه ۱۱۱ همین کتاب ملاحظه کنید)

اکنون بگو بدانم آیا رد کردن حرف فاطمه علیها السلام و به غضب در آوردن او آنهم در ایامی که تازه پدر بزرگوارش را از دست داده بود، مظلومیت نیست؟ اهانت به او نیست؟ آیا ترک پدرش را گرفتن و او را محروم کردن ظلم و مظلومیت نیست؟ و این گذشته از مصائب دیگر است که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله بر او وارد شده و در کتب معتبر نزد شیعه ثابت شده است.

گفت: شما شیعیان نسبت به ابوبکر اظهار عداوت می کنید و حال اینکه او بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله افضل از همه مسلمانان است، شما شیعیان، علی بن ابیطالب را افضل از ابوبکر و عمر می دانید در صورتی که آنها افضل از علی علیه السلام هستند و باید آنها را دوست داشته باشید نه اینکه بد بگویید و دشمنی کنید.

گفتم: اولاً شما به عنوان یک مسلمان چنانچه بدانی کسی فاطمه علیها السلام دختر و پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله را رنجانده و ناراحت کرده است، آیا چنین کسی را دوست می داری؟ آیا کسی را که فاطمه علیها السلام تا زنده بود با او حرف نزد و به طور کلی با او قهر کرد، مورد علاقه و محبت قرار می دهی؟

ثانیاً اینکه گفتم، شیعیان علی علیه السلام را افضل از ابوبکر و عمر می دانند، باید بگویم بلکه شیعیان همه آل رسول الله صلی الله علیه و آله را بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله افضل از همه مسلمانان می دانند و شما اهل تسنن هم در عمل آنها را مقدم بر ابوبکر و عمر می دانید بدلیل اینکه در تشهد تمام نمازهایتان و در نماز بر مرده هایتان می گوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ» و آل محمد را کنار شخص محمد صلی الله علیه و آله قرار می دهید و حال اینکه اگر ابوبکر و عمر افضل بودند باید می گفتید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَبِي بَكْرٍ» یا «وَعَلَى عُمَرَ» همچنین خود شما در خطبه های نماز جمعه و در خطبه های اول کتابهایتان می گوید و می نویسید «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ» و آل را مقدم بر صحابه، که

ابوبکر و عمر هم از صحابه هستند، قرار می‌دهید و این امور صحت عقیده شیعیان را ثابت می‌کند.

اما افضل بودن خصوص علی علیه السلام از ابوبکر و عمر، پس باید بدانی که این امر چیزی نیست که فقط شیعیان بگویند و معتقد باشند بلکه هر کس قرآن را قبول دارد باید علی علیه السلام را افضل از همه مسلمانان بداند. زیرا در صحیح مسلم که مورد قبول همه اهل تسنن است روایت کرده که:

وقتی آیه شریفه «قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ...» نازل شد رسول الله صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین - علیهم السلام - را طلبید و گفت خدایا اینها اهل من هستند^۱.

در این آیه مبارکه خداوند متعال علی علیه السلام را نفس رسول الله صلی الله علیه و آله و جان او قرار داده است، پس علی علیه السلام نفس و جان رسول الله صلی الله علیه و آله است و همان گونه که شخص رسول الله صلی الله علیه و آله افضل از همه است علی علیه السلام هم که نفس و جان رسول الله صلی الله علیه و آله است افضل از همه است و باید قبول کنی که علی علیه السلام، ز بعد محمد صلی الله علیه و آله ز هر که هست به است.

بحث که به اینجا رسید و عده‌ای هم دور ما جمع شده بودند، دو نفر از مأمورین متوجه شده و به سوی ما آمدند، آن شخص سنی همین که دید مأمورها آمدند موقعیت را به نفع خود دید و گفت: من این حرفها را نمی‌دانم، تو صریحاً بگو بدانم ابوبکر افضل است یا علی بن ابیطالب؟ گفتم: از حرفهای قبل معلوم شد «وَاللَّهُ أَعْلَمُ»، گفت: عقیده تو چیست؟ گفتم: افضل بودن و اعتقاد به آن از اصول و فروع دین نیست و شب اول قبر از کسی سؤال نمی‌کنند که علی بن ابیطالب علیه السلام افضل است یا فلان و فلان بلکه از توحید و سایر عقاید حقه و از

۱. باب: من فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۰۴۱ ح ۲۴۰۴

اعمال سؤال می‌کنند و روایتی نیامده است که از افضل بودن کسی سؤال می‌کنند، در این موقع مأمورین ما را از ادامه بحث منع کردند، و الحمدلله.

سجده در اثنای نماز صبح جمعه

پرسش ۴۴: چرا ما «شیعیان» در نمازها، در اثنای رکعات به سجده نمی‌رویم ولی اهل تسنن معمولاً در اثنای رکعت اول نماز صبح جمعه به سجده می‌روند و پس از آن بر می‌خیزند و بقیه سوره را می‌خوانند؟

پاسخ: اهل تسنن به مقتضای روایتی که در صحیح بخاری^۱ و مسلم^۲ است خواندن سوره سجده دار را در نماز جایز می‌دانند لذا غالباً در رکعت اول نماز صبح جمعه سوره سجده دار (سوره سی و دوم - أَلَمْ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ) می‌خوانند و در اثنای قرائت که آیه سجده را می‌خوانند به سجده می‌روند، ولی در فقه شیعه و روایات اهل بیت - علیهم السلام - خواندن چهار سوره‌ای که سجده واجب دارد^۳ در نمازهای واجب جایز نیست و نباید بخوانند.^۴

بر این اساس، هر گاه شیعیان محترم با آنها نماز بخوانند، چنانچه تبعیت کنند و همراه آنها به سجده بروند، احتیاط واجب است که نماز را اعاده کنند.

دو یاد آوری

۱. غالباً در رکعت اول نماز صبح جمعه، سوره سجده دار می‌خوانند و مناسب است روحانیون محترم، شبهای جمعه زوار را در جریان امر قرار دهند تا اشتباه

۱. صحیح بخاری، کتاب الاذان، باب الجهر فی العشاء، ح ۷۶۶ و باب القرائة فی العشاء بالسجدة، ح ۷۶۸.
۲. صحیح مسلم، کتاب المساجد، باب سجود التلاوة، ح ۵۷۸.
۳. چهار سوره که سجده واجب دارند عبارتند از: ۱. سوره سی و دوم «سجده» ۲. سوره چهل و یکم «فصلت» ۳. سوره پنجاه و سوم «نجم» ۴. سوره نود و ششم «علق».
۴. وسائل، باب ۴۰، ابواب القرائة فی الصلاة، ح ۱ و ۲ و العروة الوثقی، فصل فی القرائة، م ۳.

رخ ندهد و سرگردان نشوند و چنانچه توجه داشته باشند می‌توانند با آنها بایستند ولی تکبیره الاحرام را نگویند و مشغول نماز نشوند، همین که آنها آیه سجده را خواندند با آنها سجده کنند و پس از آنکه بر می‌خیزند تکبیره الاحرام را بگویند و وارد نماز شوند که در این صورت نمازشان بی‌اشکال است و نیاز به اعاده نیست.

۲. عده‌ای از نمازگزاران توجه و اطلاع ندارند و وقتی آنها به سجده می‌روند، اینها بجای رفتن به سجده، به رکوع می‌روند که در چنین فرضی اگر برگردند و مجدداً با جماعت به رکوع بروند رکن زیاد کرده و نمازشان باطل می‌شود و در این صورت اگر منافیاتی - مثل حرف زدن یا صورت از قبله برگرداندن - انجام دهند و مجدداً تکبیره الاحرام بگویند و نماز را از اول شروع کنند بی‌اشکال است.

پوشیدن عبا و عمامه

با یک نفر مصری بحث مفصلی داشتم تا اینکه گفت: این لباس که شما در بردارید به چه معنا است و به چه منظور با عبا و عمامه رفت و آمد می‌کنید؟
گفتم: این لباس نشان مسئولیت و کار ما است، علامت این است که ما از مسائل دینی، اعتقادی مسلمانان اطلاع داریم و عالم دینی هستیم و کسانی که سؤال مذهبی دارند با این لباس ما را می‌شناسند و نزد ما می‌آیند و مسأله شرعی خود را سؤال می‌کنند^۱ و این امر اختصاص به ما روحانیون ندارد بلکه، ارتشی، نظامی،

۱. عمامه در اسلام و کشورهای اسلامی

در کتاب: التاريخ القويم: لمكة وبيت الله الكريم: جلد سوم، جزء ششم ص ۱۹۹ - لبس العمامة والعقال في الحجاز - آمده است که رسم مردم حجاز این بود که عمامه بر سر می‌گذاشتند، وقتی عبد العزيز بن

مأمور انتظامی، مأمور آتش نشانی، مأمور شهرداری، مأمور نظافت مسجد و امثال اینها هر یک لباس مخصوصی در بر می‌کنند که مردم آنها و مسؤولیت آنان را با همان لباس بشناسند و به حرفشان ترتیب اثر بدهند. و در هنگام نیاز به آنها مراجعه کنند.

هدف ما از شرکت در نماز آنها

پرسش ۴۵: چرا ما «شیعیان» با اینکه نماز اهل تسنن را از جهات متعدد باطل می‌دانیم، در عین حال در جماعت آنها حاضر می‌شویم که برخی از آنها تصور کنند حضور ما دلیل حقانیت و صحت اعمال آنها است؟

پاسخ: هدف از شرکت شیعه در جماعت آنها یکی به لحاظ روایاتی است که ائمه معصومین علیهم‌السلام فرموده‌اند: در جماعت آنها شرکت کنید و با آنها به نماز

→ عبدالرحمن آل سعود به حکومت رسید در سال ۱۳۵۰ هـ ق اراده کرد و دستور داد همه کارکنان دولت عبا بپوشند و بجای عمامه دستمال - شُطَّافَه - روی سرشان ببندازند و روی دستمال عقال - بند کلفت - بگذارند و از آن تاریخ تاکنون مردم روی سر دستمال می‌اندازند و از آن تاریخ عمامه بر سر گذاشتن از بین رفت.

سپس روایاتی در فضیلت عمامه نقل کرده است، از ترمذی و نسائی و دیلمی نقل کرده که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عمامه سیاه بر سر می‌گذاشت و یک طرف آنرا به مقدار چهار انگشت روی شانه چپش آویزان می‌کرد.

همچنین نقل کرده که وقتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم علی بن ابیطالب علیه‌السلام را (برای جنگ) به سوی خیبر فرستاد، عمامه سیاه بر سر او بست و یک طرف آنرا به مقدار چهار انگشت روی شانه چپ او آویزان نمود.

از معاذ بن جبل نقل کرده که: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند عمامه بر سر گذارید زیرا عمامه سیمای ملائکه و تاج عرب است «علیکم بالعمائم فانها سیماء الملائکه و تیجان العرب...».

از عایشه نقل کرده که عمامه رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در سفر سفید بود و در حضر سیاه بود.

نیز نقل کرده که جبرئیل علیه‌السلام با عمامه بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل شد.

از ابن عباس و حضرت امیر علیه‌السلام نقل کرده که سیمای ملائکه در جنگ بدر با عمامه‌های سفید بود.

بایستید و همراه آنها نماز بخوانید و برای آن ثواب زیادی بیان فرموده‌اند^۱ و

۱. تذکر: نظر عده‌ای از مراجع عظام این است که در حال تقیه، در نماز با عامه، اقتدا کنند و نماز را به جماعت بخوانند ولی نظر عده‌ای دیگر این است که اقتدا نیست بلکه نماز با آنها و حضور در صف جماعت آنها بحسب ظاهر و صورتاً اقتدا است بطوری که آنها خیال کنند به آنان اقتدا شده است لذا اقتدا صوری است و باید قرائت را ولو آهسته، به نحو حدیث نفس بخوانند. بنا بر این لازم است مقلدین هر یک از مراجع عظام در نماز خواندن با اهل تسنن طبق فتوای مرجع تقلید خود عمل کنند.

مؤلف: حضور و شرکت در جماعت آنها مطلوب است و نماز خواندن در صف جماعت و همراه آنان، ثواب نماز جماعت را دارد، خواه قصد اقتدا بکنیم یا قصد نکنیم، همان گونه که نماز خواندن در مسجد، ثواب نماز در مسجد را دارد، خواه قصد نماز در مسجد را بکنیم یا قصد نکنیم.

ففي صحيحة حفص بن البختري عن ابي عبدالله عليه السلام قال: «يُحْسَبُ لَكَ إِذَا دَخَلْتَ مَعَهُمْ - وَ إِنْ كُنْتَ لِاتَّقْتَدِي بِهِمْ - مِثْلُ مَا يُحْسَبُ لَكَ إِذَا كُنْتَ مَعَ مَنْ تَقْتَدِي بِهِ» وسائل الشيعة، ج ۸، ص ۲۹۹، كتاب الصلاة، ابواب صلاة الجماعة، ب ۵، ح ۳.

مضافاً بر اینکه: نماز در مسجد الحرام و مسجد النبی صلى الله عليه وآله - هر چند فرداً خوانده شود - به مراتب با ارزش تر و ثواب بیشتر دارد از نمازی که در غیر آن دو - ولو به جماعت و با جماعت بسیار - خوانده شود. (به شرحی که در کتاب «کیفیت نماز» بیان کرده‌ام).

ضمناً در کتاب: التنقیح چنین آمده است:

و مما ينبغي أن ينبه عليه في المقام، هو أن الصلاة معهم ليست كالصلاة خلف الامام العادل، وإنما هي على ما يستفاد من الروايات صورة صلاة يحسبها العامة صلاة و ائتماماً بهم، و من هنا لم يرد في الروايات عنوان الاقتداء بهم، بل ورد عنوان الصلاة معهم، فهو يدخل الصلاة معهم و يؤذن و يقيم و يقرأ لنفسه على نحو لا يسمع همسه فضلاً عن صوته.

ولا دلالة في شيء من الروايات على أنها صلاة حقيقة، وقد ورد في بعضها: ما هم عنده عليه السلام إلا بمنزلة الجدر (الوسائل ۸: ۳۰۹، ابواب صلاة الجماعة ب ۱۰، ح ۱) إذن لا تكون الصلاة معهم كالصلاة خلف الامام العادل، بل إنما هي صورة الائتمام لتحسبها كذلك من دون أن يسقط القراءة والاقامة ولا غيرهما، لأنهم ليسوا إلا كالجدر. (التنقیح، في شرح العروة الوثقى، تقريراً لباحث آية الله العظمى الخوئي، الطهارة - الجزء الخامس، ص ۲۷۱).

دیگر به منظور حفظ وحدت و جلوگیری از تفرقه و دو دستگی بین عموم مسلمانان است.

اما اینکه فکر کنند حضور ما دلیل صحت و حقانیت آنها است، باید به آنها گفت: اولاً، حضور ما بمنظور درک ثواب و به جهت تألیف قلوب و نشان دادن وحدت مسلمانان در برابر کفار و دشمنان اسلام و مسلمین است.

ثانیاً حضور ما دلیل بر حقانیت آنها نیست، زیرا رسول الله ﷺ نیز تا سال دوم هجرت به سمت بیت المقدس - قبله یهودیها - نماز می خواند، یهودی هایی که در مدینه و اطراف آن بودند گفتند: دین ما یهودیها حق است و محمد ﷺ دین یهود را قبول دارد و دلیل آنها این بود که رسول الله ﷺ به سمت بیت المقدس نماز می خواند، ولی طولی نکشید که خداوند با آیه شریفه ﴿فَلَنَوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا﴾^۱ بطلان ادعای یهود را ثابت کرد و حرف اینها نیز شباهت به حرف آنها دارد.

به عبارت روشن تر، حضور در جماعت اهل سنت و با آنها در یک صف ایستادن عمل به سفارشات اهل بیت علیهم السلام است، در جماعت با آنها حاضر شدن در برابر دشمنان اسلام و مسلمانان است، به منظور کسب ثواب و درک فضیلت نماز در مسجد و نماز در اول وقت است. به منظور اخذ به مشترکات و نفی کفر جهانی است، همان گونه که خداوند به رسول الله ﷺ امر می کند:

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً﴾^۲

ای پیامبر! به اهل کتاب بگو: ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است با هم باشیم و در یک صف بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم.

پس بهر جهت که شده لازم است همهٔ مسلمانان در یک صف بایستیم. و در برابر دشمنان اسلام با هم باشیم.

نصیحت و ارشاد

در مسجد النبی، جوانی با لباس عربی پهلویم نشست، مقداری قرآن خواند و سپس با زبان فارسی صحبت کرد. گفتم: اهل کجا هستی؟ گفت: اهل ازبکستان هستم، سؤال کردم که زائری؟

گفت: خیر آمده‌ام در دانشگاه دینی مدینه درس می‌خوانم، گفتم: چرا نیامدی ایران درس بخوانی؟ گفت: آمدم تهران و مشهد، آنجا همه شیعه هستند. فهمیدم او سنی است، گفتم: خیلی خوب همانجا می‌ماندی و در مکتب اهل بیت رسول الله ﷺ درس می‌خواندی، حق را می‌فهمیدی و عالم دین اسلام می‌شدی و در ایران مدارس مخصوص اهل تسنن نیز وجود دارد و آزادانه تحصیل علم می‌کنند، و در عمل به فقه خود آزادند. و مقداری نصیحتش کردم که مسلمان باید دنبال حق برود، تحقیق کند، اصول اعتقاد، تقلیدی نیست و نباید سرسری گرفت، گفتم: صحیح بخاری و مسلم صحیح‌ترین کتاب‌ها است و همه چیز در این دو کتاب وجود دارد، به آنها عمل می‌کنیم.

گفتم: اگر اهل تسنن تنها به صحیح مسلم عمل می‌کردند همه آنها مانند شیعه از اهل بیت رسول الله ﷺ تبعیت می‌کردند. در صحیح مسلم است که:

رسول الله ﷺ فرمود: «وَ أَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ تَقْلِينَ: أَوْلَهُمَا كِتَابُ اللَّهِ... وَ أَهْلُ بَيْتِي» (ح ۲۴۰۸).

گفت: ابوبکر و عمر چنین و چنان بوده‌اند، ایران و کشورهای دیگر را فتح کردند و اسلام را به آنجا آوردند.

گفتم: آنها هر چه بوده و هر چه کرده‌اند بجای خود، ولی اسلام به برکت قرآن و حقانیت خودش همه جا نفوذ کرد و کشورها به دست مسلمانان و رهنمودهای امیرالمؤمنین علی علیه السلام فتح شد، بعلاوه، کشورگشایی مسأله‌ای است و احکام دین و مرجع اخذ حلال و حرام خدا، مسأله دیگری است و در دو کتاب معتبر شما، صحیح بخاری و مسلم، حتی یک مورد نیامده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده باشد من کتاب خدا و ابوبکر و عمر را بین شما می‌گذارم بلکه فرموده است: کتاب خدا و اهل بیت را می‌گذارم.

گفت: من درست نمی‌دانم ولی استادهای ما می‌گویند: شیعیان اعمال مشرکان را انجام می‌دهند، مقابل قبر رسول الله صلی الله علیه و آله دست به دعا بلند می‌کنند و از آن حضرت چیزی می‌طلبند، در بقیع و کنار بقیع نماز می‌خوانند و برای امامهایشان نذر می‌کنند و یا علی و یا حسین می‌گویند و مانند این چیزها و همه اینها موجب شرک و از اعمال مشرکان و موجب شرک است و آنها ظاهر اعمال شما را می‌بینند و طبق همان ظاهر نظر می‌دهند و ما را نسبت به شیعه بدبین می‌کنند.

گفتم: همه مسلمانان قبول دارند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «انما الأعمال بالنیات»^۱ و استادهای شما آیا از نیت شیعیان خبر دارند، آیا می‌دانند که شیعیان وقتی روبروی قبر رسول الله صلی الله علیه و آله دست به دعا بر می‌دارند از چه کسی حاجت می‌طلبند؟ آیا می‌دانند نماز و نذرشان برای کیست و به چه نیتی انجام می‌دهند که آنها را متهم به شرک می‌کنند؟

گفت: خیر، آنها یقیناً از نیت شیعیان اطلاع ندارند ولی ظاهر اعمال شیعه را می‌بینند.

۱. صحیح بخاری، کتاب بدء الوحی، باب کیف کان بدء الوحی الی رسول الله صلی الله علیه و آله، ح ۱ و صحیح مسلم،

کتاب الجهاد، باب قوله صلی الله علیه و آله: انما الأعمال بالنیة، ح ۱۹۰۷.

گفتم: بنابراین، اگر استادهای شما سجده ملائکه را بر آدم می‌دیدند، لابد می‌گفتند همه ملائکه مشرک شدند و حق را به شیطان می‌دادند.

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ﴾^۱

و چون فرشتگان را فرمودیم برای آدم سجده کنید، پس بجز ابلیس - که سر باز زد - [همه] سجده کردند.

همچنین اگر سجده حضرت یعقوب علیه السلام و همراهانش را برای حضرت یوسف علیه السلام می‌دیدند لابد می‌گفتند همه مشرک شدند:

﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا﴾^۲

و (یوسف) پدر و مادرش را بر تخت بالا برد و همه برای او به سجده افتادند.

چون ظاهراً سجده آنها برای حضرت آدم علیه السلام و برای حضرت یوسف علیه السلام بوده است.^۳ و وقتی که دست به دعا بلند کردن در برابر قبر رسول الله صلی الله علیه و آله شرک باشد، سجده که اعظم عبادات است، اگر برای غیر خدا انجام شود، یقیناً موجب شرک است.

گفت: خوب است شما بیایی در «الجامعه» و این مطالب را در آنجا بگویی تا معلوم شود.

گفتم: آنها اجازه ورود و صحبت به ما نمی‌دهند و حاضر نیستند با ما حرف بزنند و اگر شما می‌توانید اجازه بگیرید من با کمال میل می‌آیم.

گفت: من جرأت اظهار چنین پیشنهادی را ندارم بلکه اگر بفهمند من با شما صحبت کرده‌ام اخراج می‌کنند ولی دوست دارم معنا و حقیقت سجده ملائکه

۱. سوره بقره / ۳۴.

۲. سوره یوسف / ۱۰۰.

۳. در تفسیر این کثیر است که: كانت الطاعة لله و السجدة لآدم، ذیل آیه ۳۴ سوره بقره، ص ۵۲.

بر حضرت آدم علیه السلام و سجده حضرت یعقوب علیه السلام بر حضرت یوسف علیه السلام را بدانم، چنانچه ممکن است برایم توضیح دهید.

گفتم: بلی فرق اینجا و ایران یکی همین است که تو در اینجا حتی جرأت پیشنهاد و یا صحبت کردن با دیگران را نداری ولی در مدارس علمی ایران چنین نیست و همه آزادانه حرف خود را می‌زنند و اظهار نظر می‌کنند.

اما راجع به سجده ملائکه و حضرت یعقوب علیه السلام، اولاً باید توجه داشت که حقیقت سجده این است که انسان پیشانی خود را بقصد تعظیم و تذلل بر چیزی که سجده بر آن صحیح است بگذارد «وَحَقِيقَتُهُ وَضْعُ الْجَبْهَةِ»^۱ و چون سجده خضوع و تذلل و تعظیم است اختصاص به خدا دارد که تنها او در نهایت کبریا و عظمت است و سجده با این قصد برای غیر خدا حرام است.^۲ و در فقه شیعه ثابت است که سجده ملائکه، بر حضرت آدم علیه السلام نبوده است بلکه سجده آنها برای خدا بوده و آدم علیه السلام قبله آنان بوده است.

همچنین، سجده حضرت یعقوب علیه السلام و همراهانش، برای حضرت یوسف علیه السلام نبوده است، بلکه برای خدا سجده شکر کرده‌اند، باین معنا که وقتی دیدند خداوند مُلک و سلطنت به حضرت یوسف علیه السلام عطا فرموده است، برای خدا سجده شکر کردند.^۳ پس از این توضیح به آن جوان گفتم:

بنابراین کسی حق ندارد به محض اینکه دید شخصی عملی انجام داد که ظاهر آن با اسلام سازگار نیست او را مشرک بخواند و شیعه هرگز برای غیر خدا نماز نمی‌خواند، برای غیر خدا نذر نمی‌کند، از غیر خدا چیزی نمی‌طلبد.

۱. به عروة الوثقی، فصل فی السجود، مراجعه شود.

۲. به عروة الوثقی، فصل فی السجود، مسأله ۲۳ و ۲۴ مراجعه شود.

۳. به عروة الوثقی «فصل فی السجود» مراجعه شود.

این توضیحات را که دادم گفت: ای کاش شما می آمدی در «الجامعه» - دانشگاه دینی مدینه - و این مطالب را آنجا و در جمع ما می گفتم، گفتم: آنها حاضر نیستند حق را بشنوند و توفیق لازم است که از آنها سلب شده است اما شما می توانی بیایی ایران و آنجا عالم حقیقی شوی که برای خود و اسلام و مسلمین مفید باشی. آهی کشید و گفت: دعا کنید بتوانم بیایم و با هم خداحافظی کردیم. (ادامه این نصیحت را در جلد دوّم چرا چرا؟ آورده ام) و الحمدلله رب العالمین.

تذکر: آنچه راجع به سجده ملائکه و یعقوب علیه السلام نقل شد مطابق «عروة الوثقی» است ولی برخی فرموده اند: ظاهر آیات شریفه این است که مسجود ملائکه و یعقوب علیه السلام و همراهانش، آدم علیه السلام و یوسف علیه السلام بوده اند و ملائکه برای تعظیم و اجلال آدم علیه السلام، به آدم علیه السلام سجده کردند و همچنین یعقوب علیه السلام و همراهانش برای تکریم و احترام یوسف علیه السلام، به یوسف علیه السلام سجده کردند.

در توضیح این مطلب گفته اند: سجده بر دو قسم است سجده تعبیدی و سجده تعظیمی و آنکه منافی با توحید است سجده تعبیدی است، باین معنا که سجده بقصد عبادت مسجود باشد، چنانچه مشرکین که به بت و امثال آن سجده می کردند، بقصد عبادت بود. و اما سجده تعظیمی منافی با توحید نیست بلکه احترام مسجود است و اگر خدا به آن امر کند واجب می گردد، مانند سجده ملائکه به آدم که به امر الهی واجب بود و اگر از سجده تعظیمی نهی شود، حرام و انجام آن گناه است نه کفر و شرک.

بنابراین سجده ملائکه به آدم به امر الهی واقع شد و عبادت و اطاعت امر پروردگار بود. ضمناً، ظاهر تفسیر ابن کثیر هم همین معنا است، و الله العالم.

نوشته‌های روی تابلو در بقیع

پرسش ۴۶: در قبرستان بقیع، روی تابلو عبارت‌های ذیل نوشته شده است.

«كَانَ مِنْ هُدَى النَّبِيِّ ﷺ. (از راهنمایی رسول الله ﷺ است که):

۱- زِيَارَةُ الْمَقَابِرِ بِقَصْدِ الْإِعْتِبَارِ وَ الْإِتْعَازِ لِقَوْلِهِ ﷺ «زُورُوا الْقُبُورَ فَإِنَّهَا تُذَكِّرُكُمْ الْمَوْتَ»

مقصود از زیارت قبور عبرت و پند گرفتن است، برای اینکه رسول الله ﷺ فرمود: قبرها را زیارت کنید، بدرستی که آنها مردن را به یاد شما می‌آورند.

۲- كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا دَخَلَ الْمَقَابِرَ سَلَّمَ عَلَى أَهْلِهَا فَقَالَ: «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ أَهْلَ دَارِ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ وَ يَرْحَمُ اللَّهُ الْمَسْتَقْدَمِينَ مِنَّا وَ مِنْكُمْ وَ الْمُسْتَأْخِرِينَ، نَسَأَلُ اللَّهَ لَنَا وَ لَكُمْ الْعَافِيَةَ، اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُمْ...» رواه مسلم.^۱

پیامبر ﷺ وقتی داخل گورستان شد، بر اهل قبور سلام کرد و گفت: سلام بر شما اهل خانه گروه مؤمنان، ما به خواست خدا به شما ملحق خواهیم شد، خدا رحمت کند آنان را که از ما و شما پیشی گرفتند و آنها که بعد از ما، به ما ملحق می‌شوند، برای خودمان و شما از خدا طلب عافیت می‌کنیم، بار پروردگارا! محروم مکن ما را و اجر آنها را.

۳- نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الصَّلَاةِ إِلَى الْقُبُورِ أَوْ الْجُلُوسِ عَلَيْهَا، بِقَوْلِهِ: «لَا تَجْلِسُوا عَلَى الْقُبُورِ وَ لَا تُصَلُّوا إِلَيْهَا» (رواه مسلم).

رسول الله ﷺ از نماز خواندن به سمت قبور و از نشستن بالای قبور نهی کرده است، و فرموده است: بالای قبرها ننشینید و به سمت قبرها نماز نخوانید.

۱. این زیارت به نحوی که نوشته شده در صحیح مسلم نیست. کتاب الجنائز، باب: «ما يقال عند دخول القبور والدعاء لاهلها» ح ۹۷۴، مراجعه شود.

۴- نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ دُعَاءِ الْمَوْتَى وَ سُؤَالِهِمْ لِجَلْبِ نَفْعٍ أَوْ دَفْعِ ضَرَرٍ، قَالَ تَعَالَى: ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ﴾^۱ و قال النبي ﷺ: «إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ وَإِذَا اسْتَعَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ» (رواه الترمذی)

رسول الله ﷺ از خواندن اموات و از آنها سؤال جلب نفع یا دفع ضرر نمودن را نهی فرموده است.

خداوند متعال فرموده است: و کسانی را که به جای او می‌خوانید، نمی‌توانند شما را یاری کنند و نه خویشتر را یاری دهند، و رسول الله ﷺ فرمود: وقتی سؤال می‌کنی از خدا سؤال کن و وقتی کمک و استعانت می‌جویی از خدا کمک و استعانت بجوی.

مؤلف: اکنون پرسش این است که منظور آنان از نوشتن عبارت شماره چهارم چیست؟ خواندن اموات که رسول الله ﷺ از آن نهی فرموده، به چه معنا است؟ معنای سؤال جلب نفع یا دفع ضرر از اموات چیست که رسول الله ﷺ از آن نهی فرموده است؟ و مخاطب آیه شریفه ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ﴾ چه کسانی هستند؟ و آیا مقصود کسانی که این تابلوها را نوشته و نصب نموده‌اند، زائران هستند و می‌خواهند زوار قبور ائمه بقیع علیهم السلام را از مصادیق آیه شریفه قلمداد کنند؟ می‌خواهند با این عبارات مسلمانان را ارشاد کنند؟

پاسخ: اولاً، باید توجه داشت که این تابلوها و نوشته‌ها از ناحیه گروه خاصی است و ارتباط به عامه اهل تسنن ندارد.

ثانیاً، منظورشان کنایه زدن به عموم مسلمانان است نه خصوص شیعیان.
ثالثاً، مشابه این تابلوها و نوشته‌ها پشت دیوار مرقد شهدای احد و در مدخل

قبرستان حجون (در مکه معظمه) نیز وجود دارد.

رابعاً، غرض آنها تخطئه مسلمانان است که از کشورهای مختلف به زیارت می آیند و به ائمه بقیع علیهم السلام و شهدای احد و سایر اولیای خدا در این اماکن مقدسه ابراز علاقه و عرض احترام و ادب می کنند، نویسندگان آن تابلوها (که وهابیون هستند) می خواهند بگویند زیارت همان چند جمله ای است که از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده اند و نظر آنان این است که زیارت نامه های مفصل خواندن، گریه کردن، ایستادن، و نشستن کنار قبور بر خلاف سنت است و بدعت محسوب می شود و شما مسلمانان که رعایت این امور را نمی کنید بدعت گذار هستید، گمراه هستید. می خواهند بگویند مخاطب قرار دادن ائمه بقیع علیهم السلام و شهدای احد و اولیای خدا و خواندن آنها با عبارات، یا حسن بن علی علیه السلام یا علی بن الحسین علیه السلام و امثال اینها، خواندن اموات است و رسول الله صلی الله علیه و آله از آن نهی کرده است. می خواهند بگویند آیه شریفه، صدا زدن اموات را نهی کرده است. می خواهند بگویند توسل و بین خود و خدا واسطه قرار دادن، شرک است، استعانت و کمک خواستن از غیر خدا شرک است.

بن باز گفته است:

توسل به جاه و بحق رسول الله صلی الله علیه و آله، یا بجاه و به حق انبیاء و صالحین بدعت و از اسباب شرک است چون اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله چنین کاری را نکرده اند.^۱

نیز گفته است:

حاجت خواستن از میت موجب خروج از اسلام است و گفتن «اتوسلُ إِلَیْكَ بِنَبِیِّكَ» بدعت است هر چند موجب خروج از اسلام نیست.^۲

۲. مجموع فتاوی ابن باز، ج ۱۳، ص ۲۸۵.

۱. تحفة الاخوان، ص ۲۰.

نیز گفته است:

گمان اینکه دعا نزد قبور مستجاب است یا افضل از دعا کردن در مسجد است بدعت و از منکرات است.^۱

ولی پاسخ همه اینها از آنچه قبلاً گفته شد روشن می‌شود، زیرا مسلمانان از میت حاجت نمی‌طلبند و از میت استعانت و کمک نمی‌طلبند، و اما توسل پیدا کردن و واسطه قرار دادن، بدعت و حرام نیست و دلیلی بر منع، وجود ندارد بلکه دلیل بر جواز و مشروعیت وجود دارد و ما از روایات اهل بیت رسول الله ﷺ نقل نمی‌کنیم - زیرا جواز توسل و واسطه قرار دادن اولیای خدا نزد شیعه بدیهی است، و حتی دعا کردن و طلب حاجت، نزد قبر پدر و مادر از مستحبات است.^۲ بلکه از صحیح بخاری که صحیح‌ترین کتابهای آنهاست نقل می‌کنیم: در دو جای این کتاب، با دو سند آمده است:

«عن انس: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ كَانَ إِذَا قَحِطُوا اسْتَسْقَى بِالْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ بِأَبِيكَ بِنَبِيِّنَا ﷺ فَتَسْقِينَا وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ بِأَبِيكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا، قَالَ: فَيَسْقُونَ»^۳

در سالهایی که قحطی و کم آبی می‌شد عمر بن الخطاب برای طلب باران متوسل به عباس عموی رسول الله ﷺ می‌شد و می‌گفت: خدایا ما متوسل می‌شدیم به تو، به نبی مان [رسول الله ﷺ] پس باران نازل می‌کردی و ما را سیراب می‌نمودی و [اکنون که رسول الله ﷺ در بین ما نیست] متوسل

۱. مجموع فتاوی ابن باز، ج ۱۳، ص ۲۸۵.

۲. به عروة الوثقی، فی مستحبات الدفن، السادس و الثلاثون، طلب الحاجة عند قبر الوالدین، مراجعه شود.

۳. صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی ﷺ، ص ۶۲۶، باب ذکر العباس بن عبدالمطلب، ح

۳۷۱۰ (راجع ۱۰۱۰)

می شویم به تو، به عموی پیامبر، پس ما را سیراب کن [راوی حدیث گوید] پس سیراب می شدند. یعنی توسل عمر و دیگران به عباس اثر داشت و خدا باران نازل می کرد.

اگر بگویند: عمر به شخص زنده متوسل می شده است و شیعیان متوسل می شوند به کسانی که از دنیا رفته و از اموات هستند.

می گوئیم: اموات خصوصاً اولیای خدا زنده و شنوا هستند و حتی وهابیون هم قبول کرده اند که اهل قبور، سلام زائر خود را می شنوند و خدا روح آنها را بر می گرداند تا جواب سلام کننده را بدهند.

ابن تیمیه، و شاگردش ابن القیم، و ابن کثیر در تفسیرش، و شنقیطی در اضواء البیان و بن باز در مجموع فتاوی جلد ۱۳، صفحه ۳۳۵ تصریح کرده اند که:

اموات سلام زائر را می شنوند و خداوند روح آنها را به آنها بر می گرداند تا جواب سلام کننده را بدهند.^۱

ثانیاً، عمر مگر نمی توانست خودش از خدا بخواهد که باران بفرستد و چرا عباس را واسطه بین خود و خدا قرار داد؟ و آیا این عمل عمر برخلاف حدیثی که روی تابلو نوشته اند، - (که رسول الله ﷺ فرمود: وقتی سؤال می کنی از خدا سؤال کن. «إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ») - نیست؟

ثالثاً، عمر چرا از غیر خدا کمک خواست و از غیر خدا استعانت جست؟ و حال اینکه در همان روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: وقتی استعانت می جوئید از خدا استعانت بجوئید؟ «وَإِذَا اسْتَعْنَتَ فَاسْتَعِنِ بِاللَّهِ».

البته اصل این مطلب صحیح نیست و قبلاً توضیح داده ام و آیات شریفه مانند ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾^۲ و غیر آن و اینکه مقتضای خلقت انسانها احتیاج

۱. صلاة المؤمن القحطانی، ص ۱۳۹۲. ۲. سورة بقره / ۴۵.

به یکدیگر و استعانت از همدیگر است، مثلاً نانوادر زندگی روزمره خود نیاز به خیاط دارد و بالعکس، بازاری نیاز به کشاورز دارد و بالعکس، بیمار نیاز به پزشک دارد و... و همه در زندگی از یکدیگر کمک می‌گیرند، پس معنای حدیث، بر فرض صحت، این است که کسی از غیر خدا به عنوان استقلال در تأمین خواسته خود چیزی نطلبد و استعانت نجوید که این گونه دعا و خواستن، شرک است و معلوم است که کسی با چنین دیدی به اولیای خدا نگاه نمی‌کند و از آنها چیزی نمی‌طلبد. و اما آیه شریفه که روی تابلو نوشته‌اند ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ﴾^۱ مربوط به مشرکان است که بت‌ها را عبادت می‌کردند.

ابن کثیر در تفسیرش گفته است:

این آیه از طرف خدا، انکار بر مشرکان است که بجای عبادت خدا، عبادت اصنام و اوثان را می‌کردند، اصنام و اوثانی که مالک چیزی نیستند و قدرت بر نفع رساندن یا ضرر زدن به عبادت کنندگانشان را ندارند بلکه اینها جماد هستند، سپس خداوند فرموده است: «لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ نَصْرًا» ای لعابدهم «وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ» یعنی: «وَلَا لِأَنْفُسِهِمْ يَنْصُرُونَ مِمَّنْ أَرَادَهُمْ بِسُوءٍ كَمَا كَانَ الْخَلِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَكْسُرُ أَصْنَامَ قَوْمِهِ...»

سپس ابن کثیر داستان اهانت کردن به بتها و آلوده کردن آنها را به نجاست توسط مسلمانان نقل کرده و می‌گوید:

مشرکان خدا را عبادت نمی‌کردند، بلکه بتها را عبادت می‌کردند و از آنها استعانت می‌جستند.^۲

۱. سوره اعراف / ۱۹۷.

۲. المصباح المنیر فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، طبع دارالسلام، الرياض، ص ۵۱۹.

بنابراین طبق تفسیر صد در صد معتبر نزد عموم اهل تسنن، مقصود و معنای «یدعون» در این آیه صدا زدن و خواندن نیست بلکه معنای آن عبادت کردن است و پر واضح است که هیچ مسلمانی اموات و اولیای خدا را عبادت نمی‌کند و لذا باید به آنها - که این آیه را در آنجا نوشته‌اند و تعریض به مسلمانان کرده که شما (العیاذ بالله) اولیای خدا را عبادت می‌کنید - گفت: این برداشت تفسیر به رأی و از بدعتها و از تهمتهایی است که نزد خداوند متعال پاسخ ندارید.

در هر حال شرک این است که انسان نماز، روزه، حج، نذر و سایر اعمال عبادی را برای غیر خدا انجام دهد و معلوم و بدیهی است. مسلمانی که در ابتدای نمازش می‌گوید: «إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» هرگز عبادت اموات و اولیای خدا را نمی‌کند.

از این بیان معلوم شد که گفتن، یا رسول الله ﷺ، یا علی، یا حسن و یا حسین عليهم السلام و مانند اینها صدا زدن است نه عبادت، همچنین توسل به رسول الله ﷺ و سایر اولیای خدا عبادت نیست بلکه واسطه قرار دادن است همانطور که خدا امر کرده مسلمانان نزد رسول الله ﷺ آمده و او برایشان طلب مغفرت کند.^۱ و همان گونه که عمر، عباس عموی رسول الله ﷺ را برای آمدن باران وسیله و واسطه قرار داد.

سفر زیارتی را بدعت می‌دانند

وهابیون (پیروان عبدالوهاب) اصل آمدن مسلمانان از کشورها به قصد زیارت رسول الله ﷺ و زیارت ائمهٔ بقیع عليهم السلام و سایر اولیا و شهدا را جایز

۱. «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»

نمی دانند و روایتی از رسول الله ﷺ نقل کرده اند که فرموده است:

«لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثِ مَسَاجِدَ، الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَسْجِدِي هَذَا
وَالْمَسْجِدِ الْأَقْصَى»^۱.

بار سفر نبند مگر به سوی سه مسجد، مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد الاقصی.^۲

ولی بر فرض صحت این حدیث و معنایی که آنها از آن برداشت کرده اند. باید گفت، پس هیچگونه مسافرتی جایز نیست، نه زیارتی، نه سیاحتی، نه برای صلۀ رحم، نه برای کسب علم و نه برای جهاد فی سبیل الله و نه برای منی و عرفات و نه برای جحفه و احرام از آنجا و نه برای مسجد قبا و نماز در آنجا، در صورتی که ضروری اسلام و صریح آیات و روایات است که سفر برای جهاد فی سبیل الله و برای طلب علم و برای برّ و صلۀ والدین و خویشاوندان و سایر سفرها، همه و همه واجب و مشروع و مستحب یا جایز است و همه بر خلاف این روایت است لذا یا این روایت اصلاً صحیح نیست و رسول الله ﷺ چنین چیزی نفرموده است یا معنای آن چنین است که: سفرکردن به سوی مساجد رجحان شرعی ندارد مگر سه مسجد: ۱- مسجد الحرام. ۲- مسجد النبی. ۳- مسجد الاقصی. و این دلالت بر عدم جواز یا عدم رجحان سفر به سوی غیر مساجد ندارد و اگر این معنا مورد قبول واقع نشود می گوئیم: در نهایت معنای این روایت مبهم و غیر قابل فهم است و علم آن به خود حضرت ردّ می شود. ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾^۳ «و اگر در باره چیزی

۱. صحیح بخاری، کتاب فضل الصلاة في مسجد مكة و المدينة، باب فضل الصلاة في مسجد مكة و

المدينة، ح ۱۱۸۹ و صحیح مسلم، کتاب الحج، باب لا تشد الرحال الا الى ثلاث مساجد، ح ۱۳۹۷.

۲. به کتاب صلاة المؤمن، القحطانی، ص ۱۳۹۲ مراجعه شود.

۳. سوره نساء / ۵۹.

نزاع و اختلاف داشتید، آن را، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، به خدا و پیامبر ارجاع دهید، این ارجاع دادن، برای شما بهتر و از جهت عاقبت نیکوتر است».

گذشته از همه اینها، مگر در صحیح مسلم^۱ نیامده است که پیامبر ﷺ به قصد زیارت قبر مادرش سفر کرد و کنار قبر مادر محترمه اش گریه کرد و همراهانش را نیز گریاند. (روایت در صفحه ۲۰۳ گذشت) آیا این رفتن به زیارت، آنهم از مدینه تا ابواء^۲، سفر نبود؟

چرا تشهد نماز را طول می دهند؟

پرسش ۴۷: چرا امام جماعت اهل تسنن در برخی نمازها، تشهد نماز را بیش از اندازه طول می دهد [و حال اینکه امام جماعت‌های ما «شیعیان» چنین نیستند] آیا قبل از سلام نماز چیزی می خوانند یا بی جهت مردم را معطل می کنند؟

پاسخ: بلی، گاهی تشهد طولانی می خوانند و ساکت نمی نشینند زیرا در روایات ما و آنها ضمن بیان مستحبات تشهد، آمده است که نمازگزار [چه امام جماعت باشد یا مأموم یا فرادی] در تشهد نماز عبارات و دعاهای مخصوصی که دستور داده شده و طولانی است بخواند.^۳ و امام جماعت مسجد النبى معمولاً طبق روایات خودشان، عبارات طولانی را می خوانند و رعایت حال مأمومین را نمی کند ولی ائمه جماعات ما معمولاً به مقدار واجب اکتفا می کنند و رعایت حال مأمومین را می نمایند.

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی در رکعت چهارم نماز نشستی می گویی:

۱. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ص ۴۱۳، ح ۹۷۶.

۲. ابواء محلی است تقریباً میان مکه و مدینه. التاریخ القویم، ج ۱، ص ۷۴.

۳. صلاة المؤمن القحطانی، باب صفة الصلاة، ص ۲۲۵.

«بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ خَيْرِ الْأَسْمَاءِ لِلَّهِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا بَيْنَ يَدَيْ السَّاعَةِ أَشْهَدُ أَنَّكَ نِعْمَ الرَّبُّ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا نِعْمَ الرَّسُولُ التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَ الصَّلَوَاتُ الطَّاهِرَاتُ الطَّيِّبَاتُ الزَّكِيَّاتُ الْغَادِيَّاتُ الرَّائِحَاتُ السَّابِغَاتُ النَّاعِمَاتُ لِلَّهِ مَا طَابَ وَ زَكَ وَ طَهَّرَ وَ خَلَصَ وَ صَفَّا فَلِلَّهِ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا بَيْنَ يَدَيْ السَّاعَةِ أَشْهَدُ أَنَّ رَبِّي نِعْمَ الرَّبُّ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا نِعْمَ الرَّسُولُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ - الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ سَلِّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ تَرَحَّمْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ وَ بَارَكْتَ وَ تَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْ لَنَا وَ لِأَخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ امْنُنْ عَلَيَّ بِالْجَنَّةِ وَ عَافِنِي مِنَ النَّارِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ - وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا».

پس از آن بگو: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَى أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ السَّلَامُ عَلَى جِبْرِئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ وَ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ»، پس از آن سلام نماز را بگو»^۱.

۱. وسائل الشیعه: ابواب التَّشَهُدِ، باب ۳، کیفیت التَّشَهُدِ: ح ۲.

بنابراین ما نیز می‌توانیم تشهد مزبور را بخوانیم که قهراً تشهد ما هم مانند تشهد آنها طولانی می‌شود.



پرسش ۴۸: چرا امام جماعت اهل سنت بعد از سلام نماز بطرف مأمومین بر می‌گردد و مقداری پشت بقبله و رو به مأمومین می‌نشیند؟
پاسخ: اهل سنت روایت کرده‌اند که «پیامبر اکرم ﷺ بعد از نماز صورت مبارکش را به طرف مأمومین برمی‌گرداند.»^۱

و اهل تسنن طبق این روایت این عمل را مستحب می‌دانند و به آن عمل می‌کنند. برخی از آنان گفته‌اند: وجه این عمل این است که، امام جماعت بخاطر حق امامت، پشت به مأمومین می‌کند و همینکه نماز جماعت تمام می‌شود این حق نیز تمام می‌شود و بمنظور رفع توهم ترفع و برتری جویی امام بر مأموم، امام به مأمومین رو می‌کند و مقداری به طرف آنها می‌نشیند.^۲
 ولی در دو روایت از روایات آنها آمده است که «پیامبر اکرم ﷺ به طرف مأمومین توجه فرمود و برای آنها چند جمله صحبت کرد.»^۳

بعد از اذان از مسجد خارج نشوید

پرسش ۴۹: چرا گاهی که ما «شیعیان» بعد از اذان و قبل از نماز جماعت از مسجد النبی خارج می‌شویم مورد اعتراض قرار می‌گیریم و می‌گویند چرا نماز نخوانده می‌روی؟

۱. صحیح بخاری، کتاب الأذان، باب: یستقبل الامام الناس اذا سلم، ح ۸۴۵.

۲. صلاة المؤمن القحطانی، ج ۱، ص ۶۲۶.

۳. صحیح بخاری: کتاب الاذان، باب: یستقبل الامام الناس اذا سلم، ح ۸۴۶ و ۸۴۷.

پاسخ: «القحطانی»، شاگرد (بن باز) در کتاب «صلاة المؤمن»، (ج ۱، صلاة الجماعة، ص ۴۱۹) گفته است: «خروج از مسجد بعد از اذان حرام است، مگر برای تجدید وضو و یا از روی ضرورت، مانند خون دماغ شدن». مضافاً بر اینکه عده‌ای از آنان خواندن نماز را به جماعت واجب می دانند، لذا می گویند: نباید کسی از مسجد خارج شود.

و ائمه معصومین علیهم السلام خارج شدن از مسجد را بعد از اذان منع فرموده‌اند.^۱ لذا خارج شدن از مسجد بعد از اذان بدون جهت مکروه است، و مؤمنین حتی الامکان خارج نشوند.

وقتی جماعت برقرار می شود نافله نخوانید

پرسش ۵۰: چرا وقتی نماز جماعت برقرار می شود، مأمورین آنها از خواندن نماز مستحبی یا غیرمستحبی در گوشه و کنار مسجد جلوگیری می کنند؟

پاسخ: «القحطانی» (در صفحه ۴۵۵، همان کتاب) مدعی شده که: وقتی نماز جماعت بر پا می شود نباید کسی نماز مستحبی بخواند و همه باید نماز واجب را به جماعت بخوانند.

لذا مأموران و حتی برخی از نمازگزاران، بعنوان امر به معروف و نهی از منکر از خواندن نماز مستحبی نهی می کنند، و بر ما است که این جهات را رعایت کنیم، خصوصاً که در روایت اهل بیت علیهم السلام آمده است که:

«وقتی اقامه نماز جماعت شروع شد سزاوار نیست کسی نماز مستحبی بخواند.»^۲

۱. وسائل الشیعه، ج ۳، ابواب احکام المساجد، ص ۵۱۳، باب ۳۵، ح ۱.

۲. وسائل الشیعه، کتاب الصلاة، ابواب الأذان و الإقامة، باب ۴۴: کراهة التنفل بعد الشروع في الإقامة للجماعة.

چرا امام جماعت مسجد النبی سکوت می کند؟

پرسش ۵۱: چرا امام جماعت مسجد النبی در برخی از جاهای نماز مقداری سکوت می کند؟ و گاهی سکوت او طولانی می شود؟

پاسخ: در موارد ذیل، بمنظوری که یادآور می شوم سکوت می کند:

۱. بعد از تکبیرة الاحرام دعاهایی وارد شده که ظاهراً برخی از آن دعاها را آهسته می خوانند.

از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نقل کرده اند که وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله به نماز می ایستاد این دعا را می خواند:

وَجَهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ، إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ. اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمَلِكُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَنْتَ رَبِّي وَأَنَا عَبْدُكَ، ظَلَمْتُ نَفْسِي وَاعْتَرَفْتُ بِذَنْبِي فَاغْفِرْ لِي ذُنُوبِي جَمِيعًا، إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ، وَاهْدِنِي لِأَحْسَنِ الْأَخْلَاقِ لَا يَهْدِي لِأَحْسَنِهَا إِلَّا أَنْتَ، وَأَصْرِفْ عَنِّي سَيِّئَهَا لَا يَصْرِفُ عَنِّي سَيِّئَهَا إِلَّا أَنْتَ، لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ، وَالْخَيْرُ كُلُّهُ بِيَدَيْكَ، وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ، أَنَا بِكَ وَإِلَيْكَ، تَبَارَكَ وَتَعَالَيْتَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ.^۱

۲. در نماز مغرب و عشا و صبح، امام جماعت بعد از حمد مقداری سکوت می کند و ظاهراً منظور او این است که مأمومین در حال سکوت او

۱. صحیح مسلم، کتاب صلاة المسافرين، باب صلاة النبی صلی الله علیه و آله و دعائه باللیل، ح ۷۷۱ و صلاة المؤمن القحطانی، ج ۱، صفة الصلاة، ص ۱۹۲.

سوره حمد را بخوانند.^۱

۳. سکوت مختصر، بعد از حمد و سوره - بمقداری که نفس تازه شود - مستحب است.^۲ و معمولاً به این مستحب عمل می‌کنند.

۴. مستحب می‌دانند بعد از رکوع بایستند و بگویند: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ». پس از آن در حالی که ایستاده‌اند بگویند: «رَبَّنَا وَ لَكَ الْحَمْدُ، حَمْدًا كَثِيرًا طَيِّبًا مُبَارَكًا فِيهِ، مِلْءَ السَّمَوَاتِ، وَ مِلْءِ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا...».^۳

۵. در تشهد که گاهی طولانی می‌شود، سکوت نمی‌کنند بلکه برای تشهد عبارات مختلفی نقل کرده‌اند که برخی از آنها طولانی است. مانند این عبارت:

التَّحِيَّاتُ، لِلَّهِ، وَالصَّلَوَاتُ، وَ الطَّيِّبَاتُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ
اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا
اللَّهُ [وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ] وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ.

پس از آن می‌گویند:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ عَلَى آلِ
إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا
بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.^۴

۱. اهل تسنن در حکم خواندن سوره حمد در نماز جماعت اختلاف دارند. به شرحی که در صفحه ۱۷۰ گذشت.

۲. صلاة المؤمن القحطاني، ج ۱، ص ۲۰۱.

۳. صلاة المؤمن القحطاني، ج ۱، ص ۲۰۷.

۴. صحيح بخاری، كتاب الأنبياء، باب: حدثنا موسى بن إسماعيل، ح ۳۳۷۰.

و این تشهد را به کیفیت مذکور کامل ترین تشهد می‌دانند که در نماز از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است.^۱

یادآور می‌شوم که در روایات ما «شیعیان» نیز وارد شده است که قبل از تکبیرة الاحرام دعا خوانده شود، بعد از تمام شدن حمد و سوره مقداری بایستند بعد به رکوع بروند، بعد از رکوع مقداری بایستند و در حال آرامش بدن بگویند «سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ» و در رفتن به سجده عجله نکنند، خصوصاً در نماز جماعت^۲ و همچنین تشهد طولانی وارد شده که مستحب است خوانده شود (در صفحه ۲۳۳، دعای قبل از تکبیرة الاحرام و تشهد طولانی را آوردم) ولی امام جماعت‌های ما غالباً به خاطر رعایت حال مأمومین دعاهایی را که از ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام نقل شده است نمی‌خوانند.

برخی از مستحبات نماز به نظر آنها

مناسب دیدم به طور خلاصه برخی از آنچه را که اهل تسنن در نماز مستحب می‌دانند یادآور شوم که بدانیم اگر رعایت نکردیم برخلاف تقیه عمل نکرده‌ایم:

۱. اهل تسنن گفتن اذان را مستحب می‌دانند جز حنبلیها که آن را در نمازهای پنج‌گانه بر مردها واجب می‌دانند، بلی بنظر آنها در جماعت یک نفر که اذان بگوید کفایت می‌کند.^۳

۱. صلاة المؤمن القحطانی، ج ۱، صفة الصلاة، ص ۲۲۵ و ۲۲۶.

۲. قال ابن بابویه: ان من المأمومین من لاصلاة له، وهو الذی یسبق الإمام فی رکوعه و سجوده و رفعه، و منهم من له صلاة واحدة، و هو المقارن له فی ذلک، و منهم من له اربع و عشرون رکعة، و هو الذی یتبع الإمام فی کل شیء یرکع بعده و یسجد بعده و یرفع منهما بعده. (نقل از «مصادر الأحکام»، ج ۴، ص ۳۶۲)

۳. صلاة المؤمن القحطانی، ج ۱، ص ۱۴۲.

۲. اقامه را نیز مستحب مؤکد می‌دانند جز مالکیها^۱ و بن باز که گفته‌اند:
در نماز فرادی گفتن اقامه واجب است.^۲
۳. مستحب می‌دانند در حال گفتن تکبیر، - چه تکبیره الإحرام یا غیر آن -
دستها را تا مقابل گوش بالا ببرند.^۳
۴. قحطانی (شاگرد بن باز) گفته‌است:
در هر رکعت از نماز، گفتن ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ مستحب است.^۴
۵. اکثر آنها نماز خواندن با دست بسته را مستحب می‌دانند^۵ و برخی هم
دست بسته بودن را لازم نمی‌دانند.
۶. گفتن آمین را بعد از حمد مستحب می‌دانند بطوری که در نمازهای جهریه
بلند و در اخفاتیه آهسته گفته شود.^۶
۷. به نظر آنها مستحب است قرائت در نماز ظهر و عصر (به طور کامل)
آهسته خوانده شود و روایت نقل کرده‌اند که:
كُنُوا يَعْرِفُونَ قِرَاءَةَ النَّبِيِّ ﷺ فِي صَلَاةِ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ، بِاضْطِرَابِ
لِحْيَتِهِ.^۷
- قرائت پیامبر اکرم ﷺ در نماز ظهر و عصر به قدری آهسته بود که از حرکت
ریش آن حضرت از قرائتش آگاه می‌شدند.
۸. مستحب می‌دانند بعد از حمد یک سوره، یا چند آیه خوانده شود.^۸

۱. الفقه على المذاهب الأربعة، ج ۱، کتاب الصلاة: حکم الاذان و حکم الاقامه.

۲. تحفة الاخوان، ص ۷۸. ۳. صلاة المؤمن، ج ۱، سنن الصلاة، ص ۲۵۲.

۴. همان، ص ۲۲۰. ۵ و ۶. همان، ص ۲۵۳.

۷. صحیح بخاری، کتاب الاذان، باب القرائة فی العصر، ح ۷۶۱ و صلاة المؤمن القحطانی، ج ۱، ص ۲۵۳.

۸. صلاة المؤمن القحطانی، صفة الصلاة، ص ۲۲۰ تا ۲۵۶.

۹. جلسه استراحت را پیش از برخاستن برای رکعت دوم و چهارم، مستحب می‌دانند.^۱ و روایتی هم از بخاری نقل کرده‌اند.^۲ ولی فعلاً به طوری که ما در مکه و مدینه دیده و می‌بینیم به آن عمل نمی‌کنند.

۱۰. مستحب می‌دانند در تشهد، انگشت سبابه را حرکت دهند، برخی هم مستحب می‌دانند آن را به سمت بالا نگه دارند، تا سلام نماز را بدهند، برخی هم مستحب نمی‌دانند.^۳ (شرح این مطلب در صفحه ۹۲ آمده است.)

۱۱. قحطانی گفته است: «بعد از سلام نماز مستحب است تکبیر بلند گفته شود».^۴ و از ابن عباس روایت آورده که گفت: «كُنَّا نَعْرِفُ إِتْقَانَ صَلَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالتَّكْبِيرِ»؛ «ما تمام شدن نماز رسول خدا ﷺ را به وسیله تکبیر متوجه می‌شدیم».

و این روایت را «صحیح بخاری» در (کتاب الاذان، باب: الذكر بعد الصلاة، ح ۸۴۲)، و «صحیح مسلم» (کتاب المساجد، باب: الذكر بعد الصلاة، ح ۵۸۳)، با سه سند آورده است.

تذکر: بنابراین چنانچه ما بعد از نماز تکبیر بگوییم علاوه بر روایات خودمان طبق این روایت نیز عمل کرده‌ایم و کاری بر خلاف تقیه انجام نداده‌ایم.

۱۲. در حال سلام، مستحب می‌دانند صورت را به سمت راست و چپ بگردانند.

۱۳. مستحب می‌دانند در نماز صبح روز جمعه در رکعت اول سوره (السجده) خوانده شود و در رکعت دوم سوره (هل اتی). (روایتی هم در این باره نقل کرده‌اند).^۵

۱ و ۲ و ۳ و ۴. صلاة المؤمن القحطانی، صفة الصلاة، ص ۲۲۰ تا ۲۵۶.

۵. «بخاری»، کتاب الجمعة، باب: ما یقرأ فی صلاة الفجر یوم الجمعة، ح ۸۹۱ و «مسلم»، ح ۸۷۹.

قنوت و محل آن به نظر اهل سنت

پرسش ۵۲: چرا اهل تسنن گاهی بعد از رکوع رکعت سوم نماز مغرب قنوت می خوانند و چرا همیشه نمی خوانند؟

پاسخ: آنها در اصل و محل قنوت اختلاف دارند، و به طور کلی قنوت را واجب نمی دانند، بلی می گویند: هر گاه برای مسلمانان امر مهم و مصیبت سخت و حادثه ای ناگوار به وجود آید مستحب است قنوت خوانده شود، پس اگر در جماعت باشد در رکعت سوم نماز مغرب بعد از رکوع، دستها را مقابل صورت بالا آورند و امام جماعت بلند دعا کند و مأمومین آمین بگویند. و پس از رفع گرفتاری و حادثه، قنوت را ترک می کنند.

در نماز وتر - رکعت آخر نماز شب - همیشه و در هر حال قنوت را مستحب می دانند.

در رکعت آخر نماز تراویح (نمازهایی که شبهای ماه رمضان به جماعت می خوانند) بعد از رکوع رکعت دوم، گاهی قنوت طولانی می خوانند و آمین می گویند. ضمناً خواندن قنوت را پیش از رکوع صحیح می دانند ولی می گویند بعد از رکوع افضل است.^۱

بنابراین چنانچه ما «شیعیان» در نمازها قبل از رکوع قنوت بخوانیم مانعی ندارد و آن را نیز صحیح می دانند.

تذکر: عدّه ای از فقهای ما «شیعیان» بلند کردن دست را در قنوت، شرط نمی دانند^۲ و آنان هم که شرط می دانند، این شرط را در حال تقیه لازم الرعایة

۱. صلاة المؤمن القحطانی، ج ۱، صلاة التطوع، ص ۳۲۹ تا ۳۳۴.

۲. عروة الوثقی، فصل فی القنوت.

نمی‌دانند، بنابراین چنانچه کسی بخواهد در نماز با آنها، قنوت را بخواند می‌تواند بدون بالا بردن دست آن را بخواند و صحیح است.

هلال فلزی بالای مناره‌ها

پرسش ۵۳: چرا بالای مناره‌های مساجد مکه و مدینه و بالای گنبد مرقد مطهر رسول خدا ﷺ هلال‌های فلزی نصب شده است؟ این هلال فلزی بچه معنا است؟
پاسخ: در کتابهایی که در اختیارم بود چیزی در این باره ندیدم. از چند نفر نیز سؤال کردم، اظهار بی‌اطلاعی کردند، از امام جماعت مسجد (شهادی احد) سؤال کردم، گفت:

این هلال‌ها شعار مساجد و محل عبادت مسلمانان است، مقابل صلیب که شعار نصارا است و زمان حکومت عثمانیها رسم شد.

سؤال کردم در چه کتابی متعرض این مطلب شده‌اند؟ گفت: جایی ندیده‌ام، فقط شنیده‌ام.

ولی اینجانب پس از توجه به کیفیت ساخت و نصب آنها به این نتیجه رسیدم که هر یک از اینها جهت قبله را نشان می‌دهد.

مثلاً هلال‌های گنبد و مناره‌ها و هلال‌های داخل مسجد النبی همه یک نواخت و مستقیم به سمت قبله نصب شده است. مسجد قبا و مسجد شجره و هر مسجدی که داخل آن قبله مستقیم است، هلال روی مناره آن نیز به طور دایره کامل و مستقیم نصب شده است.

ولی بر مناره‌های برخی مساجد، به طور نیم‌هلالی ساخته شده، آن هم با تفاوت، یعنی انحراف بعضی از آنها کم است و بعضی زیاد، که این هم برای نشان دادن جهت قبله داخل مسجد است.

خلاصه، این کیفیت ساخت و نصب جهت قبله داخل مسجد را نشان می‌دهد و اگر قبله انحراف داشته باشد مقدار انحراف را نشان می‌دهد، لذا کسی که بخواهد خارج مسجد نماز بخواند طبق همان هلالها جهت قبله را شناسایی و نماز می‌خواند. (البته جهت اصلی قبله فی الجمله معلوم است) ضمناً هلالهای روی مناره‌های مسجد الحرام به سمت کعبه معظمه نصب شده است.

اتصال صفها را شرط نمی‌دانند

پرسش ۵۴: چرا بیرون مسجد می‌ایستند و اقتدا می‌کنند با اینکه اتصال وجود ندارد، داخل مسجد هم عده‌ای اقتدا می‌کنند بدون رعایت اتصال؟

پاسخ: آنها در نماز جماعت اتصال صفها را شرط نمی‌دانند و می‌گویند:

همین که زیر یک سقف اجتماع کنند اقتدا صحیح است، عده‌ای از آنها هم می‌گویند خارج مسجد یا روی بام مسجد اقتدا صحیح است به شرط اینکه جلوتر از امام جماعت نایستند و صدای امام جماعت را ولو به وسیله بلندگو بشنوند.^۱

نماز جمعه را واجب عینی می‌دانند

پرسش ۵۵: چرا نماز جمعه آنها شلوغ‌تر از سایر نمازهایشان می‌شود؟

پاسخ: علت آن این است که همه مذاهب چهارگانه اهل تسنن نماز جمعه را بر مردها واجب عینی می‌دانند و تنها بر کسی که مسافر است، واجب نمی‌دانند.^۲

۱. صلاة المؤمن القحطانی، ج ۲، ص ۶۰۱.

۲. الفقه علی المذاهب الاربعة، ج ۱، مباحث الجمعة، حکم الجمعة و دلیلہ و صلاة المؤمن القحطانی، ج ۲، حکم صلاة الجمعة، ص ۷۴۵.

چرا در نماز بر میت چهار تکبیر می‌گویند؟

پرسش ۵۶: چرا اهل تسنن در نماز بر میت چهار تکبیر می‌گویند؟
پاسخ: آنها روایاتی نقل کرده‌اند که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در نماز بر اموات چهار تکبیر گفته است.^۱ لذا چهار تکبیر می‌گویند، ولی در «صحیح مسلم» است که برخی از اصحاب پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در نماز بر میت پنج تکبیر می‌گفته‌اند و نسبت می‌داده‌اند به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که آن حضرت نیز پنج تکبیر می‌گفته است.^۲
 همچنین بخاری نقل کرده است که:

امیرالمؤمنین حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام در نماز بر جنازه سهل بن حنیف شش تکبیر گفت.^۳

هفت تکبیر و نه تکبیر نیز نقل کرده‌اند و اکثر علمای آنها پنج یا شش تکبیر گفتن را صحیح می‌دانند ولی در مقام عمل به چهار تکبیر اکتفا می‌کنند.^۴

کیفیت نماز میت طبق فقه اهل تسنن

کیفیت نماز میت طبق فقه آنها چنین است: هنگام گفتن تکبیر دستها را بالا می‌برند و الله اکبر می‌گویند، پس از آن، عده‌ای از آنها مستحب می‌دانند دستها را روی سینه - دست راست را روی دست چپ - بگذارند، پس از آن آهسته می‌گویند:

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ».

سپس سوره حمد را آهسته می‌خوانند، بعد از آن مستحب می‌دانند یک سوره کوچک یا چند آیه خوانده شود. پس از آن، در حالی که دستها را بالا می‌برند

۱. بخاری، ح ۳۱۷. وح ۱۳۴۵ و مسلم، ح ۹۵۱ و ح ۱۵۲.

۲. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب الصلاة على القبر، ح ۹۵۷.

۳. صحیح بخاری، ح ۴۰۰۴. ۴. صلاة المؤمن القحطانی، ج ۳، ص ۱۲۹۸.

تکبیر دوم را می‌گویند (بعضی از آنها بالا بردن دستها را فقط در تکبیر اول مستحب می‌دانند ولی اکثراً مستحب می‌دانند در هر چهار تکبیر دستها را بالا ببرند و روایاتی نیز در این رابطه نقل کرده‌اند)^۱ و می‌گویند:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.^۲

پس از آن تکبیر سوم را می‌گویند و برای میت دعا می‌کنند و دعاهای مختلف، با عبارات کوتاه یا طولانی می‌خوانند، مانند:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنَا وَمَيِّتِنَا وَشَاهِدِنَا وَغَائِبِنَا وَصَغِيرِنَا وَكَبِيرِنَا وَذَكَرِنَا وَنُثَانَا، اللَّهُمَّ مَنْ أَحْيَيْتَهُ مِنَّا فَأَحْيِهِ عَلَى الْإِسْلَامِ وَمَنْ تَوَفَّيْتَهُ مِنَّا فَتَوَفَّهُ عَلَى الْإِيمَانِ، اللَّهُمَّ لَا تُحَرِّمْنَا أَجْرَهُ وَلَا تُضِلَّنَا بَعْدَهُ».

و یا: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ وَاعْفُ عَنْهُ وَاعْفُ عَنَّا وَأَكْرِمْ نُزُلَهُ وَوَسِّعْ مُدْخَلَهُ وَاعْسِلْهُ بِالمَاءِ وَالثَّلْجِ وَالبَرْدِ... وَأَبْدِلْهُ دَاراً خَيْراً مِنْ دَارِهِ وَأَهْلاً خَيْراً مِنْ أَهْلِهِ وَزَوْجاً خَيْراً مِنْ زَوْجِهِ وَأَدْخِلْهُ الْجَنَّةَ وَأَعِذْهُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنْ عَذَابِ النَّارِ وَفِتْنَةِ الْقَبْرِ».

و غیر این از دعاهای دیگر.^۳ پس از آن در حالی که دستها را بالا می‌برند تکبیر چهارم را می‌گویند و بدون اینکه چیزی بخوانند مقدار کمی می‌ایستند. بعد در

۱. صلاة المؤمن القحطانی، ج ۳، ص ۱۲۹۲.

۲. الدروس المهمة، تألیف: عبدالله بن باز، ص ۲۰ و صحیح مسلم، کتاب الصلاة (۱۷) باب: الصلاة علی النبی ﷺ بعد التشهد، ح ۴۰۵-۴۰۶.

۳. صلاة المؤمن القحطانی، ج ۳، ص ۱۲۹۵.

حالی که صورت را به سمت راست خود بر می گردانند می گویند: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ» و نماز تمام می شود.^۱
 برخی از آنها مستحب می دانند بعد از تکبیر چهارم و قبل از سلام نیز مقداری برای میت دعا کنند.^۲

شرکت ما در نماز بر اموات آنها

پرسش ۵۷: چرا ما «شیعیان» در نماز میت آنها شرکت کنیم؟ و چنانچه شرکت نمودیم چگونه نماز بخوانیم؟

پاسخ: هر چند نماز بر میت را واجب کفایی می دانند (یعنی یک نفر که مشغول نماز شد از دیگران ساقط می شود و همراهی دیگران را لازم نمی دانند) و چنانچه کسی نخواند مورد اعتراض قرار نمی گیرد. - همان گونه که عده ای از خودشان هم برای نماز میت صبر نمی کنند - ولی مناسب است شیعیان به منظور ایجاد تفاهم و جلب محبت و پرهیز از بدبینی، در نماز بر اموات آنها شرکت کنند و همراه آنها نماز را بخوانند.

کیفیت نماز بر اموات آنها طبق فقه شیعه

به طور کلی نماز میت پنج تکبیر دارد، پس در نماز بر اموات آنها چنانچه نمازگزار پنج تکبیر به این ترتیب بگوید کفایت می کند:

پس از تکبیر اول بگوید: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»

پس از تکبیر دوم بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»

پس از تکبیر سوم بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ»

پس از تکبیر چهارم بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ، وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ»

سپس تکبیر پنجم را بگوید و تکبیر پنجم پایان نماز است و نیازی به سلام نیست.

دو یادآوری :

۱- همان گونه که قبلاً نقل کردم، اهل تسنن تکبیر پنجم را نمی‌گویند ولی چنانچه کسی آن را بگوید صحیح می‌دانند، لذا ما «شیعیان» در حال سکوت آنها، دعای بعد از تکبیر چهارم را (که چند جمله بیش نیست) می‌خوانیم و تکبیر پنجم را می‌گوییم و نماز را تمام می‌کنیم.

۲- در نماز بر میت نمازگزار می‌تواند بین تکبیرها، علاوه بر دعاهایی که نقل شد، دعاهای دیگر نیز بخواند، برای مؤمنین دعا کند یا قرآن بخواند و جایز است سوره حمد را که مشتمل بر حمد و ثنای الهی و دعا است بخواند و خلاصه چنانچه آنها نماز را طولانی کردند ما هم می‌توانیم حتی بعد از تکبیر اول، علاوه بر دعایی که ذکر شد سوره حمد را بخوانیم و اشکال ندارد.

چرا غروب اذان می‌گویند و افطار می‌کنند؟

پرسش ۵۸ : چرا اهل تسنن به محض غروب آفتاب هم زمان با اذان، افطار می‌کنند و صبر نمی‌کنند نماز مغرب خوانده شود؟

پاسخ : آنها می‌گویند: روز از طلوع فجر صادق است تا غروب آفتاب و از پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند که فرموده است: «در افطار کردن عجله کنید.»^۱ لذا

۱. بخاری، کتاب الصوم، ص ۳۱۵، باب تعجیل الافطار، ح ۱۹۵۷، عن سهل بن سعد، ان رسول الله ﷺ

قال: «لا يزال الناس بخير ما عجلوا الفطر»

مستحب می‌دانند به محض اینکه آفتاب غروب کرد با عجله افطار کنند.^۱
یادآور می‌شوم، در این عمل - علاوه بر اینکه وقت افطار مغرب است نه غروب^۲ و افطار کردن قبل از مغرب شرعی موجب بطلان روزه است - چند مستحب را ترک می‌کنند و چند مکروه را مرتکب می‌شوند:

۱- مستحب می‌دانند بعد از اذان مغرب دو رکعت نماز نافله بخوانند و آن را ترک می‌کنند، چون حدود یازده دقیقه بعد از اذان، اقامه گفته می‌شود و فرصت خواندن نافله را ندارند.

۲- مستحب است قبل از غذا و بعد از آن دستها شسته شود و در این مورد آن را ترک می‌کنند.

۳- مستحب است غذا آهسته خورده شود و خوب جویده شود و نشستن سر سفره طول داده شود و اینها را رعایت نمی‌کنند (چون وقت ندارند).

۴- مستحب است قبل از نماز دهان شسته شود و نمی‌شویند.

۵- در مسجد چیزی خوردن مکروه است، کثیف کردن مسجد مکروه است و این امر رعایت نمی‌شود.

خلاصه در مقام عمل به یک مستحب، مستحباتی را ترک و مکروهاتی را مرتکب می‌شوند، گاهی هم به منظور درک ثواب افطاری دادن، به ما نیز اصرار

۱. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۱، کتاب الصیام، تعریف الصیام و ما یستحب للصائم.

۲. غروب، موقعی است که قرص خورشید در افق پنهان شود.

مغرب موقعی است که سرخی طرف مشرق که بعد از غروب پیدا می‌شود، از بالای سر انسان تمام شود.

یادآور می‌شوم: به طور معمول، فاصله بین غروب و مغرب حدود دوازده دقیقه است، ولی در زمین‌های مسطح بسیار وسیع، فاصله کمتر است و سرخی بالای سر زودتر از دوازده دقیقه تمام می‌شود.

می‌کنند افطار کنیم ولی اینجانب با جمله «یکره الأكل فی المسجد» «چیز خوردن در مسجد مکروه است»، یا با جمله «هنا مسجد لا مطعم» «اینجا مسجد است نه محل غذا خوردن»، خود را از دست آنها نجات می‌دادم و مشغول نماز تحیت مسجد می‌شدم. و در مدینه منوره، صبر می‌کردم بعد از افطار آنها وارد مسجد می‌شدم.

چرا ریش را بیش از حد بلند می‌گذارند؟

پرسش ۵۹: چرا برخی از اهل تسنن ریش خود را می‌گذارند بلند می‌شود و گویا اصلاً اصلاح نمی‌کنند؟

پاسخ: عده‌ای از آنها، خصوصاً وهابیه و بن باز - مفتی پیشین اهل تسنن عربستان - تراشیدن و کوتاه کردن و حتی گرفتن کمی از ریش را در تمام اوقات حرام می‌دانند و می‌گویند: واجب است ریش را به حال خود وا گذاشت و در این باره روایاتی از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند.^۱

بر این اساس افرادی که می‌خواهند متدین باشند و به فتوای بن باز عمل کنند یا مأمور امر به معروف و نهی از منکر هستند یا در مدارس دینی مشغول می‌باشند و یا مشاغل مذهبی دارند، ریش خود را به حال خود می‌گذارند و چیزی از آن را کوتاه نمی‌کنند.

۱. و اما اللحية فيحرم حلقها و اخذ شيء منها في جميع الأوقات، بل يجب اعفاؤها و توفيرها. (التحقيق والأيضاح، تأليف: عبدالعزيز بن عبدالله بن باز، طبع ۳۳، ص ۱۷). صحيح بخاری، كتاب اللباس، باب اعفاء اللحي، ح ۵۸۹۳. صلاة المؤمن القحطاني، ج ۱، ص ۲۳، سنن الفطرة.

چرا برخی توالتهای آنها به سمت قبله است؟

پرسش ۶۰: چرا در عربستان برخی از توالتهای ساختمانها به سمت قبله نصب شده است؟ مگر اهل تسنن رو، یا پشت به قبله نشستن در حال تخلی را حرام نمی دانند؟

پاسخ: صحیح بخاری در دو باب نقل کرده که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«هنگام تخلی رو به قبله و پشت به قبله نباشید بلکه به سمت مشرق یا مغرب باشید.»^۱

و این روایت صریح در این است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از رو به قبله یا پشت به قبله بودن در حال تخلی مطلقاً نهی فرموده است، در عین حال سه مذهب از مذاهب چهارگانه اهل تسنن (مالکیها، حنبلیها و شافعیها) گفته اند:

پشت به قبله و رو به قبله، تخلی نمودن، چنانچه در ساختمان باشد حرام نیست و فقط در صحرا حرام است.

و تنها «حنفیها» گفته اند: مطلقاً جایز نیست.^۲

لذا در نصب توالتها در ساختمانهایشان این جهت را رعایت نمی کنند. اما وظیفه ما «شیعیان» این است که اگر متوجه شدیم، رعایت کنیم ولی لازم نیست به دیگران که توجه ندارند بگوییم چون ارشاد جاهل در موضوعات واجب نیست.^۳

۱. عن ابی ایوب الانصاری قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إذا أتى احدكم الغائط فلا يستقبل القبلة ولا يؤلِّها ظهره، شرِّقوا او غرِّبوا». (صحیح بخاری، کتاب الوضوء، باب: لا تستقبل القبلة بیول ولا غائط، ص ۳۰،

ح ۱۴۴ و کتاب الصلاة، باب قبله اهل المدينة و اهل الشام، ص ۶۹، ح ۳۹۴).

۲. الفقه علی المذاهب الاربعة، ج ۱، کتاب الطهارة، مبحث آداب قضاء الحاجة.

۳. عروة الوثقی، فصل فی أحكام التخلی، مسألة ۱۵.

تهمت تحریف قرآن چرا؟!۱

پرسش ۶۱: چرا اهل سنت - خصوصاً در مدینه منوره - به ما «شیعیان» تهمت می‌زند که شما قائل به تحریف^۱ قرآن هستید و به برخی کتابها، یا روایاتی که در کتابهای روایی ما آمده است استناد می‌کنند؟

پاسخ: اولاً، عقیده شیعه دوازده امامی این است که قرآن موجود که فعلاً در دست مسلمانان است عیناً همان قرآنی است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده و هیچ گونه تحریف و کم و زیادی در آن رخ نداده است، همانگونه که پیشوای محدثین شیعه، مرحوم شیخ صدوق رحمته الله یکی از عقاید شیعه را اعتقاد به عدم تحریف قرآن شمرده و فرموده است:

إِعْتِقَادُنَا أَنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي أَنْزَلَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله هُوَ مَا بَيْنَ الدَّفْتَيْنِ وَ هُوَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ...^۲

ثانیاً، اگر بنا است، صرف وجود و ملاحظه عبارت یا روایتی، مجوز تهمت زدن باشد، ما نیز می‌توانیم مقابله به مثل کنیم، زیرا در کتابهای معتبر نزد آنها، مانند «صحیح بخاری» و «مسلم» و «تفسیر ابن کثیر» و غیر اینها روایات و عباراتی وجود دارد حاکی از اینکه در قرآن تحریف صورت گرفته است.

روایات اهل سنت که حاکی از تحریف است

اکنون برخی از روایات و عبارات موجود در کتابهای اهل تسنن را که حاکی از

۱. مقصود از «تحریف» در اینجا کم و ناقص کردن است، بدین معنا که گفته شود قرآن موجود مشتمل بر تمام آنچه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده نمی‌باشد و قسمتی از آن در موقع جمع آوری قرآن یا در دوران‌های بعد، از بین رفته است. ۲. رساله اعتقادات شیخ صدوق رحمته الله.

تحریف قرآن مجید است می آورم تا در گفتگوها مطرح و ارائه دهیم و چنانچه آنها را توجیه کنند.

می‌گوییم: روایات موجود در برخی از کتابهای شیعه نیز بر فرض صحت، قابل توجیه است.

لذا وجهی ندارد که به «شیعیان» تهمت بزنند و قول به تحریف را به آنان نسبت دهند. در هر حال برخی از روایات و عبارات آنها که ظهور در تحریف - یعنی ناقص و کم شدن قرآن - دارد، بدین قرار است:

تحریف قرآن طبق گفته عمر

عمر: آیه رجم بر محمد ﷺ نازل شد

«صحیح بخاری»^۱ [کتاب الحدود (ص ۱۱۷۶)] (۳۱) باب رجم الحُبلی فی الزنا اذا احصنت. [ذیل] حدیث (۶۸۳۰):

[ما در اینجا قسمتی از این حدیث را که مربوط به تحریف است می آوریم و قسمتی دیگر را در ادامه تحت عنوان «بیعت ابوبکر لغزش و فلته بود» می آوریم، و آن چنین است:]

از ابن عباس نقل کرد که گفت:

فجلس عمر علی المنبر... ثم قال: ان الله بعث محمداً ﷺ بالحق، وأنزل عليه الكتاب، فكان مما أنزل الله آية الرجم فقرأناها وعقلناها وعيناها، رجم رسول الله ﷺ ورجمنا بعده، فأخشي إن طال بالناس

۱. روایاتی که از صحیح بخاری نقل می‌کنم، از صحیح بخاری چاپ «مکتبه دار السلام، الرياض، الطبعة الثانية، ذوالحجة ۱۴۱۹» می‌باشد.

زمانُ أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ: وَاللَّهِ مَا نَجِدُ آيَةَ الرَّجْمِ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَيَضِلُّوا بِتَرْكِ
فَرِيضَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ وَالرَّجْمِ فِي كِتَابِ اللَّهِ حَقٌّ عَلَى مَنْ زَنَى إِذَا أُحْصِنَ مِنَ
الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ، إِذَا قَامَتِ الْبَيِّنَةُ، أَوْ كَانَ الْحَبْلُ أَوْ الْإِعْتِرَافُ، ثُمَّ إِنَّا كُنَّا
نَقْرَأُ فِيمَا نَقْرَأُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَنْ لَا تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ فَإِنَّهُ كُفِّرُ بِكُمْ أَنْ
تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ، أَوْ إِنْ كُفِّرَ بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ....

عمر بالای منبر چنین گفت: خداوند محمد ﷺ را به حق فرستاد و بروی کتاب
نازل نمود و از آیاتی که خداوند نازل نمود آیه رجم است که ما آن را خواندیم و
فهمیدیم و بر طبق همان آیه بود که رسول خدا ﷺ زناکننده را سنگسار نمود و
بعد از وی ما نیز همین روش را پیش کشیدیم ولی می ترسم که دورانی بر این
امت بگذرد که گوینده ای بگوید: به خدا سوگند آیه رجم را در قرآن پیدا
نمی کنم، و به وسیله ترک نمودن حکمی که خدا فرستاده است به ضلالت بیفتند.
عمر آن گاه گفت: آری، حکم رجم در کتاب خدا برای هر مرد و زنی که با
داشتن همسر زنا کند ثابت است و از آیاتی که ما در قرآن می خواندیم این آیه
بود «لَا تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ فَإِنَّهُ كُفِّرُ بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ»^۱ یا بدین
صورت بود که: «إِنْ كُفِّرَ بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ»^۲.

همچنین «صحیح بخاری» [کتاب الاعتصام بالکتاب و السنة (ص ۱۲۶۱)]
باب: ما ذکر النبی ﷺ و حض علی اتفاق اهل العلم...، ذیل حدیث (۷۳۲۳) نقل
کرده است که:

فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ، فَكَانَ
فِيمَا أَنْزَلَ آيَةَ الرَّجْمِ.

۱. از پدرانان اعراض نکنید، زیرا اعراض نمودن از پدران با کفر یکسان است.

۲. بدرستی که کفر شما این است که از پدرانان اعراض کنید.

عمر گفت: خداوند محمد ﷺ را به حق مبعوث نمود و بر او کتاب نازل کرد و در آنچه نازل کرد آیه رجم بود.

همچنین: بخاری این مضمون را در کتاب الحدود، «باب الاعتراف بالزنا، ص ۱۱۷۶، ح ۶۸۲۹» آورده است.

«صحیح مسلم» [کتاب الحدود (ص ۷۵۹)]

(۴) - باب: رجم الثیب فی الزنی. ۱۵ - حدیث (۱۶۹۱)، قسمتی از این حدیث را که مربوط به رجم و آیه مربوط به آن می باشد، از ابن عباس با سه سند نقل کرده است.

طبق این روایات - که هم «بخاری» و هم «مسلم» نقل کرده اند -، و به گفته و ادعای عمر، آیه ای در رابطه با رجم (سنگسار نمودن گناهکار) بر پیامبر ﷺ نازل شده و جزء آیات قرآن کریم بوده است، نیز طبق ادعای عمر آیه «لاترغبوا» در قرآن بوده و عمر می خوانده است و حال اینکه در قرآن فعلی وجود ندارد.

اکنون سؤال ما (شیعیان) این است که آیه «رجم» و آیه «لاترغبوا» چه شد و چرا در قرآن وجود ندارد؟ آیا این حرف به معنای اعتقاد عمر به تحریف قرآن نیست؟^۱

۱. در کتاب «رحمة الباری» ترجمه مختصر «صحیح بخاری» به لغت فارسی، جزء دوم، ص ۵۴۶، باب ۵، سنگسار کردن محصن، ح ۲۲۱۷، قسمت آخر حدیث مزبور را که از ابن عباس نقل کردیم آورده و آن را بدین گونه ترجمه کرده است.

از عمر روایت است که گفت: خداوند متعال محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به دین حق خود مبعوث نمود و قرآن را بر او نازل ساخت، و از چیزهایی که نازل نمود آیه رجم بود. [مراد از آیه رجم این است که (الشیخ و الشیخة إذا زنیا فارجموهما)، یعنی: اگر مرد و زن محصن زنا کردند آنها را رجم نمایید، (و گویند: این آیه لفظش منسوخ گردیده و حکمش باقی است.)] پایان ترجمه بخاری. مؤلف: به طوری که ملاحظه فرمودید، مترجم بخاری، خبر داده که «گویند: این آیه لفظش منسوخ گردیده و حکمش باقی است.»

تحریف قرآن طبق گفته عایشه

«صحیح مسلم» [کتاب الرضاع (ص ۶۲۸)] (۶) باب: التحريم بخمس رضعات.

۲۴- حدیث (۱۴۵۲): با سه سند نقل کرده است:

... عَنْ عَمْرَةَ، عَنْ عَائِشَةَ؛ أَنَّهَا قَالَتْ كَانَ فِيمَا أَنْزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ عَشْرَ رَضَعَاتٍ

→ سؤال ما «شیعیان» از این توجیه این است که منسوخ شدن، یعنی برداشتن آیه، آیا به معنای اسقاط پاره‌ای از آیات قرآن نیست؟ آیا اعتقاد به نسخ، اعتقاد به تحریف نیست؟ آیا به جای کلمه (تحریف) کلمه (نسخ) آوردن، حقیقت را تغییر می‌دهد؟
 آیا روایتی که بخاری از ابن عباس آورده که عمر روی منبر در حضور مسلمانان گفت: (از آیاتی که ما در قرآن می‌خواندیم، این آیه بود «لا ترغبوا عن آباءکم فانه کفر بکم...» دلالت ندارد که قرآن ناقص شده و برخی آیات آن در قرآن فعلی موجود نیست؟
 آیا این روایات نمی‌گوید که عمر قائل به تحریف قرآن بوده است.

لازم به ذکر است که، استاد (جامعه ام القری) مرکز جهانی تعلیم اسلامی مکه مکرمه، در جزء نهم «معجم فقه السلف» عتره و صحابه و تابعین، ص ۱۰۹، مدعی شده و نوشته است که (صحیح بخاری اصح کتابها بعد از کتاب الله تعالی) است و بین صحاح ششگانه اول کتاب می‌باشد. در مقدمه صحیح بخاری نیز همین ادعا نوشته شده است.

بنابراین، کسانی که مدعی هستند تمام روایات بخاری معتبر و صحیح است خواه ناخواه معتقد به تحریف قرآن نیز هستند.

همچنین این روایت را مسلم نیز نقل کرده و اعتقاد به صحت تمام روایات صحیح مسلم مستلزم اعتقاد به تحریف قرآن است.

تعجب است که اهل تسنن قول به تحریف را به شیعه نسبت می‌دهند، خصوصاً در مدینه که به اندک چیزی به ما «شیعیان» اعتراض و می‌گویند: شما معتقد به تحریف قرآن هستید، در صورتی که علما و فقها و محدثین بزرگ ما «شیعیان دوازده امامی» تصریح کرده‌اند که (عقیده شیعه دوازده امامی این است که قرآن فعلی همان قرآنی است که بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شده و هیچگونه تحریف و کم و زیادی در آن رخ نداده است).

تفصیل این مطلب در کتاب (البیان فی تفسیر القرآن) مرحوم آیه الله العظمی خوئی رحمته الله آمده است.

مَعْلُومَاتٍ يُحْرَمْنَ. ثُمَّ نُسِخْنَ: بِخَمْسِ مَعْلُومَاتٍ. فَتَوَفَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ هُنَّ فِيمَا يُقْرَأُ مِنَ الْقُرْآنِ.

عمره از عایشه نقل می‌کند که وی گفت: این آیه جزء آیات قرآن بود: «عَشْرَ رِضَاعَاتٍ مَعْلُومَاتٍ يُحْرَمْنَ»^۱ سپس با آیه «خَمْسَ مَعْلُومَاتٍ»^۲ نسخ شد^۳ و هر دو آیه حتی بعد از رحلت رسول خدا ﷺ، تا مدتی در کنار سایر آیات قرآن خوانده می‌شد.

تحریف قرآن طبق تفسیر ابن کثیر

«المصباح المنیر» فی تهذیب تفسیر ابن کثیر (طبع دارالسلام الریاض، ص ۲۸۶).

﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ (سوره نساء/ ۲۴)

پس آنچه از زنها بهره برداری می‌کنید مزدشان را که لازم (تعیین) شده است بپردازید.

... ان ابن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر و سدی، قراوا، ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾.

ابن کثیر در تفسیرش - که از تفاسیر معروف و مورد قبول اهل تسنن است - نقل کرده که ابن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر و سدی، آیه مزبور را این گونه قرائت کرده‌اند:

۱. ده بار شیر خوردن، که معلوم و حتمی باشد، موجب محرمیت می‌شود.

۲. پنج بار شیر خوردن، که معلوم باشد، موجب محرمیت می‌شود.

۳. «نسخ» به معنای برداشتن است، و مرادشان در اینجا این است که خداوند اول ده بار شیر خوردن را سبب محرم شدن قرار داد، بعداً این حکم را برداشت و فرمود: پنج بار شیر خوردن موجب محرم شدن می‌شود.

﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾.

طبق این تفسیر و ادعا، جمله ﴿إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ از قرآن کریم، حذف گردیده است.

تحریف قرآن طبق تفسیر ثعلبی

الثعلبی فی تفسیره:

عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ قَالَ: أَعْطَانِي ابْنُ عَبَّاسٍ مُّصْحَفًا فَقَالَ: هَذَا عَلَىٰ قِرَاءَةِ أَبِي فَرَأَيْتُ فِي الْمُصْحَفِ ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي نَضْرَةَ قَالَ: سَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ عَنِ الْمَتْعَةِ فَقَالَ: أَمَا تَقْرَأُ سُورَةَ النِّسَاءِ؟ فَقُلْتُ: بَلَىٰ. فَقَالَ: أَمَا تَقْرَأُ ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ قُلْتُ: لَا أَقْرُؤُهَا هَكَذَا، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَاللَّهِ هَكَذَا أَنْزَلَهَا اللَّهُ تَعَالَىٰ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ أَنَّهُ قَرَأَ ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾.^۱

ثعلبی (ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم المحدث النیشابوری) در کتاب تفسیرش از حبیب بن ابی ثابت نقل کرده که گفت: ابن عباس مصحفی (قرآنی) به من داد و گفت: این مصحف طبق قرائت ابی می باشد، پس من در آن دیدم ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾.

۱. مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۲، ذیل تفسیر آیه مزبور.

و باز ثعلبی با سند نقل کرده که ابی نضره گفت: از ابن عباس از منته سؤا
 کردم؟ گفت: آیا سوره نساء را نخوانده‌ای؟
 گفتم: چرا، پس گفت: آیا نخوانده‌ای ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ
 مُّسَمًّى﴾ گفتم: اینگونه آن را قرائت نکرده‌ام، ابن عباس گفت: به خدا قسم،
 خداوند آیه را این گونه نازل کرد، و سه مرتبه این قسم و عبارت را تکرار نمود.
 نیز نقل کرده که سعید بن جبیر آیه را این گونه قرائت می‌کرد ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ
 مِنْهُنَّ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾.

در پایان این قسمت باز تکرار می‌کنم که منظور از نقل این روایات و گفتار
 این است که بسیاری از اوقات به ما «شیعیان» تهمت می‌زنند که شما قائل به
 تحریف قرآن هستید و به برخی کتابها و یا روایاتی که در کتابهای روایی ما است
 استناد می‌کنند.

ما نیز می‌توانیم متقابلاً به آنها بگوییم شما قائل به تحریف هستید و در
 کتابهای معتبر شما مانند: «صحیح بخاری» و «مسلم» و «تفسیر ابن کثیر» و غیر
 اینها روایات و عباراتی آمده که حاکی از تحریف قرآن عزیز است و این روایات
 و عبارات را به آنها ارائه دهیم و بگوییم:

هر توجیهی برای روایات و کتابهای خودتان دارید، لااقل احتمال همان
 توجیه را نسبت به آنچه در کتابهای ما آمده است نیز بدهید و زبان از تهمت زدن
 به ما «شیعیان» باز دارید.

در مدینه منوره بارها با اینجانب مسأله تحریف را مطرح کردند، که پس از
 پاسخ شفاهی می‌رفتم هتل و کتاب «البیان» مرحوم آیت الله العظمی خوئی رحمته الله را
 می‌بردم و با مدرک، واقع مطلب را ثابت و آنان را قانع می‌نمودم.

داستان سقیفه به نقل عمر و اینکه بیعت با ابوبکر لغزش و شر بود

پرسش ۶۲: شخصی از اهل مدینه گفت: چرا شما «شیعیان» خلافت ابوبکر را قبول ندارید؟

گفتم: به خاطر آنچه برخی از مسلمانان صدر اسلام بیان کردند و در کتابهای معتبر شما آمده است و آن چنین است:
در «صحیح بخاری» روایتی بطور مفصل نقل شده که در آن آمده است. برخی از مسلمانان گفتند:

به خدا سوگند بیعت با ابوبکر لغزش، سهو و خطا بود (نسنجیده انجام شد) و تمام شد. «فَوَاللَّهِ مَا كَانَتْ بِيَعَةَ أَبِي بَكْرٍ إِلَّا فَلَئَةً^۱ فَتَمَّتْ».
و خلاصه داستان طبق نقل بخاری چنین بوده است که:
ابن عباس گفت:

در آخرین حجتی که عمر انجام داد، در منی من با گروهی از مهاجرین جمع بودیم، عبدالرحمن بن عوف نیز با ما بود، وی گفت: امروز نزد عمر بودم، مردی به عمر گفت: فلان شخص اظهار داشت که هرگاه عمر مُرد، من با فلان شخص بیعت می‌کنم، و سوگند یاد کرد که بیعت با ابوبکر اشتباه و نسنجیده بود و پایان یافت.

عمر وقتی این خبر را شنید غضب کرد و گفت: من همین امروز در جمع مردم حاضر می‌شوم و کسانی را که می‌خواهند امورشان را غصب کنند برحذر می‌دارم و تهدیدشان می‌کنم.

۱. فَلَئَةً: لغزش، سهو، خطا. (فرهنگ نوین)

عبدالرحمن گفت: من به عمر گفتم در منی که محل اجتماع عموم مردم است، صلاح نیست صحبت کنی، این امر را بگذار تا در مدینه که دارالهیجره و محل اجتماع دانشمندان است مطرح کنی، عمر حرف مرا پذیرفت و سوگند یاد کرد که به محض رسیدن به مدینه این مطلب را پی گیری کند.

ابن عباس گفت: بعد از مراسم حج به مدینه برگشتیم و من روز جمعه به مسجد رفتم و عمر نیز وارد مسجد شد، به کسی که کنارم نشسته بود گفتم: امروز عمر حرفهایی خواهد زد که از ابتدای خلافتش تا کنون نروده است. عمر روی منبر نشست. همین که مؤذن اذان را تمام کرد، ایستاد و پس از حمد و ثنای الهی گفت: اَمَّا بَعْدُ، من مطالبی را که برایم مقدر شده است برای شما می گویم، و نمی دانم، شاید مرگ من برسد، پس هر کس حرفهای مرا فهمید حفظ کند و به دیگران بگوید و هر کس حرفهای مرا فهم نکرد، بازگو نکند و بر من دروغ نبندد که من حلالش نمی کنم.

سپس گفت: آگاه باشید که خدا پیامبر را به حق مبعوث کرد و کتاب را بر او نازل فرمود و از چیزهایی که نازل کرد آیه رجم (سنگسار) بود، پس ما آن آیه را خواندیم و معنای آن را فهمیدیم و حفظش کردیم، پیامبر ﷺ هم سنگسار کرد و ما هم بعد از پیامبر ﷺ سنگسار کردیم و من ترس آن دارم که با گذشت زمان، گوینده ای بگوید: ما در کتاب خدا آیه رجم را نیافتیم، پس مردم به خاطر ترک واجبی که خدا در کتابش نازل کرده است گمراه شوند، و رجم (سنگسار) مجازات کسی است که زنا محصنه^۱ مرتکب شود، خواه مرد باشد یا زن، و این مجازات بعد از آن است که زنا با بینه، یا اقرار و یا حمل زن ثابت شود.

همچنین ما از آنچه از کتاب خدا می خواندیم این بود که «لَا تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ

۱. زنا محصنه آن است که زن شوهردار، یا مردی که زن دارد، زنا کند که حد آن سنگسار است.

فَإِنَّهُ كَفَرُ بِكُمْ أَنْ تَرَعَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ»^۱ یا بدین صورت بود که: «إِنَّ كُفْرًا بِكُمْ أَنْ تَرَعَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ»^۲.

[تا آنکه گفت:] آگاه باشید، به من گزارش داده‌اند که یکنفر از شما قسم یاد کرده است که وقتی عمر مرد با فلان شخص بیعت کند، متوجه باشید، مبادا کسی شما را فریب دهد، به اینکه بگوید: بیعت با ابوبکر اشتباه و نسنجیده بود و تمام شد، آری یقیناً بیعت با ابوبکر اشتباه و لغزش و خطا بود، ولی خدا شرش را حفظ کرد. «أَلَا وَ إِنِّهَا قَدْ كَانَتْ كَذْلِكَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ وَ قَىٰ شَرَّهَا».

[تا آنکه گفت:] کسی که بدون مشورت با مسلمانان با مردی بیعت کند، بیعت کننده و کسی که با او بیعت شده است، هر دو به قتل خواهند رسید.
[ابن عباس گوید: سپس عمر جریان سقیفه و چگونگی بیعت با ابوبکر را بازگو کرد و گفت:]

جریان کار این بود که بعد از رحلت پیامبر ﷺ، انصار با ما مخالفت کردند و همه آنها در سقیفه بنی ساعده اجتماع کردند، همچنین علی عَلِيٌّ و زبیر و افرادی که با این دو نفر بودند، با ما مخالفت کردند، «وَ خَالَفَ عَنَّا عَلِيٌّ وَ الزُّبَيْرُ وَ مَنْ مَعَهُمَا...». ولی مهاجرین به سوی ابوبکر رفتند (متوجه او شدند) و گرد او را گرفتند، من به ابوبکر گفتم: برویم نزد انصار و سرانجام همین که در سقیفه بنی ساعده جمع شدیم، من دیدم مردی در گلیم پیچیده، در مقابل انصار است، پرسیدم این مرد کیست؟ گفتند: سعد بن عباده است، گفتم: چرا خود را در گلیم پیچیده است؟ گفتند: تب دارد و بیمار است.

پس از آنکه ما در سقیفه مستقر شدیم، سخنگوی انصار به صحبت پرداخت و

۱. از پدران انصار نکنید، زیرا اعراض نمودن از پدران با کفر یکسان است.

۲. بدرستی که کفر شما این است که از پدران انصار اعراض کنید.

بعد از حمد و ثنای الهی گفت: ما انصارِ خدا و ستون اسلام هستیم و شما ای مهاجران! گروهی اندک هستید که از قوم و قبیله خود جدا شده‌اید، [عمر گوید: با این سخنان معلوم شد که انصار می‌خواند ما را کنار بزنند و از ریاست بازدارند. هنگامی که سخنان سخن‌گوی انصار پایان یافت و ساکت شد، من سخنانی شگفت‌انگیز آماده داشتم و خواستم بیان کنم، ابوبکر گفت: ساکت باش، من مخالفت ابوبکر را دوست نداشتم و ساکت ماندم، پس خود ابوبکر، که از من بردبارتر و محترم بود، به سخن پرداخت - و به خدا سوگند چیزی فروگذار نکرد و آنچه من می‌خواستم بگویم او بهتر از من گفت - و به انصار گفت: آنچه شما از فضائل خود گفتید حق است و اهل آن هستید، ولی این ریاست، هرگز شناخته نشده است مگر برای قبیله قریش، زیرا قبیله قریش از حیث نسب و خاندان، اوسط عرب هستند و من برای شما انصار می‌پسندم که با یکی از این دو مرد بیعت کنید. [عمر گوید:] ابوبکر دست مرا به یک دستش گرفت و دست ابو عبیده بن جراح را به دست دیگر و گفت: با هر کدام از این دو نفر که می‌خواهید بیعت کنید، و این در حالی بود که ابوبکر میان ما دو نفر نشسته بود. و سوگند به خدا من راضی نمی‌شدم و دوست نداشتم بر مردمی ریاست کنم که ابوبکر در میان آنها باشد، پس در این گیر و دار مردی از انصار گفت: ما تنه و شاخه‌های آن هستیم. سپس گفت: «مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ، يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ، فَكَثَرَ اللَّغْطُ وَ أَرْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ حَتَّى فَرَقْتُ مِنَ الْإِخْتِلَافِ فَقُلْتُ: أُبْسِطْ يَدَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ فَبَسَطَ يَدَهُ فَبَايَعْتُهُ وَبَايَعَهُ الْمُهَاجِرُونَ ثُمَّ بَايَعْتَهُ الْأَنْصَارُ...»

از ما انصار یک نفر امیر باشد، از شما قریش هم یک نفر، و سر و صدا و فریاد بالا گرفت، [عمر گوید:] من از اختلاف ترسیدم، لذا به ابوبکر گفتم: دستت را بده تا با تو بیعت کنم، ابوبکر دست داد و من با او بیعت کردم. بعد مهاجرین با او

بیعت کردند و پس از آنها انصار. [عمر گوید در این گیر و دار:]
 «وَنَزَوْنَا عَلَى سَعْدِ بْنِ عَبَادَةَ، فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ، قَتَلْتُمْ سَعْدَ بْنَ عَبَادَةَ، فَقُلْتُ: قَتَلَ
 اللَّهُ سَعْدَ بْنَ عَبَادَةَ» و ما جستیم روی سعد بن عبادہ، [او را زیر لگد گرفتیم]
 یکنفر از آنها گفت: سعد بن عبادہ را کشتید، من گفتم: خدا او را بکشد.

ابن عباس گوید: عمر در پایان گفت: به خدا قسم، ما امری با ارزش تر از بیعت
 با ابوبکر نیافتیم، چون از این خوف داشتیم که اگر اجتماع سقیفه بهم بخورد و
 بدون اخذ بیعت، انصار بروند، آنها بعد از ما با مردی از خودشان بیعت کنند و در
 آن صورت ما ناچار می شدیم با کسی بیعت کنیم که دلخواه ما نبود، یا مخالفت
 کنیم که منجر به فساد می شد. [عمر در پایان منبر و خطبه اش گفت:] آگاه باشید،
 کسی که بدون مشورت با مسلمانان با شخصی بیعت کند، بیعت نکرده است مگر
 اینکه خودش و کسی که او را فریب داده است، هر دو کشته خواهند شد.

«فَمَنْ بَاعَ رَجُلًا عَلَى غَيْرِ مَشُورَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلَا يُبَايِعُ هُوَ وَلَا الَّذِي بَايَعَهُ
 تَغْرَةً أَنْ يُقْتَلَ»^۱.

بخاری در جای دیگر داستان سقیفه را به طور خلاصه اینگونه نقل کرده
 است:

بعد از رحلت پیامبر ﷺ، ابوبکر به مردم گفت: آگاه باشید! محمد ﷺ رحلت
 کرد... «فَشَجَّ النَّاسُ يَبْكُونَ». مردم به شدت متشنج و گریان شدند. [راوی خبر
 گوید] پس انصار همراه سعد بن عبادہ وارد سقیفه بنی ساعده شدند و گفتند: «مِنَّا
 أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ» یک نفر از ما امیر باشد یک نفر هم از شما، در این بین ابوبکر و
 عمر و ابو عبیده بن جراح وارد سقیفه شدند، و سرانجام ابوبکر گفت: «نَحْنُ

۱. «صحيح بخارى»، كتاب الحدود، ص ۱۱۷۶، باب ۳۱، رجم الحبلی فی الزنا، ح ۶۸۳۰. ضمناً
 قسمتی از این روایت به مناسبت تحریف قرآن گذشت.

الْمُرَاءِ وَآتَمُّ الْوُزَرَءِ؛ ما رئیس باشیم و شما وزیر، حُبَاب بن منذر گفت: نه! به خدا قسم! ما نمی پذیریم و «مِنَّا أَمِيرٌ وَ مِنْكُمْ أَمِيرٌ» ابوبکر گفت: خیر! امیر ماییم و شما وزیر هستید. سپس گفت: با عمر بن خطاب بیعت کنید یا با ابو عبیده، عمر به ابوبکر گفت: بلکه ما با تو بیعت می کنیم و دست ابوبکر را گرفت و با او بیعت کرد.^۱

مؤلف: این روایت که داستان سقیفه را از زبان عمر نقل کرده است - در بخاری در ابواب متعدد نقل شده و کامل آن همین است که ترجمه کردیم و برخی جمله های آن را که دخالت در مطلب نداشت ترجمه نکردیم - نکاتی در بر دارد و پرسشهایی را به وجود می آورد.

اولاً، تعجب از «بخاری» است که روایتی را که مربوط به سقیفه و تعیین سرنوشت مسلمانان و در رابطه با انتخاب حاکم و امیر و بیعت با او است و با این طول و تفصیل نقل شده، آن هم از زبان عمر بن خطاب، چرا آن را تحت عنوان مستقل مطرح نکرده است؟ بلکه در باب سنگسار زن زناکار قرار داده است؟ همچنین چرا «صحیح مسلم» چنین روایتی را به طور کامل نقل نکرده و آن را در کتاب الحدود (باب: رجم الثیب فی الزنا، ح ۱۶۹۱، با سه سند) به آن گونه که قبلاً نقل شد، آورده است؟

ثانیاً، طبق این روایت، عمر پذیرفته است که بیعت ابوبکر «فَلْتَهُ» یعنی عملی نسنجیده و لغزش و اشتباه بوده و گفته است: بانی و اساس خلافت ابوبکر من بودم، و اول کسی که پیشنهاد این اشتباه را داد من بودم.

ثالثاً، لازمه حرف عمر این است که او پذیرفته و قبول کرده که بیعت ابوبکر و امیر شدن او شر بود ولی مدعی شده که خداوند امت اسلام را از شر آن حفظ کرد.

۱. صحیح بخاری: کتاب فضائل اصحاب النبی ﷺ، ص ۶۱۵، باب ۵، ح ۳۶۶۸.

رابعاً، در آخر این روایت است که عمر مسلمانان را برای آینده از بیعت با فردی بالخصوص بدون مشورت و نظرخواهی از مسلمانان منع کرده و گفته است اگر کسی چنین کند، هم بیعت کننده و هم کسی که با او بیعت شود به قتل خواهند رسید یعنی تهدید به قتل کرد.

فَمَنْ بَايَعَ رَجُلًا عَلَىٰ غَيْرِ مَشُورَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلَا يُبَايِعُ هُوَ وَلَا الَّذِي
بَايَعَهُ تَغْرَةً أَنْ يُقْتَلَ.

خامساً، طبق این روایت و اعتراف صریح عمر، ابوبکر امیر منتخب او و مردم بود نه از جانب پیامبر ﷺ، بنابراین او را خلیفه رسول خدا ﷺ خواندن صحیح نیست.

اکنون برخی پرسشها که از این روایت و داستان به وجود می‌آید عبارتند از:

۱- در طول چهارده قرن آن همه اختلاف که بین مسلمانان رخ داد، آیا از همان جا و همان اختلاف سقیفه بنی ساعده سرچشمه نگرفت؟

۲- آیا جنگ صفین و نهروان و جمل و کربلا و جنگ بنی العباس و بنی الامیه از همان بیعت سرچشمه نگرفت؟ آیا اینها شر نبود و نیست؟

۳- آیا خدا شرّ آن بیعت را حفظ و امت اسلام را از ابتلای به آن نگاه داشت؟

۴- اهل تسنن در موارد بسیاری برای تصحیح و شرعی بودن خلافت ابوبکر استناد می‌کنند به اینکه رسول خدا ﷺ در مرض موت خود، ابوبکر را برای نماز جماعت به جای خود فرستاد، و این کار اشاره به صلاحیت ابوبکر برای خلافت بوده و در نتیجه خلافت ابوبکر با اشاره رسول خدا ﷺ صورت گرفته است.

البته این مطلب که رسول خدا ﷺ او را به جای خود فرستاد، صحت ندارد و دلیل معتبری بر آن ندارند، ولی بر فرض صحت این قضیه، این سؤال مطرح می‌شود که: اگر نظر آن حضرت این بوده که ابوبکر خلیفه باشد، چرا صریحاً

اعلان نکرد؟ چرا با اشاره فهماند، از اینها گذشته اگر این عمل از طرف رسول خدا واقع شده و اشاره به خلافت ابوبکر بوده است، چه نیازی به سقیفه بوده است؟ چه نیازی به بیعت بوده است؟ چرا علی علیه السلام و زبیر و کسانی که با آنها بوده‌اند مخالفت کردند؟ چرا انصار گفتند «منّا امیر و منکم امیر» چرا عمر در مقام رد مخالفان به اشاره رسول خدا استدلال نکرد؟

۵- اگر تعیین خلیفه و امیر، باید با مشورت مسلمانان صورت بگیرد چرا ابوبکر بدون مشورت با مسلمانان، عمر را به عنوان خلیفه تعیین کرد؟ چرا عمر بعد از خود تعیین خلیفه را به عهده تنها شش نفر موکول کرد؟ خلاصه چرا چراها که از این روایت نشأت گرفته و می‌گیرد بسیار است و چنانچه تتمه این روایت و تهدیدهای عمر نسبت به مخالفین و لزوم تعیین امیر و حاکم با مشورت مسلمانان که در این روایت آمده، مورد توجه و نقد و ترجمه قرار گیرد، حقایق، بر طالبان حق و حقیقت روشن می‌شود ولی این کتاب ظرفیت بیش از این را ندارد و آنچه به این مطالب ارزش می‌دهد این است که این روایت در صحیح بخاری، از زبان عمر، در روز جمعه، روی منبر، در خطبه نماز جمعه، در حضور نمازگزاران جمعه، اتفاق افتاده است.^۱

داستان سقیفه را به لحاظ اهمیتش در جلد دوم چرا چرا؟ نیز آورده‌ام.

چرا شیعیان به صحیح بخاری و مسلم اعتماد نمی‌کنند؟

پرسش ۶۳: چرا شیعیان به صحیح بخاری و مسلم اعتماد نمی‌کنند؟

پاسخ: عدم اعتماد به آنها علل متعددی دارد، یکی از آنها عناد و بی‌اعتنایی بخاری و مسلم به اهل بیت علیهم السلام است.

۱. «صحیح» بخاری کتاب الحدود، باب ۳۱، رجم الخبلی فی الزنا، ح ۶۸۳۰، ص ۱۱۷۶.

به منظور اطلاع از عناد و تعصب آن دو نفر، عبارت ذیل را از کتاب «سیری در صحیحین»^۱ می‌آورم و به آن اکتفا می‌کنم.

خواننده ارجمند لازم می‌دانیم نکته دیگری نیز بر این بحث اضافه کنیم تا تعصب شدید «بخاری» و «مسلم» و عناد و عداوت آنان با خاندان عصمت و اهل بیت پیامبر و بیجا بودن اعتذار ابن تیمیه روشن و بر ملا گردد:

مراجعه و دقت در این دو کتاب نشان می‌دهد که مؤلفان این دو کتاب «بخاری» و «مسلم» که از بیش از دو هزار و چهار صد تن حدیث نقل نموده‌اند (منهاج السنة، ج ۴، ص ۱۳۳) و تعداد زیادی از این افرادی که در طریق حدیث آنان قرار گرفته ناصبی و دشمنان خاندان پیامبر و یا افرادی مجهول بوده‌اند این دو مؤلف یا اصلاً حاضر نگردیده‌اند از عترت پیامبر و فرزندان رسول خدا حدیثی نقل کنند و یا اگر احیاناً حدیثی هم از آنان نقل کرده باشند افتراها و حدیثهای دروغ و ساخته شده‌ای بوده است بر علیه خود خاندان عصمت و برای اینکه این جعلیات و افتراها در خواننده بیشتر اثر بگذارد و جنبه حق به جانب به خود بگیرد به خاندان عصمت نسبت داده و از خود آنان نقل نموده‌اند.

لذا می‌بینیم «بخاری» و «مسلم» از بیست و شش تن راوی به نام حسن حدیث نقل نموده‌اند به جز ریحانه رسول خدا حسن مجتبی علیه السلام و از بیست و سه تن راوی به نام موسی حدیث نقل نموده‌اند به جز فرزند زاهد پیامبر خدا امام موسی بن جعفر علیه السلام و از سی و نه تن راوی به نام علی حدیث نقل نموده‌اند به جز فرزند دیگر پیامبر علی بن موسی الرضا علیه السلام که علم و فضل وی دوست و دشمن را به تقدیر و تحسین واداشته است. آری «بخاری» و «مسلم» نه از امام حسن مجتبی و نه از حضرت موسی بن جعفر و نه از حضرت رضا و نه از حضرت امام جواد

۱. اثر جناب آقای محمد صادق نجمی، چاپ چهارم، ص ۹۰. (ضمناً در آن کتاب، عبارت این گونه است: «عداوت آشکار بخاری و مسلم با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله» که به جہتی این تعبیر تغییر داده شد).

و امام هادی و نه از امام حسن عسکری علیه السلام که با بخاری معاصر و هم زمان بوده است (وفات امام حسن عسکری علیه السلام، ۴ سال بعد از وفات بخاری بوده است) حتی یک حدیث هم نقل ننموده‌اند و همچنین از فرزندان ائمه مانند شهید زید بن علی بن الحسین و حسن بن حسن مثنی و ده‌ها تن از فرزندان به نام ائمه که از راویان حدیث و دارای تألیفات و کتابهای حدیث بوده‌اند حتی به عنوان نمونه یک حدیث هم نقل ننموده‌اند.

تنها شاهکاری که بخاری و مسلم در نقل حدیث از ائمه اهل بیت علیهم السلام به خرج داده‌اند این است که حدیثهای دروغین و ساختگی را به سید الساجدین، امام زین العابدین علیه السلام نسبت داده‌اند و از زبان او نقل کرده‌اند که امیر مؤمنان علیه السلام و فاطمه زهرا علیهما السلام برای نماز بیدار نمی‌شدند و رسول خدا آنان را بیدار نمود و علی به رسول خدا جمله‌ای گفت: که رسول اکرم در مقام انتقاد این آیه را خواند ﴿وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾ و در حدیث دیگری نیز از زبان حضرت سجاد علیه السلام داستانی نقل کرده‌اند مبنی بر مشروب خوردن و مست شدن حضرت حمزه و مثل اینکه به عقیده بخاری و مسلم از خاندان عصمت غیر از این دو حدیث، حدیث صحیح دیگری نقل نگردیده است! و از خاندان پیامبر غیر از این دو مطلب علمی! هیچ حکم و مطلب دیگری به یادگار نمانده است!! که برادر پیامبر خدا علی علیه السلام و بضعه و جگر گوشه او فاطمه زهرا علیهما السلام بخوابند و برای نماز بیدار نگردند و هارون این امت، پدر شبیر و شبر و باب مدینه علم رسول صلی الله علیه و آله «أَكْثَرُ شَيْءٍ جَدَلًا» معرفی شود، و یا حضرت حمزه، سیدالشهداء، اسدالله و اسد رسوله^۱ - کسی که رسول اکرم با هفتاد تکبیر بر جنازه‌اش نماز خواند^۲ - گوشت میته را با مشروب از دست زن آوازه خوانی بخورد و بد مستی کند.

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۳۵ به نقل از امام محمدباقر علیه السلام که فرمود: «عَلَى قَائِمَةِ الْعَرْشِ مَكْتُوبٌ

حَمَزَةُ أَسَدِ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ وَ سَيِّدُ الشَّهَدَاءِ».

۲. سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۳۵ به نقل از تهذیب.

در صفحه ۸۹، همان کتاب آمده است:

«بخاری» و امام صادق علیه السلام

در بحث رجال صحیحین این مطلب روشن گردید، که در صحیحین از خوارج و ناصبها و افرادی که دشمنی و عداوتشان با خاندان عصمت مسلم است، احادیث فراوان نقل گردیده است. مخصوصاً بخاری از اشخاصی مانند عمران بن حطان، که از رؤسای خوارج، و از فقها و خطبای آنان بود، نقل حدیث نموده است، ولی در مقابل این همه افراد معلوم الحال و شناخته شده، ایمان و ورع بخاری اجازه نداده است که از امام صادق علیه السلام حتی یک حدیث هم نقل نماید!! این مطلب وقتی کاملاً روشن می شود، و پرده از تعصب شدید بخاری بر می دارد؛ که به نکاتی از نظر زمان، و محیط و شخصیت امام صادق علیه السلام و بخاری توجه داشته باشیم:

۱- بخاری از نظر زمان با امام صادق علیه السلام نزدیک بوده و تقریباً صد سال پس از آن حضرت فوت نموده است (وفات امام صادق در سال ۱۴۸ و وفات بخاری در سال ۲۵۶ واقع گردیده است).

۲- بخاری شش سال در حجاز، که مرکز نشر علم امام صادق علیه السلام بوده برای اخذ حدیث اقامت نموده است، و به مرکز شیعه (بغداد و کوفه) آمد و رفت زیادی نموده است، بحدی که تعداد سفرهایش را به این دو شهر خودش نیز فراموش نموده بود و آن روز تعداد شاگردان امام صادق علیه السلام، در حجاز و عراق بیش از حد احصاء و فزون از شماره بوده است، شهرت فضل و دانش آن حضرت آنچنان بود که به گوش تمام محدثین اهل سنت، در دورترین نقاط مملکت وسیع اسلامی رسیده بود، و کسی نمی توانست ادعای فقه و حدیث کند، ولی از موقعیت علمی امام بی اطلاع باشد.

۳- بخاری از عده زیادی که از امام صادق نیز اخذ حدیث نموده اند مانند

عبدالوهاب ثقفی و خاتم بن اسماعیل، مالک بن انس و وهب بن خالد، اخذ حدیث نموده و اینها از مشایخ حدیث بخاری هستند (به «الجمع بین رجال الصحیحین»، مراجعه شود)، اما حدیثهایی را که آنان از امام عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل نموده‌اند بخاری ترک نموده و نقل نکرده است.

مؤلف: بر این اساس شیعه چگونه به کتاب بخاری و مسلم اعتماد کند؟!

نماز بر مرده‌ها در مسجد النبی و مسجد الحرام

پرسش ۶۴: چرا اهل تسنن در مسجد النبی و مسجد الحرام بر مرده‌ها نماز می‌خوانند؟ دلیل آن چیست؟

پاسخ: در صحیح مسلم روایت است که:

عایشه دستور داد جنازه سعد بن ابی وقاص را از مسجد عبور دادند و عایشه بر آن نماز خواند، مسلمانان اعتراض کردند و عایشه را بر این عمل سرزنش کردند، عایشه گفت: مردم چه زود فراموش کردند که رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مسجد بر جنازه سهیل نماز خواند.^۱

در صحیح بخاری که آن را صحیح‌ترین کتاب و مقدم بر صحیح مسلم می‌دانند این حدیث و نماز خواندن بر میت در مسجد نیامده و مطرح نشده است. در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعه» ج ۱، «مباحث صلاة الجنائز: هل يجوز الصلاة على الميت في المساجد» چنین آمده است.

۱. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ص ۴۱۲، باب ۳۴، ح ۹۷۳ - و روایت چنین است:

«عائشة أمرت أن يمرَّ بجنازة سعد بن ابی وقاص في المسجد فتصلي عليه فانكر الناس ذلك عليها فقالت: ما اسرع ما نسي الناس ما صلَّى رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ على سهيل بن البيضاء الا في المسجد». و في لفظ «عابوا علينا أن يمرَّ بجنازة في المسجد».

آیا نماز بر میت در مساجد جایز است؟ سپس گفته است: نماز بر میت در مساجد مکروه است هر چند جنازه خارج مسجد باشد، همان گونه که حنفی‌ها و مالکی‌ها گفته‌اند. و وارد کردن جنازه در مسجد قبل از آن که بر آن نماز خوانده شود مکروه است، ولی حنبلی‌ها گفته‌اند: نماز بر میت در مسجد مباح است و شافعی‌ها گفته‌اند: مستحب است.

اکنون ملاحظه می‌کنید که آوردن جنازه در مسجد و نماز بر آن ظاهراً تنها به استناد یک روایت است و از آن روایت هم معلوم می‌شود، آوردن جنازه داخل مسجد و نماز خواندن بر آن در زمان رسول الله ﷺ معمول نبوده و اگر این روایت صحیح باشد تنها یک مرتبه، آن هم یک جنازه آن هم ظاهراً در غیر وقت نماز، داخل مسجد آورده و رسول الله ﷺ بر آن نماز خوانده است، بعد هم یک جنازه و یک نماز توسط عایشه خوانده شده است. و معلوم می‌شود در زمان صحابه نیز جنازه‌ها را داخل مسجد نمی‌آورده‌اند و در یک مورد هم که به دستور عایشه یک جنازه را به مسجد آوردند، مسلمانان اعتراض کردند و از این قضیه معلوم می‌شود مسلمانان، کارها و اعمال خودسرانه عایشه را قبول نداشته و مشروع نمی‌دانستند، و عایشه در مقام دفاع از خود به عمل رسول الله ﷺ استناد کرد.

البته از مجموع آنچه از منابع معتبر اهل تسنن بدست آمد معلوم شد که آنها در نماز بر مرده‌هایشان پنج بدعت که برخی از آنها بر خلاف قرآن کریم و بر خلاف سنت رسول الله ﷺ است، مرتکب می‌شوند و آنها به این قرار است:

اول: بر فرض صحت روایتی که می‌گوید رسول الله ﷺ و عایشه در مسجد بر میت نماز خوانده‌اند این مورد در مسجد النبی بوده است و هیچ دلیلی بر جواز و صحت آن نسبت به مسجد الحرام ندارند، پس بردن جنازه در مسجد الحرام و نماز بر آن در آنجا طبق گفته و ادعای خود آنان بدعت است. مگر این که بگویند

فرق نمی‌کند و در این صورت باید بگویند نماز بر میت در تمام مساجد جایز و مشروع است.

دوم: در روایت مزبور است که تنها یک جنازه در زمان رسول الله ﷺ و یکی هم در زمان عایشه داخل مسجد آورده و بر آن نماز خواندند، نه جنازه‌های متعدد و آن هم در هر شبانه روز گاهی پنج نوبت و گاهی پس از یک نماز، جنازه دیگری می‌آورند که گاهی در شبانه روز شش نماز یا بیشتر می‌خوانند.

سوم: در آن روایت نیست که نماز بر اموات بعد از نماز جماعت برگزار شده بلکه نماز عایشه قطعاً بعد از نماز نبوده است.

چهارم: از همه اسف‌انگیزتر این که مردم را از انجام تعقیبات و خواندن نافله بازداشتن و گاهی دو نماز میت خواندن با این که تأکید شده بعد از نماز به تعقیبات و نافله‌ها مشغول شوند ولی مردم ناچار می‌شوند معطل شوند تا نماز میت خوانده شود و چه بسا برای نماز بر یک طفل آن همه جمعیت را از تعقیبات باز می‌دارند.

پنجم: مؤذن با بلندگو و با صدای بلند در کنار رسول الله ﷺ داد می‌زند: «الصَّلَاةُ عَلَى الْأَمْوَاتِ» و این عمل و داد زدن به گفته خودشان در موارد دیگر، بر خلاف این آیه شریفه است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَغْضُونَ أَسْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ...﴾^۱.

از همه اینها گذشته لازم است جنازه را هر چه زودتر دفن کنند ولی آنان طبق این برنامه که باید نماز بر میت در مسجد، آن هم بعد از نمازهای جماعت خوانده شود، مثلاً، چنانچه جنازه‌ای آماده دفن شده و نتوانستند آن را برای نماز، بعد از نماز صبح به مسجد برسانند، این جنازه باید روی زمین بماند تا بعد از نماز ظهر بر آن نماز بخوانند و این تأخیر دفن خود بدعت و منکر است که مرتکب می‌شوند.

یادآوری: در کتاب «صلاة المؤمن» تألیف «القحطانی» شاگرد «ابن باز» در صفحه ۱۲۷۷ «الصلاة علی المیت» آمده است که:

دلیل جواز برگزاری نماز میت در مسجد، حدیث عایشه است که بر جنازه سعد نماز خواند، و از این حدیث استفاده جواز کرده‌اند.

مؤلف: از این بیان ظاهر می‌شود که دلیل قابل ذکری برای این عمل جز روایت عایشه وجود ندارد.

حقیقت بندگی و عبودیت

پرسش ۶۵: حقیقت عبودیت و بندگی به چه معنا است و چگونه حاصل می‌شود؟ و آیا روشی که اهل سنت پیش گرفته و خود را بنده خالص خدا می‌دانند صحیح است.

پاسخ: پاسخ این پرسش در این روایت آمده است:

عنوان بصری گوید: چندین سال به منظور کسب علم نزد مالک بن انس می‌رفتم، پس از آن خدمت امام صادق علیه السلام رفتم و خواستم از محضر آن بزرگوار کسب علم کنم. آن حضرت فرمود: من کارهایی دارم و علاوه بر آن مرا از عبادت و ذکر خدا باز مدار و همان گونه که نزد مالک بن انس می‌رفتی و از او کسب علم می‌کردی، اکنون هم نزد او برو.

عنوان بصری گوید: من بسیار اندوهگین شدم و از خدمت حضرت رفتم، فردای آن روز به حرم پیامبر صلی الله علیه و آله مشرف شدم و دو رکعت نماز خواندم و از خدا خواستم قلب امام صادق علیه السلام را به من مهربان کند و مرا از علمش بهره‌مند سازد، و پس از آن دیگر نزد مالک بن انس نرفتم، و محبت امام صادق علیه السلام در قلبم جا گرفته بود. سرانجام صبرم تمام شد و ناراحت بودم تا این که روزی بعد از نماز

عصر به درب خانه امام صادق علیه السلام رفتم و اذن دخول خواستم. خادم آن حضرت گفت: چه حاجت داری؟ گفتم: می خواهم خدمت امام علیه السلام برسم. گفت: آن حضرت مشغول عبادت است. من مقداری نشستم، تا این که خادم آمد و گفت: با عنایات الهی داخل شو، من وارد شدم و سلام کردم، حضرت پس از پاسخ، برایم دعا کرد و فرمود: حاجتت چیست؟ عرض کردم، از خدا خواستم قلب شما را به من مهربان کند تا از علم شما بهره مند شوم.

امام صادق علیه السلام فرمود: علم، یاد گرفتنی نیست، بلکه نور است که واقع می شود در قلب هر کس که خداوند او را هدایت فرماید.^۱

سپس فرمود: چنانچه خواهان علم هستی، اول تحصیل عبودیت و بندگی کن و پس از آن از خدا بخواه، فهم علم را به تو مرحمت می کند.

گفتم: حقیقت عبودیت و بندگی چیست؟

حضرت فرمود: حقیقت عبودیت و بندگی سه چیز است:

اول: آن که بنده، خود را مالک چیزی نداند، و هر چه در دست اوست ملک خدا بداند، و در این صورت است که مالش را فقط در راهی که خدا فرموده است، مصرف می کند و انفاق آن بر او آسان می شود.

دوم: آن که بنده، خود را صاحب تدبیر در امور نداند و بداند هر چه پیش می آید از جانب خداست، که در این صورت مصائب و مشکلات بر او آسان گردد.

سوم: آن که تمام کارهایش در راستای اطاعت از خدا باشد و از محرمات الهی پرهیز کند، و به مراء و جدال و فخرفروشی به مردم سرگرم نشود، که در نتیجه این سه خصلت، دنیا در نظر او بی ارزش می شود، و برای تفاخر و زیاد کردن مال، از شیطان اطاعت نمی کند، و وقت و عمرش را ضایع نخواهد کرد، و

۱. لیس العلم بالتعلم، انما هو نور یقع فی قلب من یرید الله تبارک و تعالی ان یریدیه.

این موقعیت اول درجه تقوا است، خداوند متعال فرموده است:

﴿تِلْكَ أَلْدَارُ الْأُخْرَىٰ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا
وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱

سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین برتری و تسلط [بر دیگران] و هیچگونه فساد را نمی‌خواهند، و سرانجام برای پرهیزکاران است.

به آن حضرت عرض کردم، مرا نصیحت فرما.

فرمود: «تو را به نه چیز سفارش می‌کنم، سه چیز در تهذیب اخلاق، و سه چیز در حلم و سه چیز در علم، این نه چیز را حفظ کن و آنها را بکار ببر و از آنها غفلت مکن که اینها سفارشهای من به کسانی است که خواهان حرکت به سوی خدا هستند.»^۲

اما آن سه چیز که مربوط به تهذیب اخلاق و تربیت نفس است، عبارتند از:

اول: از خوردن چیزی که به آن میل نداری، خودداری و پرهیز کن، زیرا خوردن از روی بی میلی باعث حماقت و سفاهت می‌شود.

دوم: چیزی نخور مگر هنگام گرسنگی.

سوم: غذای حلال بنخور و هنگام خوردن غذا نام خدا را ببر، و یاد آر حدیث پیامبر ﷺ را که فرمود: «آدمی پر نمی‌کند ظرفی را که بدتر از شکمش باشد»، و آنگاه که لابد از غذا خوردن شدی، یک سوم شکمت را برای غذا قرار ده، و یک

۱. سوره قصص / ۸۳.

۲. قال: اوصيك بتسعة اشياء فانها وصيتي لمريدي الطريق الى الله تعالى، والله أسأل ان يوفقك لاستعماله، ثلاثة منها في رياضة النفس و ثلاثة منها في الحلم، و ثلاثة منها في العلم، فاحفظها و اياك و التهاون بها، قال عنوان: ففرغت قلبي له.

سوم را برای آب، و یک سوم را برای نفس کشیدن.^۱

اما آن سه چیز که در حلم است :

اول : اگر کسی به تو بگوید: «اگر یک کلمه بد به من بگویی، ده کلمه بد به تو خواهم گفت»، بگو: «اگر ده کلمه بد بگویی، یک کلمه بد نخواهم گفت.»

دوم : اگر کسی به تو دشنام دهد، بگو اگر راست می‌گویی، خدا مرا بیامرزد، و اگر دروغ می‌گویی خدا تو را بیامرزد.

سوم : اگر کسی به تو وعده بدگویی و دشنام بدهد، تو به او وعده نصیحت و دعاگویی بده.^۲

و اما آن سه چیز که در علم است :

اول : آنچه را نمی‌دانی، از علما سؤال کن، و مبادا به قصد آزمایش و امتحان سؤال کنی و باعث رنجش آنها شوی.

دوم : مبادا در امری به رأی خود عمل کنی، و در هر امری به احتیاط عمل کن و از فتوا دادن گریزان باش و فرار کن، همان گونه که از شیر گریزانی و فرار می‌کنی.

سوم : گردن خود را برای مردم پل قرار مده.^۳

۱. فقال: أما اللواتي في الرياضة: فإياك أن تأكل مالا تشتهييه فانه يورت الحماقة والبله، و لا تأكل إلا عندالجوع، و إذا أكلت فكل حلالاً و سم الله، و اذكر حديث الرسول ﷺ: ماملأ آدمي وعاءاً شراً من بطنه فان كان ولا بد فثلث لطعامه و ثلث لشرابه و ثلث لنفسه.

۲. و اما اللواتي في الحلم: فمن قال لك: إن قلت واحدة سمعت عشراً فقل: إن قلت عشراً لم تسمع واحدة، و من شتمك فقل له: إن كنت صادقاً فيما تقول فأسأل الله أن يغفر لي، و إن كنت كاذباً فيما تقول لله أسأل أن يغفر لك، و من وعدك بالخني فعهده بالنصيحة والرعاء.

۳. و أمّا اللواتي في العلم: فأسأل العلماء ما جهلت، و إياك أن تسألهم تعنتاً و تجربةً و إياك أن تعمل برأيك شيئاً، وخذ بالاحتياط في جميع ما تجد إليه سبيلاً، و اهرب من الفتيا هربك من الأسد، و لا تجعل رقبتك للناس جسراً. قم عني يا أبا عبد الله فقد نصحت لك و لا تفسد عليّ و ردي، فإني امرءٌ ضنين بنفسي، و السلام على من اتبع الهدى. (بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۲۶).

یعنی: کار خلاف انجام نده که مردم به تو نگاه کنند و انجام دهند و گردن تو به منزله پلی شود برای به جهنم رفتن مردم.
پس از آن، امام صادق علیه السلام فرمود: «برخیز، من تو را نصیحت کردم، وقت مرا تلف مکن و مرا از اذکارم باز مدار، زیرا من نسبت به جان و وقتم بخیم!»^۱.

وجوب خمس و ادله آن

پرسش ۶۶: در کتابهای شیعیان آمده است که مسلمان با وجود شرایطی باید خمس درآمد و فواید اضافی خود را بدهد، دلیل آن چیست؟
پاسخ: در قرآن کریم، خداوند متعال در دو آیه مسلمانان را امر به پرداخت خمس فرموده است.

آیه اول:

قال الله تبارك و تعالی: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ
وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَأَيْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ أَمْتُمْ
بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ أَلْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۲

بدانید هر گونه بهره و غنیمتی به دست آورید خمس آن، (یک پنجم آن) خاص خدا و پیامبر و نزدیکان (امامان علیهم السلام) و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (که از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله هستند) می باشد - اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی حق مداران از اهل باطل، روز درگیری دو گروه، (باایمان و بی ایمان) نازل کردیم، ایمان آورده اید - و خداوند بر هر چیزی توانا است.

این آیه مبارکه یکی از ادله وجوب خمس است.

۲. سوره انفال، آیه ۴۱.

۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۲۶.

در این آیه روی سخن به عموم مؤمنان است و خطاب به گروه خاصی نیست.

آیه دوم

آیه دوم که در باره خمس نازل شده، این آیه است:

﴿ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ
وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ ﴾^۱

آن چه را خداوند از این آبادی‌ها به رسولش بازگرداند، از آن خدا و رسول و برای خویشاوندان [او] و یتیمان و مستمندان، و در راه ماندگان است.

این آیه نیز همان مصارفی را که در آیه پیش آمده است، آورده و فرموده است: مصرف این‌ها که به رسول خدا ﷺ بازگردانده می‌شود، همان شش مصرفی است که در آیه اول معرفی و معین شدند.

علاوه بر این دو آیه روایات بسیاری از طریق شیعه و سنی درباره خمس وارد شده است، در این جا تنها روایاتی که اهل تسنن در معتبرترین کتاب‌هایشان آورده‌اند می‌آورم.

روایات خمس در بخاری

در «صحیح بخاری»، یک باب وجود دارد، تحت عنوان «باب: اداء الخمس من الدین» (پرداخت خمس از دین است).

«بخاری» در این باب و ابواب دیگر، هفت روایت آورده است.

۱- از ابن عباس نقل کرده است که گفت:

«هیأت اعزامی (نمایندگان) قبیله عبدالقیس خدمت رسول خدا ﷺ آمدند و

گفتند: ای رسول خدا، بین ما و تو کفار قبیلۀ مُضَرِّ، قرار دارند و ما نزد تو نمی آییم مگر در ماه حرام (که مردم از امنیت عمومی برخوردارند) پس به ما دستوری بده تا به آن عمل کنیم و به آنان که با ما نیامده و پشت سر ما هستند (از ما حرف شنوی دارند) بیاموزیم.

پیامبر اکرم ﷺ آنها را به چهار چیز امر کردند، و از چهار چیز نهی فرمودند، امر کردند که به خدای یگانه ایمان بیاورند، و از آنها پرسیدند: «آیا می دانید که معنای ایمان آوردن به خدا چیست؟ گفتند: خدا و رسول او دانا هستند، فرمودند: معنایش این است که بگویی: خدایی جز خدای یگانه وجود ندارد و محمد پیامبر او است، و بر پا داشتن نماز و پرداخت زکات و روزه گرفتن ماه رمضان، و اینکه خمس آنچه را به دست می آورید، بپردازید.»

و آنها را از چهار چیز نهی فرمودند: از شرابی که در خُم، و در کدو، و در تنه درخت خرما و شرابی که در ظرف جلا داده شده، و یا ظرف قیراندود تهیه شده باشد. [اینها ظرفهایی بوده که در آن زمان در آنها شراب تهیه می کردند.]^۱.

۲ - همچنین دو روایت از ابوهریره نقل کرده که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

۱. بخاری: ح ۵۳، وح ۸۷ و ۵۲۳، و ۱۳۹۸ و ۳۰۹۵ و ۳۵۱۰ و ۴۳۶۸ و ۴۲۶۹ و ۲۱۷۶ و ۷۲۶۶ و ۷۵۵۶. ترجمه از کتاب (رحمة الباری، ترجمه مختصر صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵۰).

۲. باب: أداء الخُمس مِنَ الدِّينِ.

۳۰۹۵ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا حَمَادٌ عَنْ أَبِي جَمْرَةَ الضَّبْعِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: قَدِمَ وَفَدَّ عَبْدَ الْقَيْسِ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا هَذَا الْحَيِّ مِنْ رِبْعَةٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ كَفَارٌ مُضَرٌّ، فَلَسْنَا نَصِلُ إِلَيْكَ إِلَّا فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ، فَمَرْنَا بِأَمْرٍ نَأْخُذُ بِهِ وَنَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ وِرَاءِنَا، قَالَ: «أَمْرُكُمْ بِأَرْبَعٍ وَأَنْهَاكُمْ عَنْ أَرْبَعٍ: الْإِيمَانُ بِاللَّهِ، شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ - وَعَقْدُ بَيْدِهِ - وَإِقَامُ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ، وَصِيَامُ رَمَضَانَ، وَأَنْ تُوَدَّوا لِلَّهِ خُمْسَ مَا غَنَمْتُمْ، وَأَنْهَاكُمْ عَنِ الدِّبَاءِ، وَالنَّقِيرِ، وَالْحِثْمِ، وَالْمَزْفَتِ». (راجع: ۵۳).

صحیح بخاری: کتاب فرض الخمس، باب ۲، ص ۵۱۳.

«وَفِي الرِّكَازِ الخُمْسُ»^۱. (در گنج خمس است.)

۳- باز از ابن عباس نقل کرده که گفت: پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در گنج خمس قرار داد:

«أَنَا جَعَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الرِّكَازِ الخُمْسُ»^۲.

۴- نیز از ابن عباس نقل کرده که او از شخصی به نام «حسن» بازگو کرده است که وی گفته است:

«در عنبر و لؤلؤ خمس است، [سپس ابن عباس گفته است:] ولی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در گنج خمس قرار داده است.» «وَقَالَ الْحَسَنُ: فِي الْعُنْبُرِ وَاللُّؤْلُؤِ الخُمْسُ فَإِنَّمَا جَعَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الرِّكَازِ الخُمْسُ»^۳.

۵- همچنین در «بخاری» از مالک و ابن ادریس نقل کرده که این دو نفر گفته‌اند:

«الرِّكَازُ دَفْنُ أَجَاهِلِيَّةٍ فِي قَلِيلِهِ وَكَثِيرِهِ الخُمْسُ»^۴.

«گنج، پنهان شده‌ی زمان جاهلیت است، در کم و زیاد آن خمس است.»

۶- در ذیل همین روایت از شخصی به نام «حسن» نقل کرده که وی گفته است:

«چنان چه چیزی را در زمین دشمن پیدا کردی در آن خمس است.» «وَإِنْ وَجَدْتَ اللَّقْظَةَ فِي أَرْضِ الْعَدُوِّ فَفِيهَا الخُمْسُ».

۷- مالک بن انس نیز، در کتاب «الموطأ» با سند از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرده

که فرمود:

«فِي الرِّكَازِ الخُمْسُ» (در گنج خمس است.)^۵.

۱. صحیح بخاری، کتاب الزکاة، ص ۲۴۴ باب ۶۶: فِي الرِّكَازِ الخُمْسُ، ح ۱۴۹۹.

۲ و ۳. صحیح بخاری، کتاب الزکاة، ص ۲۴۳، باب ۶۵، ما يستخرج من البحر، ذیل ح ۱۴۹۷.

۴. همان، ص ۲۴۴، باب ۶۶، فِي الرِّكَازِ الخُمْسُ، ذیل ح ۱۴۹۸.

۵. الموطأ، کتاب الزکاة، باب ۴، زکاة الرِّكَازِ، ص ۱۸۳، ح ۹.

اقوال اهل تسنن در وجوب خمس معادن و گنج

در کتاب «الفقه علی المذاهب الخمسة»، ص ۱۸۶ آمده است که: حنفی ها گفته اند: خمس معدن واجب است، کم باشد یا زیاد.

همچنین نقل کرده است که، مذاهب چهارگانه اهل تسنن گفته اند: خمس گنج واجب است، کم باشد یا زیاد.

نیز در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعة» (کتاب الزکاة) (المعادن والركاز)، آمده است که: حنفی ها گفته اند: گنج و معدن، مثل طلا و نقره و مس و آهن و سایر فلزات و آنچه در زمین مدفون بوده و بدست آید، خمس دارد و واجب است خمس آنها را بدهند.

مالکی ها و شافعی ها گفته اند: خمس طلا و نقره که از زمین استخراج شود، واجب است، گنج، چه طلا باشد یا نقره، یا غیر اینها، باید تخمیس شود، خمس آنچه از مردم جاهلیت بدست آید - کم باشد یا زیاد - واجب است. از مجموع این روایات و گفته ها معلوم شد که دلیل وجوب خمس تنها یک آیه نیست.

نیز روشن شد که خمس اختصاص به غنائم جنگی ندارد و کلمه «غنمتم» در آیه شریفه کلی و عام است و شامل هر درآمدی می شود، و لا اقل آیه مبارکه دلالت بر نفی خمس در غیر غنائم جنگی ندارد.

همچنین ثابت و مبرهن شد که در کتب اهل تسنن نیز روایات بسیاری وجود دارد که غیر غنائم جنگی هم خمس دارد. و علمای مذاهب چهارگانه آنان نیز گفته اند: خمس معادن و گنج... واجب است.

نیز روایات از طریق اهل بیت علیهم السلام متواتر است مبنی بر این که معنا و مراد از

«غنتم» در آیه شریفه، هر گونه بهره و فایده‌ای است که بدست می‌آید.^۱
 بر این اساس باید به اهل سنت گفت: چرا به آیات قرآن کریم و به روایاتی که
 در کتاب‌های معتبر خودتان آمده و به فتوای جمعی از علمای خودتان عمل
 نمی‌کنید؟ چرا خمس نمی‌دهید؟ چرا خمس را انکار می‌کنید؟ آیا انکار خمس،
 انکار قرآن کریم نیست؟ ردّ قرآن و روایات نیست؟ آیا ردّ قول پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 نیست؟ آیا ردّ آیات و روایات و ردّ قول پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ردّ بر خدا و شرک به خدا
 نیست؟

و اما اینکه به ما می‌گویند: چرا خمس می‌گیرید و گویا گمان می‌کنند گرفتن
 خمس و آنرا به مصرف شرعی آن رساندن خلاف شرع و عیب است. پس باید
 بدانند که چنین نیست بلکه شرعاً مطلوب و پرداخت آن از عبادات و بسیار مفید
 و پسندیده است تا آنجا که خداوند متعال به شخص پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امر می‌کند که از
 اموال مؤمنان صدقه (بدهی مالی) بگیرد تا به وسیله آن، آنها را پاک سازی و
 پرورش دهد و به آنها (هنگام گرفتن بدهی مالی) دعا کن که دعای تو مایه
 آرامش آنها است و خداوند شنوا و دانا است» ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ
 وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۲.

بنابر این گرفتن بدهی مالی مردم و آنرا به مصرف شرعی رساندن عیب
 نیست. خلاصه اینکه وجوب خمس اجمالاً مسلم و از ضروریات اسلام است و
 انکار آن انکار قرآن و سنت قطعی رسول الله و موجب کفر است و کسی

۱. از باب نمونه بخشی از یک، روایت را می‌آورم:

صحيح على بن مهزيار ... «فأما الغنائم و الفوائد فهي واجبة عليهم في كل عام، قال الله تعالى
 ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ﴾ فالغنائم و الفوائد يرحمك الله فهي
 الغنيمة يغنمها المرأ...» وسائل الشيعه، ج ۶، ص ۳۴۹، باب ۱۸ از ابواب ما يجب فيه الخمس، ح ۵.

۲. سوره توبه / ۱۰۴.

نمی‌تواند اصل و جوب خمس را زیر سؤال ببرد هر چند در متعلق و مصرف آن اختلاف وجود دارد.

آیا همه زنان و صحابه پیامبر ﷺ بهشتی هستند؟

پرسش ۶۷: آیا می‌توان گفت زنان پیامبر اکرم ﷺ یا صحابه آن حضرت بهشتی نیستند؟

پاسخ: خداوند متعال در باره زن حضرت نوح و لوط فرموده است:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةً نُوحٍ وَامْرَأةً لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ﴾^۱

«خداوند برای کافران، زن نوح و زن لوط را مثال آورده که تحت سرپرستی و زوجیت دو بنده صالح ما بودند ولی در امر دین و دین‌داری به آنها خیانت کردند و نفاق ورزیدند و آن دو پیامبر الهی با وجود مقام نبوت چیزی از عذاب خدا را از آن دو زن دفع نکردند و سرانجام به آن دو زن گفته شد که با دوزخیان داخل دوزخ شوید.»

همچنین درباره زن فرعون فرموده است:

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأةً فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^۲

«خداوند برای مؤمنان، زن فرعون را مثل زده است هنگامی که گفت: پروردگارا برای من نزد خودت خانه‌ای در بهشت بنا کن و مرا از فرعون و عمل او نجات ده، و از گروه ستمگر نجاتم بده.»

۲. سوره تحریم، آیه ۱۱.

۱. سوره تحریم، آیه ۱۰.

این دو آیه بیان‌گر این است که:

پیامبران خدا نیز دارای زنانی بوده‌اند که ایمان نداشته و طبق حکم خدا و دستور شوهرشان که پیامبر بودند، عمل نکردند، و با این که از هر کس دیگر به آنها نزدیک‌تر بودند و شبانه‌روز با آنها به سر می‌برده، هم خواب آنان بودند، در عین حال به خاطر این که با آنان موافقت نکردند، مستحق جهنم شده و به آن زن‌ها گفته شد با سایر کفار داخل جهنم شوید. و معاشرت و انس و هم‌صحبتی آنها با پیامبران الهی به آنها سودی نبخشیده و جایگاهشان جهنم است.

و چه بسا زنی مؤمن که اوامر الهی را اطاعت کرده و از نواهی خدا پرهیز کرده است و جایگاهش بهشت است و حال اینکه شوهر او در جهنم است، مثل زن فرعون. و همین است معنای آیه شریفه: ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ﴾^۱ «هر کس در گرو عمل خود می‌باشد.»

و هیچ کس از آن استثنا نشده است. و در همین راستا خداوند سبحان، زنان پیامبر اکرم ﷺ را مخاطب قرار داده و فرموده است:

﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِيْنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ
ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيْرًا﴾^۲

«ای زنان پیامبر ﷺ هر یک از شما گناه و عمل ناشایست آشکاری را مرتکب شوید. عذابتان افزوده و دو برابر می‌شود و آن بر خداوند سهل و آسان است.»

همچنین درباره حضرت نوح و فرزندش فرموده است:

﴿قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾^۳

۲. سوره احزاب، آیه ۳۰.

۱. سوره مدثر، آیه ۳۸.

۳. سوره هود، آیه ۴۶.

«ای نوح او [فرزندت] هرگز با تو اهلیت ندارد زیرا او [مظهر] عمل ناشایست است.»

همچنین از قضایای خارجی روشن می‌شود که چه بسا برادری مؤمن و در راه راست و مطیع اوامر الهی است، خواهر همان برادر در نقطه مقابل قرار دارد، مثل محمد پسر ابوبکر که در جنگ جمل در رکاب امام زمانش امیرالمؤمنین علیه السلام بود، ولی خواهرش عایشه در مقابل امام زمانش، در حال جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

مسلم است که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله از یکی آنها راضی و از دیگری ناراضی بود. خلاصه از این نمونه‌ها بسیار و غیر قابل انکار است.

و اکنون پرسش از سنی‌ها این است که:

با توجه به چنین آیات و داستان‌ها، چگونه می‌گویید: هر کس با رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، و با آن حضرت مصاحبت داشته است، صد در صد اهل نجات و بهشتی است؟ چگونه می‌گویید: از آن چه میان امیرالمؤمنین علی علیه السلام و افرادی که با او جنگ کردند سخن نگوئید و سکوت کنید؟ و حال این که خداوند از نظایر و مانند آن سخن گفته و آیاتی نازل فرموده است؟

و آیا میان پیامبران الهی تفاوتی وجود دارد؟ آیا میان صحابه و فرزندان و همسران انبیاء الهی فرق و تفاوت وجود دارد؟

و آیا پدر زن بودن، یا داماد بودن، یا همسر بودن، یا فرزند بودن دلیل خوبی یا بدی می‌شود؟

آیا پسر نوح، و زن نوح و لوط، چون وابسته به دو پیامبر بزرگ خدا بودند، خوب بودند؟

آیا اگر حضرت لوط برای حفظ آبرو و برای جلوگیری از تجاوز کفار به

مهمانانش و برای دفع افسد به فاسد، دخترانش را به ازدواج قوم تبه کار بی دین درمی آورد، دلیل خوبی قوم یا بدی (العیاذ بالله) حضرت لوط می شد؟
 اگر چنین باشد پس آیه ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾^۱ و آیه ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ﴾^۲ و امثال این ها چه می شد؟
 و اما بهشتی بودن صحابه از روایات ذیل معلوم می شود، بخوانید و قضاوت کنید.

طبق نقل بخاری و مسلم

صحابه مرتد و از بهشت رانده شدند

پرسش ۶۸: به چه دلیل می گوید صحابه بهشتی نیستند؟

پاسخ: ارتداد صحابه، به فرموده پیامبر اکرم ﷺ کجا؟ و بهشتی بودن آنها به ادعای شما کجا؟ بَيْنَهُمَا بَوْنٌ بَعِيدٌ.

و خلاصه، علاوه بر آنچه گذشت بخاری و مسلم روایات متعددی نقل کرده اند مبنی بر اینکه بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ گروه بسیاری از صحابه مرتد شدند، و در قیامت حتی شفاعت پیامبر ﷺ وسیله نجات آنان نخواهد شد، روایات چنین است:

۱- بخاری از ابوهریره نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

«يَرِدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَهْطٌ مِنْ أَصْحَابِي فَيَحْلَوْنَ عَنِ الْحَوْضِ فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي؟ فَيَقُولُ: إِنَّكَ لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَحَدْتُوا بَعْدَكَ إِنَّهُمْ إِرْتَدُّوا عَلَيَّ أَذْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى».

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۲. سوره مدثر، آیه ۳۸.

روز قیامت گروهی از اصحابم، بر من وارد می‌شوند، پس آنان از حوض (کوثر) ممنوع و دور و رانده می‌شوند، پس می‌گویم: ای پروردگار، اینها اصحاب من هستند، خداوند می‌فرماید: تو نمی‌دانی بعد از تو چه حوادثی به وجود آوردند اینها مرتد شدند و بطور قهقرا به گذشته خود عقب گرد کردند.^۱

۲- نیز بخاری از مسیب نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

«يَرِدُ عَلَى الْحَوْضِ رِجَالٌ مِنْ أَصْحَابِي فَيُحَلِّوْنَ عَنْهُ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي، فَيَقُولُ: إِنَّكَ لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَحَدْتُوا بَعْدَكَ إِنَّهُمْ إِرْتَدُّوا عَلَيَّ أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى».

مردانی از اصحابم بر «حوض» وارد می‌شوند، پس، از نزدیک شدن به «حوض» منع می‌شوند، می‌گویم: خدایا! اینها اصحاب من هستند، خداوند در پاسخ من می‌گوید: تو نمی‌دانی چه حوادثی بعد از تو بوجود آوردند، بی شک آنان مرتد شدند و به گذشته خود عقب گرد کردند.^۲

۳- نیز بخاری از ابوهریره نقل کرده است که: رسول خدا ﷺ فرمود:

«بَيْنَا أَنَا قَائِمٌ إِذَا زُمِرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ، فَقُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ، قُلْتُ: وَمَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ إِرْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَيَّ أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى، ثُمَّ إِذَا زُمِرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ، فَقَالَ: هَلُمَّ. قُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ، قُلْتُ: مَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمْ إِرْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَيَّ أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى فَلَا أَرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلُ هَمَلٍ^۳ النَّعَم».

۱. صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ح ۶۵۸۵.

۲. صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ص ۱۱۳۸، ح ۶۵۸۶.

۳. أهمل: من الابل: السدی المتروک لیلاً و نهراً یرعی بلا راع: اقرب الموارد.

«هنگامی که [روز قیامت] من ایستاده‌ام، جماعتی (گروهی) وارد می‌شوند که آنان را می‌شناسم، در این موقع از بین من و آنها مردی خارج می‌شود و به آنها می‌گوید: به سرعت بروید، پس من می‌گویم: کجا؟ می‌گوید به سوی آتش، [پیامبر ﷺ فرمود:] من می‌گویم: این افراد چه کرده‌اند؟ می‌گوید: بدرستی که اینها بعد از تو مرتد شدند و به گذشته خود برگشتند، باز گروهی دیگر وارد می‌شوند که آنها را می‌شناسم، مردی از بین من و آنها خارج می‌شود و می‌گوید: با شتاب به آن سمت بروید، من می‌گویم، کجا بروند؟ می‌گوید: به سوی آتش، [پیامبر ﷺ فرمود:] به خدا سوگند من می‌گویم: چه کرده‌اند؟ می‌گوید: بدرستی که اینها بعد از تو مرتد شدند و به گذشته خود بازگشتند، پس کسی از آنها را نمی‌بینم که رها و خلاص بشوند مگر چند نفر مهمل و غیر مسئول.»^۱

۴- همچنین بخاری از اسماء دختر ابوبکر نقل کرده است که:

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي عَلَى الْحَوْضِ حَتَّى أَنْظُرُ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ مِنْكُمْ وَ سَيُؤْخَذُ أَنْاسٌ دُونِي، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ مِنِّي وَ مِنْ أُمَّتِي، فَيُقَالُ: هَلْ شَعَرْتَ مَا عَمِلُوا بَعْدَكَ؟ وَاللَّهِ مَا بَرِحُوا يَرِجِعُونَ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ...»

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «من کنار حوض (کوثر) حاضرم تا ببینم چه کسی از شما بر من وارد می‌شود، و بزودی مردم نزد من مؤاخذه می‌شوند. پس گفته می‌شود: آیا آگاهی که بعد از تو چه کارهایی مرتکب شدند؟ بخدا سوگند چه قدر زود و با شدت به اعقاب و گذشته‌های خود برگشتند...»^۲

۵- همچنین بخاری در کتاب «الفتن» از اسماء نقل کرده است که پیامبر اکرم ﷺ

فرمود:

۱. صحیح بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ح ۶۵۸۷.

۲. بخاری، کتاب الرقاق، باب فی الحوض، ح ۶۵۹۳.

«أَنَا عَلَى حَوْضِي أَنْتَظِرُ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ، فَيُؤْخَذُ بِنَاسٍ مِنْ دُونِي، فَأَقُولُ: أُمَّتِي، فَيُقَالُ: لَا تَدْرِي مَشَاوَا عَلَى الْقَهْقَرَى.»

من کنار حوض هستم و انتظار می‌کشم که چه کسی بر من وارد می‌شود، پس مردم از نزد من گرفته می‌شوند، می‌گویم: اینها امت من هستند، گفته می‌شود: نمی‌دانی، آنها به قهقرا رفتند.^۱

۶- نیز بخاری از ابو وائل نقل کرده است که: رسول خدا ﷺ فرمود:

«أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ لَيَزِفَعَنَّ إِلَيَّ رِجَالٌ مِنْكُمْ حَتَّى إِذَا أَهْوَيْتُمْ لِأَنَاوِلِهِمْ، أُخْتَلَبُوا دُونِي، فَأَقُولُ: أَيُّ رَبِّ أَصْحَابِي، يَقُولُ: لَا تَدْرِي مَا أَحَدْتُوا بَعْدَكَ.»

«من کنار حوض [کوثر] هستم، مردانی از شما به سوی من آورده می‌شوند، من می‌خواهم آنان را پهلوی خود بیاورم ولی آنها از بودن با من منع و رانده می‌شوند، می‌گویم: ای خدا اینها اصحاب من هستند، می‌گوید: نمی‌دانی بعد از تو چه حادثه‌ای بوجود آوردند.»^۲

۷- همچنین بخاری از سهل بن سعد نقل کرده است که: پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ... لَيَرِدُ عَلَيَّ أَقْوَامٌ أَعْرِفُهُمْ وَيَعْرِفُونِي، ثُمَّ يُحَالُ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ، قَالَ: وَ سَمِعْتُ أَبِي سَعِيدَ الْخُدْرِي لَسَمِعْتُهُ يَزِيدُ فِيهِ: إِنَّهُمْ مِنِّي، فَيُقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا بَدَلْتُمْ بَعْدَكَ، فَأَقُولُ: سَحِقًا سَحِقًا لِمَنْ بَدَّلَ بَعْدِي (سَحِقًا = بَعِيدًا).»

۱. صحیح بخاری، کتاب الفتن، باب ما جاء فی قول الله تعالی ﴿وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُنَ الَّذِي ظَلَمُوا مِنْكُمْ

خاصة﴾، ص ۱۲۱۶، ح ۷۰۴۸.

۲. بخاری، کتاب الفتن، ص ۱۲۱۶، ح ۷۰۴۹.

«من پیش از شما کنار حوض حاضرم... گروه‌هایی بر من وارد می‌شوند که من آنها را می‌شناسم، آنها نیز مرا می‌شناسند. پس بین من و آنها حائل پدید می‌شود... می‌گویم: اینها از من هستند، گفته می‌شود: نمی‌دانی آنچه را بعد از تو تبدیل کردند (جابجا کردند) پس من می‌گویم: نفرین باد، دور باد، نفرین باد، دور باد بر کسی که بعد از من تبدیل و جابجا کرد.»^۱

در «صحیح مسلم» نیز همین روایات و در برخی آنها با تعبیر «إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا عَمِلُوا بَعْدَكَ» و در برخی با تعبیر «إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا عَمِلُوا بَعْدَكَ، مَا زَالُوا يَرْجِعُونَ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ» آمده است.^۲

نیز در صحیح مسلم از انس بن مالک نقل کرده که گفت: روزی رسول الله ﷺ بین ما بود و در حالی که خنده بر لب داشت سر بلند کرد و فرمود: هم اکنون سوره‌ای بر من نازل شد و چنین قرائت کرد: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ * إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾. پس از آن فرمود: آیا می‌دانید کوثر چیست؟ گفتیم: خدا و رسول خدا اعلم هستند. فرمود: کوثر نهی است که خداوند عزوجل به من وعده داده و بر آن خیر کثیر است، آن حوض است و روز قیامت امتم بر من وارد می‌شوند، ظرف‌های آن به عدد ستارگان است پس بنده‌ای از امتم از آن باز گرفته می‌شود (منع می‌شود). پس می‌گویم خدایا این بنده، از امت من است، خداوند می‌فرماید: نمی‌دانی بعد از تو چه حادثه‌ای به وجود آوردند. [ما تَدْرِي مَا أَخَذَتْ بَعْدَكَ]^۳.

۱. بخاری، کتاب الفتن، ص ۱۲۱۶، ح ۷۰۵۰.

۲. کتاب الفضائل، باب اثبات حوض نبینا ﷺ و صفاته، ح ۲۲۹۰ و ح ۲۲۹۳ و ح ۲۲۹۴ و ح ۲۲۹۵ و ح ۲۲۹۷ و ح ۲۳۰۴.

۳. صحیح مسلم، کتاب الصلاة، ص ۲۰۵، باب ۱۴، ح ۴۰۰.

البته آقایان نسبت به جمله آخر این حدیث سکوت کرده، همان گونه که تمام این روایات را نادیده گرفته و از خود سؤال نمی‌کنند که بعد از رسول الله ﷺ چه حادثه‌ای رخ داده و آن حادثه تا چه حد ناگوار و برای رسول الله ﷺ ناراحت کننده بوده که برخی از امتش به خاطر به وجود آوردن آن حادثه از آشامیدن آب کوثر ممنوع و محروم می‌شود و ما هم وقتی از حوادث تلخ بعد از رسول الله صحبت می‌کنیم می‌گویند آنها صحابی و مجتهد بوده و هر کاری کرده‌اند به اجتهاد خود عمل کرده‌اند. عجباً، عجباً! اگر چنین است پس چرا از آب کوثر منع می‌شوند؟ و چه دلیلی بر اعتبار و مشروعیت اجتهاد آنها وجود دارد؟

یادآوری: ارتداد: به عقب برگشتن و پس از مسلمان شدن، به جاهلیت رجوع کردن و ترک اعمال صالح نمودن است.

ضمناً از روایت اخیر که مسلم نقل کرده، استفاده می‌شود که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» جزء سوره است و پیامبر اکرم ﷺ سوره را با بِسْمِ اللَّهِ قرائت فرمود. ولی آنها هم اکنون این سوره را که در نمازهایشان می‌خوانند، بسم الله آن را حذف می‌کنند و نمی‌خوانند.

یادآور می‌شوم:

در این روایات که بخاری و مسلم نقل کرده‌اند تعبیر پیامبر ﷺ از کسانی که مرتد شده‌اند، کلمه «اصحابی» و «امت» است و معلوم است که این دو تعبیر شامل عترت و اهل بیت آن حضرت نمی‌شود.

همچنین این روایات و تجزیه و تحلیل آنها، از بسیاری حوادث که بعد از پیامبر ﷺ پیش آمده و در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده و شیعیان می‌گویند، پرده برمی‌دارد، خصوصاً تعبیرهای «بَدَلُوا»، «أَحَدُوا»، «مَشُوا عَلَى الْقَهْقَرَى»، «هَلَمَّ إِلَى النَّارِ»، «فَلَا أَرَا يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا هَمَلُ النَّعَمِ»، «إِزْتَدُوا» و «يَرْجِعُونَ عَلَى

«عَقَابِهِمْ» و در قرآن کریم است که: ﴿أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾^۱؛ «پس آیا اگر او [محمد] بمیرد و یا کشته شود، [ایمان و عمل صالح را ترک می‌کنید] و به روش گذشتگانتان برمی‌گردید؟»

نیز این که اهل تسنن می‌گویند: از آن چه برای اصحاب پیامبر ﷺ اتفاق افتاده و از اختلافاتی که میان آنها رخ داده است، نباید بحث کرد و همه اجتهاد کرده‌اند، با این روایات سازگار نیست، و این روایات که در صحیح‌ترین کتابهای خودشان آمده، بیان‌گر این است که هر کاری کردن و اسمش را اجتهاد گذاشتن، مشکلی را حل نمی‌کند، بلکه از این‌ها معلوم می‌شود، صرف این که کسی از صحابه بوده است، موجب نجات او نمی‌شود، آیه مبارکه ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾^۲ و آیه مبارکه ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾^۳ و امثال این‌ها دلیل بر بهستی بودن همه آنها نمی‌شود، خصوصاً در آیه اخیر که خداوند متعال فرموده است: «رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ» از مؤمنین خوشنود شده است، نه از هر کس که بیعت کرده و نه از خصوص صحابه.

اکنون ای خواننده محترم، در قضاوت شتاب مکن و با ارائه یک یا دو آیه فریب مخور، و با رجز خوانی، تحت القائات مغرضانه قرار مگیر، بلکه به اهل خبره مراجعه کن، و به کسانی که در تفسیر و روایات معتبر و در تاریخ، کار کرده و از آنچه در صدر اسلام و پس از پیامبر اسلام ﷺ اتفاق افتاده، و از آنچه بر اهل بیت مظلوم رسول خدا ﷺ وارد کرده‌اند، به طور دقیق اطلاع دارند، مراجعه کن، و در همان آیاتی که درباره صحابه پیامبر ﷺ و منافقین اطراف آن حضرت، از

۲. سوره توبه، آیه ۱۰۰.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

۳. سوره فتح، آیه ۱۹.

تفسیر و کتابهای معتبر اهل تسنن، آوردم - که مشتی بیش نبود، ولی نمونه خروار است - دقت کن، و بدان جز تمسک به حدیث تقلین هیچ راهی که موجب نجات و سعادت بشود، نخواهی یافت. والسلام علی من اتبع الهدی.

از دنیا رفتن به مرگ جاهلیت

در روایات شیعه و سنی است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:
«هر کس بمیرد و در گردن او بیعت (امامی) نباشد، با مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.»

مسلم در صحیح خود، در همین رابطه چهار روایت، با نه سند، با تعبیرهای مختلف نقل کرده است، یکی از آنها این است:

عبدالرحمن و سادة ... سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يقول: «من مات و ليس في عنقه بيعة، مات ميتة جاهلية»^۱

اکنون با توجه به این روایات، طلحه و زبیر که از صحابه بودند و در جنگ جمل کشته شدند و در هنگام کشته شدن و مرگ، بیعت امام در گردن نداشتند، آیا همین که از صحابه بوده‌اند، به مرگ جاهلیت نمرده‌اند؟ آیا می‌توان گفت: این روایات مربوط به صحابه نیست و آنان مستثنا بوده و بهشتی‌اند؟

روایت عشره مبشره

پرسش ۶۹: چرا روایت عشره مبشره را که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ده نفر از صحابه مزده بهشت داد، مطرح نمی‌شود؟

پاسخ: اصل روایتی که در این باره نقل شده چنین است که آن حضرت به ده

۱. صحیح مسلم، کتاب الامارة، باب وجوب ملازمة جماعة المسلمين، ص ۹۹۶ ح ۱۸۵۱.

نفر بالخصوص مزده بهشت داده است و آنها عبارتند از: ۱- ابوبکر ۲- عمر ۳- عثمان ۴- علی ۵- طلحه ۶- زبیر ۷- عبدالرحمن ۸- سعد بن ابی وقاص ۹- سعید بن زید ۱۰- ابو عبیده بن جراح.

ولی این روایت در صحیح بخاری و مسلم که دو کتاب اصلی آنهاست نیامده، و سند ندارد و از مجعولات دست سیاست و به منظور بستن دهان مسلمانان ساخته و پرداخته شد، و شاهد جعلی بودن، این که خود آن ده نفر یکدیگر را بهشتی نمی دانسته، و سایر صحابه و مسلمانان آن زمان هم به این روایت توجه و عمل نکردند. عثمان که سومین نفر از آن ده نفر است، در مدینه با خفت و ذلت به دست برخی صحابه و مسلمانان کشته شد و کجا دفنش کردند؟! و این در حالی بود که جمعی از همان عشره مبشره در مدینه حضور داشتند (مانند امیرالمؤمنین علیه السلام، طلحه و زبیر و...) که از او دفاع نکرده و بر جنازه اش نیز حاضر نشدند، و چگونه می توان گفت شخصی را که پیامبر صلی الله علیه و آله به بهشتی بودن او خبر داده، مورد هجوم قرار گیرد، و آنان از او دفاع نکنند؟

نیز طلحه و زبیر که از عشره مبشره شمرده شده اند، در مقابل حضرت امیر علیه السلام که چهارمین آن افراد به حساب آمده، ایستاده و جنگ جمل را به وجود آوردند. خلاصه، از مجموع حوادثی که اتفاق افتاده، مجعول بودن آن روایت محرز می شود و هرگز نمی توان آن را دلیل بر بهشتی بودن صحابه و حتی افراد نام برده شده در آن روایت دانست.

آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است

علاوه بر اینها، شاهی دیگر بر جعلی بودن این روایت، نام بردن به ترتیب این افراد است و این که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله نامی از سلمان و اباذر و... نبرده است؟

چرا شیعیان به همه صحابه احترام نمی‌گذارند؟

پرسش ۷۰: با این که خداوند سبحان از اصحاب پیامبر ﷺ اعلان رضایت فرموده و آنها را بهشتی دانسته است، چرا شیعیان به همه آنان احترام نمی‌گذارند و نسبت به برخی از آنها خوش‌بین نیستند و آیات را چه پاسخ می‌دهند؟

پاسخ: احترام صحابه و سایر مسلمانان، به مقدار عمل به دین و تمسک به سنت پیامبر ﷺ و تقوای آنان است، نه صرف صحابی بودن. و حدیث ثقلین سنت قطعی است و نزد شیعیان، تمسک به آن ملاک و محور احترام و محبت است، بعلاوه، مگر صحابه برای عثمان بن عفان - که از صحابه و از مهاجران بود - احترام قائل شدند؟ مگر محمد پسر ابوبکر با گروهی از مسلمانان او را نکشتند؟ مگر جنازه او را با بی‌حرمتی و با خفت در «حش کوب»^۱ (قبرستان یهود) دفن نکردند؟ گذشته از اینها، خداوند متعال در سوره فتح، آیه ۱۰ فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِنْ أَجْرٍ عَظِيمًا﴾.

«ای پیامبر مؤمنانی که با تو بیعت کردند، در حقیقت با خدا بیعت کردند، دست خدا بالای دست آنها است، پس از آن هر کس نقض بیعت کند، بر زیان و هلاک خود اقدام کرده است و هر کس به عهدی که با خدا بست وفا کند به زودی خدا به او پاداش بزرگ عطا خواهد فرمود.»

۱. «حش کوب» که عثمان را در آن دفن کردند، قبرستان یهود و در کنار بقیع (محل دفن مسلمانان) قرار داشت. و بین آن و بقیع دیواری حائل بود، تا آنکه معاویه در عصر حکومتش دستور داد دیوار را خراب کردند و آن را به بقیع متصل نمودند. (جزئیات داستان قتل و دفن عثمان، در تاریخ طبری، حوادث سال ۳۵، «ذکر الخبر عن قتل عثمان»، ص ۷۷۵ و «ذکر الخبر عن الموضع الذی دفن فیه عثمان»، ص ۷۸۵ آمده است، و قسمت مزبور از همین منبع ذکر گردید.

ابن کثیر در تفسیرش این بیعت را «بیعةالرضوان» نامیده و گفته است: سبب این بیعت این بود که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از عمر بن خطاب خواست که برود مکه و به سران قریش بگوید که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای جنگ نیامده است، بلکه برای زیارت خانه خدا آمده است.

عمر گفت: یا رسول الله من بر جانم می ترسم و در مکه کسی را ندارم که مرا در پناه بگیرد^۱، برای این مأموریت عثمان بن عفان را بفرست.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عثمان را فرستاد، در این میان خبر آمد که عثمان کشته شد، وقتی این خبر به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید مسلمانان را دعوت به بیعت فرمود. مسلمانان زیر درختی که در آن سرزمین (حدیبیه) بود با حضرت بیعت کردند که تا پای مرگ ایستادگی کنند و فرار نکنند، و شمار مسلمانان که بیعت کردند هزار و چهارصد نفر بودند. «عن جابر قال: كنا يوم الحديبية الفأ و اربع مائة، فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: انتم خير اهل الأرض اليوم»، «جابر گفت ما هزار و چهارصد نفر بودیم و پس از بیعت، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: شما امروز بهترین مردم روی زمین هستید.» و از بخاری نقل کرده که هزار و پانصد نفر بودند که بیعت کردند.^۲

تذکر: در روایت جابر است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «امروز بهترین مردم زمین هستید» و این دلیل نمی شود که تا پایان عمرشان و برای همیشه، آنها بهترین مردم باشند، زیرا آیه **﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾**^۳ و آیه **﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ﴾**^۴ با بهتر بودن این گروه به طور مطلق و در تمام عمر سازش ندارد.

۱. «قال عمر: يا رسول الله انى اخاف على نفسى و ليس بمكة من بنى عدى بن كعب من يمنعى.»
 ۲. المصباح المنير، فى تهذيب تفسير ابن كثير، چاپ دارالسلام، الرياض، ص ۱۲۸۶ (عبارت را تلخیص نمودم).

۴. سورة مدثر، آیه ۳۸.

۳. سورة حجرات، آیه ۱۳.

نیز این افراد بیعت کردند که تا پای جان بایستند و فرار نکنند، و خداوند هم از پیمان‌شکنی آینده آنها در جنگ حنین عالم است و در ذیل همین آیه به آنها گوشزد کرده که بیعت‌شکنی بر زیان بیعت‌شکن است. ﴿فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ﴾.

بنابراین، از این آیه معلوم شد که «بیعت رضوان» آن گاه «رضوان» است که بیعت‌کننده‌ها تا آخر، پای بیعتشان بایستند. همچنین خداوند سبحان فرموده است:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾^۱

«خداوند از مؤمنان - هنگامی که زیر آن درخت با تو بیعت کردند - راضی و خوشنود شد؛ خدا آن چه را در دل‌هایشان نهفته بود می‌دانست؛ از این رو آرامش را بر دل‌هایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی نصیب آنها فرمود.»

در این آیه مبارکه خداوند متعال خوشنودی خود را از خصوص مؤمنینی که بیعت کردند (المؤمنین) اعلام فرموده است، پس چنان چه افراد منافقی در آن جمع بوده، یا ایمان در دل‌هایشان رسوخ نکرده بود، مشمول این آیه نیستند و مرضی الهی نبوده و نمی‌توان به این آیه تمسک کرد و گفت: هر کس در آن روز بیعت کرده است مرضی الهی بوده است.

نیز از این آیه استفاده می‌شود که این رضوان الهی مربوط به مردان جنگی و مجاهدان است، نه افراد ترسو و فراری، که در جنگ حنین فرار کردند، و شاهد آن ذیل همین آیه و آیات بعد است.

۱. سوره فتح، آیه ۱۸.

نیز در سوره مبارکه توبه، آیه ۱۰۰ آمده است:

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ
بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾

«پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خوشنود گشت، و آنها (نیز) از او خوشنود شدند؛ و باغ‌هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ!»

ابن کثیر در تفسیرش نقل کرده که «شعبی» گفته است:

مراد از ﴿السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ﴾ کسانی هستند که در حدیبیه، با پیامبر اکرم ﷺ بیعت کردند. و از سعید بن مسیب و محمد بن سیرین و حسن و قتاده، نقل کرده که مراد از «السَّابِقُونَ» کسانی هستند که با پیامبر اکرم ﷺ به دو قبله نماز خوانده‌اند.^۱

مؤلف: اولاً گفته شعبی و سعید و ابن سیرین و غیر این‌ها در بیان مراد از آیه مبارکه چه حجیتی دارد؟ ثانیاً از اختلاف این‌ها معلوم می‌شود که در مراد و مقصود و مصداق آیه ﴿السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ﴾ اختلاف وجود دارد، و کسی نمی‌تواند به طور قطع بگوید: آیه مزبور، ناظر به اشخاصی است که در حدیبیه بیعت کردند، خصوصاً که محتمل است سوره توبه و این آیه پیش از سوره فتح و پیش از انجام بیعت حدیبیه نازل شده باشد.

به علاوه در آیات سوره فتح، رضایت خدا از بیعت کنندگان منوط به ایمان و عدم نقض بیعت بود، نه مطلقاً، که: هزار نکته باریک‌تر از مو این جا است.

۱. المصباح المنیر، فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، ص ۵۸۸.

به علاوه، در این آیه ﴿وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ﴾ عطف شده به ﴿السَّابِقُونَ الْأُولُونَ﴾ و مسلّم و قطعی است که تابعین آنها بطور مطلق و در هر صورت بهشتی و مرضی الهی نیستند. والله العالم.

اکنون پرسش‌هایی از سنی‌ها مطرح است.

از آن سنی‌هایی که با استناد به آیه مبارکه ﴿السَّابِقُونَ الْأُولُونَ﴾ همه صحابه پیامبر ﷺ را صد در صد بهشتی می‌دانند.

از آن سنی‌هایی که با استناد به آیه بالا و آیه ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ﴾ علیه سایر مسلمانان حکم صادر و فتوای می‌دهند.

از آن سنی‌هایی که اصلاً به معنا و مفاد و قیود آیات توجه نکرده و از پیش خود معنا و مصداق، برای آیات تعیین می‌کنند و اهل بحث و منطقی نیستند و حاضر به مطالعه کتب دیگران نیز نمی‌باشند.

از چنین سنی‌هایی سؤال می‌شود:

آیا صحابه پیامبر ﷺ، خودشان نسبت به هم دیگر چنین اعتقادی را داشته‌اند؟
 آیا افرادی که در حدیبیه بیعت کردند، طبق بیعت و تعهدشان عمل کردند؟
 آیا جنگ حنین بعد از بیعت حدیبیه نبود؟ آیا در جنگ حنین فرار نکردند؟
 خداوند متعال در سوره توبه، آیه ۲۵ فرموده است:

﴿لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَابَسْتُمْ مَدْبِرِينَ﴾.

«خدا شما مسلمانان را در مواقع بسیار یاری کرد و نیز در جنگ حنین که فریفته و مغرور بسیاری لشکر اسلام شدید و آن لشکر زیاد اصلاً به کار شما نیامد و زمین بدان فراخی بر شما تنگ شد تا آن که رو به فرار نهادید.»

در تفسیر ابن کثیر است که:

در جنگ حنین دوازده هزار نفر از مهاجرین و از انصار و تازه مسلمانان حضور داشتند، ولی هنگامی که دشمن از کمین خارج شد و حمله کرد، مسلمانان پشت به جنگ کرده و فرار کردند، و رسول خدا ﷺ در میدان جنگ ماند و حدود صد نفر و برخی هم گفته‌اند هشتاد نفر، با پیامبر ﷺ ثابت قدم ماندند و رسول خدا در آن حال صدا می‌زد «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ إِيَّيَّيْنَا أَنَا رَسُولُ اللَّهِ؛ ای بندگان خدا به سوی من بازگردید، به سوی من بیایید من رسول خدایم»، و می‌فرمود: «أَنَا النَّبِيُّ لَا كَذِبَ، أَنَا إِبْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؛ من پیامبرم، دروغگو نیستم، من فرزند عبدالمطلب هستم.»^۱

اکنون با توجه به آیه ۲۶ سوره فتح - که در ابتدا بررسی شد - و با توجه به این که مهاجر و انصار قبل از جنگ حنین بیعت کردند که تا پای جان بایستند و فرار نکنند، ولی نقض بیعت کرده و فرار را بر ثبات و استقامت ترجیح دادند، آیا این بیعت‌شکنان همچنان از مصادیق (رضی الله عنهم و رضوا عنه) و از مصادیق ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ﴾ هستند؟

آیا جایز است به آیه ﴿السَّابِقُونَ الْأُولُونَ﴾ تمسک کرد و هر کس نقطه ضعفی از مهاجر و انصار مطرح کرد، با خواندن آیه مزبور، او را نکوهش و توهین کرد؟ حکم به کفر و نفاق او کرد؟

آیا عثمان بن عفان از صحابه و از مهاجرین و به قول شما از ﴿السَّابِقُونَ الْأُولُونَ﴾ نبود؟ آیا مسلمانانی که در مدینه، خانه عثمان را محاصره کرده و پس از سه روز او را کشتند، از آیه ﴿السَّابِقُونَ الْأُولُونَ﴾ یا از معنای آن اطلاع نداشتند؟ آیا سلف صالح شما، مثل طلحه و زبیر و عبدالله عمر، در آن موقع، در مدینه

نبودند؟ یا خبر نداشتند؟ یا از آیه و معنای آن آگاه نبودند؟ یا عثمان را از مصادیق ﴿السَّابِقُونَ الْأَوْلُونَ﴾ نمی‌دانستند؟ که به هیچ وجه از او دفاع نکردند؟ نهی از منکر نکردند؟ و حتی پس از کشته شدنش جنازه‌اش را برنداشتند و سرانجام پس از سه روز او را در کجا و به چه کیفیتی دفن کردند؟ (که از شرح آن معذورم و داستان مفصل آن در تاریخ طبری، حوادث سال ۳۵، ص ۷۷۵ و ۷۸۵ آمده است و همچنین مختصری از آن در پاورقی صفحه ۲۹۵ همین کتاب گذشت).

آیا علی بن ابی طالب علیه السلام با آن قدرت و شجاعتش نمی‌توانست از عثمان دفاع و مسلمانانی را که برای کشتن او جمع بودند پراکنده کند؟
آیا عایشه که أم المؤمنین است و مادر عثمان نیز به حساب می‌آمد، نباید در مدینه از او حمایت کند؟

آیا گناه کشتن عثمان بزرگ‌تر است، یا گناه فرضاً کلمه‌ای توهین‌آمیز به او گفتن؟
آیا سلف صالح، که شما خود را پیرو آنها می‌دانید، حکم به کفر قاتلان عثمان کردند؟

آیا طلحه و زبیر و عایشه با علی علیه السلام که امیر المؤمنین و خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله و از مصادیق بارز و قطعی ﴿السَّابِقُونَ الْأَوْلُونَ﴾ بود، جنگ نکردند؟ آیا معاویه و عمرو عاص با علی علیه السلام جنگ نکردند؟

آیا معاویه دستور سب و ناسزاگویی به علی علیه السلام نداد؟ آیا آل مروان امر به سب و لعن علی بن ابی طالب علیه السلام نکردند؟^۱ آیا صحابه مرتد نشدند؟!

این‌ها پرسش‌هایی است که طبق کتاب‌های معتبر سنی‌ها مطرح است و سنی‌هایی که آن همه توهین و بدگویی به شیعیان می‌کنند باید پاسخ دهند.^۲

۱. روایت مربوط به این مطلب را از صحیح مسلم، در صفحه ۱۴۶ آوردم.

۲. قال السيد ابن طاووس رحمته الله في جواب من اعترض على الإمامية بتعرضهم للصحابة و اما ما ذكرتم من

تقیه و دلیل آن

پرسش ۷۱: در میان شیعیان تقیه، و تقیه کردن معروف است. دلیل آن چیست؟
پاسخ: تقیه به معنای این است که انسان کاری نکند که جان و آبرویش از شرّ و شرارت دشمن محفوظ بماند و درحقیقت تقیه‌سپیر است در مورد ترس از دشمن^۱.

→ تعرض من اشرتم اليه بدم بعض الصحابة فأنتم تعلمون ان كثيرا من الصحابة استحل بعضهم دماء بعض في حرب طلحة والزبير و عائشة لمولانا على عليه السلام و في حرب معاوية له عليه السلام ايضا و استباحوا اعراض بعضهم لبعض حتى لعن بعضهم بعضا على منابر الإسلام فأولئك هم الذين طرقتوا للناس اللعن عليهم و بهم اقتدى من ذمهم او نسب القبح اليهم فان كان لهم عذر في الذي عملوه من استحلال الدماء و استباحة الأعراس فالذين اقتدوا بهم اعدروا بعد من ان تنسبوهم إلى سوء التعصب. انظر كشف المحجة للسيد علي بن طاووس في الفصل التاسع والسبعون، ص ۷۵، ط ايران، سنة ۱۳۰۶.

۱. تقیه به معنای این است که شخص با گفتار و کردار خود، دشمن و مخالف خود را به اشتباه بیندازد بطوری که او خیال کند آن شخص با او موافق و هم عقیده است، و آن طور که فکر می‌کرده نیست و در نتیجه دست از عداوت و اذیت او بردارد. و مورد اصلی آن جایی است که شخص ترس و وحشت داشته باشد یعنی، جایی است که انسان ترس جان یا آبروی خود یا مسلمان دیگری را داشته باشد، یا ترس توهین به مذهب یا توهین به مقدسات دین یا هتک ائمه علیهم السلام را داشته باشد، در چنین مواردی تقیه واجب است، یعنی انسان باید با گفتار و عمل خود، دشمن را به اشتباه بیندازد تا از شر او در امان بماند. بلی گاهی تقیه مداراتی مطرح شده که عمدتاً جنبه اخلاقی دارد و رعایت آن واجب نمی‌باشد خصوصاً در مواردی که انسان را متهم به نفاق و به عنوان منافق معرفی می‌کنند.

ضمناً فرق تقیه و نفاق این است که تقیه اولاً و بالذات در مورد خوف از دشمن و شرّ و شرارت است ولی در معنای نفاق و در مورد آن خوف وجود ندارد، دشمن و شرّ و شرارت مطرح نیست بلکه شخص منافق می‌خواهد طرف را فریب دهد و برای اغراض خاصی که دارد خود را بر خلاف آن گونه که در واقع و در باطن هست، نزد طرف جلوه و نشان دهد.

توریه این است که شخص لفظ و عبارتی بگوید که معنای آن ظاهر است و طرف همان معنای ظاهری آن را می‌فهمد ولی آن شخص معنای ظاهری آن را اراده نمی‌کند، بلکه معنای خلاف ظاهر را اراده می‌کند ولی طرف متوجه نمی‌شود مانند سؤال از این که خلفای راشدین چند نفرند؟ و پاسخ این که اربع، اربع، اربع، که شنونده گمان می‌کند اربع دوم و سوم تأکید است ولی گوینده اراده تأسیس کرده است.

تقیه امری است فطری و غریزی و اختصاص به شیعیان ندارد بلکه هر انسانی در هنگام خوف از دشمن در صورتی که نمی‌خواهد با او درگیر شود یا قدرت دفاع از خود را ندارد، از راه تقیه، دشمن را دفع می‌کند، و در صدر اسلام یکی از طرق نجات مسلمانان از شر مشرکان و کفار تقیه بوده است.

خداوند سبحان در قرآن کریم در باره تقیه فرموده است:

﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾^۱

مؤمنان نباید کافران را به جای اهل ایمان، سرپرست و دوست بگیرند و هر کس چنین کند هیچگونه پیوند و رابطه‌ای با خدا ندارد، مگر اینکه بخواهد به سبب دفع خطری که متوجه شماست از آنان تقیه کنید، خدا شما را از [عذاب] خود برحذر می‌دارد و بازگشت به سوی خداست.

خداوند متعال در این آیه مبارکه مؤمنان را از دوستی با مشرکان نهی فرموده است مگر این که از شر آنها در امان نباشند که در این صورت می‌توانند تقیه کنند. ابن کثیر در تفسیرش، در معنای ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً﴾ گفته است:

«أَيُّ إِلَّا مَنْ خَافَ فِي بَعْضِ الْبُلْدَانِ أَوْ الْأَوْقَاتِ مِنْ شَرِّهِمْ، فَلَهُ أَنْ يَتَّقِيَهُمْ بِظَاهِرِهِ لَا بِبَاطِنِهِ وَنِيَّتِهِ، كَمَا حَكَاهُ الْبُخَارِيُّ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ: أَنَّهُ قَالَ: أَنَا لِنُكْشِرُ^۲ فِي وُجُوهِ أَقْوَامٍ وَ قُلُوبُنَا نَلْعَنُهُمْ، وَ قَالَ الْبُخَارِيُّ: قَالَ الْحَسَنُ: التَّقِيَةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.»^۳

۲. نکشر: ای تنبسم و نضحک.

۱. سوره آل عمران، آیه ۲۸.

۳. المصباح المنیر، فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، چاپ دارالسلام، الرياض، ص ۲۱۳.

«مگر این که مؤمن در بعضی از شهرها یا در برخی اوقات، از شر آنها بترسد که در این صورت برایش جایز است که به حسب ظاهر از آنها تقیه کند، نه در باطن و نیت، همان گونه که بخاری از ابو الدرداء حکایت کرده است که او گفت: ما با گروه‌ها و اقوامی مواجه می‌شویم که در ظاهر با آنها لبخند می‌زنیم ولی در باطن و در دل آنها را لعنت می‌کنیم. و همچنین بخاری نقل کرده است که حسن گفت: تا روز قیامت تقیه وجود دارد و برقرار است. همچنین خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است:

﴿إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾^۱

مگر کسی که به کفر مجبور شده [اما] دلش مطمئن به ایمان است.

نیز ابن کثیر در تفسیر این آیه گفته است:

این آیه درباره کسی نازل شده که در گفتار، با مشرکان موافقت کرد، چون او را کتک می‌زدند و اذیت می‌کردند، ولی قلبش برخلاف زبانش بود، قلبش ایسا داشت از آن چه به زبان جاری می‌کرد.

ابن کثیر پس از آن، سبب نزول آیه را بیان کرده و گفته است:

این آیه درباره عمار یاسر نازل شد و آن چنین بود که مشرکان، عمار را اذیت و شکنجه می‌کردند که از رسول الله ﷺ بیزار می‌جوید و به او کافر شود و سرانجام اظهار برائت و کفر کرد و پس از آن نزد رسول الله ﷺ آمد و داستان را بازگو نموده و عذرخواهی کرد، در این هنگام آیه ﴿إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾ نازل شد.

و روایت دیگری نقل کرده که:

عمار یاسر رسول الله ﷺ را سب کرد و رسول الله ﷺ به او فرمود: اگر مشرکان باز اذیتت کردند تو باز مراسم کن «فَقَالَ إِنَّ عَادُوا فَعُدُّ»^۱.
 در این مورد که عمار مورد عذاب قرار گرفته و باز ترس اذیت از ناحیه مشرکان وجود دارد، رسول الله ﷺ به او فرمود:
 بر خلاف عقیده‌ات عمل کن و آنها را به اشتباه انداز تا خیال کنند با آنان همراه و هم عقیده شده‌ای و به این وسیله خودت را از شرّ و اذیت آنها حفظ کن.
 اکنون که این دو آیه و این روایات، از معتبرترین کتاب‌های تفسیری و روایی اهل تسنن آورده شده می‌گوییم:
 آیا برای جواز و مشروعیت تقیه، همین دو آیه و همین روایات کفایت نمی‌کند؟ آیا تقیه‌ای که شیعه می‌گوید غیر از آن چیزی است که از این آیه‌ها و روایات استفاده می‌شود؟

شان نزول این آیه به نقل مفسران شیعه

مفسران شیعه نقل کرده‌اند که آیه مبارکه ﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾ در مورد گروهی از مسلمانان نازل گردید که در دست مشرکان مکه گرفتار شدند و آنها را وادار به بازگشت از اسلام و اظهار کلمات کفر و شرک کردند. این افراد گرفتار «عمّار» و پدرش «یاسر» و مادرش «سمیه» و «بلال» و «صهیب» و «خباب» بودند.

پدر و مادر عمار در این ماجرا مقاومت کردند و به طرز فجیعی کشته شدند، ولی عمار به گفته مشرکان عمل کرد و آنچه آنها خواستند به زبان آورد. این خبر در میان مسلمانان پخش شد و برخی از آنان عمار را محکوم کردند و گفتند: عمار از اسلام خارج شد و کافر گردید و به جمع مشرکان پیوست. پیامبر ﷺ فرمود:

۱. المصباح المنیر، فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، اعداد جماعة من العلماء، طبع الرياض، ص ۷۴۶.

چنین نیست «إِنَّ عَمَّارًا مَلَأَ إِيمَانًا مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ وَ اخْتَلَطَ الْإِيمَانُ بِدَمِهِ وَ لَحْمِهِ»؛ به طور یقین، عمار از فرق تا قدم مملو از ایمان است و ایمان با خون و گوشت او آمیخته است.

طولی نکشید که عمار با چشم گریان خدمت پیامبر ﷺ آمد، پیامبر ﷺ فرمود: چه شده است؟ چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد: ای پیامبر! پیش آمد بد و ناگواری برآیم رخ داد، مشرکان دست از من برنداشتند تا آنکه نسبت به شما جسارت کردم و بتهای آنها را به نیکی یاد نمودم. پیامبر ﷺ با دست مبارکشان اشک از چشم عمار پاک فرمودند و گفتند: اگر باز تو را دستگیر کرده، تحت شکنجه و فشار قرار دادند، آنچه خواستند بگو و جان خود را حفظ کن و نگران نباش. در این هنگام آیه ﴿ مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ ﴾ نازل گردید و وظیفه را در چنین موارد روشن ساخت.^۱

عزل ابوبکر و نصب امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ برای ابلاغ برائت

پرسش ۷۲: چرا پیامبر ﷺ برای ابلاغ آیات برائت ابوبکر را عزل و بجای او امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را فرستاد؟

پاسخ: پس از اینکه آیات اول سوره برائت (توبه) نازل شد پیامبر اکرم ﷺ ابوبکر را طلبید و آیات اول سوره برائت را به او داد تا به مکه برده و موسم حج برای مردم قرائت نماید، ابوبکر چند منزل به سمت مکه رفت، جبرئیل نازل شد، و عرض کرد: ای پیامبر ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقْرُوكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَا يُؤَدِّي عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ»؛ «خداوند متعال سلامت می‌رساند و می‌فرماید: این مأموریت را ادا ننماید مگر خودت یا مردی که از خودت باشد».

۱. تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه مزبور.

لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را طلبید و او را مأمور به ابلاغ آیات براءت نمود و فرمود:

برو هر جا به ابوبکر رسیدی آیات براءت را از او بگیر و خودت به مکه بسبر و برای مشرکان قرائت کن.

حضرت امیر علیه السلام حرکت کرد و در بین راه به ابوبکر رسید، پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله را به وی ابلاغ نمود و آیات را از او گرفت و به مکه رفت و روز عید قربان در حضور مردم آیات را تلاوت فرمود. در برخی روایات است که: آن حضرت شمشیرش را از غلاف بیرون آورد و حرکت داد و خطاب به مردم، سه مطلب را ابلاغ فرمود:

- ۱- از این به بعد برهنه‌ای خانه [خدا] را طواف نمی‌کند.
 - ۲- از این به بعد مشرک و بت پرستی حج بجا نمی‌آورد.
 - ۳- مشرکانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله پیمان بسته‌اند پیمانشان تا پایان مدت تعیین شده برقرار است ولی آنانکه با آن حضرت پیمان نبسته‌اند فقط چهار ماه مهلت دارند.^۱
- «بخاری» نیز، این موضوع را بطور سربسته ولی با تصریح به اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مأموریت ابلاغ براءت را به شخص امیرالمؤمنین علی علیه السلام واگذار کرد و او را فرستاد، در دو قسمت از کتابش نقل کرده است: یکی در «کتاب التفسیر»، سورة براءة، ص ۷۹۹، با دو سند، ح ۴۶۵۵ و ح ۴۶۵۶، و دیگری در «کتاب الصلاة»، (باب: ما یستر من العورة، ص ۶۵، ح ۳۶۹).

روایتی را که بخاری در دو قسمت از کتابش با سه سند نقل کرده چنین است:

... حَمِيدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: إِنَّ أَبَاهُ رِيَّةَ (رض) قَالَ: بَعَثَنِي أَبُو بَكْرٍ فِي تِلْكَ الْحَجَّةِ فِي مُؤَدِّينَ، بَعَثَهُمْ يَوْمَ النَّحْرِ يُؤَدُّونَ بِمَنِي أَنْ لَا يَحُجَّ بَعْدَ الْعَامِ

۱. الميزان، ج ۹، ص ۱۶۲، ذیل تفسیر آیه سوم سورة توبه.

مُشْرِكٌ، وَ لَا يَطُوفَ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ، قَالَ حَمِيدٌ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: ثُمَّ أَرَدَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَأَمَرَهُ أَنْ يُؤَدِّنَ بِبِرَاءَةٍ، قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَأَذَّنَ مَعَنَا عَلِيُّ يَوْمَ النَّحْرِ فِي أَهْلِ مَنْبَى بِبِرَاءَةٍ، وَأَنْ لَا يُحِجَّ بَعْدَ الْغَامِ مُشْرِكٌ وَ لَا يَطُوفَ بِالْبَيْتِ عُرْيَانٌ.

حمید بن عبدالرحمن نقل کرده که، ابوهریره گفت: در آن سفر حج، ابوبکر مرا با افرادی فرستاد که بنا بود روز عید قربان در منی اعلان کنند، بعد از این سال، مشرک به حج نخواهد آمد و برهنه طواف نخواهد نمود. [حمید بن عبدالرحمن] گفت: سپس رسول خدا ﷺ علی را در پی فرستاد و به وی امر کرد، برائت را اعلان کند، ابوهریره گفت: پس علی با ما در روز عید قربان به مردم اعلان کرد: بعد از این سال، مشرکان حج بجا نمی آورند و شخص برهنه طواف نمی کند.

نکته قابل توجه در این است که در هر سه روایتی که در «صحیح بخاری» آمده است تصریح شده که:

پس از رفتن ابوبکر به سمت مکه، پیامبر اکرم ﷺ حضرت علی را در پی فرستاد. «ثُمَّ أَرَدَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ».

نیز در هر سه روایت تصریح شده که:

پیامبر اکرم ﷺ امر فرمود که علی بن ابی طالب برائت را ابلاغ کند. «وَأَمَرَهُ أَنْ يُؤَدِّنَ بِبِرَاءَةٍ».

و تعجب از تعصب منفی «بخاری» نسبت به امیرالمؤمنین علی است که چنین موضوع مهم و تاریخی را بطور مستقل و در بابی جدا عنوان نکرده و روایات آن را لابلای روایات دیگر پنهان و از دید انداخته است!! و کم له من نظیر. یادآور می شوم که بسیاری از بزرگان اهل تسنن این موضوع را به همان گونه که در روایات اهل بیت آمده است نقل کرده اند.

در «تفسیر المیزان»، ج ۹، ص ۱۶۳، از «الدر المنثور» و «ابوالشیخ» و «ابن مردویه» از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

وقتی آیات ده گانه اول سوره برائت نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ابوبکر را طلبید که آیات را بر اهل مکه قرائت کند، پس از آن مرا طلبید و فرمود: خود را به ابوبکر برسان و هر جا که او را یافتی، نامه را از او بگیر. ابوبکر برگشت مدینه، و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله درباره من چیزی نازل شد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، ولی جبرئیل نزد من آمد و گفت: از طرف تو ابلاغ نمی کند مگر خودت یا مردی از خودت.

و در برخی از همان روایات که اهل تسنن نقل کرده اند آمده است که:

ابوبکر با جزع و ناراحتی برگشت و ترس آن داشت که آیه ای در مذمت او نازل شده باشد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علت اینکه علی علیه السلام را فرستادم (و تو را از این مأموریت عزل کردم) امر خداوند متعال بود و پس از نزول جبرئیل این قضیه واقع شد.

در «المیزان» پس از نقل روایات از کتب اهل تسنن فرموده است:

اهل تسنن در علت و توجیه این امر [و در استدلال شیعه به این قضیه بر افضل بودن علی بن ابیطالب علیه السلام بر دیگران و لیاقت آن حضرت برای جانشینی وی از پیامبر صلی الله علیه و آله و عدم لیاقت ابوبکر برای خلافت و حتی برای انجام این مأموریت و تصریح به اینکه این عزل و نصب به امر مستقیم خداوند سبحان صورت گرفته و اینکه در خلافت و مأموریت، ملاک لیاقت و صلاحیت است نه سنّ و کهولت و اینکه کار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را یا باید خودش انجام دهد یا مردی از خودش و تعیین علی بن ابیطالب علیه السلام به عنوان اینکه وی از خودش می باشد و نه عباس و نه سایر وابستگان «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَفْرُؤُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَا يُودِي عَنْكَ إِلَّا أَنْتَ أَوْ رَجُلٌ مِنْكَ» و غیر اینها از آنچه از این قضیه استفاده می شود] سخت به زحمت افتاده و در پاسخ این امور در مانده اند و جوابی ندارند.

آری، امام علی علیه السلام امام فی الكل و مانع انحراف.
 از خلیل بن احمد العروزی پرسیدند: به چه دلیل علی علیه السلام امام کل فی الكل
 است؟ گفت: احتیاج همه به او، و بی نیازی او از همه.
 قیل له: ما الدلیل علی ان علیاً امام الكل فی الكل؟ قال: احتیاج الكل الیه و
 استیغناؤه عن الكل.^۱

همچنین زمخشری نقل کرده است که:

روزی عمر بن خطاب در ضمن خطابه‌ای به حاضران گفت: اگر شما را از
 اسلام برگردانم به کفر و زمان جاهلیت، چه خواهید کرد؟
 حاضران سکوت کرده، پاسخ ندادند. مرتبه دوم و سوم همان حرف را تکرار
 کرد و باز پاسخ ندادند. در این هنگام علی علیه السلام به پا ایستاد و فرمود: اگر چنین کاری
 بکنی، توبه‌ات می‌دهیم و چنانچه توبه کنی، می‌پذیریم، عمر گفت: اگر توبه نکنم
 چه خواهید کرد؟ حضرت فرمود: در این صورت گردنت را می‌زنیم (آنچه چشمانت
 در آن قرار دارد می‌زنیم). عمر گفت: حمد خدایی را که در این امت کسی را قرار
 داده که هرگاه ما از جاده منحرف شدیم، او ما را به راه راست وامی‌دارد.

«خَطَبَ يَوْمًا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَقَالَ: لَوْ صَرَفْنَاكُمْ عَمَّا تَعْرِفُونَ إِلَيَّ مَا تُنْكِرُونَ
 مَا كُنْتُمْ ضَانِعِينَ؟ فَسَكْتُوا، فَأَعَادَ كَلَامَهُ ثَانِيًا وَثَالِيًا، فَسَكْتُوا.
 فَقَامَ عَلِيُّ علیه السلام وَقَالَ: إِذَا اسْتَبْنَاكَ فَإِنَّ تَبْتَ قَبْلَنَا.
 قَالَ عُمَرُ: فَإِنْ لَمْ أَتُبْ؟

قال علي عليه السلام: إذا لضررنا ما فيه عيناك.

قال عمر: الحمد لله الذي جعل في هذه الأمة من إذا عوججنا أقام إودنا.^۲

۲. ربيع الابرار، زمخشری، ج ۱، ص ۵۴۹.

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۷۲۱.

معنای «عبدکم» در اذن دخول ائمه علیهم السلام

پرسش ۷۳: گاهی به ما اعتراض می‌کنند که چرا شما در زیارت ائمه علیهم السلام بقیع علیهم السلام می‌گویید: «یا اَبْنَاءَ رَسُوْلِ اللّٰهِ عِبْدُكُمْ» و خود را عبد آنها معرفی می‌کنید و می‌گویید «عبد شما» و حال اینکه انسان «عبد خدا» است، و نباید خود را «عبد» غیر خدا معرفی کند، و حتی برخی از وهابیون ما را متهم به شرک کرده و به همین جمله استدلال می‌کنند.

پاسخ: «عبد» در برخی موارد به معنای «مخلوق» است، مثل «عبادالله» و در بعضی موارد به معنای خادم، غلام، تابع و مطیع و فرمانبر است، و در جمله «یا اَبْنَاءَ رَسُوْلِ اللّٰهِ عِبْدُكُمْ» به معنای خادم و مطیع و تابع است، و افراد در مقام تواضع در برابر بزرگان و در مقام اظهار اطاعت از آنها، می‌گویند غلام و عبد و بنده شمایم. در آیات و روایات نیز کلمه «عبد» به معنای غلام و خادم آمده است.

﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ...﴾^۱

مردان و زنان بی‌همسر و غلامان و کنیزان صالح و شایسته خود را همسر دهید.

﴿ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ...﴾^۲

خداوند مثل زده است عبد (غلام) و برده زرخریدی که بر هیچ کاری قدرت ندارد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرِّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ...﴾^۳

ای اهل ایمان! در مورد کشته شدگان بر شما قصاص مقرر شده: آزاد در برابر آزاد، عبد (برده) در برابر عبد، زن در برابر زن.

۲. سوره نحل / ۷۵.

۱. سوره نور / ۳۲.

۳. سوره بقره / ۱۷۸.

﴿وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ...﴾^۱

و یقیناً عبد (یعنی غلام) مؤمن، بهتر از مشرک است.

و آیات دیگر که می توان با مراجعه به «معجم المفهرس» قرآن کریم به دست آورد.

اما روایات، علاوه بر اینکه در کتب فقهی، فصلی باز شده برای بیان احکام عبید و اماء و احکام ازدواج و خرید و فروش و حتی اجرای حدود در باره آنها، و علاوه بر روایات شیعه روایات فراوانی در کتب اهل تسنن آمده است که پیامبر اکرم ﷺ و دیگران با همین تعبیرها تکلم فرموده و افراد را به آن مخاطب قرار داده اند.

در صحیح بخاری یک باب مربوط به امام جماعت شدن «عبد» است: «باب امامة العبد والمولى». بخاری در این باب نقل کرده است که: «امام جماعت عایشه، عبدش ذکوان بود». (عایشه به عبد خود ذکوان اقتدا می کرد)... و بدون علت نباید از نماز جماعت خواندن عبد منع کرد.

وَكَانَتْ عَائِشَةُ يُؤْمُّهَا عَبْدُهَا ذَكْوَانٌ مِنَ الْمُصْحَفِ [الى] وَلَا يُمْنَعُ الْعَبْدُ
مِنَ الْجَمَاعَةِ بِغَيْرِ عِلَّةٍ.^۲

همچنین بخاری نقل کرده است که :

در بیماری پیامبر ﷺ که منجر به رحلت آن حضرت گردید، علی بن ابی طالب رضی الله عنه از نزد آن جناب خارج شد، عباس بن عبدالمطلب دست علی رضی الله عنه را گرفت و به او گفت :

«أَنْتَ وَاللَّهِ بَعْدَ ثَلَاثِ عِبْدِ الْعَصَا، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَرَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سَوْفَ

۱. سورة بقره / ۲۲۱.

۲. صحیح بخاری، کتاب الاذان، ص ۱۱۳ (۵۳) باب امامة العبد و المولى، ذیل ح ۶۹۱.

يُتَوَفَّى مِنْ وَجَعِهِ هَذَا، إِنِّي لَأَعْرِفُ وَجُوهَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عِنْدَ
 الْمَوْتِ...»^۱؛ «به خدا سوگند! تو بعد از سه روز «عبدالعصا» خواهی بود، و من
 می دانم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در این بیماری وفات خواهد نمود، من علائم مرگ
 را در اولاد عبدالمطلب می شناسم...»

طبق این روایت - که اهل تسنن، صد درصد قبولش دارند - عباس عمومی
 پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام «عبدالعصا» اطلاق کرده است و آن بزرگوار فرمود
 من عبد خدایم نه عبدالعصا، و از این تعبیر معلوم می شود که در این موارد، «عبد»
 به معنای تابع، غلام و خادم است، نه به معنای مخلوق.

البته ندانستم که «عبدالعصا» کنایه از چیست، و شاید کنایه از این باشد که:
 ای علی علیه السلام تو بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله گرفتار ضعف و ناتوانی می شوی
 (گرفتاری، تو را پیر و دست به عصا می کند) به طوری که نیاز به عصا پیدا می کنی،
 و در کتاب «رحمة الباری» ترجمه بخاری، ج ۲، ص ۲۹۸، آن را به معنای «تابع»
 ترجمه کرده است که ظاهراً مراد همراه داشتن عصا است و همان معناست که ما
 احتمال دادیم. والله العالم.

وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
 وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.
 وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

قم - محرم الحرام ۱۴۴۱ - شهریور ۱۳۹۸

۱. همان، کتاب المغازی، باب مرض النبی و وفاته، ص ۷۵۶، ح ۴۴۴۷.

نگاهی گذرا بر زندگی مؤلف

علی عطائی اصفهانی، متولد ۱۳۱۷، فرزند حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ عطاء الله عطائی نجفی رحمته الله علیه، فرزند آیه الله حاج ملامحمود دهنوی رحمته الله علیه. تحصیلات ابتدایی و سطح را در مدارس اصفهان گذراندم، و سال ۱۳۲۹، در تهران، در امتحان تصدیق مدرسی موفق شده و گواهی نامه علوم معقول و منقول دریافت کردم، و حدود دو سال در دانشکده علوم معقول و منقول شرکت کرده، سپس به قم منتقل و به درس حوزوی پرداختم.

در سال ۱۳۶۱ از طرف شورای محترم مدیریت حوزه علمیه قم، مسئولیت اداره مدرسه علمیه امام خمینی و صدوق بزرگ و امام صادق علیهما السلام بر عهده حقیر گذاشته شد و دوازده سال، در این مدارس، سالانه حدود ۵۰۰ طلبه را اداره نمودم، و در خلال این مدت، در فرصتهای مناسب و ایام تعطیلی، از طرف شورای مدیریت، به منظور بررسی مدارس و آزمون طلاب حوزه های علمیه، به شهرستانها سفر کردم و تا پایان سال ۱۳۷۲ در همه زمینه ها با شورای محترم مدیریت همکاری کرده و سرانجام به خاطر ضعف مفرط، استعفا نمودم.

پس از آن در محضر مراجع عظام (کثر الله امثالهم) به تحقیق در مسائل فقهی و نوشتن کتابهای مورد نیاز پرداختم، و در موسم حج و عمره مفرده، در مدینه منوره و مکه معظمه، مستقر و پاسخگوی مسائل روحانیون محترم و زائران گرامی بودم.

ضمناً از ابتدا که مشغول تحصیل سطح شدم تا هم اکنون، در ایام تبلیغی، مسافرت نموده، و حتی سالهایی را که مسئول مدارس بودم، با همکاری معاون و برخی اساتید مدرسه، سفر تبلیغی را ترک نکردم، و هیچگاه سخن از بازنشستگی و عذرهای غیرموجه به میان نیاوردم، زیرا در اسلام بازنشستگی جایی ندارد و عذر غیرموجه پذیرفته نمی شود. بنای حقیر نبود که این سطور را یادآور شوم، ولی برخی از آقایان اهل علم خواستند، لذا به طور خلاصه یادآور شدم. والتوفیق من الله والحمد لله.

فهرست مطالب کتاب

- ۷ لزوم تبعیت از اهل بیت علیهم السلام در بیان آیه الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه
- ۹ کمال نهایی در پرتو وحدت است
- ۱۴ منشأ اتحاد یا اختلاف دانشمندانند
- چرا چراها؟ در ضمن پرسش و پاسخ
- ۱۷ شیعه توسط پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی شد
- ۲۰ مذاهب چهارگانه چه زمانی به وجود آمده؟
- ۲۲ دیدگاه اهل تسنن نسبت به فقه شیعه
- ۲۲ اعتراف استاد «جامعه ام القرى» مکه معظمه به ارزش فقه عترت و حدیث ثقلین
- ۲۳ فقه عترت
- ۲۶ نظر اهل تسنن نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۷ شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام در نگاه استاد جامعه ام القرى مکه مکرمه
- ۲۹ کیفیت وضو و تفاوت ما با آنها
- ۳۲ عبارت «عمدة القاری» در باره مسح پا
- ۳۳ نماز در سه وقت یا پنج وقت؟

- ۳۵ اذان قبل از طلوع فجر
- ۳۷ شهادت به ولایت در اذان و اقامه
- ۳۹ یک اذان کامل در مسجد النبى
- ۴۰ یک مناظره
- ۴۲ پیدایش «الصلاة خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ»
- ۴۳ حَيَّ عَلَيَّ خَيْرِ الْعَمَلِ در اذان و اقامه
- ۴۴ چرت زدن را مبطل وضو نمی دانند
- ۴۵ پلیس و ادار به بستن مغازه ها می کند
- ۴۶ چرا بعد از اذان مقداری صبر می کنند؟
- ۴۷ ایستادن در یک صف و وجوب جماعت به نظر آنها
- ۴۸ شرکت در نماز جماعت را واجب می دانند
- ۴۸ چرا «بسم الله» نمی گویند
- ۵۰ چرا دست بسته نماز می خوانند؟
- ۵۲ چرا بعد از حمد «آمین» می گویند
- ۵۴ چرا مأمومین در جماعت سوره حمد را می خوانند
- ۵۶ چرا در نماز سوره کامل نمی خوانند؟
- ۵۷ چرا گاهی نماز جماعت را طول می دهند؟
- ۵۹ سجده بر مهر و زمین یا بر فرش؟!
- ۶۱ سجده بر زمین و حصیر طبق روایات اهل سنت
- ۶۱ صحیح بخاری: رسول خدا ﷺ بر زمین سجده می کرد
- ۶۲ رسول خدا ﷺ روی سجاده حصیری نماز می خواند
- ۶۴ سجده بر زمین و حصیر طبق نقل «محمد البانی» محدث معروف آنها
- ۶۹ مناظره
- ۷۱ جلسه استراحت
- ۷۳ قنوت در تمام نمازها

- ۷۳ صلوات در نماز و غیره
- ۷۶ چرا آنها در صلوات «آل» را نمی آورند؟
- ۸۱ فضیلت صلوات در کتب اهل تسنن
- ۸۸ صلوات با صدای بلند
- ۸۹ یک مناظره مفصل
- ۹۳ چرا در تشهد انگشت را حرکت می دهند؟
- ۹۴ چرا هنگام سلام نماز صورت را از قبله برمی گردانند؟
- ۹۶ چرا ما بعد از سلام نماز در حال بالا بردن دستها تکبیر می گوئیم؟
- ۹۷ از جلوی نمازگزار عبور نکنیم
- ۹۸ چرا ما در مسجد النبی کمتر قرآن می خوانیم؟
- ۱۰۰ دست به دعا بلند کردن مقابل قبر پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۱۰۱ پشت بقیع نماز نخوانیم
- ۱۰۲ در چه ساعات و کجا نماز نخوانیم؟
- ۱۰۳ علت بی اعتنائی ما به برخی صحابه و غضب حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۰۶ تهدید و هتک حرمت زهرا علیها السلام توسط خلیفه
- ۱۰۹ اظهار ندامت خلیفه هنگام مرگ
- ۱۱۱ بخاری: علی علیه السلام فاطمه علیها السلام را شبانه دفن کرد
- ۱۱۳ رنجوری حضرت زهرا علیها السلام تا لحظه شهادت
- ۱۱۵ حزن امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از دفن حضرت زهرا علیها السلام
- ۱۱۷ مناظره
- ۱۱۸ چرا زنان را از زیارت بقیع منع می کنند؟
- ۱۲۴ حدیث قلم و دوات و سرچشمه اختلاف مسلمانان
- ۱۲۹ به این مناظره توجه فرمایید
- ۱۳۱ مناظره دیگر
- ۱۳۷ چرا گفتن «یا رسول الله» و «یا علی» را شرک می دانند؟

- ۱۴۰ تحریف و تغییر بجای تسلیم و قبول
- ۱۴۱ مناظره کوتاه
- ۱۴۲ مناظره مفصل
- ۱۵۰ چرا ما متهم به شرک می شویم؟
- ۱۵۱ چیزهایی را که بدعت و موجب شرک می دانند
- ۱۵۳ چرا این نسبتها تهمت است؟
- ۱۶۳ ما را متهم به بدعت گذاری می کنند و حال اینکه خودشان ...
- ۱۶۴ معنای بدعت
- ۱۶۶ بدعتهای آنها طبق قرآن و طبق فقه خودشان
- ۱۶۹ بدعتهای آنان در مورد مساجد طبق گفته های خودشان
- ۱۷۳ بدعتهای اهل تسنن طبق فقه شیعه
- ۱۷۵ حُسن خُلق شیعیان
- ۱۷۸ برخی اعمال دیگر که به نظر وهابیهها بدعت و حرام است
- ۱۸۱ خشونت عمر به نقل از بخاری
- ۱۸۲ مناظره مرحوم آیه الله خویی با عالم حجازی
- ۱۸۴ یک گفتگو
- ۱۸۶ نماز تراویح و پیدایش آن
- ۱۸۷ شرکت در نماز تراویح جایز نیست
- ۱۹۱ دو تذکر
- ۱۹۲ همه چیز دین، حتی نماز هم ضایع شد
- ۱۹۳ ما دعاهاى مفاتیح را می خوانیم
- ۱۹۴ مناظره ای در باره زیارت عاشورا
- ۱۹۸ گریه ما بر مظلومیت اهل بیت علیهم السلام
- ۲۰۷ اذان بلال و گریه شدید مردم مدینه
- ۲۰۹ پاسخ مسخره کننده

- ۲۱۴ سجده در اثنای نماز صبح جمعه
- ۲۱۴ دو یاد آوری
- ۲۱۵ پوشیدن عبا و عمامه
- ۲۱۶ هدف ما از شرکت در نماز آنها
- ۲۱۹ نصیحت و ارشاد
- ۲۲۴ نوشته‌های روی تابلو در بقیع
- ۲۳۰ سفر زیارتی را بدعت می‌دانند
- ۲۳۲ چرا تشهد نماز را طول می‌دهند؟
- ۲۳۴ بعد از اذان از مسجد خارج نشوید
- ۲۳۵ وقتی جماعت برقرار می‌شود نافله نخوانید
- ۲۳۶ چرا امام جماعت مسجد النبی سکوت می‌کند؟
- ۲۳۸ برخی از مستحبات نماز به نظر آنها
- ۲۴۱ قنوت و محل آن به نظر اهل سنت
- ۲۴۲ هلال فلزی بالای مناره‌ها
- ۲۴۳ اتصال صفها را شرط نمی‌دانند
- ۲۴۳ نماز جمعه را واجب عینی می‌دانند
- ۲۴۴ چرا در نماز بر میت چهار تکبیر می‌گویند؟
- ۲۴۴ کیفیت نماز میت طبق فقه اهل تسنن
- ۲۴۶ شرکت ما در نماز بر اموات آنها
- ۲۴۶ کیفیت نماز بر اموات آنها طبق فقه شیعه
- ۲۴۷ چرا غروب اذان می‌گویند و افطار می‌کنند؟
- ۲۴۹ چرا ریش را بیش از حد بلند می‌گذارند؟
- ۲۵۰ چرا برخی توالت‌های آنها به سمت قبله است؟
- ۲۵۱ تهمت تحریف قرآن چرا؟!
- ۲۵۱ روایات اهل سنت که حاکی از تحریف است

- ۲۵۲ تحریف قرآن طبق گفته عمر
- ۲۵۲ عمر: آیه رجم بر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شد
- ۲۵۵ تحریف قرآن طبق گفته عایشه
- ۲۵۶ تحریف قرآن طبق تفسیر ابن کثیر
- ۲۵۷ تحریف قرآن طبق تفسیر ثعلبی
- ۲۵۹ داستان سقیفه به نقل عمر و اینکه بیعت با ابوبکر لغزش و شر بود
- ۲۶۶ چرا شیعیان به صحیح بخاری و مسلم اعتماد نمی کنند؟
- ۲۶۹ «بخاری» و امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام
- ۲۷۰ نماز بر مرده‌ها در مسجد النبی و مسجد الحرام
- ۲۷۳ حقیقت بندگی و عبودیت
- ۲۷۷ وجوب خمس و ادله آن
- ۲۷۸ روایات خمس در بخاری
- ۲۸۱ اقوال اهل تسنن در وجوب خمس معادن و گنج
- ۲۸۳ آیا همه زنان و صحابه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بهشتی هستند؟
- ۲۸۶ طبق نقل بخاری و مسلم صحابه مرتد و از بهشت رانده شدند
- ۲۹۳ از دنیا رفتن به مرگ جاهلیت
- ۲۹۳ روایت عشره مبشّرة
- ۲۹۵ چرا شیعیان به همه صحابه احترام نمی گذارند؟
- ۳۰۲ تقیه و دلیل آن
- ۳۰۶ عزل ابوبکر و نصب امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام برای ابلاغ برائت
- ۳۱۱ معنای «عبدکم» در اذن دخول ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام
- ۳۱۴ نگاهی گذرا بر زندگی مؤلف
- ۳۱۵ فهرست مطالب کتاب



انتشارات آیین دانش

قم، بولوار شهید دل آذر، کوچه شماره ۲، پلاک ۱۴
تلفن: ۷ - ۳۶ ۶۱۶۱۲۶ (۰۲۵) و ۳۷ ۲۲ ۶۱۶۱ (۰۲۵)